

<http://chebayadkard.com/>

کتاب دوم

مختصری از تاریخ ملی شدن صنعت نفت در ایران

<http://chebayadkard.com/>

این صفحه در نسخه اصلی سفید است

مقدمه

عیب‌جویی و انتقاداتی که اعلیحضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی از من و کارهای دولتم در کتاب «مأموریت برای وطنم» فرموده‌اند در افکار این نسل که خود شاهد جریان امور بوده‌اند کمترین اثری ندارد و از آنچه واقع شده چیزی نمی‌گاهدولی از این نظر که نسلهای بعد بکنه حقایق پی برند و دچار اشتباه نگردند سطوری چند تنظیم میکنم تا هر وقت اوضاع و احوال اجازه دهد آن را بطبع رسانند و در دسترس عموم بگذارند. این سطور را ذیل سه بخش می‌آورم. بخش اول مربوط بوقایعی است که روی داد و سبب شد که من کار قبول کنم و بعد دولتم سقوط کند و در دادگاه نظامی محکوم شوم - بخش دوم مربوط است بمبارزه‌ی من با دولت انگلیس در مراجع بین‌المللی و مبارزه‌ی دولت امریکا و انگلیس با من از طریق دربار و مجلس و انتقادات شاهنشاه و بعضی جرائد از من و دولت من و این همان لایحه‌ایست که در زندان لشکر ۲ زرهی برای تقدیم بدیوان عالی کشور تهیه کرده بودم و دادگاه مرا احضار ننمود آن را تقدیم کنم و حضوراً از خود دفاع نمایم - بخش سوم راجع بانقاداتی است که شاهنشاه اخیراً از من و کارهای دولت من در چند فصل از کتاب «مأموریت برای وطنم» و بیش از همه در فصل پنجم فرموده‌اند که هر کدام را در فصل مخصوص بخود نقل میکنم و جوابی که مقتضی است میدهم.

دادگاه نظامی مرا بنه سال حبس مجرّم محکوم نمود که در زندان لشکر ۲ زرهی آن را تحمل کردم و روز ۱۲ مرداد ۱۳۳۵ که مدت آن خاتمه یافت بجای اینکه آزاد شوم باحمداآباد تبعید گردیدم و عده‌ای سرریز و گروهیان مأمور حفاظت من شدند و اکنون که سال ۱۳۳۹ هنوز تمام نشده مواظب من هستند و من محبوسم و چون اجازه نمی‌دهند بدون اسکورت بخارج بروم در این قلعه مانده‌ام و با این وضعیت می‌سازم تا عمرم پسر آید و از این زندگی خلاصی یابم.

<http://chebayadkard.com/>

<http://chebayadkard.com/>

این صفحه در نسخه اصلی سفید است

مختصری از اربع الیمن حضرت سعد در ایران

مقدمه

عقب جزئی در چهار آیه در شهرت عمادین شهر فیاضانه هندی ازین کاری که
 در کتاب « مامریت برای نظم » در مقدمه بر این نظر است که « در این کتاب
 بود این که این اثری که در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 بعد کینه حقان به برسد و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 آیه در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 بخش اول مربوط به این است که در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 فقره کند در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 انگلیس در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 و امعارات شاه روضی حواء ازین و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 شد ازین برای تقدم مریان عالی که در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 آن را بعد از آن که در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 همرا ازین و کارهای است من در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است

<http://chebayadkard.com/>

این صفحه در نسخه اصلی سفید است

<http://chebayadkard.com/>

بخش اول

تصدی مقام نخست وزیری

این بخش را به سه فصل تقسیم می‌کنم بدین قرار:

فصل اول – وقایعی که سبب شد من کار قبول کنم

فصل دوم – علل سقوط دولت من

فصل سوم – تألمات و تأسفات

<http://chebayadkard.com/>

این صفحه در نسخه اصلی سفید است

وقایعی که سبب شد من کار کنم

شنبه ۸ اردی بهشت ۱۳۳۰ که روز جلسه‌ی مجلس نبود بمجلس شورای ملی احضار شدم. اکثریت نمایندگان هم آمده بودند و میخواستند در جلسه‌ی خصوصی بشور و مشورت پردازند و تمایل خود را برای تعیین نخست وزیر بعرض شاهنشاه برسانند. از اینکه گفته میشد آقای حسین علاء استعفا داده است تعجب کردم چونکه روز ششم اردی بهشت شب که بخانه‌ی من آمده بودند و میخواستند در یک موضوعی با من مشورت کنند هیچ از این بابت صحبتی نکردند و چون قبل از این ملاقات من در کمیسیون نفت مجلس شورای ملی بودم که طرح نه ماده‌ای جمعی از نمایندگان که برای ملی شدن صنعت نفت تنظیم شده بود از تصویب کمیسیون گذشت نخست وزیر را از جریان مطلع کردم و تقاضا نمودم که روز یکشنبه نهم اردی بهشت در جلسه رسمی مجلس حضور یابند و موافقت دولت را در خصوص طرح مزبور اظهار نمایند و بعد در همان جلسه راجع بموضوعی که میخواستند مشورت کنند وارد مذاکره شویم که مورد موافقت قرار گرفت و از خانه‌ی من رفتند.

علت استعفای نخست وزیر را که از بعضی نمایندگان سؤال کردم یکی از دوستان گفت حضرات که مقصود انگلیس‌ها بود چنین تصور کرده‌اند از این نخست وزیر و امثال او کاری ساخته نیست و میخواهند آقای سید ضیاءالدین طباطبائی را که هم اکنون بحضور شاهنشاه آمده و بانتظار رأی تمایل در آنجا نشسته است وارد کار کنند. جلسه تشکیل شد، بمشورت پرداختند و چون اکثریت نمایندگان اینطور تصور مینمودند تصدی آقای سید ضیاءالدین سبب خواهد شد که همان بگير و ببند کودتای سال ۱۲۹۹ تجدید شود نه جرأت میکردند از شخص دیگری برای تصدی این مقام اسم ببرند نه مقتضیات روز اجازه میداد بکاندیدی سیاست بیگانه رأی بدهند که چون صحبت در گرفت و مذاکرات بطول انجامید برای تسریع در کار و خاتمه دادن بمذاکرات یکی از نمایندگان

که چند روز قبل از کشته شدن رژیم آرانخست وزیرخانه‌ی من آمده بود و مرا از طرف شاهنشاه برای تصدی این مقام دعوت کرده بود و هیچ تصور نمی‌کرد برای قبول کار حاضر شوم اسمی از من برد که بلا تأمل موافقت کردم و این پیش‌آمد سبب شد که نمایندگان از محظور درآیند و همه باالاتفاق کف بزنند و بمن تبریک بگویند.

موافقت من هم روی این نظر بود که طرح نمایندگان راجع بملی شدن صنعت نفت از بین نرود و در مجلس تصویب شود. چنانچه آقای سید ضیاءالدین نخست وزیر میشد دیگر مجلسی نمی‌گذاشت تا من بتوانم موضوع را تعقیب کنم. مرا هم با یک عده توفیق و یا تبعید میکرد. بطور خلاصه مملکت را قرق مینمود تا از هیچ کجا و هیچکس صدائی بلند نشود و او کار خود را باتمام رساند. چنانچه شخص دیگری هم متصدی این مقام میشد باز من نمی‌توانستم صنعت نفت را ملی کنم. مگر من در مجلس چهاردهم نماینده‌ی اول طهران نبودم و تطفلی تهیه نکرده بودم تا هر وقت وضعیت اجازه میداد آن را در جلسه علنی مجلس بخوانم و از مضرات قرارداد رضاشاهی جامعه را مطلع و مستحضر سازم که وضعیت مجلس اجازه نداد حتی کوچکترین سخنی در این باب بگویم، چونکه وکلای آن دوره غیر از چند نفر همه روی تمایل سیاست خارجی وارد مجلس شده بودند و حاضر نمیشدند کسی راجع باین قرارداد حرفی بزند و اظهاری نماید. «کافتارادزه» که از طرف دولت شوروی بطهران آمد و نمایندگان اکثریت درخور آن نبودند بخواسته‌های او اعتراض کنند یکی از همان نمایندگان از من که در اقلیت بودم تقاضا نمود در این باب اظهار عقیده کنم. این بود که از موقع استفاده کردم و قبلاً از مضرات قرارداد سخن بمیان آوردم و آن را با ادله و اعداد ثابت کردم که مجلس با کمال اکراه تحمل نمود. سپس روی همان دلایل با دادن امتیاز بفر دولتی مخالفت کردم. (۱) چنانچه «کافتارادزه» بگرفتن این امتیاز موفق شده بود ملت ایران نمی‌توانست هیچوقت برای الغای این امتیاز که در شمال و جنوب داده شده بود کوچکترین قدمی بردارد و در دو جبهه و با دو سیاست مبارزه نماید. اثبات مضرات این امتیاز طوری در جامعه تأثیر نمود که زمینه برای ملی

(۱) در جلسه هفتم آبان ۱۳۲۳ که من این نطق را کردم اکثریت قریب باتفاق نمایندگان مجلس بمن رأی تمایل دادند که نخست وزیر بشوم و از دادن این رأی دو نظر داشتند: یکی این بود از من قدردالی کرده باشند و دیگر این که بعد از مدتی قلیل دولت را در اقلیت بگذارند و من را از مجلس خارج نمایند که چون قبول کار با نظر موکلینم که سخوامتند تا آخر دوره در مجلس باشم و از حقوق آنان دفاع نماید تطبیق نمی‌کرد از قبول کار خودداری کردم. ملاحظه شود کتاب «سیاست موازنه منفی» تألیف حسین کی استوان، جلد اول صفحه ۱۸۵، عرضه‌ای که بشاهنشاه عرض کرده‌ام.

شدن صنعت نفت مهیا گردید و این کار در مجلس شانزدهم صورت گرفت و علت تأثیر من هم در این مقام این بود که از هیچکس و هیچ مقامی قبول کار نکردم و با گفتن یک «موافقم» و تهریک نمایندگان نخست وزیر شدم. (۱)

نظر باینکه اتخاذ رأی بدین طریق برخلاف سابقه بود طبق پیشنهاد خود من جلسه رسمی مجلس و بدون تماشاچی تشکیل گردید و نمایندگان رأی خود را با ورقه و بطور مخفی دادند و با اینکه متجاوز از بیست نفر از آنان که کف زده بودند از دادن رأی بمن امتناع کرده و ورقه سفید دادند باز من اکثریت داشتم و اعلیحضرت شاهنشاه هم طبق نظریات خود من در صدور فرمان خودداری فرمودند تا قانون ملی شدن صنعت نفت از تصویب مجلس گذشت و چنانچه قبل از تصویب قانون فرمان صادر شده بود دولت تشکیل میگردید آن دسته از نمایندگان مخالف آنقدر از عدم صلاحیت بعضی از وزراء حرف میزدند تا من مایوس شوم و کنار بروم و در صورت مقاومت باز روی طرح نمایندگان راجع به ملی شدن صنعت نفت آنقدر صحبت میکردند و مخالفت مینمودند تا موضوع بکلی منتفی شود و از درج کلام ساقط گردد.

قانون که بتصویب و توشیح رسید بکار شروع کردم و نتایج نیکو گرفتم. دولت انگلیس که سال ۱۳۱۱ از دولت ایران راجع بکارنفت بجامعه‌ی ملل شکایت کرده و کامیاب شده بود از دولت من بمجمع ملل متحد شکایت نمود و مغلوب گردید، چوتکه دولت من دست نشانده‌ی دولت انگلیس نبود که از مملکت دفاع نکند و آن دولت از دادگاه فاتح درآید — پدگاه بین‌المللی لاهه هم که عرضحال داد محکوم گردید و با

(۱) در شهریور ۱۳۰۵ که مستوفی الممالک نخست‌وزیر شد چند روز قبل از تشکیل دولت خود بخانه‌ی من آمد. مرا برای شرکت در دولت خود دعوت کرد، عذر خواستم و بعد که دولت خود را تشکیل داد و در ۲۹ شهریور ۱۳۰۵ بمجلس معرفی نمود من با دونفر از وزرای دولت او وثوق‌الدوله و محمدعلی فروغی مخالفت کردم و از این مخالفت چیزی نگذشت مرا یک روز در جشن میلاد پادشاه انگلیس در قلعهک و سفارت انگلیس دید و باز برای قبول پست وزارت خارجه اصرار نمود. قبول نکردم و از این مذاکرات مدتی گذشت که اعلیحضرت شاه فقید مرا توسط سرشیب حبیب‌الله‌خان شیانی و آقای حسین علاء احضار نمود و فرمود من مستوفی گفتم شما را وارد دولت کنند که قبول نکردید. اکنون خودتان بیائید جای او را اشغال کنید که باز از این نظر که موکلیم میخواستند در مجلس بماتم قبول کار هم از یک دیکتاتور مستلزم استعفا از شخصیت و آزادی عقیده بود معذرت طلبیدم. تا مستوفی از کار برکنار شد و حاج مخبرالسلطنه هدایت بجای او منصوب گردید و لازم بود برای حفظ ارتباط دیدنی از مستوفی بکنم که این کار در سعدآباد خانه‌ی خواهر او صورت گرفت و مذاکراتی بسیار نمود و از اینکه نخست‌وزیر شده بود اظهار تدامت میکرد و میگفت بحاج مخبرالسلطنه گفتم قبوله کار سبب شد که من تا چانه در لجن فروبردم، شما سعی کنید که تا سر در لجن فرو نرود.

نبودن هیچ عایداتی از نفت و هیچ گونه کمک از خارج موفق شدم دو سال و چند ماه مملکت را اداره کنم و بودجه خرج سازمان نفت را هم که تعطیل شده بود و کار نمی‌کرد از عوائد دیگر متفرقه بپردازم و بین صادرات و واردات کشور که یک موضوع حیاتی است ایجاد توازن نمایم.

ولی بعد توفیق رفیقم نشد و یکی از علل عدم موفقیت من این بود که در انگلیس حزب محافظه کار روی کار آمد و میخواست بهر قیمتی که تمام شود کماکان از ملت بیچاره و مستأصل ایران سوءاستفاده کند و برای پیشرفت مقصود زحمت زیادی کشید تا امریکا را هم در این سوءاستفاده با خود شریک نمود.

و اکنون برای صدق گفتار چون در این کنج ده نه با کسی حشر دارم که بتوانم مدرکی تحصیل کنم و تحصیل مدارک برایم گران تمام شود، نه بی مدرک می‌توانم مطالبی اظهار نمایم بتقل مقاد بعضی از خاطرات ایدن وزیر خارجه انگلیس که در پاریس طبع شده است می‌پردازم و نظر باینکه ترجمه‌ی من از این خاطرات تحت‌اللفظی نیست آنها را با ذکر صفحات نقل میکنم تا چنانچه هموطنان عزیزم بخواهند اطلاعاتی بیشتر تحصیل کنند رجوع باصل کنند و از آن استفاده نمایند.

علل سقوط دولت من

ایدن خاطرات خود را بدین طریق شروع میکند: «روزی که من متصدی وزارت خارجه شدم آبادان از دست رفته بود و نفوذ ما در خاورمیانه رو به تنزل گذاشته بود. در مصر هم پیش بینی تحولاتی میشد (۱) که لازم بود مطالعه کنم تا بدانم از چه طریق خود را مقابل وضعیات قرار دهم و من یقین داشتم که قبل از هر چیز باید خود را متوجه کار نفت تمایم که منشاء این اختلاف بود.»

و باز میگوید: «برای ما بسیار ناگوار بود که از ترس کمونیسم بهر قیمتی که تمام شود با مصدق کنار بیاییم و من هیچوقت نمی خواستم قبول کنم اگر مصدق را قبول نکنیم ایران کمونیست خواهد شد.» (صفحه ۲۲۱ خ)

«برای پیشرفت مقصود روز ۱۴ نوامبر ۱۹۵۱ در پاریس یا آژنس وزیر خارجه امریکا وارد مذاکره شدم و اقامتم در آنجا ده روز طول کشید و در ظرف این مدت پنج جلسه تشکیل گردید که هریمن (۲) نیز در جلسات ما شرکت میکرد و روزهای اول این مذاکرات هنوز مصدق در امریکا بود و نظریات ما با دولت امریکا بسیار فرق داشت و موضوع مذاکرات این بود که مصدق را کمک بکنند و یک دولت ثابتی در ایران برقرار نمایند یا کمک نکنند و او را بحال خود گذارند. عقیده دولت امریکا این بود اگر باو کمک نکنند وضعیت ایران متزلزل خواهد شد. در صورتیکه من مخالف این نظریه بودم و

(۱) پس از مراجعت از امریکا یکی از نمایندگان از مجلس سن گفت برای چه مقصود بمصر رفته ایم که آن روز من جوابی ندادم و بسکوت گذراندم و بعد معلوم شد که علت رفتن ما بمصر چه بوده است.

(۲) هریمن همان شخصیت امریکائی است که بعد از ملی شدن صنعت نفت بطهران آمد و من از او راجع به شناسائی ملی شدن صنعت نفت در ایران از طرف دولت انگلیس بسیار استفاده کردم.

میگفتم غیر از دولت مصدق و کمونیسم شق ثالثی هم هست (۱) و چنانچه دولت دیگری روی کار بیاید ما میتوانیم قراردادهائی با آن منعقد کنیم که موجب ارضای ما بشود. ایرانیان همیشه خوب بوده اند و باز باید همانطور خوب بشوید.» (صفحه ۲۲۳ و ۲۲۴ خ)

«درهفتم نوامبر که ما مشغول مذاکره بودیم دو نفر از مشاورین من از لندن وارد پاریس شدند و موافقت نامهٔ چرچیل و دولت انگلیس را مربوط به نظریاتی که من قبل از حرکت از لندن اظهار کرده بودم بمن تسلیم کردند و این نظریات مربوط به شرکت امریکا در نفت ایران بود که نمایندگان آن دولت نمیخواستند از این پیش آمد استفاده کنند و از قبول آن خودداری میکردند و هر بمن میگفت اگر این پیشنهاد در تابستان سال قبل (۲) شده بود در روحیهٔ ایرانیان تأثیر بسیار مینمود. — گرچه از این مذاکرات که تا ۱۴ نوامبر طول کشید نتیجه ای بدست نرسید و شرکت امریکا در کار نفت محرز نگردید ولی من از اینکه بتوانم امریکا را متقاعد کنم دولت دیگری در ایران تشکیل شود که نه مصدق باشد نه کمونیسم مأیوس نبودم. عقیدهٔ سقیر امریکا هم در انگلیس این بود که میگفت آنجا منافع انگلیس در خطر است دولت امریکا باید از تحمیل نظریات خود صرف نظر کند.» (صفحه ۲۲۶ خ)

پوشیده نماند که از همین کنفرانس هم ایدن نتایجی گرفت و دست خالی مراجعت نکرد بدین قرار:

(۱) تغییر «گریدی» سفیر امریکا در ایران که شخص بی نظر و بیطرفی بود و انتصاب هندرسن مأمور سابق امریکا در هندوستان بجای او که در انجام وظیفه بی نظر نبود یکی از نتایج مهمهٔ این کنفرانس بشمار می آید و ایدن در این کتاب همه جا از او قدردانی کرده و مخصوصاً در یکی از خاطرات اینطور اظهار نظر کرده است: «روابط انگلیس و امریکا بواسطهٔ نمایندگی هندرسن در ایران روز بروز بهتر میشد و او شخص لایقی بود که اجازه نداد هیچوقت مصدق از اختلاف بین امریکا و انگلیس کمترین استفاده ای بکند. از او کمال تشکر داریم. چنانچه هندرسن در ایران نبود قرارداد ۱۹۵۴ ایتیار نفت طبق نظریات ما تمام نمیشد.» (صفحه ۲۲۸ خ)

(۲) دیگر از نتایج مذاکرات این دو وزیر خارجه این بود: دولت امریکا که بعد از سقوط دولت من بیش از یک میلیارد کمک بدولت ایران نمود نسبت بدولت من هیچ

(۱) شش تا شصت همان لوکر استعمار است که در قرون اخیر و بضرر ملت های فقیر از این لوکرها استفاد کرده اند.

(۲) از تابستان سال قبل مقصود ایامی است که مجلس پنزدهم خاتمه نیافته بود و جبهه ملی هنوز تشکیل نشده بود و مجلس مزبور قرارداد «گس — گلشائیان» را تصویب نمود.

مساعدتی نمود و همان ایام که نمایندگان دولتین در پاریس مشغول مذاکره بودند من در واشنگتن از دولت امریکا وامی بمبلغ صد میلیون دلار درخواست نمودم که با هر سودی تعیین کنند پرداخته شود و از خواستن وام نظرم این بود از کارگران نفت که بیکار شده بودند. در امور دیگر تولیدی استفاده شود و آنان اجرتی در مقابل کار بگیرند. جوابی که بدرخواست من داده شد این بود موضوع مورد مطالعه قرار خواهد گرفت و این مطالعه آنقدر طول کشید تا دولت امریکا در کار نفت شرکت نمود و بعد بمن این جواب رسید: تا کار نفت با دولت انگلیس تمام نشود امریکا از هر گونه کمک و مساعدت معذور است. (صفحه ۲۲۸ خ)

ایدن ادامه میدهد و میگوید «مراجعت بلدن خواستم یک مطالعه ای در صحت عقیده‌ی خود بکنم و روی این نظر با سفیر ایران که یکی از دوستانم بود مشورت کردم. نظریاتم را تصدیق نمود و گفت وضعیت مصدق مثل سابق نیست و قول داد شخصاً هر قدر میتواند با ما کمک نماید. (۱)

هفته‌ی اول سال ۱۹۵۲ باز خبری از ایران بمن رسید که موجب تقویت روح من گردید و آن گزارشی بود که قونسول انگلیس داده بود، یعنی همان کس که مصدق احضار او را از ما خواسته بود و گزارش او موافق بود با نظریات سفیر ایران در لندن که تنفر مردم ایران از ما روی حقیقت نیست و ساختگی است.» (صفحه ۲۲۸ خ)

نویسنده‌ی خاطرات میخواهد تحت لفافه این را بگوید اگر ملت ایران بحق خود عارف بود و احساساتی که ابراز میکرد از روی حقیقت بود ما نمی توانستیم کاری بضرر آن ملت صورت بدهیم. در صورتیکه من هر وقت صحبتی راجع بملی شدن صنعت نفت بسمیان آمده بستمایشندگان دول ذی‌منفع گفتم در آن روز که قرارداد داری بامضا رسید وجود نفت در ایران محرز نبود و بحریه انگلیس هم احتیاجات خود را بوسیله زغال سنگ رفع میکرد ولی اکنون که متجاوزان نیم قرن است در ایران نفت استخراج میشود و از آن در امور سوق الجیشی استفاده میکنند چطور ممکن است ملت ایران راضی شود باز یک شرکت خارجی نفت استخراج کند و برای سوءاستفاده‌ای که میکند مملکت را از آزادی و استقلال محروم نماید که وزیر خارجه انگلیس در یکی از خاطرات خود آن را بدین مضمون آورده است: «در یکی ملاقات راجع بیادداشت ترومن - چر چیل مصدق گفته بود ایرانیان خرنیستند که باز بگذارند مدتها آنان را افسار کنند.» (د جلد ۳۳۲ خ)

(۱) نظر باینکه وزیر خارجه انگلیس اسم سفیر را نبرده از ذکر نامش خودداری میکنم.

مدرجات این قسمت از خاطرات را من تکذیب نمی‌کنم چونکه ممکن است حین مذاکرات عصبانی شده باشم و یک چنین کلماتی دور از نزاکت به هندرسن گفته باشم، ولی تأسف این جاست بجای اینکه شاهنشاه یا آعال و آرزوی ملت خود که آزادی و استقلال مملکت بود موافقت کنند و با دولتی که صنعت نفت را ملی کرده بود همراهی و مساعدت فرمایند آن را از طریق کودتا ماقظ کنند و ملت ایران را طوری در مضیقه گذارند و از آن سلب آزادی نمایند که قادر نشود بقرارداد امنی - بیخ کوچکترین اعتراضی بنماید و هر ملتی از آن فهمیده تر هم که باشد چطور می‌تواند در دو جبهه جنگ نماید که یکی داخلی است و دیگری خارجی.

ایدن و آجسن دو وزیر خارجه انگلیس و امریکا ساکت نشستند و از کنفرانس آتلانتیک شمالی که سه ماه بعد در لیسبون تشکیل گردید و هر دو در آن عضویت داشتند استفاده نمودند و روز ۲۰ فوریه ۱۹۵۱ مذاکرات خود را در خصوص نفت ایران از سر گرفتند و قدر مسلم این است که دولت انگلیس پیشنهاد کرده بود دولت امریکا در کار استخراج نفت ایران شرکت کند و شخص دیگری جانشین من بشود تا بتواند قانون امتیاز نفت را از مجلس بگذراند.

پس از این کنفرانس عمال ایرانی و فداکار انگلیس در ایران شروع بکار کردند و هر کدام بنحوی نقشه‌ی سقوط دولت من را طرح می‌نمودند و با هندرسن سفیر امریکا و یکی از عمال بسیار مؤثر سیاست انگلیس در ایران مذاکره می‌نمودند و سفیر مرا تحت نظر قرار میداد و مینگریست تا چنانچه کوچکترین تماسی با مأمورین دولت شوروی پیدا کنم آن را بدولت خود گزارش دهد و سقوط دولت من را فراهم نماید که در آن مدت فقط یک یا دو مرتبه سادچیکف سفیر شوروی بخانه‌ی من آمد و راجع بشیلات بحرخر که قرارداد آن در بهمن ماه ۱۳۳۱ منقضی میشد مذاکره کرد و تقاضا نمود شیلات کماکان دست مأمورین دولت شوروی باشد تا بعد قراری در این باب داده شود و بمنحص اینکه گفتم دولتی که امتیاز نفت جنوب را قبل از انقضای مدت ملی کرد و کارمندان انگلیسی شرکت نفت را از ایران خارج نمود چطور می‌تواند قرارداد منقضی شده‌ی شیلات را ابقاء نماید و آن را کماکان در دست عمال شوروی بگذارد.

آیا می‌دانید سفیر شوروی در جواب من چه گفت؟ او گفت صحیح می‌فرمایید ما نمی‌بایست از شما چنین تقاضائی کرده باشیم و عذر خواست و رقت و در روز انقضاء هم شیلات بتصرف دولت درآمد و تصرف شیلات بدست من کار دول غرب را سهل کرد و مدارای با دولت من هم شاید از این نظر بود که این کار بدست من تمام شود و بهمین جهت هم بود که دولت شوروی از تحویل طلای ایران بدولت من خودداری کرد.

کار شیلات که بآخر رسید نقشه سیاست خارجی بموقع اجراء درآمد و میخواستند که من طوری از بین بروم که نتوانند آن را سیاست های بیگانه نست دهند، چونکه استالین هنوز حیات داشت و نمیخواستند دولت را از طریق کودتا ساقط نمایند. این بود که برای از بین بردن شخص من عده ای از دربار و علماء و افسران و بعضی از اعضای جبهه ملی با هم توحید مساعی کردند و توطئه ای روز نه اسفند را بستند آوردند.

و مقصود از توطئه این بود عده ای رجانه باین عنوان که من میخوامم شاه را از مملکت خارج کنم درب کاخ جمع شوند و موقع خروج من از کاخ مرا از بین ببرند و چنانچه این کار صورت میگرفت علماء روز نه اسفند که بکاخ آمده بودند پختازهاء نماز میگزاردند و چون وزیر دفاع ملی بودم بامر شاهنشاه آن را روی توپ قرار میدادند و با احترامات کامل بخاک میسپردند و عده ای از غوغاگران مقابل درب کاخ را هم که مرتکب این جنایت شده بودند باشد مجازات میرسانیدند تا هیچ فردی گمان نبرد این واقعه در اجراء یک نقشه سیاست خارجی صورت گرفته است و آنوقت بود که من میشدم بتمام معنا یک مرد ملی که نه شیعه با من مخالف بود نه سنی.

o o o

گرچه جریان واقعه روز نه اسفند در بخش دوم «لایحه دیوان کشور» بتفصیل آمده با این حال دو چیز سبب میشود که باز نسبت باین واقعه در این جا مطالبی بگویم: یکی مربوط برلی است که هندرسن در آن روز بازی کرد و دیگری مربوط است بآن قسمت از فصل پنجم «کتاب مأموریت برای وطنم» که شاهنشاه فرموده اند «روز شنبه نه اسفند مصدق بمن توصیه کرد موقتاً از کشور خارج شوم.»

(۱) دل هندرسن

در لایحه دیوان کشور چیزی از این بابت ننوشته ام چونکه ترس داشتم یا وسایلی که هندرسن در این مملکت داشت در آن دیوان اعمال نفوذ کند و محکوم شوم و اکنون بشرح واقعه میپردازم:

ساعت هشت روز نه اسفند آقای حسین علاء وزیر دربار بخانه من آمد و راجع بحرکت شاه که سری بود ولی مجریان نقشه از آن اطلاع داشتند و صبح همان روز باجرای آن مبادرت کردند با من مذاکره کرد و چنین قرار شد که ساعت یک و نیم بعد از ظهر من برای صرف ناهار بکاخ بروم و ساعت دو و نیم هم وزراء حضور بهم رسانند که موقع حرکت شاهنشاه تشریفاتی بعمل آورند.

از این مذاکرات چیزی نگذشت که ساعت ده همان روز آقای علاء وزیر دربار مرا پای تلفن خواست و اظهار نمود اعلیحضرت میخواستند خودشان یا شما فرمایشاتی بفرمایند که بلافاصله گوشی بدست شاهنشاه رسید و فرمودند بجای ساعت یک و نیم ظهر شرفیاب شوم که در همین جا مذاکرات قطع شد و از اینکه موضوع مهم نبود و شاهنشاه خودشان مرا برای اصغای فرمایشات خواستند بسیار تعجب کردم. چنانچه آقای علاء یا هر کس دیگر آن را ابلاغ می نمود اطاعت میکردم ولی بعد از ختم غائله دریافتیم که موضوع اهمیت داشت و بهمین جهت خواستند شخصاً فرمایشات را بفرمایند تا موجب هیچگونه سوءتفاهم نشود.

و اهمیت موضوع در این بود اگر ساعت یک و نیم بعد از ظهر میرفتم چون جمعیت برای ازین بردن من مقابل درب کاخ جمع شده بود از خانه خارج نمیشدم تا جمعیت را متفرق کنند و موقع تشریف اعلیحضرت ملکه ثریا حضور داشتند که پیشخدمت پاکتی آورد بمن داد و دیدم تلفن چی لخاله‌ی خودم نوشته بود برای یک کار فوری سفیر امریکا میخواهد با من ملاقات کند که بنظر شاهنشاه رسانیدم و از این پیش آمد خواستم این استفاده را بکنم که در حرکت عجله نفرمایند، شاید ملاقات من با سفیر سبب شود قسح عزیمت فرمایند.

نامه را که ملاحظه فرمودند اهمیتی بآن ندادند و حتی نخواستند یک کلام در این باب فرمایشی بفرمایند و غیر از ملاقات با هندرسن هیچ چیز سبب نمیشد که من قبل از حرکت شاهنشاه از کاخ خارج گردم، چونکه طبق مذاکراتی که با آقای وزیر دربار شده بود مبیایست هیئت دولت در کاخ باشند و موقع تشریف‌فرمائی مراسمی بعمل آورند. اگر شاهنشاه حرکت میفرمودند مقابل درب کاخ کسی نمی ماند تا بتوانند نقشه را اجرا کنند. چنانچه از این مسافرت منصرف میشدند باز تا جمعیت در آنجا بود من از کاخ خارج نمیگردیدم.

برای ملاقات با سفیر حرکت کردم و هنوز بدرب کاخ نرسیده بودم که صدای قریاد جمعیت در خیابان مرا متوجه نمود که از آن در نباید خارج شوم و از در دیگری بخانه مراجعت نمایم. (۱)

هندرسن هم که باتفاق آقای علی پاشا صالح آمد هیچ مطلبی نداشت که ملاقات فوری با من را ایجاب کرده باشد. چند کلامی گفت و رفت.

(۱) ملاحظه شود بخش دوم فصل چهارم قسمت اول.

(۲) فرمایشات شاهنشاه

در فصل پنجم کتاب «مأموریت برای وطنم»

«روز شنبه نه اسفند ۱۳۳۱ مصدق بمن توصیه کرد موقتاً از کشور خارج شوم. برای اینکه وی را در اجرای میاستی که پیش گرفته بود آزادی عمل بدهم و تا حدی از حیل و دسایس وی دور باشم با این پیشنهاد موافقت کردم.»

و اکنون بعرض جواب مبادرت میکنم که روز نه اسفند من تا ظهر خانه بودم و ظهر شرفیاب شدم تا در موقع حرکت باتفاق وزیران تشریقاتی بعمل آورم و ساعت یک بعدازظهر هم که برای ملاقات سفیر امریکا از کاخ خارج میشدم علماء روز نه اسفند باین عنوان که میخواهند از حرکت شاه جلوگیری کنند وارد عمارت شدند و آنها را باطاق انتظار که نزدیک درب ورودی است هدایت کردند و جمعیتی هم که میبایست مرا از بین ببرند همان وقت درب کاخ جمع شده بودند و منتظر خروج من از کاخ بودند.

خبر تشریف فرمائی شاهنشاه عصر روز سه شنبه پنجم اسفند با تلفن دربار و بقیه استار با آقای دکتر عبدالله منظمی نماینده مجلس که با جمعی از نمایندگان دیگر از دربار خانه‌ی من آمده بودند داده شد که از محل تلفن بجلسه آمدند و بر سبیل نجوی آقای دکتر سنجابی را از این مسافرت مطلع نمودند و بعد چیزی نگذشت که سایر حضار بقیه استار از آن اطلاع حاصل کردند.

و باز میفرمایند «مصدق پیشنهاد کرد که این نقشه مسافرت مخفی بماند و اظهار داشت بفاطمی وزیر خارجه دستور خواهد داد شخصاً گئرنامه و سایر اسناد مسافرت من و همسرم و همراهانم را صادر کند.»

که عرض میکنم راجع به این قسمت هم حتی یک کلام من حضور شاهنشاه عرض نکرده‌ام و مذاکرات راجع بگئرنامه صبح شنبه نهم اسفند که آقای حسین علاء وزیر دربار برای همین کار بخانه‌ی من آمده بودند صورت گرفت و دستور گرفتن شناسنامه‌های ملتزمین را هم خود ایشان دادند. چنانچه من میخواستم شاهنشاه از این مملکت بخارج تشریف ببرند هم آن روز ۳۰ تیر آن را عملی می کردم.

توضیح آنکه روز ۲۶ تیر که استعفاى خود را به پیشگاه شاهانه دادم قبل از اینکه از حضورشان مرخص شوم فرمودند بمن قول بدهید اگر اتفاقی روی داد با من همراهی کنید که بلا تأمل عرض کردم در مجلس پنجم من برای اعلیحضرت شاه فقید قسم یاد نکردم ولی در مجلس چهاردهم برای شاهنشاه قسم یاد نموده‌ام و خود را مرهون الطاف شاهانه می‌دانم — گرچه استخلاص من از زندان بیرجند بهمت موسیوپرن یکی از اتباع

سوئیس که با شاهنشاه از زمان تحصیلشان در آن مملکت سابقه داشت صورت گرفت با این حال هر وقت که فرصتی بدستم آمد و مخصوصاً در جلسات رسمی مجلس وفاداری خود را نسبت بتاهنشاه ابراز نموده‌ام و پس از ۳۰ تیر هم که وزیر دفاع ملی شدم برای اطمینان خاطر و رفع نگرانی آنچه لازم بود در پشت قرآنی نوشته توسط آقای سپهبد مرتضی یزدان پناه اهداء نموده‌ام و جای بسی تأسف است که نخواستند با من مساعدت فرمایند تا ثابت کنم هیچ نظری غیر از یک شاه وطنپرست و آزادی طلب نداشته‌ام، و چون این فرمایشات تمام نظیر همان صنعت نفت است که ملی شده و نمایندگان مجلس است که ملت آنها را انتخاب کرده و روزنه اسفند است که روز ملت نامگذاری شده زانند میدانم بیش از این قلمفرسانی کنم. نسل حاضر از این وقایع خوب مطلع است، تسلهای بعد هم از صفحات تاریخ پی بدرک حقایق میروند و تاریخ را نمیشود تحریف کرد.

و نیز میفرمایند: «جالب توجه این بود که مصدق با التهاب مخصوص توصیه میکرد یا هواپیما از ایران خارج نشوم، زیرا میدانست مردم ایران که مخالف این تصمیم خواهند بود در فرودگاه ازدحام خواهند کرد و مانع پرواز من میشوند، از این رو پیشنهاد کرد که تا مرز عراق و بیروت بطور ناشناس مسافرت کنم. با این پیشنهاد موافقت شد.» در این باب هم حتی من یک کلام عرض نکرده‌ام چونکه مورد نداشت در اموری که از مختصات مقام سلطنت است من دخالت کنم. این بیاناتی است که روز چهارشنبه ششم اسفند که من شرفیاب شدم خود شاهنشاه فرموده‌اند. اکنون فرض کنیم این پیشنهاد را من داده بودم. اگر غیبت شاهنشاه از ایران در صلاح جامعه بود میبایست بی سر و صدا تشریف برده باشند. ملت ایران هم که بعد اطلاع حاصل مینمود عکس‌العملی نداشت چونکه کاری در صلاح جامعه صورت گرفته بود و چنانچه در صلاح جامعه نبود و من میخواستم شاهنشاه را از اعمال نیاث خیری که نسبت بمملکت داشتند باز بدارم چه شد که در همان روز مردم مملکت را از حیل و دسایس من مطلع نفرمودند و چرا همان روز وزیر دربار طی یک اعلامیه‌ای ملت ایران را از این فکر پلید مستحضر ننمود و مرا در افکار جامعه محکوم نساخت و چه چیز سبب شد که خود را برای مسافرتی که خلاف مصالح مملکت بود حاضر کنند و باز چه شد گزارشی که عصر همان روز نه اسفند من در جلسه خصوصی مجلس بنمایندگان دادم و مصاحبه‌ای که روز یازده اسفند آقای دکتر سیدعلی شایگان یا اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نمود و همچنین بیانه‌ای که در جرائد روز ۱۷ فروردین ۱۳۳۲ طهران این جانب منتشر کردم (۱) تکذیب نشد و اکنون

(۱) برای اینکه خوانندگان بتوانند بهتر قضاوت کنند. بیانه ۱۷ فروردین ۱۳۳۲ این جانب

در آخر این بخش عیناً منتشر میشود. (صفحه ۲۰۹ دیده‌شود، ا.ا.)

پس از چند سال آن را در یک کتابی فاش و آنچه [را] خود فرموده اند بمن نسبت داده اند. ضمن وقایع روزنه اسفند نویسنده خاطرات اسمی از کاشانی برده و می نویسد «اونخواست مصدق در مبارزات غالب شود و از این نظر روز ۲۸ فوریه (نه اسفند) میتینگى بر له شاه تشکیل داد و مردم عوام هم تحت راهنمایی افسران بازتخته مصدق را از خانه خارج کردند که مجبور شد با پیژاما قرار کند و فقط قوای تأمینیه و احساسات توده‌ای سبب شد که مصدق نجات پیدا نماید.» (صفحه ۲۳۳ خ)

اکنون این سؤال پیش می‌آید چه چیز سبب شد که کاشانی و چند نفر از اعضای جبهه ملی نخواستند من در این مبارزه غالب شوم و چرا هر وقت ملت ابراز احساساتی نمود نویسنده خاطرات و دربار شاهنشاهی آن را بیک عده از افراد حزب توده نسبت داده‌اند و مخالفین خود را مستظهره بآن عده و بقیه‌ی مردم ایران را جزء اموات حساب کرده‌اند.

شاهنشاه و ایدئ از نظر ابقای حکومت فردی و استعمار با تسلط فکری حزب توده در ایران متفقند و از این رویه برخلاف حق و حقیقت نظری جز این ندارند که هر کس در مصالح مملکت اظهاری یکند او را بحزب توده منتسب کنند و بمجازات برسانند تا هیچکس را این قدرت نباشد که از منافع مملکت و آزادی دفاع کند و از هر یک از سیاستهای استعماری انتقاد نماید.



نظر باینکه توطئه‌ی روزنه اسفند به نتیجه نرسید و قوت استالین که در ۱۶ اسفند روی داد موقع را برای سقوط دولت من مساعد کرده بود در ۲۰ مارس ۱۹۵۳ (اول فروردین ۱۳۳۲) ایدئ سقری با امریکا نمود که نه روز طول کشید و با رئیس جمهوری و دالس وزیر خارجه وارد مذاکره گردید. آیزن‌هاور از جریان امور در ایران اظهار عدم رضایت کرده و گفته بود بواسطه حمایتی که هندرسن از شاه میکند روابط او با مصدق خوب نیست و ممکن است عذر او را بخواهند و قطع رابطه با ایران قابل تحمل نیست و باید بهر قیمتی که تمام شود از آن احتراز نمود. (۱)

این بیان رئیس جمهوری دلیل قاطعی است که از وقایع روزنه اسفند و اعتراض

اصل: مستحضر (سهوا القلم)

(۱) ممکن است خوانندگان ایراد کنند با عملیاتی که هندرسن در ایران مینمود چرا من عذر او را نخواستیم که در این باب میگویم برکناری او از کادر ایران دست من ولی انتصاب دیگری بجای او بست بنظر جناب آقای ایدئ وزیر خارجه انگلیس بود و بطور حتم کسی را مثل او و یا از او بدتر مینخواستند و من دیگر نمی‌توانستم بدون ذکر دلیل انفصال او را هم از دولت امریکا بخواهم.

من به هتدرسن کاملاً مسبوق و مطلع بوده است و اکنون برای اطلاع و استحضار هموطنان عزیزم بشرح واقعه سپردارم.

بعد از ظهر دهم اسفند هتدرسن بواسطه آقای علی پاشا صالح یا تلفن بمن گفت دیروز که از خانعی شما رفتم بدربار تلفن کردم متعرض خانعی شما نشوند و چون میدانستم در این توطئه او دخالت داشته است گفتم شما چرا از حدود خودتان خارج میشوید و در کار این مملکت دخالت میکنید. او در جواب گفت دخالتی نکرده‌ام. گفتم همین تلفنی که شما دیروز بدربار کرده اید آیا جز دخالت چیزی دیگری است که چون جوابی نداشت بدهد سکوت اختیار کرد و مذاکرات قطع شد.

ایدن میگوید «امریکا از این ترس داشت که مصدق بروسا متمایل شود. من گفتم سیاست مصدق این است دولت بزرگ را بهم بیندازد و استفاده کند و بالاخره خوشوقت شدم که نظریاتمان با هم نزدیک شده بود و چون در ایران وضعیت روشن نبود (۱) بنظر من اینطور رسید که بهتر است شخص دیگری قائم مقام مصدق شود تا اینکه سعی کنیم او را خریداری نمایم (۲) و در آخرین مذاکرات با این نظریه و نیز روی مذاکرات ۲۰ فوریه (اول اسفند) موافقت حاصل شد (۳) و من بنخست وزیر انگلیس تلگراف کردم که بدولت امریکا گفته بواسطه فشار سیاست آن دولت ما بکرات شرایط خود را تغییر داده‌ایم که بیک نتیجه برسیم و من از جریان دو سال اخیر اینطور استنباط کرده‌ام اگر یک مدتی وضعیت خود را تغییر ندهیم زودتر نتوانیم بمقصود برسیم.» (صقحه ۲۳۸خ).

«درماه آوریل ماهی که اطلاع داشتم دولت مصدق ضعیف شده چون تحت عمل قرار گرفته بودم نتوانستم در امور دخالت کنم.»

سپس ادامه میدهد و میگوید «مخالقین مصدق از عدم کمک و مساعدت آیزل هاور بدولت او استفاده نمودند و دولت را استیضاح کردند (۴) که در جلسه حاضر

(۱) البته برای سیاست انگلیس روشن نبود.

(۲) از این چه بهتر بود که هر چه میخواستند بدست من صورت بدهند و چون نتوانستند مرا از بین بردند.

(۳) بنظر قوی مذاکرات مربوط بشرکت امریکا در کار نفت و برکناری من از مقام نخست وزیری بوده است.

(۴) نقشه استیضاح بسیار ماهرانه ترسیم شده بود و فوق آن یا نقشه غائله روزنه اسفند این که در نه اسفند یک حس خشم و غضب بچشم میخورد. باین معنا که میخواستند من از بین بروم و دولت

نشد و امتناع کرد و برای تعیین تکلیف خود به قرارداد متوسل گردید، چنانچه ملت با دولت او موافق است رأی بدولت بدهد والا رأی بایقای مجلس، و نتیجه این شد که اکثریت کثیری بِنفع دولت رأی داد و چون مصدق خود را قوی تصور میکرد درخواست انحلال مجلس را از شاه نمود ولی شب بعد یک کودتای شاهانه (۱) برای انتصاب زاهدی بمقام نخست وزیر شروع شد که بعلت سوء تشکیلات نقشه کشف گردید و به

→

بعلت ناپود شدن نخست وزیر ساقط شود، در صورتیکه در نقشه استیضاح هیچ نظری نسبت بشخص من نبود بلکه میخواستند دولت از زمین برود و دولت دیگری که مطیع باشد مصدر کار شود و جریان واقعه از این قرار بود: دکتر شایگان و دکتر عبدالله معظمی هر دو کاندیدای ریاست مجلس بودند، میخواستند هر کدام از اکثریت مجلس موافق با دولت استفاده کنند و هر یک در این باب با دیگری مبارزه میکرد. نظر باینکه دربار با انتخاب دکتر شایگان مخالف بود یک عده از وکلای اکثریت موافق دکتر معظمی سرا بعضف نمایندگان اقلیت پیوستند که دکتر معظمی را بریاست مجلس و حسین مکی ندرنده دیگر مجلس و یکی از مخالفین دولت را بعضویت هیئت اندوخته اسکناس انتخاب کنند و سرا از این جهت که بدانام نشوند و چون رأی مخفی بود اسم هر کس را که میخواستند می نوشتند.

این نقشه در وهله اول بی سر و صدا بموقع اجرا رسید. یعنی دکتر عبدالله معظمی بریاست مجلس و حسین مکی بعضویت هیئت اندوخته اسکناس انتخاب گردید ولی من از دعوت او برای شروع بکار خودداری کردم. چونکه او از این نظر انتخاب شده بود آنچه دولت از پشتوانه اسکناس استفاده کرده بود و آن عده اعضاء دیگر هیئت پشتوانه از نظر حسن و طبرستی فاش نکرده بودند فاش کند و نتیجه این بشود که نرخ اجناس ترفی کند و مخالفین بتوانند زودتر دولت را ساقط نمایند.

در وهله دوم یکی از نمایندگان مجلس عضو جبهه ملی دولت را استیضاح نمود و دولت میبایست ظرف یک ماه برای عرض جواب در مجلس حاضر شود و نتیجه این بود بدولت رأی ندهند و ساقط شود که من از رفتن بمجلس خودداری کردم و تصمیم گرفتم از مردم مملکت کسب تکلیف کنم.

در این اثنا دکتر معظمی رئیس مجلس با من وارد مذاکره شد و تقاضا نمود از این کار صرف نظر کنم که من نتوانستم موافقت کنم. چونکه هدف ملت از بین میرفت و دولت در جلسه ای که تحت ریاست یک دکتر حقوق و استاد دانشگاه تشکیل میشد با یک اکثریت قلابی سقوط میکرد و عمال استعمار می گفتند در مملکت مشروطه اختیار با مجلس است و یک عده آشوب طلب میخواستند مملکت را بطرف کمونیسم سوق دهند. ولی کدام مجلس همان مجلسی که در زمان تسلط شاه فقید هیچ وکیلی بمجلس نرفت مگر با تصویب سفارت انگلیس و باز همان مجلسی که رئیس آن را یک اکثریت متکی بیاست بیگانه انتخاب نمود. نتیجه رفتارم این شد که دیگر عمال بیگانه نتوانند چنین استدلال کنند چونکه نقشه سقوط دولت در پایگاه آلب سویس ترسیم شده بود و با تقسیم پول بیگانه بین جهال بمرحله اجرا رسید.

(۱) من هر قدر خواستم قضات دادگاه را متقاعد کنم که جوش و خروش مردم در نتیجه کودتای شاهانه بود Coup d'état Royaliste متقاعد نشدند چونکه مأمور بودند مرا محکوم کنند.

نتیجه ترسید و شاه با ضارحه عازم بغداد گردید. دکتر مصدق هم بلافاصله الحلال مجلس را اعلام نمود و نمایشات ضد سلطنت شروع شد و فتول مأمور گردید با شاه کمک کند. مصدق هم که نمیخواست تحت تسلط کمیونیستها درآید روز ۱۸ اوت (۲۷ مرداد) بقوای شهرباتی امر نمود اعلانات توده‌ای را از بین ببرند و در تمام سال ۱۹۵۳ هر یک از پست‌رهنهای دولت اوسبب میشد که وسعت تکیه گاه دولتش کمتر شود. (۱)

مبارزه بر علیه شاه موجب عدم رضایت قنون شده بود و عملیات ضد کمیونیست هم سبب گردیده بود کمیونیستها بر علیه مصدق بشوند و نتیجه این بشود که نمایشات بر له شاه در ۱۹ اوت (۲۸ مرداد) با هیچیک از دو دسته که نمی توانستند با مصدق کمک کنند تصادف نکنند و شب آن روز مصدق و وزیرایش مجبور باحتفا گردند و ژنرال زاهدی شاه را دعوت کند و از یک استقبال با وجد و نشاطی در طهران مستقیض گرداند.

خبر سقوط مصدق وقتی بمن رسید که در کشتی و در بحر مدیترانه بودم و دوره نقاشتم را با خانم و پسر در آنجا میگذرانیدم و در آن شب خواب راحتی کردم. « (صفحه ۲۳۹ خ)

ایدن پس از شش ماه استراحت مجدداً از ۵ اکتبر ۱۹۵۳ (۱۳ مهرماه ۱۳۳۲) شروع بکار نمود و خاطراتش مربوط به تنظیم قرارداد کسرسیوم و مساعدتهائی است که بعضی از هموطنان برای گذشتن این قرارداد با دولت انگلیس نموده‌اند که چون مربوط بایام تصدی من نیست از نقل آنها خودداری میکنم.

و باز در ۱۳ آبان ۱۳۳۳ که تصدی مقام نخست وزیرری شده بود در پارلمان انگلیس بیاناتی راجع بمن نمود که در آخر بخش دوم خواهد آمد.

این بود خلاصه‌ای از خاطرات وزیر امور خارجه انگلیس و شخص مؤثر در سیاست ایران و مخالف من که نقل گردید و تمام حاکی است از اینکه من در تمام مدت زمامداری خودم با هیچیک از دول بیگانه مؤثر در سیاست ایران خواه دولتین امریکا و انگلیس، خواه دولت شوروی سازشی نداشته و مصالح مملکت و وطنم را بهر چیز حتی بجان خود ترجیح داده‌ام و آنچه گفته و کرده‌ام تمام در منافع ملت ایران بوده و آنچه هم در این مملکت بر علیه من صورت گرفت طبق نظریاتی بود که سیاست خارجی ترسیم نموده بود و بامر بعضی از هموطنانم اجراء گردید.

نظر باینکه وزیر خارجه انگلیس قبل از کودتای مرداد دچار کسالت شده بود و

(۱) تکیه گاه من نه آرژانتین بود نه کمیونسم. من یک عده مردم فهمیده و وطنپرست متکی بودم که کودتا آن را ببقع استعمار بخشی نمود.

استراحت میکرد باید دید که نقشه‌های بعدی بدست چه اشخاصی ترسیم شده بود و چطور اجراء گردید که چون خاطراتی در این باب نوشته نشده و چنانچه باشد من از آن بی‌خبرم به نقل دو مدرک استناد می‌کنم: یکی مربوط به چکی است که ادوارد دونالی رئیس حسابداری اصل چهار در ایران صادر کرده و دیگری مربوط بجلسه سرتی است که در پایگاه آلپ سوئیس تشکیل گردیده بود.

(۱) ادوارد دونالی چکی بمبلغ ۳۹۰ هزار دلار صادر و تسلیم بانک برنامه کرده بود و بانک مزبور هم آن را بریال تسعیر نموده چکی بشماره ۵۳۱۴۵ و تاریخ مؤخر (۱) یعنی ۳۱ مرداد بمبلغ ۳۲/۶۴۳/۵۰۰ ریال بعهده‌ی بانک ملی ایران در وجه خود ادوارد دونالی صادر کرده بود که بمصرف کودتای روز ۲۸ مرداد رسید و مدرک آن را در جلسه‌ی ۱۹ اردیبهشت ۱۳۳۳ بدادگاه تجدیدنظر نظامی ارائه دادم و درخواست نمودم تحقیقات کنند تا معلوم شود وجه مزبور را ادوارد دونالی بچه اشخاصی داده است که مورد قبول واقع نشد و دادگاه باین عنوان که محاکمه برای رسیدگی بکیفرخواست دادستان آرتش تشکیل شده از رسیدگی امتناع نمود و عمی برحلاف وجدان و قانون و مصالح مملکت مرتکب گردید، چون که دادستان آرتش حکم اعدام مرا از این جهت خواسته بود که مستب پیش آمد روزهای آخر مرداد من بوده‌ام.

چنانچه رسیدگی شده بود ثابت می‌گردید آنچه در روزهای مزبور صورت گرفت نتیجه‌ی کودتای شاهانه و تشریف‌فرمائی شاهنشاه بخارج از کشور بوده است (۲) و اشخاص وظیفه‌یست روی اصل دفاع قانونی *legitime defense* که یکی از حقوق طبیعی نوع بشر است از وطن خود دفاع کرده‌اند و کودتای ۲۸ مرداد نتیجه‌ی آن وجوهی بود که بین اشخاص مؤثر پست و خائن از علماء، از رؤسای کلاب‌تربیها، از افسران و غارتگران تقسیم شده بود.

(۲) مدرک دیگر من روزنامه «فیگارو» فرانسوی است که در شماره ۳۰ سپتامبر ۱۹۵۵ (۲۸ شهریور ۱۳۳۴) راجع بکودتای مرداد مطالبی درج کرده و جریان واقعه و مسببین آن را معرفی کرده است که ترجمه‌ی آن عیناً در این جا نقل میشود.

«در آن ایام که ژان فوستردالس وزیر خارجه آمریکا مصدق را گرم در سیاست

(۱) مقصود از تاریخ مؤخر این بود که برسانند چک مزبور بعد از وقایع ۲۸ مرداد صادر شده و در اجراء نقشه‌ی سیاست خارجی اثری نداشته است.

(۲) اعتقاد قطعی من این است که سرنگون کردن دستگاه مصدق کار مردم عادی کشور من بود که در دلشان بارقه‌ی مشیت یزدانی میدرخشید. نقل از فصل سوم کتاب «امام‌وریت برای وطنم».

کرده بود آلن دالس رئیس انتلیژان سرویس مرکزی امریکا زمینه سقوط آن پیرمرد لجباز را فراهم میکرد و مصدق نیز همان الفاظ و عباراتی که همیشه بکار میرد تکرار مینمود.

در ۱۱ اوت ۱۹۵۳ (۲۰ مرداد ۱۳۳۲) آلن دالس جلسه‌ی محرمانه در یکی از پایگاه‌های آلپ سونیس با شرکت دو شخص عالی مقام تشکیل داد: یکی لوی هندرسن سفیر کبیر امریکا در ایران که بنا بمصلحت چندی از ایران غیبت کرده بود و دیگری شاهزاده خاتم اشرف خواهر دوقلوی شاه که او هم بواسطه سوءتفاهمی که با شاه داشت از ایران خارج شده و در سونیس اقامت گرفته بود و جای شخص چهارمی که ژنرال «نرمان شوارتسکف» یکی از شخصیت‌های عالی انتلیژان سرویس امریکا است در این جلسه خالی بود که حضور و غیابش فرق نداشت، چونکه چند روز قبل از تشکیل این جلسه راجع باین موضوع بحث مفصلی با آلن دالس کرده و دالس حضار را از نظریات او مستحضر نموده بود. - شوارتسکف در سیاست ایران بسیار وارد بود و از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۸ سمت مشاور شخص پادشاه ایران را عهده‌دار شده بود و او کسی است که پلیس ایران را آلت دست دربار کرده و دوستی او با ژنرال زاهدی رئیس پلیس ایران از همان تاریخ شروع گردیده بود و بهمین جهت هم روزی که در هفته دوم ماه اوت (بین ۱۶ و ۲۳ مرداد) بطهران آمد هیچکس از ورود شوارتسکف تعجب ننمود چونکه او برای دیدار دوستان آمده و سلامی بدوستان کرده بود و نتیجه مسافرتش این شد شاه که تا آن زمان خواهی نخواهی با مصدق راه میرفت یکمرتبه او را رها نمود و عزل کرد و ژنرال زاهدی دوست وفادار شوارتسکف را بجای او نصب نمود.»

این بود خلاصه‌ای از مندرجات روزنامه «فگارو» که عکس این قسمت از روزنامه در آخر کتاب و دسترس خوانندگان قرار خواهد گرفت. *

و در همان ایام هم بود که والا حضرت اشرف پهلوی ناگهان بطهران آمدند و پس از یک توقف کوتاه و مشورت با شاه مراجعت و در این جلسه شرکت نمودند.

اکنون مصاحبه اعلیحضرت همایون شاهنشاه با مخبر روزنامه مصری «المصور» را که حاکی است شاهنشاه از مذاکرات جلسه‌ی پایگاه آلپ قبلاً اطلاع داشته‌اند عیناً نقل میکنم (۱)

«نقشه‌ای که کشیده بودیم کاملاً مطالعه شده بود و احتمالات مختلفه را نیز

* در اوراق موجود عکس آن روزنامه نبود تا به چاپ برسد و دسترس هم فعلاً به آن روزنامه نیست. اگر عکس تهیه شد در جاهای دیگر بر کتاب افزوده خواهد شد. (۱.۱)

پیش‌بینی کرده بودیم و میدانستیم در مقابل نقشه‌های معکوس چه کنیم. وقتی که مصدق فرمان عزل خود را رد کرد و موضوع را بصورت انقلاب حלוه‌گر ساخت و خواست از نفوذی که بدست آورده کمال سوءاستفاده را بکند هواپیمای من آماده پرواز فوری از کشورم بود و من میخواستم این کار را بکنم تا مصدق و جماعت او تصور کنند که دور کاملاً دست آنها افتاده است و معارضی ندارند و بآنچه میخواستند رسیده‌اند و چون من از کشور پرواز کردم آنها همین اشتباه را کردند.» (۱)

این بود فرمایشات شاهنشاه بمخبر روزنامه مصری «المصور» و تا ۲۵ مرداد شب که دستخط عزل بمن رسید در هیچک از احزاب نوده و سایرین هیچگونه خلاف نظم دیده نشده بود. شهر آراه بود و امور جریان طبیعی خود را طی میکرد و خروج شاهنشاه از مملکت که بفرار تلفی شده بود سبب شد که روز ۲۶ مرداد شهر آرامش خود را از دست بدهد، و هنوز از خاطرها ترفنه است در آن روز که ناصرالدین شاه در شاه عبدالعظیم بقتل رسید برای جلوگیری از هرج و مرج و عواقب شاه‌میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان صدراعظم جسد شاه را صورتی از شهری بطهران منتقل نمود تا هیچکس گمان نکند شاه مرده و موجب هرج و مرج شود و جان و مال عده‌ای در نتیجه این واقعه از بین برود.

از ترسیم این نقشه هم که با نظر شوارتسکف تنظیم شده بود مقصود گرفتن نتیجه‌ای عکس آن بود. یعنی از فرار شاه عده‌ای غوغا کنند و از هر یک از احزاب برای تعیین قائم‌مقام شاه حدایی بلند شود تا بتوانند آن را بهانه برای کودتا قرار دهند و دولت را ساقط نمایند.

هندرسن سفیر امریکا هم که برای ترسیم نقشه‌های گوناگون و سقوط دولت من بخارج رفته بود ۲۶ مرداد بطهران مراجعت نمود و عصر روز ۲۷ از این نظر که برساند داخل در توطئه نیست از من دیدن نمود و ضمن مذاکرات گفت روز قبل که وارد طهران شدم حین عبور بمجلسه شاه فقیه برخوردیم و دیدم که بآن توهین شده است و من با این کار مخالفم، که هر چه او گفت من گوش کردم و از اظهار هرگونه سخنی که موجب تشدید اختلاف دربار با من بشود خودداری نمودم. ولی اکنون که در حدود هشت سال از آن میگذرد و من در این قبه بی‌جهت و بی‌دلیل محبوسم و از تمام آزادیهای فردی محرومم و خواهانم که هر چه زودتر عسرم برآید و از این زندگی خلاص شوم چرا باید از

(۱) قبل از این مصاحبه مردم جنین تصور میکردند شاه از مملکت فرار کرده است و جد خوب شده که این مصاحبه صورت گرفته تا همه دانستند قصد فرار در کار نبود و مقصود از مسافرت این بود که با اجرای نقشه‌ی سیاست خارجی کمک کنند و کمتر دیده شده است پادشاهی ملت خود را انقاع کند.

ذکر حقایق خودداری کنم و رفع اشتباه از کسانی که در جریان امور این مملکت نبوده‌اند نکسم.

وقایع روزهای اخیر مرداد مبنی بر دو علت بود: که یکی جنبه سیاسی داشت و دیگری جنبه حقوقی:

جنبه سیاسی از این نظر که آن اعلیحضرت در تمام مدت سلطنت خود از افراد مصلب آزادی نمود و حق انتخاب نمایندگان مجلس را که در مملکت مشروطه حق طبیعی و مسلم مردم است از آنان سلب کرد و قرارداد نفت را سی و دو سال تمدید نمود و ملیونها از این کار سوءاستفاده فرمود و چه خوب بود که آن پادشاه حیات داشت و قانون از کجا آورده‌ای را جلوی ایشان می گذاشتند تا معلوم شود آن ثروت هنگفت را از چه مبری تحصیل نمود.

جنبه حقوقی از این نظر که ملکی را بزور در یکی از نقاط و با ثمن بخش مالک میشد و بعد بجان و مال دیگر مالکین مجاور ابقاء نمی فرمود و بدین طریق در ظرف بیست سال پنج هزار بقیه تسلیک نمود و کسی ندید آن پادشاه که خود بانی ثبت اسناد بود راجع بیکمی از این املاک اعلان ثبت دهند و حق اعتراض را از مردم سلب نکنند تا هر کس سخن داشت بگوید و حقانیت خود را با ثبات رساند. خلاصه اینکه از دولت دیکتاتوری مردم سخر داشتند ولی از ترس جرأت نمی کردند اظهارتی بکنند و بعد که نسبه آزادی دمید چون دست مردم بشاه تمسید عظم و غضب خود را نسبت بمجمعه‌ها ابراز می کردند و این کار منحصر بروزهای آخر مرداد نبود و سابقه داشت و چندی قبل از مرداد هم میخواستند نسبت بیکمی از مجمعه‌ها که در وسط شهر واقع شده بود توهین کنند که تاجار شدم عده‌ای نظامی برای حفاظت آن بگمارم. چنانچه مجمعه نبود دیگر وسائلی نبود که مردم کینه خود را اظهار نمایند. مجمعه‌ای هم که برای گرفتن کار یا سوء استفاده از بیت المال بر پا کنند عاقبتی از این بهتر ندارد، و دوام آن مجمعه‌ای دارد که مردم بعد از حیات کسی و در ازای خدمات او بسلطنت بر پا نمایند.

نظر باینکه گزارش رسید حزب توده اورافی بدیوارها الصاق کرده دستور دادم تمام را پاره کنند و از بین ببرند. این کار شد و دیگر خلاف نظمی مشاهده نشد که آن را بهانه برای کودتا قرار دهند. ولی از این نظر که تصمیم برکناری من از کار و انتصاب سرلشکر زاهدی در جلسه پایگاه آلپ گرفته شده بود صبح روز ۲۸ مرداد نقشه کودتا بموقع اجرا رسید. معلوم نشد که از من چه خلافتی سرزده بود که تسلیم دادگاه نظامی شدم. (۱)

(۱) عصر ۲۸ مرداد که باتفاق جمعی از خانه فرار کردم شب را در یکی از خانه‌های مجاور

و اکنون قریب هشت سال از آن میگذرد که سه سال در زندان لشکر ۳ زرهی بسر بردام و بعد با حمد آباد تبعید شده در این قلعه محبوسم و اثر کاش شتر ریس برای من تأمین حانی نخواستند بود، چونکه چندی بعد از ۴۸ مرداد بگسی گفته بود تکراف او پشهنشاه سبب شد که من از بین نروم.

→

متعلق بیکی از تجار که در شمیران اقامت گزیده و خالی بود بپتونه نمودیم و صبح روز بعد عده ای متفرق شدند و بمجلهائی که در نظر گرفته بودند رفتند. آقایان دکتر شایگان، دکتر صدیقی و مهندس معظمی و من بخانه ی آقای مهندس معظمی که بیش از چند قدم فاصله نداشت رفتیم و نظربقراست سببی آقای مهندس شریف امامی از صاحبخانه دیدن نمود و قرار شد که از توقف ما در آنجا سرالشکر زاهدی را مطلع نماید.

فصل سوم

تألمات و تأسفات

<http://chebayadkard.com/>

در آن زمان که وجود نفت در ایران محرز نشده و در امور سوق الجیشی مورد استفاده قرار نگرفته بود دولت ایران امتیاز معادن نفت جنوب را برای مدت شصت سال بیکی از اتباع انگلیسی موسوم به داری داده بود و اکنون که شصت سال از آن می گذرد این امتیاز باخر رسیده بود. متأسفانه در زمان اعلیحضرت فقید صحنه سازبھائی شد که آن را تمدید کنند و صحنه سازی از این جهت اگر اعلیحضرت فقید می توانستند و قادر بودند قبل از مذاکره یا صاحب امتیاز و تهیه زمینہ آن را لغو کنند بدون شک قادر بودند که از تجدید قرارداد و بالخصوص از تمدید آن جلوگیری فرمایند و اکنون باید دید آن صحنه سازبھا چه بود.

(۱) اولین رُل آن بدست آقای عباس مسعودی مدیر اطلاعات صورت گرفت که طبق دستور شرکت اعتراض نمود و از آن انتقاد کرد و طبق دستور از این جهت که اطلاعات هیچوقت از هیچ استعماری انتقاد نکرده و برای حفظ وضعیت خود همیشه با هر سیاست استعماری در این مملکت ساخته است.

(۲) رُل دوم را خود شرکت نفت بازی کرد که بدولت اعلام نمود حق الامتیاز سال ۱۳۱۰ کمتر از $\frac{1}{4}$ سال قبل خواهد بود. چنانچه شرکت نفت گفته بود ۱۰٪ و یا ۲۰٪ از سال قبل کمتر میشود این طرز بیان چیزی نبود که کسی را عصبانی کند. این بود که گفت فقط ۲۵٪ از حق الامتیاز و یا از آن هم کمتر پرداخته میشود تا اعلیحضرت شاه فقید بتوانند عصبانی شوند و مقدمات کار را فراهم فرمایند.

(۳) رُل سوم را خود شاه بازی فرمود که امتیازنامه را انداخت در بخاری و سوخت. چنانچه ین کار نمیشد دولت انگلیس رای یک کار عادی بجامعه ملل نصیرت و شکایت نمی کرد.

(۴) چهارمین رُل بدست دکتر بنش وزیر خارجه چک اسلواکی صورت گرفت

که بجامعه ملل پیشنهاد نمود دولت ایران و شرکت نفت با هم وارد مذاکره شوند و کار را تمام کنند که چون مقصود طرفین همین بود جامعه ملل آن را تصویب نمود.

(۵) پنجمین رل را هم آقای سید حسن تقی زاده بازی کرد که قبل از تقدیم بمجلس قرارداد را منتشر ننمود و بمعرض افکار عموم قرار نداد. چنانچه جامعه از مضار آن مطلع شده بود مخالفت می نمود و تصویب تمدید در همان مجلس دست نشانده هم کاری بس دشوار بود. پس لازم بود که قرارداد را خود شرکت تهیه کند و کسی از مقام آن مطلع نشود تا مجلس بتواند آن را در یک جلسه تصویب نماید.

نظر باینکه غیر از تاریخ ۳۳ ساله اطلاعات مدرکی ندارم از این تاریخ استفاده می کنم تا معلوم شود جزو وقایع سال ۱۳۱۱ جریان واقعه چطور شرح داده شده و اکنون آنچه در این تاریخ درج شده عیناً نقل مینمایم.

«در اواخر آبان روزنامه اطلاعات می چند مقاله اظهار عقیده کرده باین قرارداد دارسی لغوشد و قراردادی که متضمن منافع ایران باشد منعقد گردد.»

«روز ۶ آذر مصادف با ۲۷ رجب وعقد معمل بود اعلیحضرت رضاشاه امپراتور دارسی را در آتش بخاری انداخت و دستور داد دولت ایران رسماً قرارداد دارسی را لغوشد. بلاصله تمامی از طرف وزارت دارائی شرکت نفت مشعر بر اعلام لغای قرارداد مزبور تنظیم و ارسال گردید.»

دائیل وزارت دارائی این بود که او را قرارداد دارسی نیز ایام اشیداد و بی خبری با وسایل غیر مشروع صورت گرفته و باین شرکت نفت حتی بخواهد همان قرارداد هم عمل نکرده است.

شرکت نفت در پاسخ وزارت مالیه اظهار داشت که دولت ایران حق لغای قرارداد را ندارد، ولی مجلس شورای ملی نظر دولت را تأیید کرده لغو قرارداد را رسماً اعلام داشت.

پس از اعلان لغو قرارداد در مراسم ایران جشنهای مفیسی بر پا شد و در این اثنا دولت انگلیس توسط وزارت امور خارجه لغو قرارداد اعتراض کرده و دولت ایران جواب مستندی باعتراف انگلیس داده یادآور شد که چون شرکت نفت ستوب بهمان قرارداد بوسیده هم عمل نکرده و از تأدیه حق قانونی ایران استکف و ورزیده عملاً قرارداد لغوشده است.

دولت انگلیس بجامعه ملل شکایت کرد و انتظار داشت چون دولت ایران قرارداد را لغو کرده و دولت انگلیس عمل ایران را مشروع نمی داند ممکن است این واقعه موجب تزلزل صلح جهانی گردد، جامعه ملل هم یادداشتی در این خصوص برای ایران ارسال داشت و دولت ایران در جواب بجامعه ملل استدلال کرد که چون ایران حاضر است قرارداد جدیدی با شرکت منعقد کند از آن رو هیچگاه لغو قرارداد موجب تزلزل صلح جهانی نخواهد شد.

معرضان انگلیس بجامعه ملل

در شب ۱۳۱۱ دولت انگلیس تعرض نمود با بجامعه ملل داد و آقایان داور وزیر عدلیه و علامه و وزیر مختار سابق ایران در پاریس و آقای نصرالله انتظام بیست متنی هیئت برای جواب عرضحال بریتانیا عازم ژنو شدند تا در موقع تشکیل جلسات جامعه حاضر باشند.

دفاع داور در جامعه ملل

اطلاعات روز ۸ بهمن ۱۳۱۱ فوق عاده در رجب بمذاکرات نفت در ژنو نشست داد. در این فوق العاده

اعیارات سرچشمه سیفون و داور ساینده گان انگلیس و ایران در جامعه عمل ذکر شده است. داور در طی تعلق خود این نکته را متذکر شده که دولت ایران با یک شرکت خارجی و نه با دولت انگلیس طرف مذاکره است. (۱)

پیشنهاد دکتر بست

در همین ماه پیش وزیر امور خارجه چک اسواکی جامعه ملی پیشنهاد کرد که ایران و شرکت نفت با هم گذار یابند، جامعه ملی این شرکت را پذیرفت.
روز ۲۵ اسفند ۱۳۱۱ مجلس همه توسط اینحضرت شده با هدف مراسم معمولی افتتاح یافت و اعلیحضرت نفس لطفی افتتاحیه خود را جمع به نص چنین اظهار داشتند:
«بمستندت الهی امتز معادله بست خوب و مذاکراتی که برای قرارداد در نظر است امیدواریم که اقدامات دولت با ترتیب جداگانه که متضمن زمین مدفع حقه مملکت باشد جسی نتیجه منتهی گردد.»
در ۲۶ اردیبهشت آقای تقی زاده وزیر مرابیه متن قرارداد جدید نفت را که در ۲۶ ماده تنظیم شده بود تقدیم مجلس نمود.»

این بود آنچه اطلاعات در این باب در تاریخ ۳۳ ساله خود منتشر کرده است و آقای تقی زاده بنا باقرار خود آلت قعل بوده و هر عملی که از او صادر شده بواسطه دستی بوده که این آلت را بحرکت در آورده است.

ولی معلوم نیست چه چیز سبب شد که شاه ققید کاری برخلاف مصالح مملکت صورت دهد و مضحک این است طبق ماده ۱۰ مضمم بودجه سال ۱۳۱۲ مبلغ سی و پنج هزار لیره که به تعبیر امروز متجاوز از هفتصد هزار تومان میشود بوزارت مالیه اعتبار داده شد که بین دلالهای نفت تقسیم کنند، و چه خوب است آقای تقی زاده وزیر مالیه وقت نام این دلالان را فاش کنند و باز باین متعذر نشوند که هم اکنون هم آلتی بی اراده هستند.
در عصر سلاطین قاجار چنانچه یکی از دول بیگانه میخواست از دولت ایران استفاده کند و قراردادی منعقد نماید میبایست با گروه بسیاری از وزراء و علماء و متفدین تماس بگیرد تا بتواند مقصود خود را انجام دهد که این طرز کار بسیار خسته کننده و مستلزم خرج زیاد بود و چه بسیار هم اتفاق می افتاد که نتیجه مطلوبه حاصل نشود.

انقلاب روسیه و گرفتاری دولت شوروی در امور داخلی سبب شد که دولت انگلیس از موقع و بئفع سیاست خود استفاده کند و قرارداد تحت الحمايه موسوم بقرارداد وثوق الدوله را با دولت ایران منعقد نماید که چون قابل هضم نبود و مورد اعتراض علت

(۱) پرواضح است که دولت با شرکت نفت طرف نبوده، ولی داور میبایست مضرات این امتاز و سیاست عمل شرکت را گفته باشد و به دنیا ثابت کرده باشد. نظر باینکه قرارداد میبایست تصدیق شود سکوت اختیار کرد و طبق دستور رفتار نمود.

قرار گرفت بخودی خود از بین رفت و نقشه تغییر نمود و متوسل بکودتا گردید و نتیجه این شد دولتی روی کار بیاید که مسلط بر تمام شئون مملکت باشد. وکلای مجلس با نظر او انتخاب شوند و هر چه دولت از مجلس خواست تصویب کنند و روی این اصل هم مقرر شده بود وکلا روزهای دوشنبه حضور شاه بروند تا بهر موضوع که اشاره کند آن را در مجلس تصویب نمایند و الغای امتیاز نفت و تمدید آن در مجلس بشرحی که گذشت بهترین گواه برای صدق این مقال است.

در آن روز که امر شد امتیاز نفت ملغی شود همه بالا تفاق رأی بالغناء دادند و در آن روز هم که لایحه تمدید امتیاز بمجلس داده شد احدی مخالفت نکرد و در یک جلسه آن را تصویب نمودند.

و اکنون همین رویه در شورای عالی اقتصاد که جلسات آن زیر نظر شاهنشاه تشکیل میشود مجرا و معمول شده است. در آن روز که صنعت نفت ملی و کشور از عوائد نفت محروم شده بود دولت من به مبلغی در حدود شصت و پنج ملیون تومان احتیاج داشت تا بتواند عوائد و مخارج مملکت را توازن دهد و علت اینکه من با یک لایحه قانونی این موازنه را برقرار نکردم این بود که یک عده عمال بیگانه آن را برای مخالفت با دولت دست آویز نکنند و در نتیجه هو و جنجال ترخ زندگی بالا برود و مردم مملکت از گرانی بحق شکایت کنند.

ولی بعد که جلسات شورای اقتصاد زیر نظر شاهنشاه تشکیل گردید کار عده توازن بجائی رسید که بودجه مملکت دچار ملیاردها تومان کسر شده است، چنانچه در عوائد نفت نقصانی روی دهد و دولت امریکا کمک نکند رشته امور گسیخته و قوای انتظامی طوری از هم پاشیده میشود که هیچکس نتواند از عهده هرج و مرج برآید و چنانچه کمک هم بکنند سنگ بزرگی است که در پیش پای ملت انداخته اند تا نتواند هیچوقت آن را تکان بدهد و آزادی و استقلال خود را بدست آورد.

از اعلیحضرت شاه فقید کسی غیر از این انتظار نداشت. چونکه آن پادشاه مخلوق سیاست خارجی بود و قادر نبود از آنچه امر میشد تخلف کند ولی از اعلیحضرت محمدرضا شاه که از هیچ بنام سلطنت نرسیده اند و مقتضیات روز هم در آن زمان فرق کرده بود چونکه در آنوقت دولت اتحاد جماهیر شوروی غرق در امور داخلی بود ولی بعد از جنگ دوم جهانی در صحنه سیاست بین المللی وارد شده بود بنابراین هیچکس انتظار نداشت همان رویه سابق را تعقیب کنند و یک سیاست مستقلی که مورد توجه افکار عموم باشد برای خود انتخاب نفرمایند - و باز انتظار نبود رفرا ندیم ملت راجع بابقای دولت را نموده بگیرند و با آن احترام نگذارند که از قدیم گفته اند حرمت امامزاده با متولی است.

اگر پادشاهی رأی ملت خود را بهیچ شمرد چگونه می‌توان انتظار داشت که دول بیگانه آن را بهیچ نشمرند و بمملکت تجاوز نکنند و همین عدم توجه بافکار عمومی بود که ایدن وزیر خارجه انگلیس در یکی از خاطرات خود می‌نویسد ناسیونالیسم ایران یک ناسیونالیسم فارس است. (۱)

رئیس هر مملکت باید افکار عموم را محترم بشمارد تا بتواند مذاق ملت را در مقابل بیگانگان حفظ نماید و انتخاب رویه‌ای غیر از این سبب میشود که پادشاه یکی از دول بیگانه سرسپارد تا بتواند بر یک ملت مرده سلطنت نماید.

برای اینکه از ارزش این رفتارم بکاهند در فصل پنجم این کتاب میفرمایند: «در این رفتارم که مصدق خود را قهرمان و مدافع انتخابات آزاد قلمداد میکرد کار را طوری ترتیب داده بود کسانی که با انحلال موافق بودند رأی خود را در یک صندوق که از حیث رنگ بسیار مشخص بود بریزند و مخالفین رأی خود را در یک صندوق دیگر بیندازند و همه میدانستند که با این ترتیب اگر کسی جرأت کرده و میخواست رأی مخالف بدهد بدون تردید مورد ضرب و شتم و اهانت اراذل و اوباش طرفداران مُصدق و توده‌ایها که بدانشان ملحق شده بودند و تمیزی بین این دو دسته دیگر غیرممکن شده بود قرار میگرفت. نتیجه رفتارم همان بود که مصدق میخواست چنانکه هیتلر هم پیش از وی همین عمل را انجام داده بود و از مجموع آراء ۹۹٪ موافق انحلال مجلس شورای ملی بود و در یکی از شهرها که جمعیت آن ۳۰۰۰ نفر است ۱۸۰۰ رأی موافق با انحلال مجلس داده بودند.»

این بود نظریات شاهنشاه راجع برقراندن و اکنون این سؤال پیش می‌آید چنانچه رفتارم نسنده بود آیا ملت ایران با آن مجلس که تحت تأثیر سیاست خارجی واقع شده بود موافق بود. (۲)

(۱) nationalisme élémentaire (صحة ۲۱۶ خ)

(۲) بسیار خوشوقتیم که دشمنانم فقط توانستند نسبت بعملیات من روی دو موضوع انتقاد کنند: یکی این بود که من در مجلس شورای ملی گفته بودم از عوائد نفت روزانه سیصد هزار تومان عاید دولت میشود ولی نشد.

دیگر اینکه ۸۰٪ از وکلای مجلس ۱۷ نماینده حقیقی ملت بوده‌اند و با این حال من مجبور شدم برقراندن متوسل شوم.

راجع دمر اول عرض میکنم اگر دولت انگلیس منکی بمخالفین داخلی نبود و کودتا نمیشد دول غرب مجبور میشدند که نفت ایران را خریداری کنند و ترس داشتند از اینکه شوروی با

اینک دلایل صحت ورفراندنم

(۱) حزب توده در بعضی از نقاط شمالی و مرکز یک عده پیروانی داشت که بواسطه‌ی تشکیلات منظم جلوه‌گر بود و در سایر نقاط اگر داشت قابل توجه نبود و این شایسته نیست که شاهنشاه بیست میلیون نفوس کشور را ندیده بگیرند و برای آن ارزش قائل نشوند و هر عملی که از مردم خیرخواه و وطنپرست صادر شود برای اینکه بآن اهمیت ندهند آن را معلول تبلیغات عده‌ای قلیل بنام توده بدانند و یا قلمداد فرمایند.

(۲) اخذ آراء در همه جا زیر نظر اشخاص مورد اعتماد مردم صورت گرفت و در هیچ کجا انجمن نظارت انتخابات از عملیات حزب توده شکایت نمود و چه خوب بود که شاهنشاه نام شهری که عده‌ی ساکنین آن سه هزار نفر بودند و از صندوق آراء هجده هزار رأی درآمد فرموده باشند. چه شد که در آنوقت فرمایشی از این مقوله نشد و اعتراض فرمودند و اکنون که هشت سال از آن میگذرد اینطور اظهار میفرمایند.

(۳) رفراوندنم ظرف یک هفته در تمام نقاط کشور صورت گرفت و هیچ فرصت نبود که فردی یا حزبی و یا اشخاص مؤثر مملکت بتوانند تصمیمی بگیرند و اعمال نفوذ نمایند.

و اما راجع باخذ آراء—اگر رفراوندنم برای موضوع واحدی صورت میگرفت و من باب مثال مردم یا مجلس موافقت یا مخالف طبق معمول رأی دهندگان میبایست رأی خود را در یک صندوق وارد کنند. موافقین با مجلس ورقه‌ی سفید و مخالفین ورقه‌ی آبی داده باشند، بدون اینکه در اوراق چیزی بنویسند و اظهار عقیده کنند. چنانچه اخذ آراء برای دو موضوع مختلف باشد مثل همین رفراوندنم که در سال ۱۳۳۲ صورت گرفت و مقصود این بود که مردم نظر خود را نسبت بمجلس و دولت هر دو اظهار کنند ریختن یک ورقه سفید برای موافقت و یک ورقه آبی برای مخالفت نتیجه نداشت و معلوم نمیشد که دهنده‌ی رأی بکدام یک از آن دو رأی مثبت یا منفی داده است. رأی دهنده میبایست از



ایران معامله تقست کند و آنوقت بود که آنچه گفته بودم لباس عمل بخود میپوشید و بتدریج این مبلغ عاید دولت ایران میگردد، اگر نتوانند کودتا کنند و مالی را بشمن بخش تحصیل نکنند چرا حاضر شوند بصاحب مال قیمت عادلانه بدهند و ضرر کنند.

و راجع بایراد دوم عرض میکنم بر هیچکس پوشیده نبود که نمایندگان طهران را در مجلس تماماً مردم این شهر یا یک اکثریت بی سابقه‌ای از بین اعضاء جبهه ملی انتخاب نمودند. ولی بعد بواسطه اعمال نفوذ سیاست خارجی بعضی از آنان رویه خود را تغییر دادند و با دولت من مخالف شدند و این اعمال نفوذ بین وکلای سایر نقاط هم صورت گرفت.

دادن ورقه سفید یا آبی برای موافقت و مخالفت خودداری کند و فقط یک ورقه سفید بدهد که روی آن بنویسد یا مجلس موافق است یا با دولت و در این رویه گذشته از این که عده‌ای بی سواد آلت دست عده‌ای مغرض واقع می‌شدند معایب دیگر هم داشت که یکی طول مدت بود چونکه قرائت آراء احتیاج بوقت زیاد داشت و نتیجه در یک روز بدست نمی‌آمد و دیگری تقلب در قرائت یعنی موافق را مخالف و مخالف را موافق بخوانند که در بسیاری از آنحتمها ممکن بود این کار بشود و چنانچه آراء بدین طریق اتخاذ شده بود و شاهنشاه در این مورد ایراد مفرمودند بیشتر قابل قبول بود تا اینکه بفرمایند رأی دهندگان مورد ضرب و شتم و اهانت واقع شدند، چونکه نادر است در حضور اجتماع و مخصوصاً هیئت نظارت رأی دهنده‌ای را مصروب کنند و یا تهدید نمایند، خصوصاً اینکه حزب توده فقط پیروانی در شهرهای بزرگ داشت و هیچ دیده و حتی شنیده هم نشد کسی از این افراد، رأی دهنده‌ای را مورد ضرب و شتم قرار داده باشد.

بدیهی است وقتی اغیاحضرت همایون شاهنشاه رأی یک ملت را به پشتیبانی ارزش نمی‌دهند باید عملی هم برای محدودیت انتخابات بیان فرمایند و بدین طریق متصل بعدری شوند که بدتر از گناه است و نتیجه رفتارم با پیش‌بینی این دسته از نمایندگان موافق درآمد و مثل این بود که مت ایران عمل آنان را ستود. ولی شاهنشاه بجای اینکه آنها را مورد توجه قرار دهند تا دیگران هم از این رویه و روش پیروی کنند و کشور ایران با مال صاحب رجالی بشود که بتوانند در مقابل خواسته‌های نامشروع خارجی ایستدگی و مذومت نمایند حق ورود بمجلس را از این دسته نمایندگان سلب و از انتخابات آنان جلوگیری فرمودند. و این عمل گذشته از اینکه برخلاف قانون اساسی است که باستناد همان قانون شاهنشاه در این مملکت سلطنت می‌کنند توهین بزرگی است بملت و سدی است در راه کسانی که می‌خواهند از طریق خدمت بوطن بجاه و مقامی برسند و در راه ترقی و سعادت ملت از همه چیز خود بگذرند و کار حفظ الرجال بجائی نرسد که بیگ‌تنگان دست هر ناگسی را بگیرند وارد کار بکنند و از این اشخاص بی عقیده و ایمان هر چه بخواهند بقدر مملکت تحصیل نمایند.

طبق یک خبری که در جریده کیهان مندرج ۳۱ فروردین ۱۹۶۰ منتشر شده عایدات ایران از فروش نفت بخارج در این سال متجاوز از صد ملیون لیره شده است. چنانچه از سوه‌استفاده‌ای که شرکت‌های خارجی از این امتیاز میکنند صحبت نکنیم (۱) و قبول نمائیم که عوائد نفت در سال ۱۹۶۰ همین است که کشور سوم قلمداد میکند از

(۱) این شماره در متن آمده ولی در حاشیه نیامده است. (الف)

قراردادی که بتوجهات اعلیحضرت همایون شاهنشاه در مجلس هجدهم گذشت ۳۵۰۰ میلیارد ریال در مدت سی و چهار سال بملت ضرر رسیده است و با تأسفی که شاهنشاه در فصل دوازدهم کتاب «مأموریت برای وطن» از تمدید امتیاز در عهد سلطنت پدر تاجدار خود اظهار و چنین فرموده اند: «در این قرارداد مدت امتیاز تا سال ۱۹۹۳ تمدید گردید و این نکته مایه تأسف بود» باز خودشان وسایل کار را طوری ترتیب دادند که قراردادی بدتر از قرارداد «گس - گلشایان» که مجلس پانزدهم آن را تصویب نکرد تصویب شود و دو سال هم از این نظر که زمان دولت من شرکت سابق از کار افتاد بعنوان جریمه ملت بمدت سی و دو سال اضافه گردد.

طبق یک خبری که مجله «تهران مصور» در شماره ۹۱۳ مورخ ۶۲ اسفند ۱۳۳۹ منتشر کرده است: «کلیه بانکهای سوئیس بمشتریان حسابهای راكد خود اطلاع داده اند هر چه زودتر وجوه خود را بحریان کارهای اقتصادی بگذارند و طبق مقررات جدید در صورتیکه صاحبان حسابهای راكد اقدامی برای بکار افتادن سرمایه‌های خود ننمایند مالیات و حق الحفظه‌ای که از این گونه حسابها اخذ خواهد شد در مدت ده سال تمام وجوه را از بین خواهد برد. علاوه بر صدها ملیون فرانک سوئیس که بوسیله اعراب و سرمایه‌داران ممالک نفت خیز خاورمیانه در بانکهای آن کشور راكد مانده در حدود سیصد ملیون فرانک نیز در حساب راكد ایرانیان موجود است» که این وجه مساوی است با ششصد ملیون تومان و در بانکهای سایر کشورها هم البته ودایعی هست و چه خوب است که قانون «از کجا آورده‌ای» را که تا کنون بحرف گذشته است جلوی صاحبان این وجوه بگذارند تا معلوم شود دامنۀ خیانت بملت و کشور چقدر وسیع بوده است.

از آنچه گذشت خوب معلوم شد که عزل من برای ترس از کمونیسم نبود و ترس از کمونیسم بهانه برای عزل من و چپاول مال ملت بوده است که چنین قراردادی تصویب شود و معادل نفت کماکان درید شرکت‌های خارجی درآید تا هر چه میخواهند ببرند و هر حسابی که میخواهند درست کنند و طبق یک چنین حسابی ۵۰٪ بدولت بپردازند (۱) و دول دینفع هم از این عوائد آنقدر که بتوانند از طریق اقتصاد و امور سوق الحیثی استفاده نمایند و برای حفظ این وضعیت ملت را از آزادی محروم و مجلس را در دست بگیرند تا

(۱) خوب بود در این قرارداد هم مینوشتند ۷۵٪ از عوائد عاید دولت شود و اعلیحضرت شاهنشاه هم آن را بحساب خدماتی که بمسکلت فرموده اند میگذاشتند. وقتی که حسابی در کار نباشد هر چه میخواهند بنویسند و هر چه میخواهند بدهند.

هر چه از این مملکت بخواهند بدست دولت و مجلس دست نشانده انجام دهند.

•••

اکنون باستحضار هموطنان عزیز میرسانم که بعد از محکومیت در دو دادگاه بدوی و تجدیدنظر نظامی دیگر وسیله ای نبود که بی تقصیری خود را ثابت کنم مگر اینکه از دیوان عالی کشور درخواست فرجام نمایم و طبق ماده ۲۶۸ قانون دادرسی و کیفر آرتش درخواست فرجام در آن دیوان پذیرفته نمیشود مگر اینکه شاهنشاه آن را اجازه فرماید. این کار صورت گرفت و رسیدگی بفرجام بشعبه ۳ آن دیوان ارجاع گردید و من لایحه ای تنظیم نمودم که هر وقت دادگاه طبق ماده ۴۵۲ اصول محاکمات جزائی احضارم کند (۱) آن را تقدیم کنم و طبق ماده ۴۵۱ همان قانون از خود دفاع نمایم. ولی اعمال نفوذ آقای علی هیئت رئیس دیوان عالی کشور سبب شد که دادگاه مرا احضار نکند و برخلاف قانون حق دفاع را از من سلب و حکم دادگاه نظامی را تنفیذ نماید.

اکنون عین نامه دادستانی آرتش را نقل میکنم تا هموطنانم بخوانند و بدانند رأی تاکنون باین سخافت از هیچ دادگاهی صادر نشده و از این رأی که مرا محکوم نمود تنها نه من که محکوم شدم بلکه شاهنشاه هم که کمال مطلوب را بدست آوردند راضی نشدند. چونکه دربار نمیخواست قضات آن دیوان هم مثل قضات دادگاه نظامی عمل کنند و حیثیت دربار را با صدور یک چنین رأی لکه دار نمایند.

وزارت جنگ

دادستانی آرتش شماره ۳۴۰۵ د

۳۵/۱/۲۲

آقای دکتر محمد مصدق

(۱) رأی مورخ ۳۳/۲/۲۲ دادگاه تجدیدنظر نظامی وقایع ۲۵ الی ۲۸ مرداد ۳۲ که بموجب آن اعمال و افعال شما از ساعت ۱ روز ۲۵ الی ۲۸ مرداد ۳۲ منطبق با ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر آرتش تشخیص داده شده و با رعایت ماده ۶۴ قانون کیفر

(۱) ماده ۴۵۲ اصول محاکمات جزائی «متداعین برای رسیدگی در دیوان احضار میشوند ولی اگر بدون عذر موجه حاضر نشوند رسیدگی و صدور حکم بتأخیر نمی افتد.»
ماده ۴۵۱ «در روز محاکمه عضو ممیز اوراق تحقیقیه خود را قرائت می کند. متداعین با وکلای آنان یا اجازه ی رئیس شعبه عطالب خود را اظهار میدارند. دیوان ممیز پس از آن با اکثریت آراء حکم میدهد.»

عمومی سه سال حبس مجرد محکوم شده‌اید بموجب دادنامه شماره ۳۷۰۶ تاریخ ۲۲ اسفند ۳۴ شعبه نهم دیوان عالی کشور ابرام گردیده و در نتیجه محکومیت شما به سه سال زندان مجرد قطعی گردیده است.

(۲) رأی شعبه نهم دیوان عالی کشور که باتفاق آراء صادر گردیده و هیئت رسیدگی مرکب از آقای فرهنگ رئیس شعبه، آقای شجعی مستشار و آقای عقیلی مستشار بوده‌اند با توجه بموضوع اتهام و جریان دادرسی دادگاه نظامی و دلایل فرجام خواهی شما و آقایان وکلای مدافع بشرح زیر است.

«هیئت شعبه در تاریخ ۱۲ اسفندماه ۱۳۳۴ با حضور آقای انصاری دادیار دیوان کشور تشکیل و پس از قرائت گزارش آقای عقیلی و ملاحظه اوراق مربوطه و کسب عقیده‌ی آقای انصاری دادیار دیوان کشور از طرف جناب آقای دادستان کل که برابر حکم فرجام خواسته بود و مشاوره چنین رأی می‌دهد.

با ملاحظه جمع جهات و نظر باووضاع و احوال خصوصی مورد اعتراضات فرجامی مؤثر بنظر نرسید و حکم صادره ابرام میشود.»

دادستان آرتش، سرلشکر آزموده

<http://chebayadkard.com/>

این صفحه در نسخه اصلی سفید است

بیانیه ۱۷ فروردین ۱۳۳۲

مر بوط به حاشیه صفحه ۱۸۸
<http://chebayadkard.com/>

هموطنان عزیز روزنهم اسفند گذشته باین عنوان که دکتر مصدق می خواهد اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را بخارج روانه کند عده ای جلوی کاخ اختصاصی آمده بودند و قصدشان این بود که در موقع خروج از کاخ کار مرا بکمره سازند ولی به هدف نرسیدند. پس از آن جلوی خانه خود اینجانب آمدند و باز کامیاب نشدند.

گرچه توضیحات راجع بتصمیم این مسافرت را همان شب در جلسه خصوصی مجلس شورایملی داده ام ولی نظر باینکه رسماً و کاملاً منتشر نشد و حتی بمردم چنین وانمود کردند. که ابتکار این مسافرت با اینجانب بوده و اختلاف شخصی بین اعلیحضرت همایونی و اینجانب وجود دارد این است که لازم میدانم چگونگی را برای روشن ساختن اذهان عمومی باستحضار هموطنان عزیز برسانم.

هموطنان عزیز بخوبی واقفند اگر اینجانب تصدی نخست وزیری را یا کبر سن و ضعف مزاج بعهدہ گرفتم برای این بود که قانون ملی شدن صنعت نفت را سرانجام دهم و همانطور که بارها متذکر شده ام صلاح ندیدم که با وجود جنگ در جبهه خارجی دست باصلاحات داخلی که موجب تشنجات بزرگی است بزنم و جنگ در دو جبهه را بر ملت ایران تحمیل نمایم. از اینرو تا سرحد امکان کوشیدم که در امور داخلی وضع موجود را حفظ کنم ولی در همان اوائل در نتیجه احساس عدم امنیت برای شخص خود در مجلس متوقف شدم و رئیس شهربانی وقت را ازکار برکنار کردم. پس از آن جناب آقای علاء وزیر دربار مرا در مجلس ملاقات نموده در ضمن مذاکراتی که بعمل آمد اظهار نمودند اوضاع خوب نیست مبادا ترتیبی پیش آید که کشور ما جمهوری شود. بدین جهت برای اینکه خاطر شاهانه نگران نباشد در چهارم خرداد ۱۳۳۰ شرحی بدین مضمون:

«پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی چون مدت خدمت چاکر به محض خاتمه کار نفت بسر خواهد رسید برای ریاست شهربانی کل کشور به هیچوجه نظری نمی تواند بعرض برساند و تعیین آن فقط منوط یاراده ملوکانه است» عرض نموده فرستادم.

دو سه روز بقضیه ۲۳ تیر بیشتر نمانده بود که اعلیحضرت خودشان رئیس شهربانی را تعیین فرمودند و بعد قضیه ۲۳ تیر در تهران پیش آمد و این حادثه بهانه‌ای شد که در مجلس علیه دولت مخالفت‌های شدید آغاز کنند. اینجانب از پیشگاه شاهانه مجازات رئیس شهربانی را خواستم. مشارالیه به دادگاه نظامی فرستاده شد ولی دادگاه او را تیرنه کرد.

در موضوع اداره امور ارتش نیز مدت‌ها رویه‌ی گذشته را پیروی کردم ولی رفته رفته تحریکات بر ضد دولت توسعه پیدا کرد بطوریکه پس از مراجعت از امریکا مذاکراتی که در یک جلسه شش ساعته یا حضور اعلیحضرت همایونی بعمل آمد باین نتیجه رسید که انتخابات مملکت در همه جا بطور آزاد و بدون اینکه توصیه‌ای برای انتخاب اشخاص بفرمانداران و فرماندهان ارتش بشود صورت گیرد.

ولی در خلال انتخابات مشهود گردید که بعضی از افسران در پاره‌ای از نقاط باو امر دولت واقعی نمیگذازند و بوسائل مختلف در حق مشروع مردم دخالت مینمایند بطوریکه موقع عزیمت به لاهه انتخابات ۵۵ کرسی مجلس صورت نگرفت.

در ایام توقف در لاهه تحریکات بر ضد دولت بشدت جریان داشت که حتی تسی الله ضارب را تلقین کرده بودند که در دادگاه اعتراف کند که در جرم متسب باو این جانب شرکت داشته‌ام و منظور این بود که این خبر را مطبوعات خارجی در همه جا منتشر کنند تا دیوان بین‌المللی دادگستری واقعی بمدافعات نماینده ایران نگذارد و بجهانیان نشان دهند که مدافع دولت ایران آن کسی است که در این قبیل توطئه‌ها شرکت داشته است. پس از مراجعت از لاهه این تحریکات بمنتهای شدت خود رسید و مسلم شد که بدون وسایل رئیس دولت نمی‌تواند مسئول حفظ امنیت وانتظامات باشد. از این رو ناچار شدم که درخواست تصدی وزارت جنگ را شخصاً بنمایم و در روز ۲۶ تیر که نظر خود را بعرض ملوکانه رسانیدم فرمودند خوب است اول من چمدان خود را ببندم بروم بعد شما این کار را تقبل کنید. بعرض رسید وقتی اعلیحضرت اعتماد دارند که من در رأس دولت باشم چگونه اعتماد ندارند که وزارت جنگ را که جزئی از دولت است تصدی نمایم. بنابراین خوب است مرا از تصدی ریاست دولت معذور بدانند و بهر نحو که مقتضی میدانند عمل فرمایند.

پس از مذاکرات زیاد چنین قرار شد اگر تا ساعت هشت آن روز خبری از طرف اعلیحضرت نرسید من استعفای خود را بفرستم والا بکار ادامه دهم. موقع مرخصی از من خواستند اگر وقایعی رخ داد آنچه را که در خیر شاه لازم است خودداری نکنم. عرض شد که من بیدر شما در دوره ششم قسم نخوردم ولی بشما که مرا از زندان پدر خود نجات

دادند در دوره چهاردهم قسم خورده‌ام و بدون قسم نیز همیشه با اعلیحضرت وفادار بوده‌ام.

ساعت هشت رسید چون خبری از اعلیحضرت ترسید استعفای خود را با ذکر علت فرستادم و بر طبق اطلاعات بعضی همان روز با قوام داخل مذاکره شدند که نتیجه آن مذاکرات منجر بوقایع سی ام تیر گردید.

پس از اینکه باره ملت مجدداً این جانب مأمور تشکیل دولت شدم روز اول مرداد ۱۳۳۱ که احساسات مردم باوج عظمت خود رسیده بود و همه از جریان آن واقعه استحضار کامل دارند برای اینکه یکلی رفع نگرانی از اعلیحضرت بشود و دشمنان مملکت در این موقع که ما گرم مبارزه با اجنبی هستیم هر روز نتوانند بنوعی ذهن ایشان را مشوب نموده اختلافی میان دربار و دولت بیندازند و از این راه باساس نهضت ملی ضربتی برسانند این شرح را: «دشمن قرآن باشم اگر بخواهم برخلاف قانون اساسی عملی کنم و همچنین اگر قانون اساسی را نقض کنند و رژیم مملکت را تغییر دهند من ریاست جمهور را قبول نمی‌م» در پشت کلام الله مجید نوشته و آن را بحضورشان فرستادم. ولی با این حال تا آثار جریان سی ام تیر و احساسات بی شائبه مردم اثر خود را در افکار باقی نگه داشته بود از هیچ کجا کارشکنی و بهانه‌جویی نمیشد ولی بعد از مدتی مجدداً در مجلس سنا بعضی از نمایندگان انتصابی بنای مخالفت را گذاشته و موجبات تضعیف دولت را فراهم می‌آوردند.

در خلال این احوال یک روز صبح آقای علاء وزیر دربار در ضمن ملاقات خود اظهار نمودند که اعلیحضرت میخواهند مسافرتی بخارج بفرمایند. عرض کردم علت این مسافرت چیست؟ گفتند که اعلیحضرت از بیکاری خسته شده‌اند. عرض کردم چه کاری در این مملکت ممکن است اعلیحضرت را مشغول کند. دولت همیشه بوظیفه خود عمل نموده و کارهایی که باید از مجاری دربار بگذرد بعرض رسانیده است و اگر مسائلی قبلاً بعرض نرسیده از نظر رفع محظورات بوده است. فی المثل موضوع بسته شدن کنسولگریهای انگلیس در تهران در موقع بعرض نرسید و علت این بود که اگر خارجیا بدربار مراجعه میکردند از دو حال خارج نبود: چنانچه تقاضای آنها پذیرفته میشد مورد پسند ملت نبود و اگر نمیشد مستقیماً اعلیحضرت خود را با سیاست خارجی طرف کرده بودند و مصلحت این بود که بار این مسئولیت را دولت طبق وظیفه قانونی که داشت عهده‌دار شود. مخصوصاً اینکه وضعیت چنین ایجاب میکرد که تا تصمیم دولت بسفارت انگلیس ابلاغ نشود موضوع محرمانه و مستور بماند.

ضمناً آقای وزیر دربار یکی دیگر از دلایل مسافرت را کسالت اعلیحضرت و

همچنین علیاحضرت ملکه و لزوم پاره‌ای معاینات طبی ذکر نمودند و من اینطور اظهار نمودم که خوب است اول علیاحضرت مسافرت فرمایند چنانچه لزوم پیدا کرد علیاحضرت هم بعد مسافرت بفرمایند.

چیزی نگذشت که مشاهده شد تحریکات بر علیه شخص این جانب و تضعیف دولت از قبیل مذاکرات بعضی از نمایندگان قبل از دستور در مجلس و تجمع عده زیادی از افسران مسلح بازنشسته در اغلب روزها جلوحانه این جانب و غائله ابوالقاسم بخشیار در خوزستان و تحریک عناصر مفسده‌جویوسائلی که مخالفین دولت در دست داشتند جریان دارد.

در اینجا لازم میدانم چگونگی بازنشسته شدن این افسران را توضیح دهم. هنگام تصدی وزارت جنگ به علیاحضرت همایونی عرض شد که چون این جانب سابقه‌ای در وزارت جنگ ندارم و نظریات علیاحضرت را نیز می‌خواهم در امور آنجا کاملاً رعایت نمایم خوبست سه نفر از امرای طرف اعتماد خود را معرفی فرمایند که اینجانب در کارهای آن وزارتخانه با آنها مشورت نمایم. لذا آقایان سپهبدتقدی، سپهبد آق‌اولی و سرلشکر بهارمست برای این کار تعیین شدند و بعد موضوع اصلاحات و تقلیل بودجه پیش آمد. چون هر رسته از واحدهای نظامی پنج نفر را از بین خود انتخاب نمودند که بسوابق افسران آن واحد رسیدگی شود و نظر بدهند پس از آنکه نظریات مزبور رسید اینجانب دیدم عده بالنسبه زیادی را پیشنهاد کرده‌اند که بازنشسته شوند. از سه نفر مشاورین فوق‌الذکر و دو معاون وزارت دفاع ملی که هیئت مشاوره را تشکیل می‌دادند تمنا کردم بموضوع دقیقاً رسیدگی و بررسی نمایند چنانچه عده زیادی هم بازنشسته نشوند برای دولتهای بعد مجال خواهد بود که بسوابق آنها رسیدگی کنند ولی توجه فرمایند که برخلاف قانون کسی بازنشسته نشود و آنها پس از چندین روز مطالعه و رسیدگی پیشنهاد نمودند که از بین آن عده فقط ۱۳۶ نفر بازنشسته شوند که بعد از تصویب علیاحضرت بموقع اجرا گذاشته شد و زائد است عرض کنم که این جانب شخصاً حتی یک نفر از این عده را نمی‌شناختم و هنوز هم نمی‌شناسم.

دولت چون میدید هر روز دامنه تحریکات وسعت پیدا میکند و میخواهند موجبات تضعیف او را فراهم سازند ناگزیر شد که از این تحریکات جلوگیری کند. لذا از دربار نماینده‌ای خواستم که وضعیت را بعرض علیاحضرت برسانم، چنانچه چاره‌جویی نشد ضمن یک پیام مراتب را بعرض ملت برسانم و از ملت کسب تکلیف نمایم.

روز جمعه اول اسفند با حضور سه تن از نمایندگان مجلس شورایی مراتب یغرسناده علیاحضرت همایونی گفته شد و چند روز گذشت تا اینکه روز سه‌شنبه پنجم

اسفند مقارن غروب هفت نفر از نمایندگان فراکسیون نهضت ملی بمنزل اینجانب آمده اظهار نمودند که بدربار رفته‌اند و اعلیحضرت مراتب پشتیبانی خود را تأیید و وعده هرگونه مساعدت راداده‌اند. در خلال این احوال یکی از آقایان نمایندگان را از دربار پای تلفن خواستند و ایشان پس از مراجعت اظهار نمودند خبری دارم که قول شرف از نمایندگان میگیرم محرمانه بماند و آن اینست که اعلیحضرت تصمیم گرفته‌اند مسافرتی بخارج بفرمایند و آقایان وزیر دربار و ولایتیار هم می‌آیند که در این مورد با تخت وزیر داخل مذاکره شوند. طولی نکشید که آقایان مزبور بمنزل این جانب آمدند و مذاکراتی بعمل آمد که نتیجه این شد:

صبح روز بعد این جانب شرفیاب شدم که این شرفیابی چهار ساعت بطول انجامید. نظریات اعلیحضرت این بود که توقفشان در ایران موجب خواهد شد که عده‌ای بدربار رفت و آمد کنند و این رفت و آمد سبب شود که در جامعه سوءتفاهماتی حاصل گردد. بنابراین صلاح خودشان و مملکت در این است مسافرتی که از دو ماه تجاوز نکند برای استراحت و معاینه طبی بخارج بفرمایند. ضمناً احتمال میدادند که در ایام مسافرت مسئله نفت هم حل میشود و پس از مراجعت دیگر محظورات و مشکلاتی باقی نمانند. مخصوصاً فرمودند که این مذاکرات باید بقدری محرمانه باشد که احدی مطلع نشود و برای اینکه کاملاً در استتار بماند با طیاره مسافرت نخواهند کرد زیرا تهیه جا در طیاره سبب خواهد شد که مردم ته فقط از مسافرت بلکه از روز و ساعت حرکت هم مطلع گردند و باین لحاظ مسافرت با اتومبیل را در نظر گرفتند. که بعنوان مسافرت برشت از تهران خارج شوند و بسمت بغداد حرکت فرمایند.

پس از آن فرمودند که برای مسافرت دو ماه چهل هزار دلار و ده هزار دلار هم برای مخارج مقدماتی که مجموعاً پنجاه هزار دلار باشد لازم است که قرار شد روز حرکت ده هزار دلار از بانک ملی گرفته تقدیم شود و چهل هزار دلار دیگر را بعد که تصویبنامه هیئت وزیران صادر شد ارسال نمایم.

و باز چنین قرار شد که یکی از دول رسماً از اعلیحضرت دعوت کند و مذاکراتی نیز در این زمینه بوسیله وزارت امور خارجه انجام گرفته و هنگام مرخصی فرمودند روز حرکت یا شنبه نهم اسفند و یا یکشنبه دهم خواهد بود.

روز پنجمین با آقای وزیر دربار ملاقاتی دست داد و درباره شورای سلطنتی که در غیاب اعلیحضرت باید وظایف مربوط بسلطنت را انجام دهد مذاکراتی بعمل آمد و پیشنهاد نمودند که عضویت این شورا را که مرکب از سه نفر یکی از والاحضرتان شاهپورها و وزیر دربار و اینجانب خواهد بود بپذیریم و چون بعد در تعداد اعضاء و اشخاص

آن نظرات دیگری اظهار نمودند این جانب از قبول عضویت معذرت خواستم و حق همین بود، زیرا شورای سلطنتی از دولت مجزاست و تخت و تریز نمی بایست در آن دخالت نماید.

و باز صبح شنبه نهم اسفند اول وقت ملاقاتی دست داد و اظهار نمودند که امروز اعلیحضرت قصد عزیمت دارند و صورت گذرنامه هائی را که باید تهیه شود دادند و گفتند همچنین قرار شده است که یک ساعت ونیم بعد از ظهر اینجانب برای صرف ناهار شرفیاب شوم و دو ساعت و نیم بعد از ظهر وزراء برای تشریفات موقع حرکت حاضر باشند و ساعت سه بعد از ظهر هم موبک هماپوتی حرکت فرمایند.

پس از آن حضرت آیت الله بهبهانی بوسیله تلفن سؤال کردند آیا اعلیحضرت میخوانند بخارج مسافرتی فرمایند. چاره ای نداشتم مگر اینکه بگویم شنیده ام. گفتند چرا مانع نمیشوید؟ جواب دادم دولت نمیتواند از تصمیم اعلیحضرت جلوگیری کند خودتان با دربار مذاکره فرمائید.

سپس رؤسای ستاد آرتش، شهربانی، فرماندار نظامی، حتی رئیس کلانتری ناحیه کاخ را خواسته و بهر یک از آنها جداگانه دستورات کافی برای حفظ انتظامات اطراف کاخ و خانه خود دادم که مبدا هنگام حرکت اتفاق ناگواری روی دهد. مجدداً دو ساعت قبل از ظهر آقای وزیر دربار چند کلمه بزبان فرانسه با تلفن صحبت کردند و گفتند گوشی را با اعلیحضرت میدهم که فرمایشاتی دارند بفرمایند. اعلیحضرت فرمودند چون میخواهم ظهر حرکت کنم شما بجای یکساعت و نیم بعد از ظهر ظهر شرفیاب شوید. عرض کردم آقایان وزرا هم شرفیاب بشوند؟ فرمودند ضروری ندارد. در این گیر و دار خیر تشکیل جلسه خصوصی مجلس رسید که وکلا از جریان عزیمت مستحضر گردیدند.

بطوریکه مقرر فرموده بودند ظهر این جانب رخصت. اعلیحضرت و اعلیحضرت وارد تالار شدند. پس از چند دقیقه مذاکره فرمودند هیئت رئیسه نامه ای از مجلس آورده میخوانند مانع مسافرت من بشوند و من میخواهم آنها را ندیده حرکت کنم. عرض کردم بهتر آن است که آنها را بپذیرید. اگر دلایلی برای انصراف از مسافرت اظهار نمودند قبول بفرمائید. اعلیحضرت برای پذیرفتن آنها تشریف بردند و یک ربع ساعت بعد مراجعت و فرمودند که برادرانم از مسافرت من اطلاع نداشته اند و حالا برای وداع آمده اند، خوب است هیئت وزیران بیایند که من بتوانم بعد بروم با آنها وداع نمایم. هیئت وزیران وارد تالار شدند و پس از ارضاء بیانات ملوکانه و بعد بحضرت این جانب اعلیحضرت برای وداع تشریف بردند و هیئت وزیران هم از تالار خارج شدند. چون روز پنجشنبه با آقای وزیر دربار قرار شده بود هیئت وزیران موقع حرکت حضور داشته باشند بوسیله رئیس تشریفات دربار

استفسار شد فرمودند که دیگر یا هیئت وزیران کاری نیست. این بود که ساعت یک بعدازظهر قبل از آقایان وزراء اینجانب از کاخ خارج شدم و هنوز بدرترسیده بودم که صدای جمعیتی بگوشم رسید و موجب تعجب گردید زیرا با دستوراتی که بمأمورین انتظامی داده بودم چنین وضعیتی را انتظار نداشتم. در ضمن اینکه فکر میکردم بیروم یا برگردم یکی از کارمندان دربار که از خارج وارد شده بود از بهلولی من گذشت سؤال کردم آیا ممکن است مرا راهشمانی کنید که از در دیگر خارج شوم. با کمال خوشروئی و محبت قبول کرده و مرا بدر دیگر سمت شمال که بچهارراه حشمت الدوله باز میشود هدایت نمود. پس از آن کسی را فرستادم اتومبیل را مقابل این در آوردند. افرادی که مقابل در معمولی که سمت جنوب کاخ است جمع شده بودند بمحض اینکه اتومبیل بسمت در شمالی حرکت نمود دنبال آن آمدند، ولی قبل از اینکه بانجا برسند این جانب سوار شده بیخانه مراجعت کردم و آنها در جلوی همان در توقف نمودند که بعد شنیدم گفته بودند مرغ از قفس پرید.

عده‌ای پاسبان در سمت شمال چهارراه حشمت الدوله که بطرف خانه این جانب می‌آید بودند و مانع از عبور جمعیت میشدند که در این اثنا والا حضرت شاهپور حمیدرضا از آن در خارج شده دلیل توقف قوای انتظامی را در آنجا سؤال کرد و گفت مردم آزادند بهر کجا که می‌خواهند بروند. این بود که پس از مرتفع شدن مانع جمعیت بدر خانه اینجانب هجوم آوردند.

در اینجا لازم است گفته شود که در پیشاپیش این عده چند نفر افسر حاضر بخدمت و بازنشسته و چند تن چاقوکش معروف حرکت و قریب یک ساعت سعی میکردند که در را شکسته وارد خانه شوند.

در آهنی بود و موفق نشدند. عده‌ای هم مشغول شکستن در خانه پسر م که چوبی و مجاور در آهنی است بودند و قسمتی از آن را شکستند ولی نمیدانستند که از این در هم میشود بحیاط من آمد. بمحض اینکه در را را شکستند ساکنین خانه بحیاط من آمدند و پسر م گفت چون هدف این اشخاص شما هستید اگر شما از این خانه بروید تنها نه فقط کسان شما بلکه جان عده‌ای از کارمندان نخست‌وزیری هم که در این جا هستند محفوظ خواهد ماند. این بود که از خانه خود بخانه مجاور و از آنجا بتاد ارتش رفتم. پس از عزیمت من چون هنوز اشرار از حرکت من اطلاع پیدا نکرده بودند بوسیله ضربات جیب قسمت بخش خون بهداری وزارت دفاع ملی که راننده دولتی و یک چاقوکش معروف در آن بود در آهنی خانه را شکسته و چند نفر نظامی که در خانه بودند ناگزیر بتیراندازی شدند و آن افراد که بوسیله تطمیع از خارج و داخل جمع‌آوری شده بودند چون

هدف معینی نداشتند فرار کردند.

در اینجا لازم است عرض کنم که در تمام این مدت رئیس ستاد ارتش که باید حاضر بخدمت باشد در کاخ اختصاصی متوقف بود و بر طبق گزارش رسمی فرمانداری نظامی وسایلی را که برای حفظ نظم و جلوگیری از اشراار خواسته بود در اختیار او نگذاشته بودند و موقعی از اشراار خواستند جلوگیری کنند که مدتی قبل اینجانب از خانه رفته بودم.

بدین ترتیب هموطنان عزیز متوجه می شوند که شاید اختلاف شخصی این جانب و اعلیحضرت همایونی مفهومی نداشته و در تصمیم اعلیحضرت بمسافرت اینجانب مداخله ای نداشتیم.

حال چرا این اکاذیب را انتشار می دهند و چرا کوشش در استقرار مشروطیت ایران را بصورت اختلاف بین شاه و نخست وزیر جلوه گر می سازند علت دیگری دارد که اکنون باطلاع هموطنان عزیز میرسانم.

حوادث اخیر معلول یک سلسله تحریکات و دنباله یک رشته درستی است که از بدو تشکیل دولت حاضر هر روز بنوعی جلوه گر شده و منظور محرکین اصلی همواره هدف واحدی بوده و آن عقیم ساختن نهضت ملی ما میباشد.

دول استعمارطلب هر کجا که بخواهند مقاصد خود را پیش ببرند نقشه هائی دارند که هر یک از آنها با اوضاع و احوال روز تطبیق کند آن را انتخاب نموده بموقع اجرا میگذارند و از هرگونه اختلاف و اختلال داخلی کشورها سوءاستفاده مینمایند.

در طول یکصد و پنجاه سال اخیر در این مملکت با کسانی که بحمايت منافع وطن خویش برخاسته اند با حربه های گوناگون مبارزه کرده اند و هر یک از آنها را بنوعی از میان برده اند.

یک نظر اجمالی بحوادثی که دو قرن اخیر در ایران روی داده است بخوبی نحوه سیاست شوم خارجی را در ایران معلوم میکند و با مقایسه اوضاع و احوال و مقتضیات عهد یک حقیقت مسلم را که تکرار وقایع تاریخی است روشن و آشکار می سازد.

کسانی که از جریان زندگی سیاسی این جانب مستحضرنه بخوبی میدانند که انگلیسها در اجرای مواد برنامه استعماری یک قسمت از مساعی خود را از سالها پیش یعنی چند سال قبل از کودتا تا امروز برای مابوس و مغلوب کردن اینجانب همواره مصروف داشته اند، از قبیل دسائسی که علی رغم اختیاراتی که در دوره چهارم تقنینیه برای تصویب قانون موقت تشکیلات وزارت دارائی و موازنه بودجه و تصفیة کارمندان آن

وزارتخانه از مجلس باین جانب داده شده بود بکار برده و پس از آن موجبات سقوط کابینه ای را که این جانب عضویت آن را داشتم فراهم آوردند و تمامی آن اصلاحات بی نتیجه ماند.

و نیز مشکلات و محظوراتی که در دوره پنجم و ششم تعیینیه برای انجام وظیفه داشته ام که منجر بچهارده سال تحت نظر و مراقبت شهربانی و ده نشینی و بالاخره حبس در زندان بیرجند گردید که چون شرح تمام آنها در اینجا طولانی خواهد شد و از حوصله این پیام خارج است فقط حوادث دو سال اخیر را بطور اجمال یادآوری می نمایم. یکی از روزهای اول نخست وزیری خود که صبح یکاخ ایض رفتم وقتی که از آنجا خارج می شدم ناگهان دو نفر زن که یکی از آنها بچه ای در بغل داشت جلوی اتومبیل من که در حال حرکت بود آمدند و آن را متوقف ساختند و معلوم شد که دو نفر مرد نیز از دور متوجه من هستند.

ولی بلافاصله مأمورین نخست وزیری رسیدند و آن دو نفر ناپدید شدند و زنهای نیز در موقع بازجویی نتوانستند دلیل موجهی برای متوقف ساختن اتومبیل بیان کنند و این سبب شد که این جانب برای چندی مجلس شورای ملی را محل توقف خود قرار دهم و از عبور و مرور در خارج اجتناب نمایم و همان روز قبل از رفتن بمجلس حضور اعلیحضرت شرفیاب شده واقعه را عرض کردم. فرمودند گزارشی هم بمن رسیده بود.

بار دیگر که عمال بیگانه قصد جان این جانب را کرده بودند واقعه ای بود که روز یکشنبه ۲۳ آذرماه ۱۳۳۰ هنگام تشکیل جلسه علنی مجلس اتفاق افتاد و شرح قضیه بطور خلاصه این است که عده ای چاقوکش مست را بعنوان تماشاچی بسالین جلسه آوردند تا موقعی که این جانب بمعیت هیأت دولت وارد جلسه شوم فریاد مرده باد دکتر مصدق را بلند کنند و چون برخلاف آنها صدائی بلند میشد آن وقت زه و خورد را بداخل جلسه بکشاند و کار خود را صورت دهند. یکی از نمایندگان که قبلاً این مطلب را استنباط نموده بود چنین صلاح اندیشی کرد که در اطاق انتظار بمانم و از رفتن در جلسه خودداری نمایم که بهمین ترتیب عمل شد. تا اینکه یکی از نمایندگان مخالف دولت بجلسه وارد شد و کسانی که قرار بود برای من مرده باد بگویند برای او زنده باد گفتند. دسته دیگر بحمايت از دولت عمل نمود و کار چار و جنجال بتالار جلسه کشید. جلسه را تعطیل و چاقوکشان را خارج نمودند و مجدداً جلسه تشکیل و تماشاچیان جلسه بکارمندان مجلس منحصر گردید که بیم هر اتفاقی از بین برود.

باز هم بانجام دادن مقصود توفیقی نیافتند و فقط نمایندگان مخالف توانستند در نطقهای خود بیانات توهین آمیزی بکنند که اینجانب همه را تحمل و بردباری نموده پس

از یک نطق مفصلی که تا مدت زیادی بعد از ظهر طول کشید بدون اینکه جواب گوئی کنم و تشنجی حاصل شود جلسه خاتمه یافت. ولی در جلسه بعد که این جانب حضور نداشتم مخالفین در نطق های خود هتاکي و نامزاکوئی را بجائی رساندند که مرا بکلی از خدمت مایوس نموده و ناگزیر از کناره گیری شوم. ولی چون این جانب هدفی بالاتر داشتم و از نقشه حریف که بانواع وسایل میکوشید مرا از کار دلسرد کند آگاه بودم بهیچوجه توجهی بگفته ها ننموده و با کمال رضا و رغبت بکار ادامه دادم.

همه میدانند که در دوره شانزدهم اقلیت مخالف دولت در مجلس با علیاحضرت ملکه مادر و والاحضرت شاهدخت اشرف دائماً در مراده بوده و ارتباط کامل داشتند و بجای این که اوقات دولت صرف اصلاحات امور اساسی بشود صرف مبارزه با اقلیت می گردید.

البته عملیات نمایندگان مخالف دولت و تحریکاتی که میشد بعرض اعلیحضرت همایونی میرسید و چون اطرافیان مؤثر در بار بشتوائی نداشتند منتج به نتیجه نمیگردید.

وقایع نه اسفند نمونه جدیدی از همین دسائس می باشد ولی ملت بیدار ایران کاملاً بحقیقت امر واقف بوده و همانطوری که تاکنون اقدامات عمال بیگانه را نقش بر آب کرده است این بار هم نخواهد گذاشت که دشمنان ایران بههدف خود رسیده و نهضت ملی ایران را با شکست مواجه سازند.

در خاتمه لازم است تأیید کنم بقسمی که نسبت باعلیحضرت همایون شاهنشاهی یاد کرده ام همیشه وفادارم و اطاعت از اصول قانون اساسی را نه فقط در صلاح مملکت بلکه در صلاح مقام سلطنت نیز میدانم، ولی چون قیل از نهضت اخیر که سیاست خارجی در امور مملکت دخالت می کرد هیچگونه اختلاف اساسی بین دربار و دولت های وقت وجود نداشت و این اختلافات پس از ملی شدن صنعت نفت بوجود آمده امیدوارم که مجلس شورایی هر قدر زودتر تکلیف گزارش هیئت هشت نفری حل اختلاف را معلوم کنند و بروج قانون اساسی مفهوم حقیقی خود را بازگردانند تا هیچوقت بین دربار و دولت ها جای اختلاف نباشد.

در مملکت مشروطه برای اینکه مقام سلطنت محفوظ و مصون از تعرض باشد پادشاه مسؤول نیست و بهمین جهت است که گفته اند پادشاه سلطنت می کند نه حکومت.

بخش دوم

لایحه دیوان عالی کشور

مقدمه

- فصل اول – کارهای دولت من
- فصل دوم – مبارزه دولت انگلیس در مراجع بین المللی
- فصل سوم – مبارزه سیاست خارجی از طریق مجلس
- فصل چهارم – مبارزه سیاست خارجی از طریق دربار
- فصل پنجم – انتقادات از کارهای دولت من

<http://chebayadkard.com/>

۵ در دیماه ۱۳۳۴ این لایحه را تهیه کرده بودم که هر وقت اجازه دادند آقایان وکلایم مرا در زندان ملاقات کنند تاریخ روز که جای آن در آخر لایحه خالی است نوشته شود که بدیوان عالی کشور تقدیم کنند. آن روز فرا رسید و آقایان حسن صدر و علی شهیدزاده که بزرگان لشکر ۲ زرهی آمدند و آن را بررسی کردند صلاح ندانستند و بعد هم شعبه ۹ دیوان کشور رأی خود را علیه من صادر کرد.

احمدآباد، اول مهرماه ۱۳۳۵
دکتر محمد مصدق

<http://chebayadkard.com/>

این صفحه در نسخه اصلی سفید است

<http://chebayadkard.com/>

در دیماه ۱۳۳۴ این لایحه را تهیه کرده بودم و در وقت
عازبه دادنده آقایان کلایم مرا در زرتنه ان ملاقات کنند تاریخ روز
در جای آن در آخر لایحه خالی است نوشته شود در بیران عالی کتور
تقدیم کنند آن روز فرا رسید و آقایان حسن صدر در عا شهنه راز
زرتنه ان شکر ۲ زری آمدند و آن را بر سر کردند صلاح برایشه
دیده ام شعبه ۹ بیران کتور رای خود را دایر محکمیت من
صا در کرد احمد آبا در اول مهر ماه ۱۳۳۵ دکتر در

<http://chebayadkard.com/>

این صفحه در نسخه اصلی سفید است

مقدّمات این لایحه

<http://chebayadkard.com/>

مقدّمه

فصل اول - کارهای دولت من

فصل دوم - مبارزه دولت انگلیس در مراجه بین المللی

فصل ششم - مبارزه سیاست خارجی ارضی تحلیس

فصل چهارم - مبارزه سیاست خارجی ارضی دربار

فصل پنجم - اشتقادات ارضی دولت من

نتیجه

<http://chebayadkard.com/>

این صفحه در نسخه اصلی سفید است

دیوان عالی کشور

<http://chebayadkard.com/>

بعد از شکست هیاست خارجی در مراجع بین‌المللی که شورای امنیت و دیوان بین‌المللی دادگستری خود را سیاست استعمار آشنا و آوده تکررند و رأی بحقانبیت ایران صادر نمودند سیاست خارجی تصمیم گرفت مبارزه‌ی خود را در خود مملکت ادامه دهد و با اینکه هیچ بهانه و عنوانی نبود و حتی این بهانه هم بدست نیامده بود که چند نفر احلالگر حرف از جمهوری دموکراتیک بزنند شهرت تشریف‌فرمائی اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را بخارج از مملکت بهانه قرار دادند و غائله روز نه اسفند ۱۳۳۱ را پیش آوردند و دست بعملیاتی زدند که به نتیجه‌ی مطلوبه نرسید و «مرغ از قفس پرید».

چون از طریق بلوا کاری صورت نگرفت خواستند از طریق جلب بعضی از نمایندگان مجلس شورای ملی دولت را بطور عادی و از طریق استیضاح در خود مجلس ساقط کنند و دولت دیگری روی کار بیاورند که مقاصد خود را بدست آن انجام دهند که این راه نیز بوسیله‌ی رفراندم مسدود گردید و عده‌ای متجاوز از دو میلیون نفر ساکنین شهرها و روشنفکران منکک رأی باتحلال مجلس و بابقای دولت دادند که تصور نمیشد اعلیحضرت همایون شاهنشاه برای این عده مردمی که از روی کمال وطنپرستی و در نهایت آزادی رأی داده بودند ارزشی قائل نشوند و دستخط عزل این جانب را توشیح فرمایند.

نظر باینکه دستخط طوری تنظیم شده بود که اصالت آن مورد تردید بود و علت تردید هم این بود که در سطر آخر کلمات طوری بهم نزدیک و فشرده شده بود که هر کس دستخط را میدید یقین میکرد که ورقه قبل از نوشتن دستخط توشیح شده است (سفیدمهر) و نزدیک شدن کلمات از این نظر بود که دستخط خاتمه پیدا کند و از محل توشیح تجاوز نکند و ابلاغ آن هم که ساعت یک روز ۲۵ مرداد ۳۲ بوسیله‌ی کودتا صورت گرفت سبب شد که من از دو طریق یکی را انتخاب کنم: (۱)

(۱) دستخط که در خانه‌ی من بود روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بغارت رفته است.

(۱) منافع خود را در نظر بگیریم و دست از کار بکشیم. در این صورت دولتی بطور عادی روی کار می‌آید و هدف ملت از بین میرفت.

(۲) بیماریزده ادامه دهم که باز از دو حال خارج نمیشد یا میگذاشتند آنچه ملت بدست آورده بود حفظ کند، البته کمال مطلوب بود، و یا نه. در اینصورت هر چه میکردند و هر چه میگرفتند چون از روی قهر و غلبه صورت میگرفت هدف از بین نرفته بود.

این بود از نظر سوگندی که بقانون اساسی یاد کرده بودم و صراحت اصل ۶۴ متمم قانون اساسی که «وزیرا نمی‌توانند احکام شقاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرار داده سلب مسئولیت از خودشان بنمایند» و نیز از نظر فداکاریهایی که ملت ایران برای تحصیل آزادی و استقلال خود نموده بود از همه چیز خود گذشتم و آن را اجراء نمودم که بعد کودتای روز ۲۸ مرداد پیش آمد و سرسپ حسین آرموده دامستان آرتش مرا برای صدور حکم اعدام تسلیم دادگاه بدوی نظامی نمود.

از آن دادگاه بدادگاه تجدیدنظر نظامی شکایت کردم. آن هم در اطاعت امر دست کم از دادگاه بدوی نداشت. این بود که از حکم دادگاه تجدیدنظر نظامی از آن دیوان درخواست فرجام نموده‌ام تا هر وقت احضار شوم طبق ماده ۴۵۱ اصول محاکمات جزائی توضیحات لازمه بدهم و آنچه را هم نتوانستم در این لایحه عرض کنم حضوراً باستحضار دادگاه برسانم.

البته در جرائد روز ملاحظه فرموده‌اند که در آخرین جلسه دادگاه بدوی نظامی نامه‌ای بشماره‌ی ۶۵۹۲ مورخ ۲۹ آذر ۱۳۳۲ از وزارت دربار شاهنشاهی خطاب بریاست دادگاه رسید که عیناً نقل میشود.

«بفرموده اعلیحضرت همایون شاهنشاه بیاس خدمات آقای دکتر محمد مصدق در سال اول نخست‌وزیری خود در امر ملی شدن صنعت نفت که خواسته‌ی عموم ملت ایران و مورد تأیید ذات منوگانه بوده و میباشد آنچه نسبت بمعظم له گذشته است صرف نظر فرمودند.»

بنابراین لازم می‌دانم اول خدماتی که در سال اول نخست‌وزیری از من نسبت بوطنم شده در فصل اول این لایحه شرح دهم و در قصول بعد باستحضار برسانم چطور سیاست خارجی مرا که جز خدمت بوطن گناهی نداشتم بدست عمال خود زندانی نمود و آنچه ملت در نتیجه‌ی فداکاریهای خود بدست آورده بود با عزل من و نصب شخص دیگری مسترد کرد.

کارهای دولت من

کلیات

از روزی که ایران مشروطه شده تنها نه من بلکه هر یک از افراد این مملکت دارای این نظر بوده است که شاه در زمان استبداد (سلطنت مطلقه) هر چه میخواست میکرد و مسؤول هم نبود، ولی در حکومت مشروطه کاری بدون تصویب نمایندگان ملت و موافقت دولت نمی کند، مسؤولیت هم ندارد.

چنانچه در حکومت مشروطه هم شاه هر چه میخواست میکرد و مسؤول هم نبود دیگر لزوم نداشت ملل عالم برای سرتگون کردن دستگاه استبداد انقلاب کنند، کشته و تلفات بدهند تا با آزادی و حکومت مشروطه برسند.

من تازه دارای این عقیده نشده ام و روز نهم آبان ماه ۱۳۰۴ هم که در مجلس پنجم تهدید بقتل شده بودم دارای همین عقیده بودم و در جلسه علنی گفتم:

«هم شاه، هم رئیس الوزراء، هم وزیر جنگ و هم فرمانده کل قوا، چنین حکومتی در زنگبار هم نیست. اگر سر مرا ببرند و مرا قطعه قطعه و ریز ریزم بکنند باین حکومت رأی نمیدهم.»

بیانات آن روز من نه فقط از این نظر بود که تصویب ماده واحده مشروطه را با استبداد تبدیل میشود و از مردم سلب آزادی میکرد بلکه جهات دیگری هم داشت که مخالف با قانون اساسی و مخالف با اصول بود.

ماده واحده مخالف با قانون اساسی بود — از این نظر مجلس شورای ملی که مجلس عادی است نمیتوانست قانونی برخلاف قانون اساسی وضع کند و این کار را میبایست مجلس مؤسسان بکند که بعد بآن صورت تشکیل شد و کرد.

ماده واحده مخالف با اصول بود — چونکه من در همان مجلس بشاه قسم یاد کرده بودم و شاه هم غیر از اینکه با قرارداد وثوق الدوله مخالفت کرده بود و میخواستند او

را عزل کنند کار دیگری که حقاً بتواند او را عزت کند نکرده بود.

در مجلس ششم هم که تمام نمایندگان بدون استثناء با علیحضرت شاه فقید قسم یاد کردند باز من روی این عقیده برای حلف حاضر شدم. ولی هجده سال بعد که در مجلس چهاردهم بنماینده‌گی مردم طهران وارد مجلس شدم چون دیگر محظوری نبود با علیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی قسم یاد کردم و تا آخرین ساعتی هم که گرفتار نشده بودم وفادار ماندم و اختلاف من با دربار روی این اصل بود که دولت میخواست سلطنت مشروطه را بجمهوری دموکراتیک یا هر رقم جمهوری دیگری تبدیل کند بلکه روی این اصل بود که شاه میبایست سلطنت کند نه حکومت و این همان اصلی است که در ممالک مشروطه درجه اول دنیا مجرا و معمول شده است.

شخصیت شاه در این نیست که هر کاری خواست بکند مسؤول هم نباشد، بلکه عظمت پادشاه در این است که بقانون اساسی احترام کند و جز مقررات قانون چیزی در نظر نگیرد. هیچ شنیده نشده است در ممالکی مثل انگلستان و یا سوئد پادشاه در این صدد برآید که اختیارات خود را زیاد کند و مسؤول هم نباشد. این قبیل هوا و هوس بیشتر در ممالکی روی میدهد که ملت بحق خود عارف نیست و شاهان هم با آن درجه از تمدن نرسیده اند که ملت خود را بایه ملی درجه‌ی اول برسانند و در مقابل میاست خارجی منافع ملت را حفظ نمایند.

من هیچوقت داوطلب کار نبوده‌ام و هر وقت کاری بمن پیشنهاد شده و قبول کرده‌ام جز خدمت بوطن عزیزم نظری نداشته‌ام. در زمان تصدی وثوق الدوله که از خدمت بوطنم مأیوس شدم از ایران بقصد مهاجرت رفتم. موقعی که قرارداد تحت الحمایگی ایران منعقد گردید در سوئیس بودم و با آن مبارزه نمودم. در آنجا بودم که دولت وثوق سقوط نمود و من بوزارت دادگستری منصوب گردیدم و از طریق جنوب بایران می‌آمدم که یک روز بعد از ورودم بشیراز بایالت فارس منصوب گردیدم و تا کودتا پیش نیامده بود انجام وظیفه نمودم و بعد چون در آن رژیم از من خدمتی ساخته نبود استعفا دادم و همچنین روزی که میخواستند دولتی روی کار بیاورند که فداکاریهای ملت ایران را از بین ببرند بمحض اینکه یکی از نمایندگان در جلسه خصوصی مجلس بمن تعارفی کرد بلا تأمل قبولی خود را اظهار نموده و برای تشکیل دولت حاضر شدم و تصمیم گرفتم با کمک همکاران خود آنقدر مبارزه کنم تا وطن عزیزم را با آزادی و استقلال برسانم.

اولین ابتکارم در مبارزه این بود که بعد از رأی تمایل از تشکیل دولت خودداری کرده تا ماده واحده راجع بمنی شدن صند - نفت از تصویب مجلسین بگذرد و غیر ازین در موقع طرح برنامه دولت آنقدر نمایندگان حرف میزدند و مخالفت می‌کردند تا دولت ناتوان شود و دست از کار بکشد. چنانچه دولت مقاومت می‌نمود آنوقت بقانون نه ماده

رای نمی دادند و مادهٔ واحده را هم که قطعی نشده بود از بین میبردند. والحق که اکثریت نمایندگان مجلسین هم نخواستند با خواسته‌های مردم موافقت نکنند. این بود که در ظرف سه روز قانون نه ماده بتصویب رسید و بعد دولت تشکیل گردید. این بزرگترین شاهکاری بود که بکار رفت.

دو هوس ابتکارم وقتی صورت گرفت که مستر هریمان از طرف مقام ریاست جمهور امریکا برای مانجی شدن بین دولت ایران و شرکت نفت بظهران آمده بود و من برای مذاکره حاضر نشدم تا دولت انگلیس بوکالت از طرف شرکت اصل ملی شدن صنعت نفت را بشناسد.

وقتی موی که بمستر هریمان داده شد دوازده هزار بند بود که بند اول آن همین قرار تنظیم شده بود:

(۱) «در صورتیکه دولت انگلیس بوکالت از طرف شرکت سابق نفت انگلیس و ایران اصل ملی شدن صنعت نفت را در ایران بشناسد دولت ایران حاضر است با نمایندگان دولت انگلیس بوکالت از طرف شرکت سابق وارد مذاکره شود.»
و بند سوم آن نیز بدین طریق نگارش یافته بود:

(۳) «مقصود از اصل ملی شدن صنعت نفت پیشنهادی است که در کمیسیون مخصوص نفت مجلس شورای ملی تصویب شده و در قانون مورخ ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ رأیید گردیده است و متن آن ذیل درج میشود:

بنام سعادت ملت ایران و بمنظور کمک بتأمین صلح جهان امضاکنندگان ذیل پیشنهاد می‌نمایم که صنعت نفت ایران در تمام مناطق کشور بدون استثناء ملی اعلام شود، یعنی تمام عملیات اکتشاف و استخراج و بهره‌برداری در دست دولت قرار گیرد.»

ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور ابتکار شادروان دکتر حسین فاطمی است که چون کمیسیون نفت مجلس شورای ملی پس از چند ماه مذاکره و مباحثه نتوانست راجع باستیفای حق ملت از شرکت نفت انگلیس و ایران تصمیمی اتخاذ کنند دکتر فاطمی با من که رئیس کمیسیون بودم مذاکره نمود و گفت با وضعی که در این مملکت وجود دارد استیفای حق ملت کاری است بسیار مشکل، خصوصاً که دولت انگلیس مالک اکثریت سهام شرکت است و بعنوان مالیات بر درآمد هم هر سال مبلغ مهمی از شرکت استفاده میکند و من باب مثال در سال ۱۹۴۸ از شخصت و یک میلیون لیره عوائد خالص شرکت نفت بدولت ایران که مالک معادن نفت است از باب حق الامتياز فقط نه میلیون لیره رسیده در صورتیکه دولت انگلیس بعنوان مالیات بر درآمد بیست و هشت میلیون لیره استفاده کرده است.

بنابراین اول باید در فکر آتیه بود که از مال ملت بیش از این سوءاستفاده نکنند و عوائد نفت هر چه هست نصیب ملت ایران بشود. سپس راجع بگذشته هر اقدامی ممکن باشد نمود، همانطور که کشور انگلیس بعضی از صنایع خود را ملی کرده است برای اینکه منافع آن نصیب ملت بشود ایران هم نفت خود را در سراسر کشور ملی کند تا دنیا بداند که نمایندگان جبهه ملی جز آسایش مردم چیزی نمیخواهند و با هیچ سیاسی سازش ندارند.

این پیشنهاد گذشته از اینکه مفید بود کار ما را نیز سهل میکرد و لازم نبود که اول بطلان قرارداد ۱۹۳۳ را که در زمان دولت دیکناتوری و احتیاق ملت ایران منعقد شده بود ثابت کنیم و بعد از شرکت خلع ید نمائیم، چونکه تا معایب آن حکومت را نمیگفتیم بطلان قرارداد را نمیتوانستیم ثابت نمائیم و این کار ما را دچار مشکلات و مواجهه با مخالفت دربار میکرد.

این بود که با نظریات آن شادروان موافقت نمودم و قرار شد که ایشان پیشنهاد خود را در جلسه نمایندگان جبهه ملی بدهند و ببینیم نظر دیگران چه خواهد بود. در جلسه‌ای که در خانه آقای نریمان تشکیل گردید دکتر فاطمی پیشنهاد خود را نمود و مورد موافقت حضار در جلسه قرار گرفت و آن را امضا نمودند. افراد چپ با این پیشنهاد مخالف بودند چونکه ملی شدن صنعت نفت را در سراسر کشور مخالف یا منافع دولت اتحاد جماهیر شوروی میدانستند ولی بعد از مدتی مخالفت که دیدند اکثریت قریب باتفاق ملت ایران با ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور موافقت و از آن دفاع میکنند دست از مخالفت کشیدند و سکوت اختیار نمودند.

مستر نریمان که بقصد میانجی آمده بود برای اینکه کارش زودتر خاتمه پیدا کند و مدتی اوقاتش صرف مکاتبه نشود روز ۴ مرداد از طهران بلندن حرکت نمود و روز ۶ مرداد یادداشتی از دولت انگلیس رسید که قسمتی از آن از صفحه ۳ گزارش ۱۳ مرداد ۱۳۳۰ دولت بمجلس شورای ملی در اینجا نقل میشود:

«دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان مایل است از این دعوت استفاده نماید. لیکن دولت ایران باین نکته توجه خواهد نمود که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان با متتهای حسن نیت وارد مذاکره خواهد شد و مذاکرات مزبور فقط در صورتی میتواند بصورت رضایت بخش جریان یابد که «کشش» که در حال حاضر در جنوب موجود است تسکین و خفیف یابد.»

سفارت امریکا نیز همان روز پیشنهادی بشرح ذیل نمود که هرگاه دولت ایران با آن موافقت مینمود آن را بلندن بفرستد: «دولت ایران خوشوقت است که دولت

انگلستان طبق پیشنهادی که توسط آقای هریمن تسلیم گردیده هیئتی بایران اعزام میدارد - دولت ایران تمایل بر رفع «تانسبون» در جنوب را از نقطه نظر دولتمن ذینفع توفیق مذاکرات مطلوب تشخیص می دهد و دولت ایران با همان روح حسن نیتی که دولت انگلستان ابراز داشته است وارد مذاکره خواهد شد.» (نقل از همان گزارش صفحه ۴)

ولی دولت نتوانست آن را قبول کند و علت عدم موافقت دو چیز بود که یکی در گزارش مجلس شورای ملی گفته شده و از صفحه ۴ عیناً نقل میشود: «پیشنهاد فوق مورد موافقت دولت ایران قرار نگرفت زیرا در آن صحبت از وجود «کشتی» در خوزستان شده بود که دولت ایران قبول میکرد آنرا رفع کند و ممکن بود از ابهام این کلمه استفاده کرده و آن را چنین تعبیر کنند که تمام عملیات مربوط بخلع پد در خوزستان باعث وجود حالت تانسبون شده و دولت ایران قبول کرده است که برای رفع این حالت وضع را بحال اولیه برگرداند.»

و آن دیگری که گفته شده این است که: دول استعماری تجربه دارنده و میداندند در نقاطی که مردم میتوانند اظهار احساسات کنند و در خیر و شر خود اظهار عقیده نمایند نمی توانند توفیق حاصل نمایند.

ابراز احساسات در آبادان چه مانع بود از اینکه مذاکرات را در طهران شروع کنند و روی حق و انصاف رفع اختلاف نمایند.

بعد از ورود هیئت نمایندگی انگلیس و چند روز مذاکره معلوم شد که حسن نیتی در کار نبود و غیر از اجرای قرارداد ۱۹۳۳ ولی بصورت دیگر نظری نداشتند.

چون شرکت نمیتوانست با یک دولت صاحب عقیده و مستقل در پس پرده اظهار نظر کند و دولت آن را اجرا نماید این بود که میخواستند بوسیله یک تعهد بین المللی دولت را برای خاموش کردن احساسات متعهد نمایند، چنانچه دولت با این پیشنهاد موافقت مینمود مرتکب یک انتحار سیاسی شده بود چونکه علت پیشرفت دولت تا آنجا که دولت انگلیسی یکی از رجال نامی خود را برای رفع اختلاف بطهران فرستاد احساساتی بود که علت ایران ابراز و خود را بدینیا یک علت زنده و حساس معرفی کرده بود.

جلوگیری از احساسات خواه از طریق نصیحت که با نبودن تشکیلات موثر خزینی در مملکت کاری پس مشکل بود، خواه از طریق شدت عمل سبب میشد که مردم از دولت مأیوس شوند و شرکت بدون مدعی و عزاح دستگاه نفت را مجدداً تصرف نماید.

بالاخره با تمام مذاکراتی که بین این جانب و سفارت امریکا بعمل آمده دولت ایران حاضر شد آن کشش را موقوف کند نه دولت انگلیس حاضر شد لفظ کشش

را از یادداشت خود حذف نماید.

بند دوم یادداشت دولت انگلیس که در جواب فرمول هریمن تهیه شده بود و سفارت انگلیس در نامه (۱) شماره ۱۰۰ مورخ ۱۱ مرداد ۱۳۳۰ بدولت ابلاغ نمود بدین قرار تنظیم شده است:

(۲) «دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان حایل است فورمول مزبور را مورد استفاده قرار داده و حاضر است طبق آن فورمول مذاکره نماید ولیکن دولت شاهنشاهی تصدیق خواهند نمود که مذاکراتی که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان در قسمت خود یا کمال حسن نیت وارد آن خواهد شد نمی تواند بطریق رضایت بخشی پیشرفت نماید مگر اینکه تسکینی در محیط قلعی داده شود» که درین بند لفظ «کشش» به «تسکین» تبدیل یافته و بند ۳ یادداشت بدین طریق تنظیم شده است:

(۳) «دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان از طرف خود و از طرف شرکت اصل ملی شدن صنعت نفت را در ایران قبول مینماید» و یا بند ۱ فورمول هریمن که دولت ایران پیشنهاد نمود مختصر اختلافی دارد بدین قرار که در بند ۳ پیشنهادی دولت انگلیس جمله «از طرف خود» که در فورمول هریمن نبود بآن اضافه شده و کلمه «سابق» که در فورمول هریمن «شرکت سابق نفت» نوشته شده بود از آن برداشته شده است.

برفرض اینکه دولت انگلیس ملی شدن صنعت نفت را نمی شناخت صنعت نفت ملی شده بود، چونکه هر کشوری میتواند از نظر مصالح عموم صنعتی را ملی کند و منافع را که افراد یا شرکتهای صاحب امتیاز میبرند بخود اختصاص دهد. ولی فرق این است اگر صاحب امتیاز دولت مقتدری و یا از اتباع آن باشد در تعیین غرامت موثر است. اعتراف بملی شدن صنعت نفت در مراسم کشور باین نتیجه میرسد اگر اختلاف بحکمیت ارجاع میشد شرکت نتواند بعنوان عدم المنفع چیزی مطالبه نماید چونکه ملی شدن صنعت نفت را بدون هیچ قید و شرطی شناخته بود و دعوا منحصر میشد بغرامت.

سومین ابتکار وقتی شروع شد که مذاکرات با استوکس به نتیجه نرسید و دولت گرفتاری احزاب محافظه کار و کارگر در انتخابات مجلس عوام استفاده نمود و بکارشناسان و کارمندان تبعه انگلیس اخطار نمود که از ۴ مهرماه ۱۳۳۰ تا هفت روز وسایل حرکت خود را فراهم نمایند و باین طریق معادن نفت بکلی از تصرف بیگانگان درآمد.

اکنون عملیات دولت این جانب در تمام مدت تصدی کار از نظر سیاسی و مالی

(۱) گزاره این نامه در صفحه ۱۵ «استخرانی نخست وزیر برنی هشت مخبرین جرائد امریکایی در روز سه شنبه ۲۷ اسفند ۱۳۳۰» منتشر شده است.

و اقتصادی و اجتماعی و استفاده از قانون اختیارات هر کدام جداگانه برای استحضار هموطنان عزیزم داده میشود.

قسمت اول - از نظر سیاسی

آزادی و استقلال مراحل داشت که ما میبایست آنها را طی کنیم:

اول - ملی شدن صنعت نفت که در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ صورت گرفت.

دوم - تصویب قانون ۹ ماده که دهم اردیبهشت ۱۳۳۰ از مجلسین گذشت و

ملی شدن صنعت نفت قطعی شد.

سوم - خلع ید از شرکت سابق نفت که در ۲۹ خرداد ۳۰ بعمل آمد.

چهارم - خروج کارشناسان تبعه انگلیس از معادن نفت جنوب که بعد از

چهارم مهرماه ۱۳۳۰ از ایران رفتند.

پنجم - پیشرفت دولت ایران در شورای امنیت ۲۶ مهرماه ۱۳۳۰.

ششم - آزادی انتخابات که آن هم نصیب ملت شد و در انتخابات دوره هفدهم

سیاست خارجی دخالت ننمود و انتخاب بعضی از عمال بیگانه نتیجه عملیات

داوطلبان و آثاری بود که سیاست استعماری از خود باقی گذاشته بود.

هفتم - بستن قونسولگریهای انگلیس که هر کدام در صفحات جنوب حکومت

مستقلی داشتند و هر یک از قونسولها خود را مافوق مأمورین عالی رتبه دولت ایران

میدانستند، اول بهمن ۱۳۳۰.

از مراحل که بعد از اردیبهشت ۳۱ طی شده یعنی بعد از انقضای سال اول

تصدی این جانب چون مورد تأیید دربار شاهنشاهی واقع نشده فقط بعنوان تذکره بآنها

اشاره مینمایم: (۱)

هشتم - نظر باینکه شکایت دولت انگلیس در شورای امنیت به نتیجه نرسید

بدیوان بین المللی دادگستری مراجعه نمود. در آنجا هم کاربنتف دولت ایران خاتمه یافت.

اول مرداد ۳۱.

نهمین مرحله - قطع روابط سیاسی بود که در ۳۰ مهرماه ۳۱ صورت گرفت و

سختی به تذکارتیست که بیش از یک قرن دو سیاست قوی در ایران با هم رقابت مینمودند

(۱) ملاحظه شود تامه‌ی وزارت دربار شاهنشاهی خطاب بدادگاه بدوی نظامی که من در

سال اول نخست وزیرری خطا کار نمودم و بعد خطا کار شده (صفحه ۲۲۴ کتاب حاضر)

«آن دیوان عالمقام» بوده و بر روی آن خط کشیده و «هموطنان عزیزم» نوشته شده (ا.ا.)

و کار رقابت را بجائی رسانیدند که قرارداد ۱۹۰۷ را برای محدودیت آن منعقد کردند. باین طریق که دولت روسیه تزاری منطقه نفوذ خود را در شمال ایران و دولت انگلیس منطقه نفوذ خود را در جنوب تعیین نمودند و برای جلوگیری از هر گونه اصطکاک منطقه ای هم بنام منطقه بیطرف بین دو منطقه جنوب و شمال قرار دادند که تا انقلاب روسیه بوجود نیامده بود باین نحو با هم سلوک میکردند.

انقلاب روسیه و شکست آن دولت در جنگ اول جهانی سبب شد که دولت انگلیس از نبودن رقیب استفاده کند و قرارداد ۱۹۱۹ که ایران را تحت الحمايه دولت قرار میداد با دولت و ثوق الدوله منعقد نماید. مخالفت مرحوم احمدشاه و ملت با قرارداد سبب شد که وثوق الدوله استعفا دهد و شادروان مشیرالدوله مأمور تشکیل دولت بشود و مرا بشاه بوزارت عدلیه معرفی کند.

من در اروپا بودم و از طریق هندوستان بایران میآمدم که در بحر احمر با سر پرسی کاکسی همان سفیر انگلیس که قرارداد وثوق الدوله را امضا کرده بود مواجه شدم و پس از معارفه صحبت از این پیش آمد که من از کدام بندر بایران وارد شوم. نظر باینکه مسافرتم از طریق بصره و راه آهن بغداد بنظر میرسید از سر پرسی خواهش کردم اطلاعاتی از این طریق در دسترس من بگذارد که وعده داد در عدن تحقیقات کند و مرا از نتیجه منحصر نماید.

این کار شد و از عدن که یکشتی آمد گفت راه آهن بغداد را اغراب قطع کرده اند و از آن طریق مسافرت ممکن نیست. من گفتم از طریق بصره صرف نظر میکنم و از بندر خودمان وارد ایران میشوم.

پس از آن سؤال نمود بندر خودتان کدام است؟ گفتم بوشهر و بعد نگاهی بمن نمود و گفت «بوشهر» بندر ایران است!!

مخالفت شاه و ملت با قرارداد ۱۹۱۹، بیانیه «لانینگ» وزیر خارجه امریکا در طهران، ورود مجدد دولت اتحاد جماهیر شوروی در صحنه میاست ایران تمام سبب شدند که قرارداد عملی نشود. ولی قرارداد بصورت دیگری درآمد و کار بجائی رسید که اعلیحضرت همایون شاهنشاه فقید یعنی پادشاه یک مملکتی را بجزیره موریس تبعید کردند.

اکنون شمه ای از علت قطع روابط - چون کار نفت خاتمه نیافته بود اقامت مأمورین دولت انگلیس در ایران بضرر نهضت تمام میشد و قطع روابط از این جهت صورت گرفت که آنها از ایران بروند و کار نفت که خاتمه یافت و عهدنامه ای که حاکم بروابط بین دولتن باشد منعقد گردید تجدید روابط بعمل آید و یک لایحه قانونی هم

گذشت که مأمورین سیاسی انگلیس که قبل از قطع روابط با ایران آمده بودند با ایران نیایند.

و بعد کاری نداشتیم جز آنچه بدست آورده بودیم حفظ کنیم و نفت غیر از جنبه اقتصادی جنبه سوق الجبسی هم داشت که بفروش میرسید و عوائد آن صرف احتیاجات ملت میشد. بقرض اینکه بمصرف فروش نمیرسید کسر بودجه ما بیش از ۶۵ میلیون تومان نبود که با تنظیم یک لایحه قانونی نازل بدست میآمد و کارگران زائد تحت بکارهای تولیدی دیگر مشغول میشدند. این کارها وقت میخواست. از بین بردن تسلط یکی از بزرگترین دول دنیا و بدست آوردن آزادی و استقلال کاری نبود که زود بانجام رسد. ملل دیگر یک قرن مبارزه و فداکاری کردند تا آنچه امروز دارند بدست آورند.

قسمت دوم — از نظر مالی

گزارشات بی اساسی که بعد از دستگیری من وزارت دارائی راجع بخالی شدن خزانه بدولت داده بود سبب شد که حتی در انگلستان هم آقای سرائتونی ایدن وزیر خارجه در نطق ۱۳ آبان ۱۳۳۳ خود در مجلس عوام چنین اظهار کنند «دکتر مصدق ضمن کارهایی که انجام داد خزانه دولت را خالی کرد» که متن کامل این نطق در آخر لایحه خواهد آمد و من در اینجا فقط بذكر این نکته قناعت میکنم چه وقت خزانه دولت مملو از پول بود تا در زمان تصدی من خالی شده باشد.

علت خالی بودن خزانه این بود که شرکت نفت انگلیس و ایران در تمام مدت امتیاز پنج میلیارد دلار علناً استفاده نمود و بملت ایران فقط یکصد و ده میلیون لیره پرداخت که آن هم بمصارف سوق الجبسی رسید و استفادات سری و نامشروع هم از معادن نفت بسیار کرد که چون مدارکی بدست نداده نمیتوانم چیزی اظهار کنم و فقط بذكر این نکته قناعت میکنم که ما هر قدر خواستیم نفی می کردیم که در تمام مدت امتیاز انگلیس از آبادان برده بود صورت بدهند شرکت امتناع نمود و گفته این صورت را باید از بحریه انگلیس مطالبه کرد.

ماههای قبل از تصدی من هر ماه دو میلیون لیره از عایدات نفت بسازمان برنامه میرسید که بعد از تشکیل دولت این جانب قطع شد و اولین روز تشکیل دولت این جانب یعنی روز ۱۲ اردی بهشت ۱۳۳۰ موجودی نقد خزانه داری کل در حدود پنجاه و دو میلیون (۵۲/۶۵۱/۶۷۳/۹۵) ریال و موجودی نقد سازمان برنامه معادل ۲۸۰۰ ریال بود که چند روز بعد از ملی شدن صنعت نفت یکی از مدیران ایرانی و مؤثر شرکت نفت انگلیس و

ایران بمن گفت اگر دولت توانست یک ماه مملکت را بدون عایدات نفت اداره کند و بکار ادامه دهد آنوقت باید قبول کنیم که صنعت نفت را ملی کرده است. با این حال دولت توانست متجاوز از دو سال بدون کمک خارجی و عوائد نفت و پرداخت بودجه شرکت ملی نفت که آن هم سر بار بودجه دولت شده بود مملکت را اداره کند و سازمان برنامه هم تمام وظائف خود را انجام دهد و روزی هم که دولت سقوط نمود (۲۸ مرداد ۳۲) وجهی معادل ۸۰۰ میلیون ریال نقد و در حدود ۱۲۰۰ میلیون ریال مطالبات و جنس موجود داشت که از آن دولت بعد استقاده نمود و آنچه در عرض این مدت خارج از عوائد جاری بخرانه رسید مبلغی در حدود ۵۵۳ میلیون تومان بشرح ذیل بوده است:

- (۱) دریافتی از بانک ملی از بابت قیمت ۱۴ میلیون لیره طبق قانون ۲۱ مرداد ۱۳۳۰ ۱۳۳۰/۰۰۰/۰۰۰
 (۲) از بابت ۸/۷۵۰/۰۰۰ دلار استقراض از صندوق بین المللی پول ۶۵/۰۰۰/۰۰۰
 (۳) از بابت قرضه ملی ۵۱/۰۰۰/۰۰۰
 (۴) دریافتی از تشر استکس بر طبق قانون اختیارات ۳۱۲/۰۰۰/۰۰۰

تومان ۵۵۳/۴۲۰/۰۰۰

که از این مبلغ ۲۴۹/۴۵۳/۰۷۲ تومان برای کسر بودجه شرکت ملی نفت به آبادان فرستاده شد و بقیه برای کسر بودجه دولت و سرمایه‌های بانک رهنی و کشاورزی و شرکت تلفن و بانک توسعه‌ی صادرات و بانک ساختمانی و اضافه وام شهرداریها برای عمران و آبادی شهرها و لوله‌کشی و برق و شهرداری طهران، کمک بکارخانجاتی که بدون مساعدت دولت نمیتوانستند بکار ادامه دهند، مساعدت اضافی برای کشت نوتون و پنبه و چغندر و ساختمان انبار دختانیات بکار رفته است.

چنانچه وجهی که اضافه از عوائد جاری بدولت رسید بمدت تصدی دولت تقسیم کنیم باین نتیجه میرسیم که هر ماه در حدود بیست میلیون تومان بدولت رسیده است که ده میلیون تومان برای شرکت ملی نفت فرستاده شده و ده میلیون تومان دیگر برای کسر بودجه‌ی مملکتی و امور عمرانی بکار رفته است.

قسمت سوم - از نظر اقتصادی

همه دیدند که موقع تصدی این جانب شرکتهای عمومی بواسطه‌ی سوء سیاست اقتصادی نمی‌توانستند بکار ادامه دهند و از دولت درخواست کمک مینمودند ولی چیزی

نگذشت که در نتیجه سیاست اقتصادی دولت از هر گونه کمک مستغنی شدند و سال ۱۳۳۱ برای اولین بار رقم صادرات بدون نفت از رقم واردات تجاوز نمود. ولی بعد که دولت سقوط نمود واردات از حد متعارف و معمول گذشت و این توازن از دست رفت بطوریکه میزان واردات در ۱۳۳۳ به ۱۹۰۰ میلیون تومان ترفی نمود، در صورتیکه میزان صادرات به ۱۲۰۰ میلیون تومان تنزل کرد.

قسمت چهارم - از نظر اجتماعی

بعد از تشکیل دولت دیکتاتوری ملت ایران از آتیه‌ی خود آنگذر مأیوس نشده بود که در سرنوشت خود بخواهد شرکت کند و هیچ دیده نمیشد که نسبت بآتیه‌ی مملکت ابراز کمترین احساساتی بکند، در صورتیکه بعد از ملی شدن صنعت نفت در هیچ مورد از ابراز احساسات خودداری نمیکرد.

سخنان بعضی از افراد چپ در روزهای آخر مرداد فقط یک بهانه برای سقوط دولت و غارت خانه و دسترسی بنوشتجات هن بود. چونکه تصمیم سقوط دولت قبل از نه اسفند گرفته شده بود و تا ساعت یک ۲۵ مرداد که دستخط عزل ابلاغ شد هیچکس از افراد چپ و حتی از هیچ فردی راجع بجمهوری دموکراتیک یا رقم دیگر سخنی نشنیده بود.

بعد از ابلاغ دستخط هم افراد چپ و اخلالگران اسلحه نداشتند که در اولیای امور ایجاد رعب و ترس کنند. حرفی زده بودند بسزای خود میرمیدند. اگر دولت اقدام نمیکرد آنوقت هر چه صلاح بود میکردند. صدور دستخط عزل و نصب چیزی غیر از قصاص قبل از جنایت نبود.

احزاب چپ بواسطه‌ی تشکیلات منظم خود میتوانند در هر موقع از آخرین افراد خود استفاده کنند، ولی احزاب ملی چون تشکیلات منظمی نداشتند از این استفاده محروم بودند.

تشکیل احزاب چپ از نظر رقابتی بود که دولت اتحاد جماهیر شوروی در ایران با دول غرب میکرد. در مملکت مشروطه شاه سلطنت میکند و ملت حکومت. وقتی که حق ملت را غصب کنند و انتخابات نمایندگان مجلسین را که حق مشروع و مسلم هر فردی از افراد مملکت است از آنها سلب نمایند هر یک از دول بیگانه هم میخواهد از یک مملکت بیصاحبی سوءاستفاده نماید. بلوک غرب از مجلسین و دولت استفاده میکرد دولت اتحاد جماهیر شوروی هم حزابی از افراد متمایل بر رژیم خود تشکیل داد تا بتواند

با بلوک غرب رقابت نماید.

این جانب میخواسم بین احزاب ملی ایجاد وحدت کنم که با هم تشریک مساعی کنند. چون این کار سبب میشد که ذهن اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را مشوب و جنین وانمود نمایند که از تقویت احزاب نظری نیست جز تغییر رژیم از هر گونه عملی راجع باین کار خودداری کردم، و با اینکه تشکیلات و برنامه واحدی نبود مردم وطنپرست هر موقع صف آرایی کردند و از مصالح مملکت دفاع نمودند.

انتخابات دوره‌ی هفدهم تقنینیه بهترین دلیل و حاکی از این معناست که در طهران با تمام جدیتهائی که احزاب چپ نمودند حتی یک نفر از کاندیداهای خود را نتوانستند روانه‌ی مجلس کنند و کاندیداهای جبهه ملی با آرائی چند برابر بیشتر در صف اول واقع شدند.

قسمت پنجم - استفاده از اختیارات

چون دولت این جانب از خارج کمکی نداشت و تماس با مجلس هم برای کسر بودجه و اعتبار مخارج تولیدی نتیجه معکوس میداد از مجلسین درخواست اختیارات نمودم که مورد قبول واقع شد. با این اختیارات بود که توانستم در مقابل فشار بیگانگان مقاومت کنم و متجاوز از دو سال مملکت را اداره نمایم و در ازای گرفتن کمک آزادی و استقلال مملکت را از دست ندهم.

چنانچه اختیارات نبود و دولت میخواست علناً از نشر اسکناس استفاده کند چیزی نمیگذشت که اجناس ترقی میکرد و گرانی زدگی سبب میشد که دولت بخودی خود سقوط کند.

از خواستن اختیارات مقصود فقط این نبود که در مسائل مالی از آن استفاده شود بلکه لوایح زیادی هم در ادوار تقنینیه از دولتها بمجلس رسیده بود که نسبت بآنها هیچ تصمیمی اتخاذ نشده بود. فقدان قانون و یا اصلاح بعضی از قوانین موضوعه کار را بجائی رسانیده بود که ادارات نتوانند وظایف خود را انجام دهند که بعد از تصویب اختیارات و تمدید آن متجاوز از دو سبست لایحه قانونی از تصویب گذشت که تنظیمشان جز احتیاج مملکت محرکی نداشت و در تصویبشان نظریات خصوصی بکار رفته بود. هر چه تنظیم شده بود و هر چه تصویب شده بود تمام از نظر مصالح مملکت صورت گرفته بود.

لوائح قانونی این جانب تمام مورد احتیاج دادگستری و ادارات دولتی بود که از آن استفاده میکردند و بعد از تصویب و اجرا اگر نواقصی داشتند بوسیله‌ی لوائح دیگر

اصلاح میشد.

بعد از سقوط دولت بجای اینکه آنها را مورد مطالعه قرار دهند چنانچه لوایحی غیرمقید تشخیص داده میشد آنها را الغا کنند از کمیسیون دادگستری مجلس شورای ملی گزارشی راجع بلغو تمام لوایح بمجلس رسید که از جریده «کیهان» شماره ۳۳۶۵ مورخ ۴ شهریورماه ۱۳۳۳ عیناً نقل میشود:

«کمیسیون دادگستری طرح پیشنهادی جمعی از آقایان نمایندگان در خصوص الغای کلیه لوایح ناشیه از اختیارات آقای دکتر مصدق را در جلسات متعدد خود مورد مطالعه و رسیدگی قرار داد. نظر باینکه عقیده اعضای کمیسیون بر این است که قوای مملکت طبق صراحت اصل ۲۸ قانون اساسی همیشه از یکدیگر منفصل و ممتاز خواهد بود و نظر باینکه قوانین اختیارات دکتر مصدق در محیط ارباب و اخافه و برخلاف قانون اساسی و مصلحت مملکت از تصویب گذشت لذا طرح مزبور را بشرح زیر اصلاح و تنظیم نمود که اینک تقدیم و تقاضای تصویب آن را دارد.

ماده واحده

کلیه لوایح آقای دکتر محمد مصدق ناشیه از اختیارات حاصله از ماده واحده مصوب مرداد ۱۳۳۱ و ماده واحده تمدیدی آن مصوب بهمن ماه ۳۱ چون خلاف قانون اساسی بود ملغاست.

تیسره - دولت مکلف است هر یک از لوایح مذکور در فوق را که ادامه اجرای آنها را ضروری میدانند ظرف پانزده روز بمجلس تقدیم کند. لوایح مزبور بکمیسیونهای مربوط مجلس ارجاع میشود و کمیسیونها مکلفند ظرف دو ماه لوایح مزبور را مورد رسیدگی و اظهارنظر قرار دهند. مقررات فعلی لوایح تقدیمی دولت تا اظهارنظر نهائی کمیسیونهای مجلس موقتاً قابل اجرا میباشند. لوایحی که باین ترتیب مورد اصلاح و تصویب قرار میگیرد تا تصویب نهائی مجلسین قابل اجرا خواهد بود.»

این قسمت از گزارش که قوانین اختیارات در محیط ارباب و اخافه بتصویب رسید برخلاف واقع و حقیقت است، زیرا من با چه قوه میتوانم مجلسین را تحت ارباب و اخافه قرار دهم. من مجری افکار ملت بودم. مجلسین هم با احترام افکار عمومی اختیارات را تصویب کردند.

فرق مجلسینی که بمن اختیارات داد با مجلسینی که آن را لغو نمود این است که در ۱۳۳۱ قانون اختیارات و قانون تمدید آن روی افکار ملت و مصالح مملکت بتصویب رسید ولی در ۱۳۳۳ نمیدانم روی چه افکار لوایح قانونی من بدون استثناء الغاء گردید.

چنانچه الغای لوایح از این نظر بود که قانونگذاری حقی است مربوط بمجلسین و غیرقابل انتقال در این صورت قوانین مصوب مجلسین میبایست قائم مقام لوایح میشد. آیا دادن اختیار یکمسیونها و نیز اجازه اجرای ۲۴ لایحه ی قانونی این جانب در ۱۶ مرداد ۱۳۳۴ غیر از این است کاری را که مجلسین مخالف قانون اساسی تشخیص داده بود خود مرتکب آن شدند.

مبارزه دولت انگلیس در مراجع بین المللی

چون دولت انگلیس نمی خواست سیاستش در ایران دچار شکست بشود و ملل دیگر بتقلید از ایران خود را برای مبارزه حاضر کنند و دول استعمارطلب را بزانو درآورند برای کسب توفیق از دو کار میبایست یکی را انتخاب کنند؛ یا مبارزه خود را در ایران بشدت ادامه دهد و یا در مراجع بین المللی دولت را مستأصل نماید که خود دست از کار بکشد و مبارزه بتفیع آن دولت خاتمه یابد.

نظر باینکه در ماههای اول ملی شدن صنعت نفت دولت غیر از عمال بیگانه مخالفی نداشت و برای مبارزه شدید هم در داخل کشور زمینه حاضر نبود شق دوم را انتخاب کرد. از این چه بهتر که خود را زورگو و استعمارگر معرفی نکنند و از مراجع بین المللی سندی بحقیقت خود صادر و بدنی ثابت نمایند که دولتی مثل ایران میخواست بیکی از بزرگترین دول عالم زور بگوید و قراردادی [را] که امضا کرده بود معتبر نماند. روی این نظر دولت انگلیس دیوان بین المللی دادگستری لاهه شکایت نمود و دیوان بین المللی هم قراری بعنوان «اقدامات تأمینی» برای جلوگیری از اجرای خلعید که دولت ایران شروع کرده بود صادر کرد (۵ ژوئن ۱۹۵۱-۱۵ خرداد ۱۳۳۰). (۱)

نظر باینکه قرارداد ۱۹۳۳ با شرکت نفت انگلیس و ایران بسته شده بود نه با دولت انگلیس، دولت ایران دیوان بین المللی دادگستری را برای رسیدگی بشکایت دولت انگلیس صالح ندید و بقرار «اقدامات تأمینی» ای که دیوان صادر کرده بود ترتیب اثر نداد. لذا دولت انگلیس بشورای امنیت شکایت نمود و شورا هم در جلسات ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۶ و ۲۷ مه ۱۳۳۰ باین کار رسیدگی کرد و از لحاظ آئین نامه داخلی خود مقرر

(۱) نقل از گزارش ۲۲ اردی بهشت ۳۱ دولت بمجلس منا صفحه ۷.

۵- در متن تاریخ ۱۳۳۳ آمده. اصلاح شد، (۱، ۱).

نمود تا دیوان بین‌المللی دادگستری راجع به صلاحیت خود اظهار نظر نکند موضوع مسکوت بماند. (۱)

بنابراین دولت انگلیس از مراجعه بشورای امنیت نتیجه نگرفت و کار بی‌نتیجه خاتمه یافت. ناگفته نماند که قرائت و ارائه اصل و ترجمه تلگرافات دولت دیکتاتوری در شورای امنیت راجع به انتخابات نمایندگان دوره نهم تقی‌تبی که قرارداد تمدید امتیاز نفت را تصویب کرده بودند اثری بسزا بخشید. (۲)

با این حال دولت انگلیس دست از مبارزه نکشید و در اکتبر ۱۹۵۱ لایحه‌ای بر علیه دولت ایران بدیوان بین‌المللی دادگستری تسلیم نمود که با اطلاع دولت ایران رسید و تحت مطالعه و مذاقه قرار گرفت و با مذاکره و مشاوره متخصصین جوانی تحت عنوان «ملاحظات مقدماتی راجع به صلاحیت دیوان» تهیه و ۴ فوریه ۱۹۵۲ پانزدهم بهمن ۱۳۳۰ بدیوان لاهه تسلیم گردید.

هیئت نمایندگی ایران از ۹ تا ۲۳ ژوئن ۱۹۵۲ (۱۹ خرداد تا ۲ تیر) برای دفاع از حق ملت ایران در جلسات دیوان حضور به‌معرضتید و با دفاع مؤثر پروفیسور رولن کار بی‌نتیجه دولت ایران خاتمه یافت که حتی قاضی انگلیس هم بحقیقت ایران رأی داد. اکنون بعضی از قسمتهای نطق این جانب در آن دیوان از کتاب «مذاکرات نخست وزیر و پروفیسور رولن در دیوان بین‌المللی دادگستری» عیناً در اینجا نقل می‌شود:

«تاریخچه روابط ایران و انگلیس طولانی‌تر از آن است که بخواهم در این جا بتفصیل آن را بیان کنم. هیتلر باید بگویم که در قرن نوزدهم ایران میدان رقابت دو سیاست امپریالیستی روس و انگلیس بود. چندی بعد دو حریف با هم کنار آمدند و در ۱۹۰۷ کشور ما را بدو منطقه‌ی نفوذ تقسیم نمودند. سپس هنگامی که امپراطوری تزاری وارزون گردید و اتحاد جماهیر شوروی گرفتار انقلاب داخلی شد بریطانیای کبیر که از میدان جنگ فاتح بیرون آمده و در خاورمیانه بلامنازع و بی رقیب بود از فرصت استفاده نمود و خواست یا عقد قرارداد ۱۹۱۹ که عنان امور کشوری و لشکری را بدست افسران و کارشناسان انگلیسی می‌سپرد ایران را منحصرأ در تحت اختیار و تسلط سیاسی و اقتصادی خود قرار دهد. بالاخره چون آن قرارداد هم با مقاومت شدید آزادیخواهان و ولسپهستان مواجه گردید دیپلماسی انگلیسی برای اینکه سیاست خود را بصورت دیگری عملی سازد رژیم دیکتاتوری را که بیست سال از آن حمایت نمود بر سر کار آورد و منظور اقتصادی

(۱) نقل از گزارش سوم آذرماه ۱۳۳۰ دولت بمجلس شورای ملی، صفحه ۲.

(۲) ملاحظه شود نطق ۱۹ آذر ۱۳۳۰ نخست وزیر در مجلس شورای ملی، صفحه ۴ و

سیاست انگلیس از تمهید این وسایل این بود که با انحصار نفت کشور ما را نصاحب نماید و باین ترتیب آنچه میبایست موجب ثروت ملی ما شود متشاء بلیات گوناگون و مضائب طاقت فرسای ما گردید و این سلطه بوسیله کمپانی صاحب امتیاز عملی میگردد، یعنی علاوه بر اینکه نفت ما را بسوی انگلستان میکشاند بضرر ایران فوائد کثیر مالی عاید انگلستان می ساخت.

میزان این استفاده ها را نمی توان بطور محقق معلوم نمود. چه ایران هیچوقت نه توانست باقلامی که در ترازنامه ی شرکت منظور شده بود بررسی کند و نه از میزان و قیمت نفتی که بشمن بخش و یا حتی برابگان (۱) ببحریه ی انگلیس فروخته میشد اطلاع حاصل نماید و همچنین منافعی را که از راه انحصار حمل و نقل دریائی و معاف ساختن کالاهای وارده بایران از پرداخت حقوق گمرکی باقتصاد انگلیس رسیده بود تشخیص دهد.

چنانچه ارقام ترازنامه شرکت را حجت بدانیم باز ملاحظه میکنیم که مثلاً در طی سال ۱۹۴۸ از ۶۱ میلیون لیره عوائد خالص شرکت دولت ایران از جمیع جهات فقط نه میلیون لیره دریافت کرده، در صورتیکه تنها از بابت مالیات بر درآمد ۲۸ میلیون لیره عاید خزانه انگلستان شده است.

برای من جای تردید نیست که مقصود از مراجعه بشورای امنیت و دیوان بین المللی آن است که باز از ما تعهدات مشابهی تحصیل کنند و حال آنکه یادگارهای تلخ و احقاقات امتیاز ۱۹۳۳ هنوز از خاطرها محو نشده و اگر بنا بود اداره صنایع ملی شده را دوباره تسلیم بیگانگان کنیم اساساً چه حاجتی به ملی کردن صنعت نفت داشتیم...

موقعی که از طهران حرکت میکردم امیدوار بودم مطالبی را که بایران وارد شده بطور کامل بعرض آقایان برسانم و میخواستم مدارک بی شماری که در این زمینه دارم (۲) و فقط بعضی از آنها را سابقاً باستحضار شورای امنیت رسانده بودم بشما ارائه دهم تا بمدخلات شدید شرکت نفت انگلیس و ایران در امور داخلی ما بهتر پی ببریدولی چون مرا محدود ساخته اید که از حدود مطالب مربوط بعدم صلاحیت خارج نشوم ناچارم که از

(۱) هشت نمایندگی انگلیسی این گفته ها را در دادگاه شتید و تکذیب نمود.

(۲) قسمتی از این اسناد در آلبومی گذاشته شده بود که در مراجعت از لاهه آن را آقای حائری شاه باغ دادستان کل دیوان عالی کشور در بانک ملی گذاشت و پس از کناره جویی از کلید صندوق را بقاتم مقام خود آقای اخوی سپرد و قسمت دیگر هم در صندوق آهنی نخاندن بود که روز ۲۸ مرداد ۳۲ یعنی همان روز رستاخیز معلوم نشد یکجا رفت.

خواسته‌های شما تبعیت کنم و از ارائه‌ی استادی که در دست دارم خودداری ننمایم. «
این بود قسمتی از بیانات این جانب در دیوان بین‌المللی دادگستری. نظر یابند که
دیوان مزبور بحقیقت دولت ایران رأی داد و در مراجع بین‌المللی دیگر راهی برای دولت
انگلیس باقی نمانده بود مبارزه‌ای که همان ماههای اول تصدی من در ایران شروع شده
بود از طریق مجلس و در بار شدت ادامه پیدا کرد که شرح هر کدام در فصول بعد خواهد
آمد.

مبارزه سیاست خارجی از طریق مجلس

کلیات

دخالت دولت قوام در انتخابات دوره پانزدهم که حتی مردم پایتخت نتوانستند نمایندگان خود را انتخاب کنند طوری یأس آور بود که من نمیخواستم در سیاست دخالت کنم. ولی یکی از روزها چند نفر از رجال نزد من آمدند و مرا برای ابراد نقلی بمسجد شاه دعوت کردند و با اینکه تصور نمیشد دولت بگذارد کسی برای استماع بیانات من حاضر شود عده‌ی زیادی آمدند و شرح اینکه چرا دولت ممانعت نمود از حوصله‌ی این لایحه خارج است.

و باز فردای آن روز عده‌ای از رجال در حدود چهل نفر آمدند که برای عرض شکایت بدربار برویم. چون اعلیحضرت همایون شاهنشاهی آن روز بار ندادند روز بعد عده‌ای از رجال و سایر طبقات در حدود چهارصد نفر آمدند که همه با هم بدربار رفتیم و یک هفته هم در آنجا ماندیم. چون نتیجه تداوم از دربار خارج شدیم.

در روزهای آخر همان دوره که قرارداد «گس - گلشایان» در مجلس مطرح شده بود یکی از نمایندگان مخالف با قرارداد از من تقاضا نمود نظریات خود را در آن باب بمجلس بنویسم. نامه من که در جلسه علنی خوانده شد یکی از عواملی بود که برای نگذشتن قرارداد تأثیر نمود. دوره پانزدهم تقنینیه بآخر رسید و قرارداد از مجلس نگذشت. در انتخابات دوره شانزدهم تقنینیه که باز دولت در همه جا دخالت مینمود شادروان دکتر حسین قاطمی با من مذاکره نمود که برای آزادی انتخابات فکری بکنم و بعد همان نماینده مخالف با قرارداد آمد و گفت اگر شما در انتخابات دخالت نکنید از نمایندگان مجلس پانزدهم و مخالف با قرارداد حتی یک نفر هم در طهران انتخاب نخواهد شد که باز من روی این اصل که آزادی انتخابات برای مملکت امری است حیاتی وارد مبارزه شدم و چون احزاب و تشکیلات مؤثری نبود که از آنها استعانت کنم

شادروان دکتر قاضی با چند نفر از مدیران جراند موافق یا نظر ما مذاکره نمود همگی موافقت نمودند که جراند خود را در اختیار مردم بگذارند. سپس دعوتی از عموم طبقات بعمل آمد که روز و ساعت معینی برای عرض شکایت مقابل کاخ سلطنتی حاضر شوند. با اینکه رئیس شهربانی وقت بوسیله انتشار اعلامیه‌ای در جراند مردم را از اجتماع منع کرده و شدیداً تهدید نموده بود جمعیت زیادی در محل موعود حاضر شدند و چون دربار نمیتوانست بیش از بیست نفر را بپذیرد برای ورود بدربار در همانجا بیست نفر تعیین شدند که وارد کاخ شدیم و بعد همان عده بجهت ملی موسوم گردید و چون این مرتبه هم شکایت مردم مورد توجه قرار نگرفت از دربار بیرون آمدیم و در خارج میارزه کردیم تا آنجا که دستگیر و تبعید و زندانی شدیم و توانسیم هفت نفر از اعضای جبهه ملی را بنمایندگی مردم طهران وارد مجلس کنیم. اکنون باید دید که سیاست خارجی از این مجلس و مجلس هفدهم چطور بنفع خود و ضرر ملت استفاده نمود که شرح هر کدام در قسمت اول و قسمت دوم این فصل خواهد آمد.

قسمت اول

مبارزه سیاست خارجی در مجلس شانزدهم

نمایندگان دوره شانزدهم تقنیه را میتوان بدو قسمت تقسیم نمود:

- (۱) نمایندگان که سیاست خارجی یا انتخابشان مخالف نبود و بهر طریق که توانسته بودند وارد مجلس شده بودند که این قسمت را نیز میتوان بدو دسته تقسیم کرد:
 - (الف) نمایندگان که با استقلال و آزادی مملکت عقیده نداشتند و بین اینکه مملکت با نظر ایرانیان اداره شود یا خارجی فرق نمی گذاشتند.
 - (ب) نمایندگان که میخواستند ایران بدست ایرانیان اداره شود ولی اوضاع و احوال بآنها اجازه تمیدداد و این جرأت را هم نداشتند که برای انجام مقصود زمینه فراهم کنند.

فرق این دو دسته با هم این بود که اولی با هر کاری که میخواست چند قدم مملکت را جلو برد مخالفت مینمود، در صورتیکه دومی بشرط نداشتن محفلور کمک هم میکرد و آن روزی که دیدند ملتی هست که میتوان بآن اتکاء نمود دست از وکالت کشیدند و نوع ملت استعفا نمودند، تا بعد نمایندگی از طرف مردم وارد مجلس شوند و بوطن خود خدمت نمایند. چنانچه نهضت ملی خاموش نشده بود چیزی تمیگذشت که ایران هم مثل بعضی از ممالک بزرگ رجالی آزموده و فداکار پیدا میکرد.

(۲) نمایندگان جبهه ملی که این گروه از نمایندگان را هم میتوان از نظر فکر و عقیده بدو دسته تقسیم نمود:

(الف) نمایندگان که آزادی و استقلال مملکت ایمان داشتند و هیچ چیز آنها را از عقیده و ایمان خود منحرف ننمود و تا آخرین لحظه در عقیده خود باقی ماندند.

(ب) نمایندگان که آزادی و استقلال را وسیله‌ی پیشرفت اغراض و مقام قرار داده و از همان ماههای اول تشکیل دولت اینجانب سرلشکرزاهدی وزیر کشور را نامزد نخست‌وزیری کردند که من بعد از غائله ۲۳ تیر ۳۰ از آن مطلع شدم و از عدم توجه و کم‌فکری بعضی از همکارانم بسیار تعجب کردم. چونکه جبهه ملی در مجلس اکثریت نداشت که سرلشکر با رأی جبهه ملی در مجلس نخست‌وزیر بشود و تابع نظریات جبهه ملی هم باشد. از این هم که بگذریم سیاست خارجی چطور موافقت میکرد که باز شخص دیگری متصدی کار شود که نهضت ملی ایران را بضرر آن سیاست رهبری کند. تشکیل دولت این جانب کاری بود بدون سابقه و هیچ مقدمه‌ای نداشت و تا ایران آزادی و استقلال نرسد تشکیل یک دولتی که متکی سیاست خارجی نباشد کاری است مشکل.

وقتی که راجع بچگونگی موضوع تحقیقات کردم یکی از همکاران بمن گفت چون شما حال خوشی ندارید ما سرلشکر را نامزد کردیم تا اگر روزی شما نتوانید انجام وظیفه کنید این مقام را کسی تصدی کند که از خود ما باشد، اما اینکه چه وجه مشترکی بین سرلشکر زاهدی و آنهایی که دم از آزادی و استقلال میزدند وجود داشت مطلبی است که گوینده خود باید توضیح دهد. شاید چنین تصور شده بود که چون سرلشکر در سیاست خارجی زمینه داشت او را بیاورند و بعد با او هم مخالفت کنند و خود تشکیل دولت دهند.

اکنون برمیگردیم باصل موضوع که شرح واقعه این است. یکی از روزهایی که من برای حفظ جان خود در مجلس شورای ملی متحصن شده بودم آقای حسین علاه وزیر دربار شاهنشاهی بملاقات من آمدند و در ضمن مذاکرات اظهار نمودند مبادا یک وقت مملکت جمهوری بشود که من گفتم کی است که چنین نظری داشته باشد. گفتند مقصودم شما نبودید بعضی از اطرافیان شما هستند که ممکن است مملکت را بجمهوری سوق دهند. آنوقت متوجه شدم که اینها مطالبی است که در دربار مذاکره شده و با این حرفها میخواهند خاطر خطیر شاهانه را مشوب کنند که باز گفتم من که در مجلس چهاردهم بشاهنشاه قسم یاد کرده‌ام چطور ممکن است راضی شوم که در مملکت چنین اتفاقی روی دهد و یا خود بخوادم از تغییر رژیم استفاده کنم. چنانچه برای آزادی و

استقلال ما مضر نبود ساعتی من در این سمت نمی ماندم. متأسفانه کار نفت سبب شده است که تا آن را حل نکنم نباید دست از کار بکشم و الا خواهند گفت من که بارها گفته‌ام در راه مملکت از هیچ چیز باک نمی‌کشم چه چیز سبب شد که تا ملت به هدف نرسید دست از کار کشیدم.

آن رئیس دولتی که بخواهد رژیم مملکت را تغییر دهد اول باید قوایی در اختیار داشته باشد تا بتواند مقصود خود را عملی کند. من در اختیار خود قوایی ندارم تا بتوانم چنین کاری بکنم. اکنون که باید رئیس شهربانی تعیین شود این جانب کسی را پیشنهاد نمی‌کنم تا هر کس مورد اعتماد شاهانه است تعیین فرمایند.

از این مذاکرات سرلشکر زاهدی وزیر کشور خواست برای مقصودی که داشت استفاده کند و توجه دربار را بخود جلب نماید و چند روز بعد اظهار نمود نظر اعلیحضرت بانتصاب سرلشکر بقائی است که من باز آنچه گفته بودم تکرار کردم و سه روز قبل از ۲۳ تیرماه ۳۰ وی بریاست اداره کل شهربانی منصوب گردید و تصدیقنامه‌ای که من در ۱۳۰۱ یعنی سی سال قبل از آن که متصدی ریاست تنظیمه تبریز بود داده بودم برایم فرستاد و گفت من همان کسی هستم که مورد اعتماد خود شما هم هستم و نتیجه این شد که روز ورود مستر هریمان بظهران غائله ۲۳ تیر پیش آمد برای اینکه ثابت کنند دولت بحفظ انتظامات کشور قادر نیست.

هیئت تقنینیه مملکت که برای رسیدگی بموضوع مأمور شده بود گزارشی باین مضمون تنظیم نمود: مأمورین شهربانی عده زیادی را بقتل رسانیدند و در جواب پرسشهایی که از آنها شده چنین گفتند که روز ۲۳ تیر آقای سرلشکر بقائی در خانه نشست و بوظیفه خود عمل نکرد. (۱)

خلاصه اینکه تغییر رژیم که در روزهای آخر مرداد ۳۲ بهانه‌ای برای سقوط دولت شده بود در همان ماههای اول تصدی این جانب از آن صحبت میشد و چیزی که سبب شده بود دولت ساقط نشود این بود که دولت انگلیس هنوز از مراجع بین‌المللی مأیوس نشده بود و بهتر آن میدانست که دولت در آنجا شکست بخورد و بخودی خود سقوط کند و عمال خود را در ایران بدنام ننماید.

تا زمانی که بین اعضاء جبهه ملی اختلاف درنگرفته بود و علنی نشده بود نمایندگان مجلس تحت تأثیر افکار مردم حوزه‌های انتخابی خود قرار میگرفتند و کارها در مجلس بصلاح مملکت میگذشت و روی همین وحدت نظر بود که من توانستم در

ظرف سه روز قانون نه ماده را از تصویب مجلسین بگذرانم. ولی بعد که بین افراد اختلاف درگرفت خواستند از این اختلاف استفاده کنند و با وسایل عادی دولت را ساقط نمایند که این وسایل اول فحش و ناسزا بود که بعضی از نمایندگان در جلسات ۱۹ و ۲۶ آذرماه ۱۳۳۰ بسوی من پرتاب کردند تا برای حفظ آبرودست از کار بکشم.

این حربه‌ی ناجوانمردانه چیزی نبود که تازه آن را بکار ببرند. این حربه در مجالس ما همیشه در نفع سیاست خارجی بکار میرفت. چنانچه اعمال بعضی از نمایندگان ادوار تقنینیه چهارم و پنجم و ششم را مورد مطالعه قرار دهیم مشاهده می‌نمائیم که انتخاب آنان هیچ جهتی جز اینکه در مجلس این وظیفه را انجام دهند نداشته است و از دوره هفتم تقنینیه بعد که دولت در انتخابات طهران هم دخالت نمود و دیکتاتوری باوج قدرت خود رسید و نفسها در همه جا بند آمد دیگر احتیاج نبود که این قبیل اشخاص وارد مجلس بشوند و چنانچه از نظر سابقه خدمت وارد مجلس میشدند از آنها استفاده نمیشد، چونکه از طرف مردم کسی بمجلس نرفته بود که روی مصالح مردم با دولت مخالفت کند و دولت محتاج باشد که آنها بنمایندگان حقیقی مردم بی احترامی کنند.

عدم بردباری نخست وزیران خیرخواه هم نیز در این موفقیت تأثیری بسزا داشت. چونکه حاضر نبودند حتی کوچکترین حرفی را تحمل کنند و بمحض شنیدن یک حرف دست از کار میکشیدند و میگفتند ما که نظری جز خدمت نداریم، چرا حاضر شویم حرف بد ناکسان را تحمل نمایم. در صورتیکه اشخاص شرافتمند بکسی بد تمیگویند و فحش نمی دهند. اگر نظریاتی دارند میگویند و برای گفته‌های خود دلیل اقامه میکنند و تضاروت در گفته‌های خود را بعهدۀ جامعه محول مینمایند.

صاحبان عقیده و ایمان از مرگ هم نباید هراس کنند تا چه رسد بقحش ناکسان. چونکه اصل مصلحت اجتماع است. آنجا که مصالح اجتماعی تأمین نباشد مصالح افراد تأمین نخواهد بود و تشخیص اینکه چه اشخاصی روی مصالح جامعه مقاومت میکنند و چه اشخاصی روی مصالح خودشان با مردم است و الحق هم که مردم از عهدۀ این تشخیص خوب برمیآیند.

روی این عقیده و ایمان بود که هر چه فحش شنیدم و یا در جراند بی مسلک مزدور خواندم بقدر پرکاهی در من تأثیر نمود و هر وقت بیاد پندی می‌آمدم که مادرم بمن داده بود و آن پند این بود «وزن اشخاص در جامعه بقدر شدائدی است که در راه مردم تحمل میکنند» برای مبارزه بیشتر حریص میشدم و خود را بهتر مجهز میکردم.

از فحش ککم نگزید و در جامعه وزنم بیشتر گردید تا آنجا که مدت دورۀ شانزدهم تقنینیه منقضی شد و ۱۳۰۱ + تیر ۱۳۳۱ پیش آمد و دعوای انگلیس در دیوان

بین‌المللی دادگستری بنفع ایران خاتمه یافت، عجب این بود که در دیوان لاهه هم مرا از این رفتار ناجوانمردانه بی‌نصب نگذاشتند و مقارن ورود هیئت نمایندگی ایران بلاهه بعضی از جرائد نوشتند دکتر مصدق همان کسی است که بضارب امام جمعه‌ی طهران پول داد او را از میان ببرند. و از انتشار این خبر معمول میخواستند این نتیجه را بگیرند که دیوان بین‌المللی دادگستری بدفاعیات هبشی که در رأس آن شخص مجرمی قرار گرفته بود ترتیب اثر ندهد.

قسمت دوم

مبارزه سیاست خارجی در مجلس هفدهم

بعد از سی ام تیر که باز این جانب خود تشکیل دولت دادم چون یکی از طرق مبارزه‌ی سیاست خارجی از طریق مجلس هفدهم بود چنین بنظر رسید که هر قدر اصطکاک دولت یا مجلس کم شود مبارزه سیاست خارجی از طریق مجلس تا حدی فلیح شود و دولت بتواند بیشتر دوام کند. این بود که از مجلس درخواست اختیارات تمدوم تا در حدود آن بتوانم لوایح قانونی و ضروری را امضا کنم و بعد از آزمایش برای تصویب مجلسین پیشنهاد تمامیم.

چون با اختیاراتی که مجلس سیزدهم بدکتر میلیسپو داده بود و بنفع سیاست خارجی تمام میشد و شاید موارد دیگری که باز مجلس میخواست ببعضی اشخاص اختیاراتی بدهد که صلاح نبود و این جانب مخالفت کرده بودم برای اینکه نگویند چرا آنوقت که پای دیگران در بین بود مخالفت نمودم و روزی که نوبت بخودم رسید درخواست اختیارات کردم موقع درخواست تذکر دادم با اینکه اعطای اختیارات مخالف قانون اساسی است این درخواست را میکنم، اگر در مجلسین بتصویب رسید بکار ادامه میدهم والا از کار کنار میروم. مجلسین هم از نظر مصالح مملکت آن را برای مدت شش ماه تصویب نمودند و چون مدت اختیارات در ۲۰ دیماه ۳۱ منقضی میشد درخواست تمدید نمودم که در این وقت یکی از همکاران باین عنوان که تصویب تمدید اختیارات مخالف با قانون اساسی است با آن مخالفت نمود. در صورتیکه موقع تصویب اختیارات (۲۰ مرداد ماه ۳۱) کوچکترین مخالفتی ننمود و علت این بود که احساسات مردم طهران در روز ۳۰ تیر هنوز از خاطرها نرفته بود.

اکنون موضوع را تحت مطالعه قرار میدهم تا معلوم شود که تصویب اختیارات مخالف قانون اساسی بوده یا نه و برخلاف مصالح مملکت بوده یا نبوده است.

از نظر سیاسی

بعد از ملی شدن صنعت نفت که دولت انگلیس کشور ایران را محاصره نمود و در خزانه دولت دیناری نبود دولت چگونه میتواند بدون هیچگونه کمک خارجی و بدون اختیارات مملکت را اداره کند و با سیاستهای خارجی مبارزه نماید، آیا مخالفت با اختیارات سبب نمیشد که دولت بواسطه ناتوانی اظهار عجز کند و حریف بر ملت ایران غالب آید، نهضت ملی ایران خاموش شود و تمام فداکاریهای ملت ایران بهدر برود؟

از نظر قانونی

دادن اختیارات در مواقع عادی آن هم باشخصی که از آن در نفع بیگانگان استفاده کنند چون مخالف مصلحت است مخالف قانون اساسی هم هست. ولی در مواقع جنگ و غیرعادی دادن اختیارات موافق روح قانون اساسی است چونکه قانون اساسی برای مملکت است نه مملکت برای قانون اساسی.

شرب شراب در شرع اسلام بنص صریح قرآن حرام است ولی اگر طبیب آن را برای سلامت مریض تجویز نمود حرمت از آن برداشته میشود.

وقتی سلامت یک مریض ایجاب میکند که برخلاف نص صریح شرب خمر کند آیا اعطای اختیارات که در هیچ کجای قانون اساسی تحریم نشده آن هم برای سلامت یک ملت مخالف قانون اساسی است؟ «الضرورات تبیح المحظورات».

مخالفت با اختیارات باین عنوان که مخالف با قانون اساسی است کلمه حتی بود که میخواهند از آن در راه باطل سوءاستفاده کنند.

از نظر حفظ قول و شرافت

ما روی هدفی جمع شده بودیم و با هم کار میکردیم. چنانچه برای مخالفت دلیل موجهی داشتیم اول میبایست آن را بین خودمان طرح کنیم. اگر نتیجه تمیذ عامه را مستحضر کنیم. پس از آن شروع بمخالفت نمائیم تا نظریاتمان مورد پشتیبانی مردم قرار گیرد و نفع مملکت تمام شود.

اغراض و مخالفتهای بی اساس سبب شده بود که روز نه اسفند یکی از همکاران در خارج مجلس بر علیه من اقدام کند و بعضی هم در خود مجلس بانتظار خبر قتل من بمانند و همصد شدن با مردم هم در روز ۳۰م تیر از نظر همکاری و نیل بهدف نبود بلکه از جهت مخالفتی بود که با شخص قوام السلطنه داشتند. نمک خوردند نمکدان را شکستند.

این بود شرح حقایق نا معلوم شود مخالفت با اختیارات و دولت در صلاح مملکت نبود و حق این بود با دولت همراهی کنند تا بتواند ملت ایران را به هدف خود برساند.

اکنون ببینیم که صلاح خود مخالفین در چه بود؟ آیا این بود که بدون تعیین قائم مقامی یا دولت مخالفت کنند که این کار شرط عقل نبود. چونکه از قدیم گفته اند گز نکرده نمیایست پاره کرد.

چنانچه نامزد مخالفین یکی از اعضای جبهه ملی بود در جبهه چند نفر بودند که هیچکدام زیر بار یکدیگر نمیرفتند و قهراً انشعاب روی میداد، همچنانکه بعد از انتصاب این جانب بنحست وزیری جلسات جبهه ملی مثل سابق تشکیل نگردید و بر فرض توافق هم نمایندگان جبهه در مجلس اکثریت نداشتند تا بتوانند دولتی روی کار بیاورند. تشکیل دولت این جانب کاری بود بدون هیچ مقدمه و سابقه که اوضاع روز با آن کمک نمود.

پس چاره منحصراً بفرود این بود مخالفین کسی را نامزد کنند که سیاست خارجی یا زمامداری او موافقت کند و آن کس در آن روز غیر از سپهبد زاهدی کسی نبود و چون مخالفین را بیازی نگرفت گفتند نامزد ما نبوده است.

برفرض اینکه مردم این حرف را قبول کنند چون بعد از سقوط دولت من کسی نمیتوانست باین مقام برسد مگر با توافق سیاست خارجی دیگر چه احتیاج بجبهه ملی بود. دولتها تشکیل میشدند همانطور که قریبی تشکیل شدند.

جبهه ملی وقتی در سیاست مملکت تأثیر داشت که اعضاء همگی از یک هدف پیروی کنند.

من نمیخواهم نامی از اشخاص ببرم و داخل در جزئیات بشوم. من فقط میخواهم این عرض را بکنم گله اشخاص از یکدیگر آن هم گله هائی که مبنا و مأخذی نداشت نمیایست در کار مردم تأثیر کند و ملتی را از رسیدن به هدف باز بدارد.

اجتماع ما روی این اصل درست نشده بود که بسود یکدیگر کار کنیم و از یکدیگر راجع بنظریات خصوصی حرف بشنویم. اجتماع ما روی این اصل درست شده بود تا ملت به هدف ترمسد از هم جدا نشویم و برای رسیدن بمقصود با هم متفق باشیم.

جبهه ملی حزبی نبود و در مجلس اکثریت نداشت تا بتواند دولت را حفظ کند. جبهه ملی اقلیتی بود که افکار عمومی پشتیبان آن شده بود و این پشتیبانی چندی نداشت جز الهامی که جبهه از افکار عموم میگرفت. دولت این جانب که روی افکار جامعه تشکیل شده بود میایست از افکار عمومی تبعیت کند، همچنانکه کرد و تا سقوط نکرده

بود از حمایت مردم برخوردار بود و مردم چه کار بیش از آنچه کردند میتوانند بکنند. قدرت و توانائی هر کس همان یک رأی بود که موقع فراندم بدولت داده بود. برای یک جمعیت بیست نفری آن هم غیرمتفق، در مدت دو سال از این چه بالا تر که از دوازده کرسی نمایندگان طهران در مجلس یازده کرسی اشغال کنند و بعضی که حتی یکصد رأی در جامعه نداشتند با یک اکثریتی که سابقه نداشت در طهران انتخاب و وارد مجلس شوند.

بی مناسبت نیست نظریات یکی از روزنامه‌های انگلیسی موسوم به «بیرمنگام پست» را در خصوص هدف مشترک نمایندگان جبهه ملی که روزنامه «صدای وطن» ترجمه و منتشر نموده است از شماره ۲۹۱ و ۲۹۲ مورخ ۴ و ۵ اسفند ۳۳ آن جریده در اینجا نقل کنم:

«در حینی که انگلستان سعی میکرد بر قدرت اقتصادی خود بیفزاید و ضربتی را که از جانب ایران بر پیکرش وارد آمده بود جبران نماید در همین ضمن دکتر مصدق مشغول اقداماتی شده بود که از میزان واردات بکاهد و بر میزان صادرات بیفزاید و بهمین منظور شروع با اجرای نقشه‌های مختلفی نموده بود. ولی مبارزات شدید داخلی که از طرف... شروع شده بود بوی اجازه نمیداد که تمام نیروی خود را صرف اقدامات اصلاحی نماید... از طرف دیگر این اقدامات نیز اندکی دیده شده بود و مردم ایران حاضر نبودند که اقتصاد بدون نفت را ادامه بدهند و این امر هم نتیجه تبلیغاتی بود که از طرف مخالفین دکتر مصدق و مخصوصاً دوستان سابق وی... صورت میگرفت، زیرا این اشخاص با اینکه با سیاست دکتر مصدق موافق بودند عملاً دست بکاری زده بودند که منجر بشکست همان سیاست میگردد. این رویه سیاسی رجال ایران است که اگر خودشان موفق نشدند سعی میکنند که عقیده و ایده‌ای هم که خود طرفدار آن بوده‌اند شکست بخورد و بهمراهی نیک‌نامی آنان مدفون گردد.»

این بود عقیده یک روزنامه خارجی و بیطرف نسبت به بعضی از نمایندگان جبهه ملی.

من نمیگویم که لوائح قانونیم جامع تمام محاسن و فاقد تمام معایب بود ولی میخواهم این را عرض کنم که تنظیمشان علتی جز احتیاجات مملکت نداشت و در تصویبشان نظریات شخصی بکار نرفته بود. با این اختیارات بود که توانستم با محاصره

اقتصادی و نبودن عایدات نفت و پرداخت مخارج دستگاه نفت که بار بودجه دولت شده بود و عدم تسلط بر قوای مملکتی و مبارزه با عمال بیگانه در داخل کشور قریب دو سال و چهار ماه بکار ادامه دهم و با ۵۵۳ میلیون تومان وجهی که در تمام این مدت خارج از عوائد جاری بخرزانه رسید مملکت را اداره نمایم.

چون سیاست خارجی از مراجع بین المللی و توطئه داخلی نتیجه نگرفت زمینه سقوط دولت را بدست مجلس فراهم کرد، باین معنا که عده‌ای از نمایندگان موافق با دولت حاضر شدند بر علیه دولت رأی بدهند و دولت را در مضیقه بگذارند که خود استعفا دهد و اگر نداد استیضاح کنند و آن را بواسطه نداشتن رأی کافی ساقط نمایند.

مدت مأموریت دو نفر از نمایندگان مجلس در هیئت نظارت اندوخته اسکناس متضیی شده بود و مجلس بجری آن دو میبایست دو نفر دیگر انتخاب کند که یکی از نمایندگان طهران و مخالف دولت عضویت هیئت مزبور انتخاب گردید و کافی بود یک جلسه در هیئت اندوخته اسکناس حاضر شود و بعد گزارشی راجع بانشار ۳۱۲ میلیون تومان اسکناس که جزو همین ۵۵۳ میلیون تومان بود بمجلس تقدیم کند و گرانگی سبب شود که دولت دست از کار بکشد.

طرز دیگر سقوط دولت این بود که دولت را استیضاح کنند و رأی منفی بدهند و آن را ساقط نمایند. استیضاح را هم یکی از نمایندگان دیگر طهران در موضوع غیر مهمی بمجلس تقدیم کرده بود و با چنین پیش آمدها نه دولت میتواند آن نماینده طهران را برای حضور در هیئت نظارت اندوخته اسکناس دعوت نکند و نه بیش از یک ماه که نظامنامه مجلس شورای ملی برای استیضاح تعیین وقت نموده است از حضور در مجلس خودداری نماید.

سقوط دولت بهر یک از این دو طریق سبب میشد که نهضت ملی ایران بخودی خود خاموش شود و هدف ملت ایران بدست دولتی که حتما رهبر نهضت ملی نبود از بین برود و دیگر هیچوقت کسی دم از آزادی و استقلال نزند و ملت ایران برای همیشه زیر بار استعمار بماند. این بود که تصمیم گرفتم کاسه از آتش گرم تر شوم و سرنوشت مملکت را بدست مردم بسپارم. اگر با بقای دولت موافقت رأی بانحلال مجلس بدهند تا دولت بماند و کار خود را تمام کنند و الا دولت از کار برکنار شود و دولت دیگری روی کار بیاید که هر طور صلاح مملکت باشد بدان عمل نماید.

برای تعیین این سرنوشت رفراندم عملی شد و چون مردم طهران بیش از سایر نقاط در سیاست واردند اول رفراندم در شهر طهران صورت گرفت تا آراء مردم طهران بتواند رهبر سایر نقاط شود و در هر شهر هم دو محل برای اخذ آراء تعیین شد که در یکی

موافقتین یا مجلس و در دیگری مخالفین مجلس رأی بدهند. فرآندم در یک روز آن هم در ظرف سه ساعت خاتمه یافت و فاصله بین دو محل و کوتاهی مدت مجال تداد که یک نفر بتواند در دو محل رأی بدهد. در مرکز فرآندم زیر نظر عالی ترین قضات دادگستری و در ولایات نیز زیر نظر قضات و روسای ادارات صورت گرفت و مأمورین دولت در هر ردیف و هر مقام نتوانستند در آن کوچکترین دخالتی بکنند. با اینکه فرآندم فقط در شهرها صورت گرفت و کسی هم داوطلب وکالت نبود که ساکنین دهات را بدادن رأی مجبور و یا تطمیع کند متجاوز از دو میلیون نفر رأی بانحلال مجلس دادند که در هیچیک از انتخابات ادوار تقنینیه این عده رأی دهنده سابقه نداشت و احساسات بی نظیر ساکنین مرکز و ولایات دلیل قاطعی است که ملت ایران یکی از اصول آزادی و دموکراسی را از صمیم قلب پذیرفته بود.

مبارزه سیاست خارجی از طریق دربار

کلیات

دو چیز سبب شده بود که دربار با نخست وزیری من موافقت نکند: مخالفت من در دوره پنجم تقنینیه با ماده واحدهی راجع به تشکیل حکومت موقتی و موافقت با پیشنهاد یکی از نمایندگان راجع به نخست وزیری که قرار بود بعد از استعفای علاء دولتی تشکیل شود که بر اوضاع مسلط باشد و کار نفت بدخواه شرکت نفت انگلیس و ایران خاتمه پذیرد.

پس از آن دو چیز سبب شد که بازبین دربار و دولت اختلاف روی دهد: آزادی انتخابات و سوء تفاهم راجع بعضی از اصول متمم قانون اساسی که شرح هر کدام در زیر خواهد آمد.

(۱) راجع با انتخابات

ساعت اول ورودم از امریکا به پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی رسیدم و چون انتخابات دوره هفدهم تقنینیه میبایست شروع شود بعرض رسانیدم که از دوره چهارم تقنینیه که دولت وثوق رسماً در انتخابات دخالت کرد و عده ای را برای تصویب قرارداد تحت الحمایگی ایران تعیین نمود نظر من همیشه این بوده تا انتخابات آزاد شود و مردم وکلای خود را انتخاب نکنند وضعیت مسکنت بهتر نخواهد بود و مردم هیچوقت روی آزادی و استقلال را نخواهند دید.

آن روز چون نخست وزیر بودم از نظر ادامه ی کار و خدمت بوطنم بیش از این نمیتوانستم چیزی عرض کنم ولی امروز که در زندان مجرد بسر میبرم و هیچ نمیتوانم جان سلامت بدر ببرم چه مانعی هست که از اظهار نظر خودداری کنم.

آن روز برای ادامه ی کار آنطور اقتضا می نمود امروز صلاح مسکنت ایجاب

میکنند آنچه میدانم صاف و بی پرده اظهار کنم و تا هزار مثل من در راه آزادی جان ندهند ملت ایران هیچوقت با آزادی و استقلال نخواهد رسید.

از تغییر رژیم مقصود این نبود که شاه هر کار دلش خواست بکند بلکه مقصود این بود که مردم در نیک و بد امور شرکت کنند و مقدرات مسکنت را بدست گیرند. یک نفر هر قدر خوب چطور میتواند در مقابل بیگانگان مقاومت کند. آیا کسی تصور میکرد وقتی باعلیحضرت فقید بگویند از مملکت بروید با داشتن آرتشی در تحت امر راه جزیره «موریس» را که تا آنوقت اسمی از آن نشنیده بودند در پیش بگیرند.

این اطاعت صرف و تمکین محض برای این بود که در قلب مردم جانی ذخیره نکرده بود و بهمین جهت هم نفرمود من پادشاه ملتی هستم و تکلیف مرا باید ملت تعیین کند. من از خانه و وطن خود چرا دور شوم و کجا بروم.

مرحوم احمدشاه که با فرار داد مخالفت نمود یا اینکه نظامی نبود و آرتشی تحت امر نداشت نتوانستند بدون تمهید و مقدمه او را خلع کنند. مقدمات خلعش چند سال طول کشید که یکی از آن دخالت دولت در انتخابات دوره پنجم تقنینیه بود که وکلای مجلس بروند و بماده‌ی واحده‌ای که برخلاف قانون اساسی تنظیم شده بود رأی بدهند و در ازای این رأی همگی غیر از مرحوم سلیمان میرزا اسکندری وارد مجلس ششم بشوند.

مرحوم سلیمان میرزا در دوره‌ی پنجم تقنینیه که انتخابات طهران آزاد بود بنمایندگی دوره‌ی پنجم وارد مجلس شده بود و انتظار مردم این بود که نماینده حقیقی ملت با نقض قانون اساسی موافقت نکند و بآن رأی ندهد و چون انجام وظیفه نمود در دوره‌ی ششم از طرف مردم انتخاب نشد. ولی نمایندگان ولایات که رأی به ماده‌ی واحده داده بودند چون در ولایات انتخابات آزاد نبود بدستور دولت همه انتخاب شدند و اجر خود را گرفتند و همین جاست که می‌رساند اکثریت مردم کار غلط نمیکنند. ولی دولتها چون تحت تأثیر سیاست خارجی واقع میشوند کار غلط و برخلاف مصالح مملکت بسیار کرده و باز هم میکنند.

وقتی که بخواهند روی یک ملتی تحصیل اطلاعات کنند هیچوقت سؤال نمیکنند در آن مملکت چند مجسمه بر پا کرده اند، بلکه این سؤال را میکنند که مردم در مقدرات خود شرکت میکنند یا نمیکنند. اگر جواب این سؤال مثبت باشد بآن مملکت دیده احترام می‌گیرند و آن را مورد تکریم قرار میدهند و هیچوقت فکر نمیکنند که از آن ملت بتوانند سوء استفاده کنند. ولی اگر گفتند هر آشی دولت پخت مردم آن را میخورند دیگر برای چنین ملتی ارزش قائل نمیشوند و سعی میکنند با یکجا طرف شوند و نظریات خود را انجام دهند.

فرمایشات ملوکانه و عرایض من که فقط با انتخابات دوره‌ی هفدهم بود در حدود شش ساعت در آن روز طول کشید، تا اینکه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی فرمودند اگر از افراد چپ وارد مجلس بشوند چه خواهیم کرد؟ عرض شد بعید بنظر میرسد یا احساساتی که اکنون در مردم هست افراد چپ نتوانند موفقیت حاصل کنند. بر فرض اینکه چند نفر هم وارد مجلس بشوند مجلسی که اکثریت قریب باتفاق نمایندگان را مردم انتخاب کنند تأثیر ندارد که سرانجام موافقت فرمودند انتخابات آزاد شود.

دولت تصمیم گرفت اول از حوزه‌ی طهران شروع کنند و بعد در صفحات شمال، چونکه دولت مسلط بر اوضاع نبود و انتخابات آزاد بود و قوای انتظامی نمیتوانست در تمام نقاط کشور از عهده‌ی انتظامات برآید.

در طهران چون بیش از سایر نقاط مردم در انتخابات نظارت داشتند و دربار هم از ترس ورود افراد چپ بمجلس با نظر دولت موافق شده بود و انتخابات جریان خود را بطور آزاد طی میکرد از افراد چپ حتی یک نفر هم انتخاب نشد و آنها از نفر سیزدهم بعید قرار گرفتند.

ولی در انتخابات سایر نقاط که من تصور می نمودم ۸۰٪ از وکلا نمایندگان مردم باشند وقتی که مجلس افتتاح گردید و دولت بیش از یک اکثریت ضعیف موافق نداشت معلوم شد که نمایندگان مردم از ۸۰٪ کمترین و بعضی از نمایندگان هم که در طهران ملت انتخاب کرده بود برخلاف نظر مردم عمل نمودند و این کار برخلاف انتظار بود. چون بصرف عدم دخالت دولت در انتخابات نه عمال بیگانه می گذاشتند مردم نمایندگان خود را انتخاب کنند، نه مردم میتوانند اشخاص با عقیده و ایمان را بشناسند و آنها را انتخاب نمایند.

تا چند دوره انتخابات آزاد نشود و دولت یا هر مقامی از دخالت در انتخابات خودداری نکنند نه مردم میتوانند بهویت داوطلبان بی بربند نه نمایندگان توسیه خواهند نمود که غیر از ملت نباید پشتیبان دیگر داشت باشند.

بهین لحاظ وقتی عازم دیوان لاهه شدم چون ممکن بود تصادم دستجات موافق و مخالف موجب ناامنی بشود و به پیشرفت دولت در دیوان بین المللی دادگستری سخته وارد کند دولت تصمیم گرفت انتخابات حوزه‌هایی که شروع نشده بود بعید محول گردد و بدین طریق نقشه‌ی عمال خارجی برای بدست آوردن اکثریت در مجلس عقبم گردید.

(۲) راجع باستناد بعضی از اصول متمم قانون اساسی

پس از مراجعت از لاهه که دولت میبایست بمجلس معرفی شود برای اینکه

اختلاف دربار با دولت راجع ببعضی از اصول متمم قانون اساسی بصورت بارزی جلوه گر نشود چنین بنظر رسید که وزارت جنگ را این جانب خود عهده دار شوم تا دخالت دربار در آن کم بشود و کارها در صلاح کشور پیشرفت کند.

داوطلبی من برای این پست نه برای کار بود نه استفاده از حقوق. از نظر کار من نخست وزیر و مافوق وزیر بودم و از نظر حقوق هم هرکاری که در عصر مشروطه متصدی شدم حقوق آن را صرف امور خیریه نمودم، پس داوطلبی من فقط از این نظر بود که تصمیمات دولت در آن وزارت اجرا شود. اعلیحضرت همایون شاهنشاهی که مسؤول نبودند چون ستاد ارتش زیر نظر ملوکانه قرار گرفته بود هر امری که میفرمودند اجرا میشد، ولی دولت که مسؤول بود کاری نمیتوانست بکند و نمیکرد.

این بود که روز ۲۶ تیر ۳۱ قبل ازظهر که به پیشگاه ملوکانه شرفیاب شدم این پیشنهاد را نمودم که مورد موافقت قرار نگرفت و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی فرمایشاتی باین مضمون فرمودند: «پس بگوئید من چمدان خود را ببندم و از این مملکت بروم» که چون هیچوقت حاضر نمیشدم چنین کاری بشود فوراً استعفا دادم و از جای خود حرکت کردم. ولی اعلیحضرت پشت درب اطاق که بسته بود ایستادند و از خروج من ممانعت فرمودند. این کار مدتی طول کشید، دچار حمله شدم و از حال رفتم و پس از بهبودی حال که اجازه‌ی مرخصی دادند فرمودند تا ساعت هشت بعد ازظهر اگر از من بشما خبری نرسید آنوقت استعفای خود را کتباً بفرستید و چنانچه برای من پیش آمدی بکند از شما انتظار مساعدت و همراهی دارم، که عرض شد با اعلیحضرت قسم یاد کردم و بعهد خود وفادارم.

اکنون اعتراف میکنم که راجع باستعفا خطای بزرگی مرتکب شدم. چنانچه قوام السلطنه آن اعلامیه کذائی را نمیداد و با مخالفت صریح مردم مواجه نمیشد و دولت خود را تشکیل میداد و قبل از اینکه دادگاه اعلام رأی کند دولتین ایران و انگلیس روی این نظر که اختلاف در صلاح دولتین نیست دعوای خود را از دیوان لاهه پس میگرفتند و کار نفع دولت انگلیس تمام میشد و زحمات هئیت نمایندگی ایران بهدر میرفت.

موفقیت دولت در مراجع بین المللی سبب شد که مردم طهران از این پیشرفتها آنقدر بخود بیالند و در خود احساس شخصیت کنند که روز ۳۰ تیر آن چنان فداکاری نمایند تا مرا بجای سابق بنشانند و این هم یکی از بزرگترین مراحل بود که ملت ایران در راه آزادی و استقلال خود طی نمود.

پس از واقعه‌ی ۳۰ تیر که باز مجلسین بمن رأی تمایل دادند و بفرمان شاهنشاه نخست وزیر شدم چون سیاست خارجی در مراجع بین المللی دچار شکست شده بود ظن

قوی بود که مبارزه‌ی خود را در کشور شدیدتر کند. برای اینکه ذهن شاهنشاه را از تصدی وزارت جنگ من مشوب نکنند از پیشگاه هم‌یونی درخواست نموده نظر خود را نسبت به نفر از تیمساران که مورد اعتماد شاهانه بودند اظهار فرمایند تا امور یا مشورت آنان بگذرد و ایجاد هیچگونه سوءظنی ننماید.

اعلیحضرت هم‌ایون شاهنشاهی هم آقایان سپهبد نقدی، و سپهبد آقاوولی و سرلشکر محمود بهارمست را تعیین فرمودند که تا روزه اسفند هر تصمیمی که در کار آن وزارت گرفته میشد با نظریات آقایان بوده است و یاز برای اینکه خاطر ملوکانه کاملاً اطمینان حاصل فرمایند که من نه مخالف سلطنت مشروطه هستم نه میخواهم رئیس جمهور بشوم شرحی باین مضمون: «دشمن قرآن یاشم اگر بخواهم خلاف قانون اساسی عمل کنم و همچنین اگر قانون اساسی را نقض کنند و رژیم مملکت را تغییر دهند من ریاست جمهوری را قبول نمایم» پشت قرآنی نوشته فرستاده و هر کس را هم که دیدم گفته نه میخواهم شاه بشوم نه رئیس جمهور، بمحض اینکه کار تمت خاتمه یافت دست از کار میکشتم.

این عرایض اگر روزی اثر مینمود روز دیگر آن را عرایض مقررین و عمال بیگانه خشتی میکرد. بطوریکه لایم شد اختلاف بین دربار شاهنشاهی و دولت راجع بعضی از اصول متمم قانون اساسی حل شود، من باب مثال از اصل ۵۰ متمم قانون اساسی که عیناً نقل میشود:

«فرمانفرمایی کل قشون بری و بحری با شخص پادشاه است»، دربار چنین استدلال مینمود که شاهنشاه میتواند بمیل و اراده‌ی شخص خود وزارت جنگ را اداره فرمایند، در صورتیکه نه این اصل و نه اصل ۵۱ متمم که میگوید: «اعلان جنگ و عقد صلح با پادشاه است» هیچکدام منفرداً قابل اجرا نیست و باید با اصول دیگری تطبیق شوند.

اصل ۵۰ مکملی دارد که اصل ۴۵ متمم است و میگوید: «کلیه فرامین و دستخطهای پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا میشود که بامضای وزیر مسؤل رسیده باشد و مسؤل صحت مدلول آن فرمان و دستخط همان وزیر است.»

و همچنین راجع باصل ۵۱ متمم که شاه هر وقت خواست اعلان جنگ دهد و هر وقت خواست انعقاد صلح کند نظر مطلقین بقانون این است: شه که قادر نیست بدون تصویب مجلس شورای ملی و جوهری از خزانه مملکت برداشت کند (اصل ۵۶ متمم) بطور میتواند بمیل و اراده‌ی شخص خود اعلان جنگ دهد، چونکه اعلان جنگ مستلزم مجازعی است که باید مجلس شورای ملی آن را تصویب نماید، و باز بطور میتواند بمیل

و اراده‌ی خود انعقاد صلح کند چونکه انعقاد صلح مستلزم شرایطی است که اجرای آن شرایط مخصوص بیک پادشاه نیست و ملت باید برای همیشه با آن موافقت کند.

ذکر این اصول از این جهت بود که معلوم شود معنا و مفهوم مشروطه را از یک اصل قانون اساسی نمیتوان استنباط نمود و قانون اساسی دارای اصولی است که باید آنها را با هم تطبیق کرد و از مجموعشان درک معنا نمود. عبارت دیگر اصول مزبور لازم و ملزوم یکدیگرند و بطور منفرد هیچکدام قابل اجرا نمیباشند.

بفرض اینکه چنین اصولی هم در قانون اساسی نبود آنوقت میبایست این موضوع مطالعه شود که انتخاب کدام یک در صلاح مملکت و در صلاح شخص پادشاه است که یکی دخالت شاه در امور باشد و دیگری دخالت ملت.

هر فرد خیرخواه و بیغرض نمیتواند منکر این اصل بشود که یک فرد هر که و هر چه باشد نمیتواند همه کاری بکند که دچار خبط و اشتباه نشود، خصوصاً در ممالکی که بیگانگان هر یک بتوبت و برحسب مقتضیات در امور دخالت میکنند و بنفع خود اعمال نفوذ مینمایند یک فرد هر قدر با عقیده و ایمان باشد نمیتواند همیشه با خواسته‌های آنها موافقت نکند.

تشکیل دولت دیکتاتوری هم که بیست سال بمعرض آزمایش قرار گرفت ثابت نمود که بهترین وسیله برای پیشرفت سیاست بیگانگان در این قبیل ممالک حکومت فردی است، چونکه با یک نفر همه چیز را میتوانند در میان بگذرانند و او را هم طوری اداره نمایند که هر وقت خواست کمترین تمردی بکند یکی از جزایر اقیانوس تبعیدش کنند. بطور خلاصه هر کس را بخواهند وارد مجلس کنند و هر کس را بخواهند متصدی کار نمایند و هر چه بخواهند از چنین مجلس و دولت بگیرند. اگر دولت دیکتاتوری تشکیل نشده بود قرارداد دادرسی تمدید نمیشد، چنانچه آن مجلس نبود قرارداد ۱۹۳۳ بتصویب نمیرسید. پس خیر مملکت و خیر پادشاه در این است که نمایندگان مجلسین را مردم انتخاب کنند تا مرهون سیاست خارجی نباشند.

چون دست خارجی در کار بود رفع اختلاف نشد و کار بمجلس شورای ملی کشید. مجلس هم برای رفع اختلاف هشتی مرکب از هشت نفر از نمایندگان انتخاب نمود که طی گزارشی اظهار نظر کنند و چنین شهرت داشت که هشت مزبور گزارش خود را با نظریات دربار شاهنشاهی تنظیم و بمجلس تقدیم کرده‌اند که بعدتر بیسی پیش آمد که بعضی از امضا کنندگان از آنچه در گزارش نوشته شده بود عدول کنند. اکنون باید دید که از این نقطه ضعف سیاست خارجی چطور استفاده نمود که در قسمت اول و قسمت دوم خواهد آمد.

قسمت اول — غائله روزنه اسفند ۳۱

یکی از روزهای بهمن ۳۱ آقای حسین علاء وزیر دربار با من وارد مذاکره شد و چنین اظهار نمود که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و علیاحضرت ملکه ثریا قصد مسافرتی بخارج دارند که من عرض کردم در این وقت که ملت ایران با یکی از دول بزرگ دنیا در مبارزه است این مسافرت تأثیر خوب نمیکند و چنین میرساند که شاهنشاه از اوضاع رضایت ندارد و میخواهند خود را از کشور خارج فرمایند.

پس از آن دفعه دیگری باز در این باب مذاکره شد، اینطور بیان نمود که از این مسافرت مقصود داشتن فرزندی است که باید ولیعهد شود و چون معلوم نیست تصور از کدام طرف است ضرورت ایجاب میکند که این مسافرت را بفرمایند که باز عرض کردم خوب است اول علیاحضرت تشریف فرما شوند چنانچه لازم شد آنوقت اعلیحضرت تشریف فرما گردند.

در این اثناء دربار عده‌ای از نمایندگان موافق دولت را دعوت کرده بود که از آنجا بخانه من آمدند و معلوم نشد برای چه موضوعی دعوت شده‌اند، چنانچه موضوعی هم داشت اکنون بخاطر ندارم و فقط میتوانم عرض کنم که از توقشان در خانه‌ی من چیزی نگذشت که آقای دکتر معظمی را که جزو آن عده بودند از دربار پای تلفن خواستند و بعد که آمدند با یکی دو نفر از نزدیکان خود در جلسه نجوا نمودند که موجب کنجکاوی سایرین قرار گرفت، تا اینکه بعد همه دانستند تلفن مربوط بمسافرت محرمانه‌ای است که شاهنشاه میخواهند بخارج از مملکت بفرمایند و تا حرکت نفرموده‌اند باید مطلقاً مستور بماند. آقایان وزیر دربار و والاتباع هم میآیند که بانخست وزیر در این باب مذاکره نمایند که طولی نکشید آمدند و آقایان نمایندگان باطاق دیگر رفتند و آنچه آقای دکتر معظمی گفته بودند آقایان هم بقید استتار بیان کردند و قرار شد که روز بعد یعنی سه شنبه پنجم اسفند این جانب به پیشگاه ملوکانه تشریف حاصل کنم و اوامر ملوکانه را در خصوص این مسافرت اصفا نمایم.

من در آن شب هر وقت از خواب بیدار میشدم در این باب فکر میکردم اگر این مسافرت محرمانه است چرا با تلفن خبر دادند و چنانچه باید مستور بماند چرا قبل از شرفایی من ده نفر از آن مستحضر شدند. (۱)

(۱) جنگ اول جهانی که دولت وین تشکیل شده بود و کلیه جراند غیر از رورمه‌ی نسرسی «ایران» در محاق تعطیل و در شهر طهران هم حکومت نظامی برقرار و جامعه از هر گونه

سه شنبه پنجم اسفند برای اصغای اوامر ملوکانه شرفیاب شدم و فرمایشات شاهانه را شنیدم که خلاصه این بود. فرمودند ناجارم مسافرتی نکنم و صلاح مملکت را هم در این میدانم که من باز نظریات خود را بعرض رسانیدم ولی مؤثر واقع نگردید.

میس فرمودند چون میخواهم کسی از آن مطلع نشود از مسافرت با طیاره صرف نظر میکنم. از طهران با اتومبیل بقصد رامسر میروم و از این راه خط سیر را تغییر میدهم و از طریق کرمانشاه وارد عراق میشوم. وزیر کشور هم باید تا سرحد در التزام باشد که من دیگر چیزی عرض ننمودم و از پیشگاه ملوکانه مرخص شدم.

پنجشنبه هفتم اسفند آقای وزیر دربار در خصوص تهیه اسعار خارجی و شنبه نهم ساعت هشت باز راجع بگذرنامه‌های ملتزمین موکب همایونی با من مذاکره نمودند که قرار شد تا ظهر حاضر شود و این جانب نیز ساعت ۱۳ برای صرف ناهار تشریف حاصل کنم و ساعت ۱۴ هم آقایان وزراء حضور بهم رسانند که موقع حرکت مراسم تشریفات بعمل آورند.

بعد از این مذاکرات رئیس ستاد ارتش، رئیس اداره کل شهربانی و فرماندار نظامی طهران را خواستم و با هر کدام که زودتر آمده بودند راجع بانتظامات اطراف کاخ سلطنتی و خط سیر ملوکانه مذاکره نمودم و دستورهای لازم دادم که حادثه‌ای روی ندهد و اشخاص ناشناس نتوانند خود را بآن حدود برسانند و من باب احتیاط رئیس کلانتری ناحیه‌ی یک را هم خواستم برای تشریف فرمائی اعلیحضرت و نسبت بخانه و خط سیر خود نیز تأکیدات لازم نمودم.

مشغول این دستورات بودم که یکی از علمای روزنه اسفند با تلفن از من سؤال نمود آیا اعلیحضرت میخواهد مسافرتی بخارج بفرمایند؟ اگر میگفتم نه برخلاف حقیقت بود و چنانچه میگفتم بلی مخالف امر شاهنشاه شده بود که میخواستند حتی با طیاره تشریف فرما نشوند تا کسی از مسافرت اطلاع حاصل ننماید. این بود که گفتم همچو مگویند. سپس گفت «چرا مانع میشوید». گفتم اظهار عدم موافقت شده شما هم اقدام کنید شاید مؤثر واقع شود.

پس از آن آقای وزیر دربار با تلفن صحبت نمودند و بعد گوشی را با اعلیحضرت

وسایل تبلیغاتی محروم بود در حزب دموکرات ضد تشکیلی و مخالف دولت کسی عضویت داشت که اهل سر نبود و بهمن جهت وسیله تبلیغات حزبی قرار گرفته و بدین طریق هر موضوعی را که میخواست منتشر شود یا حضور او در جمع مطرح میشدند. سپس با او میگفتند و تأکید میکردند که مطلب باید در استار بمالد. او هم هر که را میدید آن را با همان قید و شرط بیان میکرد و طولی نمی کشید که موضوع منتشر میگردد.

همایون شاهنشاهی دادند که فرمودند شما بجای ساعت ۱۳ ظهر بیائید که حسب الامر قریب ظهر از خانه حرکت کردم و با آقایان وزیرا هم که آمده بودند گفتم هر وقت گذرنامه‌های (۱) ملتزمین جریان خود را طی نمود و حاضر گردید برای انجام مراسم تشریفات در کاخ حضور بهم‌رساتند.

مقارن ظهر وارد کاخ شدم و مرا بطالار بزرگ هدایت کردند. پس از آن اعلیحضرتین تشریف آوردند و شاهنشاه فرمودند که هیئت رئیسه مجلس آمده‌اند از حرکت من ممانعت کنند که بعرض رسانیدم کار صحیحی کرده‌اند. خوب است بعرض هیئت توجه فرموده و از این مسافرت صرف نظر فرمایند.

سپس برای ملاقات هیئت رئیسه مجلس از طالار خارج شدند و من در حضور علیاحضرت ماندم تا اعلیحضرت مجدداً تشریف آوردند و معلوم شد بعراض هیئت توجه فرموده و تصمیم خود را تغییر نداده‌اند.

در این اثنا پا کتی بقید فوریت از تلفنچی خانه من رسید که نوشته بود سفیر کبیر امریکا میخواهند با شما قوماً ملاقات کنند که عیناً از لحاظ ملوکانه گذشت و با اینکه تصور میکردم تا ملاقات من با سفیر حرکت شاهنشاه بتأخیر خواهد افتاد مورد توجه واقع نشد و فرمودند برادرالم تا امروز از حرکت من اطلاع نداشتند و اکنون آمده‌اند مرا ببینند، خوب است اول وزیرا بیایند و بعد بروم یا آنها وداع نمایم. این بود که پیشخدمتی آمد و امر ملوکانه را با آقایان وزیرا ابلاغ کرد همگی شرفیاب شدند.

ابتدا اعلیحضرت فرمایشاتی راجع بلزوم مسافرت فرمودند و بعد این جانب آمال و آرزوی همه را در سلامت و مراجعت ذات ملوکانه بعرض رسانیدم. پس از آن شاهنشاه از طالار خارج و وارد سرسرا شدند که ما هم تبعیت نمودیم و ورودمان در سرسرا مصادف شد با ورود علمای نه اسقند که آنها ما را ندیدند و باطاق انتظاری که نزدیک در ورودی واقع است هدایت شدند. اعلیحضرت هم برای وداع با والا حضرتان از سرسرا بطبقه فوقانی تشریف فرما شدند و ما در آنجا بلا تکلیف ماندیم. بلا تکلیف از این جهت که آقای وزیر دربار گفته بودند موقع حرکت شاهنشاه آقایان وزیران باشند و تشریفات بعمل آورند. ولی از فرمایشات ملوکانه چیزی در این باب استنباط ننمودم و چون مطلب سببایست روشن شود و کاری برخلاف مقررات صورت نگیرد توسط آقای هرمز پیرنیا که یا ما در سرسرا بود کسب تکلیف شد. ایشان رفت بعرض رسانید و در مراجعت امر ملوکانه را ابلاغ نمود و معلوم شد با هیچکدام فرمایشی ندارند.

دیگر چون توقف ما در کاخ مورد نداشت و من میخواستم سفیرکبیر امریکا را ملاقات کنم از همه زودتر از عمارت خارج شدم و هنوز چند قدم مانده بود که بدر برسم که از پشت دیوار غوغا و صوت ناهنجاری بگویم رسید و تعجب کردم با آن همه تأکید که بقوای انتظامی شده بود چطور عده‌ای توانستند خود را بآنجا برسانند و بمن هم در این باب گزارشی ندادند.

در این فکر بودم که براه ادامه دهم و از در خارج شوم یا برگردم و از در دیگری بخانه بروم که در این اثناء شخصی که او را هیچ ندیده بودم از در وارد شد و از پهلوی من گذشت و در جواب سؤال من که ممکن است از در دیگری خارج شوم گفت ای بچشم و آنرا یکی از خدمتگزاران دربار را که پهلوی اتومبیل اعلیحضرت و جلوی درب عمارت ایستاده بود صدا زد و گفت کلید آن در را (اشاره بدری که بچهارراه حشمت الدوله باز میشود و مدخل کاخ والا حضرت شاهدخت شمس پهلوی است) بیار. کلید را آورد و در را باز کرد. آن وقت فهمیدم که آن شخص آقای امیر صادقی شوهر اعلیحضرت است که مرا بآنجا راه نمائی کرد و کسی را هم فرستاد اتومبیل مرا که مقابل درب کاخ اختصاصی بود بآنجا آورد.

وقتی که میخواستم سوار شوم عده‌ای را که از در پائین می‌آمدند دیدم، ولی قبل از اینکه برسم حرکت نمودم. فقط دو یا سه نفر رسیده بودند و از آنجا هم تا بخانه که بیش از یکصد و پنجاه قدم فاصله نداشت رسیدم و راجع بر آن افراد که تحقیقات نمودم گفتند برای این آمده‌اند که درخواست کنند اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از حرکت منصرف شوند.

طرف عصر که جمعیت بخانه‌ی من آمد معلوم شد اگر دم در نبودم و بلافاصله پس از ورود اتومبیل حرکت نمی‌نمودم جمعیت میرسید و کسانی که مأموریت داشتند کارم را می‌ساختند.

از ورودم بخانه چیزی نگذشت که آقای هندرسن سفیرکبیر مثل همیشه با آقای علی پاشا صالح آمدند و آقای سفیر مطلبی که محتاج بملاقات باشد نداشت.

دستوری که بکلانتری داده بودم سبب شده بود که عده‌ای پاسبان سمت شمال چهارراه حشمت الدوله که مدخل خیابان کاخ است بگذارند که از عبور جمعیت بطرف خانه‌ی من ممانعت کنند. جمعیت هم که عنوانی نداشت بهئیت اجتماع عبور کند آنجا ایستاد تا والا حضرت شاهپور حمیدرضا از در خارج شد و برسد توقف این افراد در این جا برای چیست؟ که عرض میکنند مردم میخواهند بخیابان کاخ بروند، پاسبانان ممانعت مینمایند. سپس میفرمایند مردم آزادند هر کجا که میخواهند عبور کنند. این بود که

پاسبانان متفرق شدند و جمعیت توانست خود را مقابل خانه من برساند. نظر باینکه خانه‌ی من دری داشت آهنی که آسان باز نمیشد و عده‌ای نظامی هم از خانه و شخص من حفاظت مینمودند یکی از افراد که میخواست از درخت چنار خیابان بالا برود و از آنجا بخانه‌ی پسر من که با خانه‌ی من ارتباط داشت بیاید و جمعیت را هدایت نماید از درخت بالا میرود و چاقویی که در دست داشت بکلفت پسر من که در ایوان طبقه دوم عمارت ایستاده بود نشان میدهد و میگوید با این چاقو کار تو و دکتر مصدق را خواهم ساخت که وقتی خواست خود را از درخت بایوان پرت کند بخیابان افتاد. قبسی عروس من از دری که بین دو خانه بود آمد و آنقدر ترسیده بود که نمیتوانست روی پا بایستد. پس از آن احمد پسر آمد و گفت جمعیت برای کشتن شما آمده است. اگر شما از اینجا بروید ممکن است متفرق شوند و اهل خانه و کارمندان نخست وزیری که اینجا هستند جان سلامت در ببرند. این بود که باتفاق شادروان دکتر قاطمی که آنجا آمده بود و احمد بوسیله‌ی نردبام از دیوار باغ مجاور که متعلق بخودم و در اجاره‌ی اصل چهار بود وارد شدیم و از آنجا بستاد آرتش رفیم. (۱)

پس از خروج من از خانه اتوموبیل جیب بهداری آرتش که بکمک جمعیت آمده بود حرکت در آمد و با چند ضربه بدر آن را باز کرد ولی بواسطه‌ی شلیک نظامیان کسی وارد خانه نشد و دو چیز ممکن است سبب شده باشد که نتوانستند وارد خانه شوند:

یکی این بود که در متصل بحیاط نبود که افراد بتوانند یک مرتبه وارد حیاط بشوند و از یکدیگر متفرق گردند چونکه در بکوچه‌ای باز میشد که در حدود بیست گز طول داشت و افراد میبایست از کوچه عبور کنند و مدخل حیاط هم آخر کوچه بود که نظامیان در آنجا شلیک مینمودند و عده‌ی زیادی بهلاکت میرسیدند.

دیگر اینکه بعد از ظهر روز بعد آقای هندرسن صحبت نمود و بیانات ایشان را که آقای علی پاشا صالح ترجمه نمود قریب باین مضمون بود: «دیروز که من از خانه شما رفتم بدربار تلقن کردم متعرض خانه‌ی شما نشوندم» و من در جواب گفتم شما چرا در کار ما دخالت میکنید که گفت ما دخالت نمیکنیم. گفتم همین تلفتی که کرده‌اید دخالت در امور این کشور میباشد. دیگر چیزی نگفتم و مذاکرات ما در همین جا خاتمه یافت. (۲)

(۱) از این کار تجربه گرفتند و روز ۲۸ مرداد عده‌ای رجاله در مقابل مدخل بنای اصل چهار گماردند تا چنانچه من از آن در خارج شوم کارم را بسازند. من از آنجا خارج نشدم و کسان دیگر که خارج شدند مضروب و مصدوم شدند.

(۲) بعد از ۲۸ مرداد که در پاشگاه افسران بازداشت شده بودم آقای سرتیپ دکتر مقدم همه

سرلشکر بهارمست رئیس ستاد آرتش تا ساعت پنج بعد از ظهر که من بستاد آرتش رفتم در کاخ اختصاصی بود. فرماندار نظامی هم که محتاج یکسب دستور و قوای استمدادی بود بواسطه‌ی غیبت رئیس ستاد از مقر خود فلج گردیده بود و کار نمی‌کرد. من از ستاد آرتش سرلشکر را با تلفن خواستم که آمد و سؤال نمودم چرا وضع باین صورت درآمد و شما در اداره نبودید و در انجام وظیفه غفلت نمودید که هیچ جوابی نداد. از مجلس بمن تلفن نمودند و یکی از آقایان وزراء را برای کسب اطلاعات خواستند. با اینکه بعضی از آقایان وزراء رفتن مرا بمجلس در آن روز با آن وضعیت صلاح نمی‌دانستند چون تصمیم من این بود که شخصاً برای گزارش بروم مرا تنها نگذاشتند و آقای سرلشکر را هم با خود بردم و در جلسه‌ی خصوصی مجلس هم دستوراتی را که برای حفظ امنیت داده بودم تکرار کردم. ششید و تکذیب نمود.

قسمت دوم — کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد

از نه اسفند بعد من بدربار نرفتم و چند مرتبه هم که آقای ابوالقاسم امینی کفیل وزارت دربار مذاکره نمود یا شرفیات شوم یا اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بخانه‌ی دکتر غلامحسین پسریم که بین خانه‌ی من و کاخ اختصاصی واقع شده بود تشریف فرما شوند موافقت نمودم.

یکاخ سلطنتی از این جهت نرفتم که ممکن بود سربازان گارد شاهنشاهی روی همان تعصب بیجا که من می‌خواستم اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از مملکت تشریف ببرند تیربارانم کنند و مخالفین هم مرا بحق شماتت نمایند که چرا برخلاف حزم و احتیاط عمل کردم. تشریف فرمائی شاهنشاه را هم بخانه‌ی خود یا بخانه‌ی پسریم دون‌شان آن مقام دانستم.

با این حال وظایف خود را با نهایت ادب و احترام انجام میدادم و با اینکه

روژه می‌آمد و مرا با حضور یکی از افسران نگهبان تزییق می‌نمود. یکی از روزها همین که افسر نگهبان آقای دکتر را باطاق من هدایت نمود از اطاق رفت و من فکر می‌کردم چه شد و این مرتبه ما را تنها گذاشت. پس از آن آقای دکتر اظهار نمودند اگر می‌خواهید از این وضعیت خلاص شوید نامه‌ای سفارت امریکا بنویسید که من گفتم هیچوقت با بیگانگان این قبیل ارتباطات نداشته‌ام و از آنها کمکی نخواه‌ام که از من معذرت خواست و رفت و معلوم نشد این مذاکرات برطبق نظریات سفارت امریکا بود و یا بعضی از هموطنانم خواسته‌اند از من عطفی بگیرند و مرا هم بجامه مثل خود عمال بیگانه معرفی کنند.

مملکت در محاصره‌ی اقتصادی بود و بدولت هیچ کمکی نمی‌رسید کارها می‌گذشت و یقین داشتم که اختلاف ما با شرکت نفت انگلیس و ایران بخوبی حل خواهد شد و ما خواهیم توانست نفت خود را با هر یک از دول غرب که مشتری بود معامله کنیم، چونکه نفت غیر از جنبه‌ی اقتصادی جنبه‌ی سوق‌الجیشی هم داشت و حاضر نمی‌شدند نفت زیر زمین بماند و از آن استفاده نکنند.

مذاکرات من با سفیر کبیر امریکا به بن‌بست رسید و مستر اسراپ یکی از مدیران سابق شرکت نفت انگلیس و ایران از بغداد نامه‌ای نوشت و تقاضای شروع مذاکرات کرد که من جواب نوشتم و بتوسط آقای فؤاد روحانی مشاور حقوقی شرکت ملی نفت برای او فرستادم. مستر اسراپ با نظر من که مذاکرات در طهران شروع شود موافقت نمود و میخواست مذاکرات در یکی از شهرهای اروپا صورت گیرد.

سپس مستر لوی متخصص معروف نفت که در تیرماه ۱۳۳۰ با آقای هریمان بطهران آمده بود همین تقاضا را نمود و پیشنهادی هم برای حل اختلاف توسط آقای الهیار صالح سفیر کبیر ایران در واشنگتن داد که مفهومی این بود:

کشور مکزیک هم صنعت نفت را ملی نمود و صاحب امتیاز که یک شرکت انگلیسی بود سالها با آن دولت راجع بمبلغ غرامت اختلاف داشت و بالاخره کار با اینجا رسد که دولت مکزیک هشتاد میلیون دلار شرکت صاحب امتیاز تأذیه نمود و رفع اختلاف کرد.

نظر باینکه موقع ملی شدن صنعت نفت در مکزیک شرکت صاحب امتیاز در حدود چهار میلیون تن نفت استخراج می‌نمود و شرکت نفت انگلیس و ایران هم مقارن ملی شدن صنعت نفت در حدود سی و دو میلیون تن یعنی هشت برابر نفت مکزیک استخراج می‌کرد دولت ایران هم ۶۴۰ میلیون دلار یعنی هشت برابر مبلغی که دولت مکزیک بآن شرکت داد از بابت اصل و یکصد و شصت میلیون دلار هم از بابت سود در مدت بیست سال که هر سال چهل میلیون دلار میشود بشرکت نفت انگلیس و ایران تأذیه کند و حساب خود را تصفیه نماید.

من تا آنوقت پیشنهادی باین صراحت ندیده بودم و یقین داشتم که موفقیت نصیب ملت ماست و این هم یک خیال واهی نبود، چونکه هر ملتی در راه آزادی و استقلال خود فدکاری نمود بمقصود رسید.

ولی بعد از فرستادن این پیشنهاد معلوم نشد چه پیش آمد و با چه اشخاص مذاکره نمودند که اوضاع ناگهان تغییر کرد (۱) و یقین حاصل نمودند بهر طریق میتوانند دولت را

(۱) کنفرانسی در خیال آلپ تشکیل شد که بعد بتصیل خواهد آمد.

ساقط نمایند و نتیجه این شد آقای فواد روحانی مشاور حقوقی شرکت ملی نفت که برای مذاکره بسوئیس رفته بود مسترراس برای ملاقات وی حاضر شد. مستر لوی هم برای آمدن بایران عذر آورد.

اگر بتوانند مالی را بشن بخرس و نامشروع ببرند چرا حاضر شوند بترج عادلہ معامله کنند. تا هستند کسانی که میتوانند اینطور داد و ستد بکنند چرا با کسانی که غیر از مصالح مملکت نظری ندارند معامله نمایند. نامشروع از این جهت که مقدار مهمی نفت بوسیله ی لوله از زیر آب بخارج میرفت که از آن کسی اطلاع نداشت و نامه ی آقای دریادار شاهین که عیناً نقل میشود دلیل صحت این معناست.

جناب آقای امر علائی ساینده قوی العاده دولت را استناد است. ششم

محترماً باستحضار میرساند در اجرای تحقیقاتی که استعلام فرموده اند اینک گزارش شده است که طبق اطلاعات و تحقیقات معموله دو لوله یکی برای نفت سفید یا بنزین و دیگری نفت سیاه از کنار جاده آبادان و خرمشهر عبور و در مجاور مزرعه نمونه موسوم به «دیری فارم» از شط العرب بخاک عراق میرود دریادار سابق

با اینکه آقای وزیر خارجه ی انگلیس در پیام بملت ایران چنین اظهار نمود: «در باره شرکت های امریکائی نیز میخواهم بطور محکم و خیلی مختصر صحبت کنم و امیدوارم کسی نگوید که امریکائیا از این قرارداد سوء استفاده کردند زیرا چنین خبری عاری از حقیقت است» تردید نیست که دولت انگلیس مایل نبود غیر از شرکت نفت انگلیس و ایران شرکتهای دیگری در نفت ایران دخالت کنند و بهمین جهت هم تا دولت امریکا در کار نفت دخالت مینمود پیشنهاد صریحی بدولت ایران نداد و بعد معلوم نیست چه پیش آمد که دولت امریکا که خود در دو قرن پیش پدر ما گرفتار بود آزادی ملتی مثل ملت ایران را فدای چهل سهم از صد سهم کنترسیوم نمود.

نظر باینکه مرحله ی اول شکست ملت ایران تغییر جریان مجلس بود که در قسمت دوم از فصل سوم بتفصیل گذشت لذا دولت صلاح نمیدانست برای جواب استیضاح بمجلس حاضر شود و یقین داشت آن عده از وکلاء که آن نماینده ی طهران و مخالف دولت را برای نظارت در هیئت اندوخته اسکناس انتخاب کردند در مورد استیضاح نیز بدولت رأی اعتماد میدهند و دولت را ساقط مینمایند.

و باز نظر باینکه هیچکس غیر از خود مردم بیشتر بصلاح مردم عمل نمیکند دولت بوسیله ی رفتارند بخود مردم رجوع نمود که تکلیف کشور را تعیین نمایند، چنانچه

باقیای دولت موافقت رأی بانحلال مجلس بدهند و الاً دولت برود و مجلس با آنچه صلاح میدانند عمل کند.

من از کسانی که غیر از خیر مملکت نظری ندارند سؤال میکنم که غیر از این طریق دولت چه وسیله ای داشت که افکار مردم را نسبت به ادامه ی کار و یا کناره جویی از کار استنباط کند.

خوشبختانه با رفتن مردم غیر از اعمال بیگانه کسی مخالفت ننمود و مخالفت آنها هم باین استناد بود که مجلس مؤسسان دوم حق انحلال مجلسین را پشاه مملکت داده است.

بفرض اینکه مجلس مؤسسان روی ابتکار ملت ایران سرگرفته بود و باز بفرض اینکه اعضای آن را ملت انتخاب کرده بود مجلس مؤسسان نمیتوانست از مردم سلب حق کند و در یک موقع حساسی ملت نتواند عقیده ی خود را در ابقای مجلس و یا انحلال آن اظهار نماید. مجلس مؤسسان که مدعی نمایندگی مردم بود چطور میتواند مردم را از این حق محروم کند.

رفتارم در صلاح مملکت و صلاح اعلیحضرت بود. اگر دولت انحلال مجلس را از پیشگاه ملوکانه درخواست مینمود چنانچه موافقت مینمودند در محظور سیاست خارجی قرار میگرفتند و در صورت عدم موافقت با ملت خود مخالفت فرموده بودند.

رفتارم ثابت نمود که ملت با دولت موافق است و بانحلال مجلس رأی داد و این بزرگترین خدمتی بود که دولت بمملکت و شاهنشاه نمود.

ای کاش دستخط عزل صادر نشده بود تا ببینند کارها چطور بصلاح مملکت تمام و کلیه ی عواید نفت نصیب ملت ایران میشود. چنانچه تصور مینمودند دولت موفق نمیشود باید صبر میکردند تا دولت خود اظهار عجز کند. عزل دولتی که با یکی از دول بزرگ دنیا در مبارزه بود و حتی از گرفتن ۲۱۴ پنس هم مأیوس شده بود (نطق وزیر خارجه ی انگلیس در آخر این لایحه) هیچ معنا نداشت جز اینکه مبارزه بفتح آن دولت و شکست ملت ایران تمام شود و من باز تکرار میکنم اگر کوچکترین احتمالی در عدم موفقیت میدادم بهترین بهانه برای کناره جویی از کار همان دستخط شاهانه بود.

صدور دستخط گذشته از اینکه برخلاف قانون اساسی بود دلیلی هم نداشت چونکه تا نه اسفند و بعد از آن تا ساعت یک روز ۲۵ مرداد ۳۲ از من و از دولت من کوچکترین عملی برخلاف مصالح مملکت و شخص اعلیحضرت صادر نشده بود و حتی یک احلالگر هم بقول دادستان آرتش نعره نکشیده و یا سخنی از جمهوری دموکراتیک نگفت بود و هر چه در روزهای آخر مرداد پیش آمد عکس العمل تشریف فرمائی بیسابقه و

بی خیر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بود که در جامعه بقرار تلقی شده بود و هر کس از هر حزب و هر دسته میخواست از موقع یافع خود استفاده کند و بهترین دلیل همان فرمایشات خود شاهنشاهی است که در مصاحبه یا مخبر روزنامه‌ی مصری «المصور» فرموده‌اند و از مجله‌ی «خواندنیها» مورخ ۵ مهرماه ۳۲ عیناً نقل میشود:

«نقشه‌ای که کشیده بودیم کاملاً مطالعه شده بود و احتمالات مختلف را نیز پیش بینی کرده بودیم و میدانستیم در مقابل نقشه‌های معکوس چه کنیم. وقتی مصدق فرمان عزل خود را رد کرد و موضوع را بصورت انقلاب جلوه‌گر ساخت و خواست از تقویدی که بدست آورده بود کمال سوءاستفاده را بکند هوایم‌ای مخصوص من آماده‌ی پرواز فوری از کشور بود و من میخواستم این کار را بکنم تا مصدق و جماعت او تصور کنند که دور کاملاً بدست آنها افتاده و معارضی ندارند (۱) و بآنچه میخواستند رسیده‌اند و چون من از کشور پرواز کردم آنها همین اشتباه را کردند و نتوانستند آن پروزی خیالی را که بدست آورده بودند درست حفظ کنند و بر شهبوات خود فایز آیند و دست باعمال بیرویه‌ای زدند که خود قربانی آن شدند. اشخاص بیگناهی را گرفتند و بزدان انداختند. مجسمه‌ها را خراب کردند و دست باعملی زدند که سوءنیت آنان را آشکار ساخت و من معتقدم که همین اعمال بکار آنان خاتمه داد و احساسات مردم را بر ضدشان برانگیخت»، این بود بیانات ملوکانه که عیناً نقل شد.

و اما اینکه بعضیها گفته‌اند اگر ۲۵ مرداد اجازه‌ی میتینگ داده نمیشد حرفهائی هم گفته نشده بود دولت این جانب که روی افکار عموم تشکیل شده بود و پیشرفت آن در مراجع بین‌المللی نتیجه‌ی احساسات ملت و حمایت از دولت بود چطور میتوانست یا تشکیل میتینگ که خواسته‌ی مردم بود مخالفت کند. اجازه‌ی میتینگ مثل همیشه باین شرط داده شد که اخلا لگران نتوانند در میتینگ رسماً ایراد تعلق کنند، همچنانکه نکرده‌اند.

من قوه‌ای در اختیار نداشتم که در ظرف دو روز بتوانم اخلا لگران را تعقیب کنم. اگر قوای انتظامی در اختیار من بود چرا روزنه اسفند رئیس ستاد ارتش دست از کار کشید و تا پنج بعد از ظهر که من او را از ستاد ارتش خواستم در کاخ سلطنتی بسر میبرد.

چرا ساعت یک بعد از نصف شب ۲۵ مرداد که عده‌ای از سعدآباد یا تانک و افراد مسلح برای دستگیری من و همکارانم حرکت نمودند و از همه جا گذشتند

(۱) کمتر دیده شده است پادشاهی برای یک مقصود نامشروع ملت خود را اغفال کند.

فرمانداری نظامی طهران مانعت ننمود و حتی یک گزارش هم در این باب بمن نداده بود.

من با دستگاهی کار میکردم که زیر نفوذ استعمار بود، پس از چند تغییر و تبدیل سرتیپ افشارطوس را در رأس اداره کل شهربانی گذاردم شاید اصلاحاتی بکند، او را از بین بردند و با آن همه بیانات و اقاریری که متهمین بقتل او در توار ضبط صوت نمودند همگی بدون استثناء در دادگاه نظامی تبرئه شدند و پرونده قتل او که با آن طرز قبیح از بین رفته بود مختوم گردید.

دولت این جانب با چنین تشکیلاتی در ظرف آن دو روز چه میتواند بکند، چونکه ابتکار در دست عمال بیگانه بود و عده‌ای از احزاب چپ نیز معنأ مجری نظریات دولت مبارز بودند و قوای انتظامی اعمالشان را ندیده میگرفت.

همه میدانند که عصر روز ۲۷ مرداد دستور اکید دادم هر کس حرف از جمهوری بزند او را تعقیب کنند و نظر این بود که از پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی درخواست شود هر قدر زودتر بایران مراجعت فرمایند. چنانچه ممکن نباشد شورای سلطنتی را تعیین فرمایند که کارها متوقف نشود و جریان طبیعی خود را طی نماید و هرگاه با این دو پیشنهاد موافقت نمیشد چون حق تعیین شورای سلطنتی با اعلیحضرت بود و هیچ مرجعی غیر از خود ملت نمیتوانست باین کار مبادرت کند شورای سلطنتی از طریق فراندم تعیین گردد که روز ۲۸ مرداد دولتی که قبلا پیش بینی شده بود نقشه‌ی آخر را عملی کرد و بعد هم گفته شد اگر دولت سقوط نمیکرد مملکت از بین میرفت و نگفتند که مملکت کجا میرفت و یک عده اخلا لگر غیر مسلح چطور میتوانند در مقابل ارتش مسلح بتوپ و تانک مقاومت کنند. چنانچه این کار شدنی بود چرا بعد از روز ۲۸ مرداد نکردند.

بطور خلاصه اینها نقشه‌هایی بود که یکی بعد از دیگری اجرا شد برای اینکه وضع مملکت بحال سابق عودت کند و ملت ایران بآرزو و آمال خود نرسد، و الا چه شد که بعد از سقوط دولت آنچه ملت بدست آورده بود و مورد تأیید شاهنشاه هم قرار گرفته بود یکی پس از دیگری از دست رفت. عجب این است که من در آن واحد باتهام دو جرم متضاد یعنی برای بهم زدن اساس حکومت (ماده‌ی ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش) و برای قصد تشکیل فراندم از نظر تعیین شورای سلطنتی هر دو محکوم شدم. (۱)

من نه فقط در مجلس چهاردهم و شانزدهم بلکه از دوره نهم تقنینیه که قرارداد

(۱) معلوم شد که (یک کلمه ناخوانا) نیست هم میتوان کسی را مجرم ساخت و محکوم کرد.

۱۹۳۳ منعقد شد با امتیاز نفت مخالف بودم و یقین داشتم که با استفاده بیگانگان از معادن نفت، ملت ایران هیچوقت روی آزادی و استقلال را نخواهد دید و روی همین عقیده بود که با حضور قشون دولت اتحاد جماهیر شوروی در ایران و عده‌ای از افراد حزب توده در مجلس چهاردهم طرح تحریم امتیاز نفت را بمجلس دادم و جدیت نمودم تا در همان جلسه بتصویب رسید. و باستناد همان قانون تحریم امتیاز بود که مجلس پانزدهم توانست قرار شرکت مختلط نفت را رد کند. و برای جلوگیری از سوء تفاهم بین المللی دولت را مأمور نماید که حقوق ملت را از شرکت نفت انگلیس و ایران استیفاء نماید.

اگر در آن روز این کار صورت نمیگرفت صنعت نفت در سراسر کشور ملی نمیشد. ملت ایران نمیتوانست با دو دولت قوی که نفع مشترک داشتند مبارزه کند و روی همین رقابت بود که دولت توانست در جنوب از شرکت نفت انگلیس و ایران و در شمال از شرکت شیلات خلع ید نمایند.

من نه فقط با جمهوری دموکراتیک بلکه با هر رقم دیگر آن هم موافق نبودم چونکه تغییر رژیم موجب ترقی ملت نمیشود و تا ملتی دانا و رجالی توانا نباشند کار مملکت بهمین متوال خواهد گذشت.

چه بسیار ممالکی که رژیمشان جمهوری است ولی آزادی ندارند و چه بسیار ممالکی که سلطنت مشروطه دارند و از آزادی و استقلال کامل بهره‌مندند.

برای من و کسانی مثل من بیگانه بیگانه است، در هر مرام و مسلکی که باشد. ولی چه میتوان کرد که هر دسته از عمال بیگانه میخواهند از باب خود را باین مملکت مسلط کنند و کسانی مثل من را از بین ببرند.

تا اینجا لازم بود که من از خود دفاع کنم و با ادله و قرائن بی‌شماری ثابت نمایم که نه میخواستم ترتیب وراثت تحت و تاج را تغییر دهم، نه رژیم مشروطه را بجمهوری، آن هم جمهوری دموکراتیک تبدیل نمایم، و اما کسانی که با عملیات سال اول من موافقت بودند و آنچه واقع شده بود خواسته‌ی ملت میدانستند چه شد که بعد از سقوط دولت آن عملیات را تعقیب نمودند و آنچه کردند مخالفت آنچه بود که گفتند.

انتقاد از کارهای دولت من

من هر وقت خواستم کار مؤثری بکنم بعضی از عمال بیگانه و مغرضین شروع بحملاتی نمودند که مرا از خدمت بوطن مأیوس کنند که چون گویندگان ارجی نداشتند متأثر نشدم و الحق که جامعه هم خوب قضاوت نمود و از من حمایت کرد. ولی اکنون نه متصدی کارم که جامعه از من حمایت کند نه مردم و جرائد آزادند که از یک بیگناهی دفاع نمایند. انتقاد کنندگان هم کسانی نیستند که فرموده و گفته هایشان مرا متأثر نکند. بعضی از این انتقادات از طرف دربار شاهنشاهی شده که مرا بسیار متأثر نمود. چون تصور نمیشد دربار هم کسی را که جز خدمت بمملکت و شاهنشاه نظری نداشت و عمی نکرد مورد بیمرحمتی قرار دهد.

و برخی از طریق مجلس شورای ملی است و پاره‌ای هم اخباری است که در جرائد منتشر شده که هرگاه چیزی عرض نکتم و بسکوت قائل شوم ممکن است این سوء تفاهم حاصل شود که انتقادات وارد بوده و یا از راه جسارت و بی ادبی تخواستم بعرض جواب جسارت کنم.

و نظر باینکه در زندات غیر از این لایحه‌ی الحاقی وسیله‌ای ندارم این است که هر یک از آنها را در قسمتی از این فصل مینویسم و در همانجا هم بعرض جواب جسارت و مباحثت میکنم.

قسمت اول — از ناحیه دربار شاهنشاهی

روژنامه‌ی «پست تهران» قسمتی از فرمایشات ملوکانه را که موقع شرفیابی نمایندگان مجلس شورای ملی فرموده‌اند در شماره ۲۵ خرداد ۳۴ خود اینطور نقل کرده است:

«اما نظریات دیگری هم بود که لازم میدانم با اطلاع آقایان برسانم. شنیده‌ام بعضی نشریات بعنوان «راه فلان» و یا «نهضت مقاومت ملی» و از این حرفها — راست است که این موضوع بنظر بی اهمیت می آید و مقاد مندرجات آن هم بچگانه است ولی میخواهم سؤال کنم که آن نهضت حقیقی که همیشه در نهاد ملت ایران از زمان داریوش کبیر الی حال بکرات ظهور نمود همان نهضت حقیقی که همیشه در نهاد ملت ایران بود و میباید از این قدرت فوق العاده‌ای که جنبه‌ی ناسیونالیستی داشته است آیا عده‌ای استفاده نکردند، بدروغ وعده دادند، آیا این نهضت بود؟

آنهائی که از خارجها استدعا و التماس میکردند که بیایند و گودالهای جنوب شهر را ببینند، آنهائی که وعده میدادند روزی سیصد هزار لیره برای ملت اضافه عایدات بدست بیاورند آیا این حرفها برای این بود که سالی سیصد میلیون تومان اسکناس چاپ کنند که حقوق ادارات و کارمندان دولتی را با آن بپردازند؟

آیا در آن مدت یک بندر که هیچ حتی یک پل ساخته شد؟ در مریخخانه‌های ایران حتی پنبه و باند و دوا برای بیمارها پیدا نبود!! آقایان این است «راه فلان». آیا این کار برای این بود که در مدت کمی چهارصد اقسر توده‌ای بوجود بیاورند، برای این بود که یک آدم نادرست دنیاک نشود؟

در آن مدت با اقوام و بستگان خود استفاده‌ها رسانند، جوازا دادند، آیا این بود نهضت ملت ایران؟ حتی در مقابل اراده‌ی من که میخواستم املاکم را بین رعایا تقسیم کنم چه کارها که نکردند. جلوی این کارخیر را هم گرفتند!!

البته خیلی مطالب هست که فعلاً فرصت گفتن آن نیست. پس آن نهضتی نبود که متجر بوقایع از ۲۵ تا ۲۸ مرداد شد، بلکه نهضت آن است که بکارهای مثبت و مفید بحال مردم بپردازیم.»

سپس ذات همایونی مطالبی در اطراف سیاست خارجی بخصوص همسایگان بیان فرموده و فرمودند: «اینکه گفتم در این مملکت سیاست خارجی دخالت ندارد شوخی نبود و عملاً دیده شده است.»

اینها بود فرمایشات ملوکانه و اکنون بعرض جواب جسامت میورزد:

(۱) از خارجها برای این دعوت شده بود که گودالهای جنوب شهر را ببینند و بدانند که از تسلط بیگانگان در این کشور مردم چه میکنند و با چه وضعیت ناهنجار و بدی زندگی میکنند. اکنون که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی میفرمایند سیاست خارجی در این مملکت دخالت نمیکند البته وضعیت مردم فرق خواهد نمود و حال و روزشان بهتر خواهد شد.

(۲) راجع به ایداعات روزی سیصد هزار لیره که در مجلس شورای ملی عرض شده معلوم نیست کجای آن خلاف بوده است. چنین گفته شد اگر صنعت نفت ملی شود گذشته از اینکه ملت ایران آزادی و استقلال میرسد مجموع درآمد نفت هم که روزی سیصد هزار لیره بود، اگر سالهای اول نشود بالمآل نصیب ملت ایران خواهد شد.

آیا کسی تصور میکرد که فقط با تصویب یک قانون در مجلسین شرکت صاحب امتیاز دستگاه نفت را بما تحویل بدهد و از منافع زیاد و نامشروعی که میبرد صرفنظر کند و ساکت شود.

ای کاش دستخط مبارک صادر نشده بود تا معلوم شود قضیه چطور بنفع ایران حل میشد. دولت انگلیس در تمام مراجع بین المللی شکست خورد، جز در این مملکت که کاملاً بمقصد رسید و دولت را ساکت کرد.

چنانچه دولت بموقعیت مردم امید نداشت در ادامه‌ی کار اصرار نمیکرد و دستخط مبارک را بهترین بهانه برای فرار از کار قرار میداد و کناره میگرد. سیاست خارجی هم اگر غیر از این تصور مینمود عجله در سقوط دولت نمیکرد و صبر مینمود تا دولت خود اظهار عجز کند، نه اینکه مقصود خود را با قهر و غلبه حاصل کند و خود را دولت زورگو و متجاوز معرفی نمایند.

ملت ایران تمام مراحل آزادی و استقلال را طی کرده بود. اگر نفت بفروش میرسید سطح زندگی مردم زودتر بالا میرفت، چنانچه نمیرسید دیرتر، تا هر وقت که اوضاع بین المللی اجازه میداد مشتریها معامله کنند.

نفت متاعی نبود که همیشه دست ما بماند. چونکه غیر از جنبه اقتصادی جنبه سوق الجیشی داشت و بهر صورت مجبور بودند از ما خریداری کنند و هیچکس حتی دولت انگلیس تصور نمیکرد روزی شرکت صاحب امتیاز بتواند وضعیت سابق خود را در آبادان تجدید کند و این قسمت از نطق سرانتونی ایدن وزیر خارجه انگلیس که در مجلس عوام گفت:

«من میخواهم مختصری درباره‌ی ۲۱۴ میلیون لیره‌ای که کشورهای دیگر برای سهم خود بما میدارند صحبت کنم. بعضیها میگویند این مبلغ چیزی نیست و کافی نیست. من همینقدر میگویم که تا چندی پیش ما شانس برگشت بآبادان و استفاده از نفت ایران را حتی بقدر ۲۱۴ پانس نداشتیم» (۱)، خود دلیل واضح و مسلمی است در

(۱) نقل از رساله‌ی «بخشی از پرونده‌ی نفت ایران، متن خطهای سالنامه دیوان بیگی در مجلس سنا».

موفقیت ملت ایران.

تا روزنه اسفند و ساعت یک روز ۲۵ مرداد در هیچ کجا خبری نبود و اتفاقی نیفتاده بود و از هر رقم جمهوری دموکراتیک یا غیر آن کسی حرف نزده بود که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی دولتی را که یا یکی از بزرگترین دول دنیا در مبارزه بود و تمام مراحل مبارزه را هم پیموده بود و بنا بنامه‌ی وزارت دربار شاهنشاهی هر چه در ظرف یکسال کرده بود غیر از خواسته‌های ملت ایران نبود عزل بفرمایند. آیا این عزل غیر از شکست ملت ایران چیزی در برداشت؟

تا این قسمت از مصاحبه شاهنشاه با مخبر روزنامه مصری «المصور» منتشر نشده بود: «هوایمانی مخصوص من آماده پرواز فوری از کشور بود و من میخواستم این کار را بکنم تا مصدق و جماعت او تصور کنند که دور کاملاً بدست آنها افتاده و معارضی ندارند و بآنچه میخواستند رسیده‌اند و چون من از کشور پرواز کردم آنها همین اشتباه را کردند» اکثر مردم تشریف فرمائی ذات ملوکانه را «فرار» تلقی کرده بودند و بعد از انتشار این مصاحبه بود که دانستند خروج از مملکت بر طبق نقشه‌ای بوده که قبلاً ترسیم شده و از اجرای آن مقصود این بوده که مردم دست بکاری بزنند تا بهانه برای کودتای دوم و سقوط دولت بشود.

و اما اینکه این جانب و همکارانم تصور کنیم که دور کاملاً دست ما افتاده است چنین تصویری بهیچوجه تشد و عصر ۲۷ مرداد بود که دستور داده شد هر کس حرف از هر رقم جمهوری بزند مورد تعقیب واقع شود که نقشه اجرا شد و غائله روز ۲۸ مرداد پیش آمد.

(۳) راجع به ۳۱۲ میلیون تومان اسکناس — بعد از ملی شدن صنعت نفت که دولت انگلیس ایران را محاصره اقتصادی نمود دولت این جانب که از دو کاری یکی را میبایست انتخاب کند یا تسلیم شود و قراردادی بدتر از قرارداد ۱۹۳۳ امضا کند که این کار شایسته‌ی شأن ملت ایران نبود و حاضر نمیشد از چنین خطا کاری پشتیبانی کند و بعمال بیگانه هم فرصت میداد که با دست ملت متصدیان امور را سنگسار کنند و الحق هم سزاوار بود و کاری بجا میکردند.

و با بهر طریق بود اظهار عجز نکنند و با هر وسیله که در اختیار داشت مملکت را اداره کند تا بدانند ملت ایران ملتی است رشید و مبارز و از پای در نخواهد آمد و با چنین ملتی باید قرارداد شرافتمندانه‌ای منعقد نمود.

ملل دیگر چه تلفاتی که برای آزادی و استقلال ندادند تا بمقصود رسیدند. برای ملت ایران از این چه بهتر و گواراتر که توانست با یک خروار کاغذ متجاوز از دو سال

بدون کمک بیگانگان که برخلاف حقیقت آن را کمک بلاعوض میگویند استقلال خود را حفظ کند و از دست ندهد، برخلاف حقیقت از این جهت مالیاتی که در مدت قلیل روی نفت ایران کنسرسیوم بدولت های متبوعه می دهد از این کمک ها بیشتر است.

کسر بودجه هم بیش از شصت و پنج ملیون تومان نبود که با صدور یک لایحه ی قانونی موازنه برقرار میشد و کسر فعلی بودجه کسری است که بعد از سقوط دولت این جانب از نظر استیلای سیاست خارجی بوجود آمده است، چونکه مملکت هر قدر بیشتر محتاج باشد کمتر میتواند مقاومت کند.

بی مناسبت نیست قسمتی از نطق آقای دکتر پیرنیا یکی از مطلعین بامور مالی و نماینده ی دوره ی هجدهم تقنینیه که در مجلس شورای ملی ایراد نموده اند در اینجا نقل شود:

«بودجه ی مخارج سال ۱۳۳۲ و سالهای ۳۰ و ۳۱ در حدود ده میلیارد ریال بود. پیشنهاد هفده میلیارد ریال برای سال ۳۳ چه موجبی دارد؟ آیا تنظیم چنین بودجه ای تعبیر باینکه دولت ایران برای تأمین کسر بودجه احتیاج بدریافت کمک از خارج دارد نخواهد شد؟

آیا تنظیم چنین بودجه ای لطمه بمذاکرات دولت با شرکتهای نفت تَرده؟ و شدت احتیاج دولت بپول موفقیت او را در مقابل این شرکت ها تضعیف نخواهد کرد؟ و دولت را در سیاست خارجی ضعیف جلوه نخواهد داد.

بودجه ای که خدمت آقایان پیشنهاد شده است درآمدش هشتصد ملیون تومان و مخارجش دو هزار ملیون تومان است. کسر بودجه آن یکهزار و دو بیست ملیون تومان است برخلاف ششصد ملیون تومان که جناب آقای وزیر دارائی فرمودند و هیچوقت ملت ایران نخواهد توانست از زیر بار این بودجه قد علم کند و در طریق نیل بهدفعها و آمال ملی خودش قدم بردارد.

برعکس این بودجه ی سنگین از هر نوع حرکتی و از هر نوع جنبشی، و از هر نوع نهضتی، از طرف ملت ایران جلوگیری خواهد کرد و وضع مملکت و آزادیهای سیاسی و اقتصادی مملکت را دستخوش هوا و هوس دستگاه خارجی اعم از عادی و یا دولتی خواهد کرد که بخواهند با قطره چکان در دستگاه شما قطرانی بریزند و آنها را نگهدارند... دولت هم باید از این افکار استفاده نکند نه اینکه یک بار سنگین را درست کند و بیاورد بگذارد روی دوش مردم. برای اینکه زیر بار سنگین اینها از هر جنبشی از هر حرکتی و از هر اظهار وجودی محروم بشوند.»

مدت دو سال و سه ماه و پانزده روز که این جانب افتخار خدمتگزاری داشتم

غیر از عوائد جاری مملکت پاتصد و پنجاه و سه میلیون تومان بخزانه دولت رسید که مساویست با هشتاد میلیون دلار، چنانچه مبلغ مزبور را با یکصد میلیون دلار دریافتی دولت بعد در مدت یکسال یعنی از ۲۸ مرداد ۳۲ تا ۱۳ مرداد ۳۳ که سرانجام آیدن وزیر خارجه انگلیس در پیام خود بملت ایران گفته است مقایسه کنیم معلوم خواهد شد که دولت این جانب با چه صحت عمل و صرفه جویی توانست مملکت را اداره کند و اکنون بجای قدردانی مورد اعتراض قرار گرفته است.

قبل از حرکت با آمریکا از اعتبار مخارج سری دولت فقط یک تصویبنامه بمبلغ بیست هزار تومان از هیئت وزیران صادر شد که زیر نظر آقای امیر علائی وزیر دادگستری و این جانب بمصرف خرج برسد که هفت هزار تومان از آن بمصرف رسید و چون ظن قوی بود که در دیوان بین المللی دادگستری محکوم شویم و این جانب دیگر بایران مراجعت نکنم موقع حرکت بلاهه مبلغ مزبور را از کیسهای خود بحسابداری نخست وزیر پرداختم و تصویبنامه باطل گردید و اکنون افتخار میکنم بشرف عرض برسانم که در تمام مدت تصدی دولت این جانب از اعتبار سری دولت دیناری استفاده نشده است.

(۴) و اما اینکه دولت این جانب یک بندر و حتی یک پل نساخت بعرض میرساند که از تشکیل آن دولت مقصود این نبود که پل و بندر ساخته شود. دولت این جانب روی احساسات و افکار عمومی تشکیل شده بود و هدف ملت این بود که بآزادی و استقلال برسد و مقدرات مملکت را خود در دست بگیرد و کارهایی بزرگتر از ساختن پل و بندر انجام دهد و از ساخته شدن پل و بندر هم کسی شکایت نکرده است.

با این حال کارها جریان طبیعی خود را طی میکرد و یک کسر بودجه در حدود یک میلیارد تومان یا از آن کمتر هم برای مملکت درمیت نشد تا دست تکدی دولتها در مقابل اجانب دراز شود و ملت ایران نتواند هیچوقت دم از آزادی و استقلال بزند و همیشه در قید بندگی و اسارت بماند.

در دولت این جانب صادرات بدون نفت مملکت با واردات توازن پیدا نمود که هیچوقت سابقه نداشت. ولی بعد بواسطه دخالت بیگانگان در امور کشور این توازن از دست رفت، بطوریکه در سال ۱۳۳۳ واردات مملکت هفتصد میلیون تومان بر صادرات قزونی داشته است.

(۵) راجع به بیمارستانها که نه پنبه داشتند نه دوا وضع آنها با سابق فرق نکرده بود، با این فرق که آفتوق در سایه‌ی آزادی مردم میتوانستند از معایب حرف بزنند و از اعمال دولت انتقاد کنند ولی اکنون با این کمک‌هالی که از خارج شده وضعیعت بطور

سابق باقی است و مردم بواسطهٔ اختناق نمی‌توانند کوچکترین انتقاد بکنند.

(۶) اینکه فرمایش فرموده‌اند «آیا این کار برای این بود که در مدت کمی چهارصد افسر توده‌ای بوجود آورند، برای این بود که یک آدم نادرست دنبال نشود.»

بشرف عرض میرساند که تشکیلات حزب توده از آنوقت نضج گرفت که متقین وارد ایران شدند و علت این بود که ملت ایران را بحساب نمی‌آوردند و در این مملکت دو سیاست با هم رقابت داشتند: یکی برای انجام مقصود قوای مملکتی را در دست گرفته بود و دیگری آن دسته از مردمی [را] که تمایل بمسلک چپ داشتند. (۱) و اما اینکه در زمان تصدی این جانب چهارصد افسر بحزب توده وارد شده باشند چون اسامی افسران و تاریخ ورودشان بحزب تاکنون منتشر نشده نمیتواند در این باب چیزی بعرض برساند.

راجع بتعقیب کارمندان دولتی و هرگونه اصلاحات داخلی تا وقتی که دولت در مراجع بین‌المللی مبارزه مینمود ته فرصتی برای این قبیل امور بود نه صلاح مملکت بود که دولت عده‌ای را با خود مخالف کند تا بتوانند از آنها بر علیه دولت سوء استفاده کنند، این بود که پس از خاتمه‌ی کار در مراجع بین‌المللی تصمیم گرفت اول از وزارت جنگ و دادگستری شروع کند.

در وزارت جنگ برای رسیدگی بکار افسران کمیسیونی بانتهاب خودشان تشکیل شد که عده‌ی زیادی را صالح تشخیص ندادند که چون تصمیم کمیسیون این جانب را متقاعد ننمود مجدداً هئیتی که اعضای آن مورد توجه و حسن ظن اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بودند در این کار تجدید نظر نمودند و چنین اظهار عقیده کردند که از آن عده فقط یکصد وسی و شش نفر برطبق قانون بازنشسته شوند که همینطور عمل شد و از دو حال هم خارج لبود:

اگر عده‌ی مزبور صالح بودند از بازنشستگی عمل توهین آمیزی نسبت بآنها نشده بود، آنها هم مثل سایر افسران بازنشسته شدند و در صورت عدم صلاحیت چون در پرونده‌ها مدارک کافی نبود و جریان محاکمه هم طولانی بود بازنشستگی سبب شده بود که در امور دخالت نکنند و از آنها ضرری متوجه مملکت نشود. ولی این کار بجای اینکه مفید واقع شود مضر گردید. چونکه روزنه اسفند ۳۱ و ۲۸ مرداد ۳۲ از آنها سوء استفاده نمودند و بعد هم باین عنوان که شاه پرستند همگی را بدون استثناء وارد خدمت کردند.

اکنون قسمتی از نامه آقای سرتیپ دادستان فرماندار نظامی طهران با آقای سپهبد زاهدی نخست وزیر برای استحضار خاطر خطیر ملوکانه عیناً نقل میشود.

(۱) عده‌ای وطنپرست را هم که میخواهند تعقیب کنند متهم بمرام کمونیستی نمودند.

شماره ۱۰۴۸۷

مؤرخ اول شهریور ۱۳۳۲

جناب آقای نخست وزیر

محترماً بعرض میرسانم، سرهنگ دوم توپخانه فتح الله لیتکوهی افسر بازنشسته ارتش که بدستور دکتر مصدق جزو ۱۳۶ نفر افسران بازنشسته شده است وضع خدمت مشارالیه بشرح زیر میباشد.

(۱) در سوم تیر ۱۳۳۱ رئیس رکن ۴ لشکر خوزستان بوده و در اثر فعالیت های شاه پرستانه مورد غضب و بعد از ۳۰ تیر بمركز منتقل و بالتلیجه در صورت افسران بازنشسته دیماه ۳۱ منظور و با وجود شانزده سال سابقه خدمت بازنشسته شده است.

(۲) در وقایع ۹ و ۱۰ اسفندماه ۳۱ و تظاهرات بنفع شاه و حمله بخانه ی دکتر مصدق شرکت داشته و باتهام حمله بخانه ی دکتر مصدق مورد تعقیب قرار گرفته که غیاباً قرار نامبرده صادر و متواری بوده.

(۳) در مدت از ۹ الی ۱۰ اسفند ۳۱ الی کودتا در قم بنفع شاهنشاه و دولت جنابعالی انجام وظیفه نموده است.

(۴) در کودتای از ۲۵ الی ۲۸ مرداد سال جاری در کودتا در اجتماعات چه قم و چه شهر طهران رل مهمی را در واژگون کردن حکومت دکتر مصدق داشته.

این بود قسمتی از نامه فرماندار نظامی طهران که بشرف عرض رسید و در جلسه ی علنی مجلس شورای ملی هم یکی از نمایندگان گفت اگر اینها نبودند ما کجا بمجلس آمده بودیم. پس چه خوب شد که بیش از این کسی بازنشسته نشد و تعقیب نگردد.

* * *

در وزارت دادگستری هم بدلائل فوق هشتی بیرونده های عده ای از قضات رسیدگی نمود و از عده ای که متجاوز از دویست نفر بود فقط سلب صلاحیت کرد.

(۷) فرمایش فرموده اند: «در آن مدت باقوم و خویشان خود استفاده ها رساندند، جوازا دادند» که از عرض این نکته نمیتواند خودداری کند، این جانب که نه دیناری حقوق گرفتم نه از ارز دولتی استفاده نمودم و خرج سفر و تمام مخارج پذیرائی دستگاه نخست وزیری و محافظین خود را هم از خود پرداختم چه علت داشت که رضایت دهم اقوام و خویشانم از هر طریق که باشد سوء استفاده کنند و موجبات بدنامی این جانب را فراهم سازند. چنانچه در زمان تصدی کار چنین فرمایشاتی شده بود همان وقت متهمین

را اعم از اینکه خویش بودند یا بیگانه تعقیب می نمودم و بسزای خود میرسائیدم. موقع انتخابات دوره هفدهم تقسبه پسریم را که معاون وزارت راه بود از کار برداشتم و کسر حقوق او را از خود پرداختم تا گفته نشود دولت در انتخابات دخالت نمود و از کارگران وزارت راه سوء استفاده کرد. اکنون در مقابل فرمایشات صریح اعلیحضرت همایون شاهنشاهی قادر نیستم بعرض یک کلام هم جسارت کنم و چون مبارزه با فساد مدتی است که منظور نظر ملوکانه قرار گرفته است از این چه بهتر که اول از این جانب و خویشانم شروع کنند تا همه درس عبرت بگیرند و برخلاف مصالح مملکت کاری نکنند و این جانب هم که در نتیجه خدمات بمملکت زندانی شده ام دلم خوش بشود که زندانی شدنم قصاص قبل از اثبات جنایت بوده است.

(۸) و اما راجع با املاک سلطنتی که فرمایش فرموده اند: «حتی در مقابل اراده‌ی من که میخواستم املاک را بین رعایا تقسیم کنم چه کارها که نکردند، جلوی این کار خیر را هم گرفتند.»

بشرف عرض میرساند که مقارن ورود مفتیین بایران اعلیحضرت همایون شاهنشاه فقید در حدود پنج هزار و ششصد رقبه در تصرف داشتند که بدولت رسید و بخالصگی عمل گردید. پس از آن برطبق قانونی که در مجلس پانزدهم تصویب رسید رقبات مزبور بعنوان موقوفه‌ی خاندان پهلوی بتصرف دربار درآمد و عوائد رقبات برای مخارج سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی تخصیص داده شد و از معاملات سازمان در آن دو سه سال این جانب اطلاعی نداشت. ولی در دولت این جانب که متصدیان امور سازمان اظهار کردند بودجه‌ی سازمان در حدود شش میلیون تومان و عوائد املاک در حدود سه میلیون تومان است و کسر آن را باید دولت تأدیه نماید لازم شد در این باب تحقیقاتی بشود. این بود که صورتی از عایدات املاک خواستم، ندادند. پس از آن از اشخاص مطلع تحقیقات نمودم معلوم شد آنطور که میبایست از املاک مزبور بهره برداری نمیشود.

چنانچه فرض کنیم در عصر شاهنشاه فقید هر کدام از این رقبات بعد از وضع مخارج در سال دو بیست تومان عایدی میداد عوائد سالانه‌ی رقبات از یک میلیون تومان متجاوز بوده است $5600 \times 200 = 1,120,000$

و فرض مبلغی کمتر از این معقول نیست و آن ملکی که در یک سال کمتر از دو بیست تومان عایدی میداد هرگز مورد توجه اعلیحضرت همایون شاهنشاه فقید قرار نمیگرفت.

در آن عصر یک خروار گندم در حدود شانزده تومان داد و ستد میشد و در این سنوات که در حدود یکصد و شصت تومان یعنی ده برابر آن معامله میشود املاک مزبور

نمی‌بایست کمتر از ده میلیون تومان در سال عایدی بدهد و رقم سه میلیون تومان عایدی در سال دلیل واضح و مسلمی بود که یا املاک را درست اداره نمی‌کنند و یا از عوایدشان زیاد سوء استفاده می‌نمایند.

نظر باینکه اعلیحضرت همایون شاهنشاه تصمیم فرموده بودند که املاک بزارعین انتقال داده شود تحقیقات شد که در ظرف چه مدت ممکن است این پنجهزار و ششصد رقبه بتصرف زارعین درآید. گفتند یا این رویه که اکنون انتقال می‌دهند پنجاه سال وقت لازم است تا تمام املاک در تصرف زارعین درآید، زیرا هر ملک باید بطوریکه فعلاً زارعین زراعت می‌کنند نقشه برداری شود و شماره هر یک از قطعات در نقشه معلوم گردد تا موقع انتقال برای هر یک از آن شماره‌ها ورقه‌ی مالکیت صادر نمایند و در این چند سال هم از این املاک بیش از سی پارچه انتقال داده نشده است.

نظر باینکه دولت دارای تشکیلات و کارمندان زائدی بود که با تصویب جزئی اعتبار می‌توانست املاک را اداره نماید برای صرفه‌جویی از مخارج بهره‌برداری چنین بنظر رسید که املاک مزبور ضمیمه‌ی خالصجات دولتی بشود. اداره خالصجات بهره‌برداری کند و دولت از عهده‌ی پرداخت بودجه سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی برآید که این کار هم بصلاح دولت بود و هم بصلاح دربار:

در صلاح دولت از این جهت که املاک خرج بهره‌برداری زیادی نداشت و از آنها عوائد بیشتری بدست می‌آمد و کسر بودجه سازمان هم تحمیل بودجه دولت نمیشد. در صلاح دربار از این جهت اگر اداره کنندگان بمردم تعدی کنند موجب عدم رضایت مردم از دربار میشود. چنانچه نکنند لابد از مال دربار باید سوء استفاده کنند و این کار بحیثیات دربار لطمه وارد میکرد.

نسبت بزارعین املاک هم گاری برخلاف عدالت نشده بود، چونکه آنها هم مثل زارعین سایر املاک از لایحه قانونی ازدیاد سهم کشاورزان و یا هر لایحه‌ای باسم دیگر منتفع میشدند.

اکنون هم نظر خیرخواهان مملکت و شخص اعلیحضرت همین است و تغییر نکرده است و برای تأیید نظریات فوق دلایل دیگری هم هست که از عرض آن به پیشگاه ملوکانه نباید خودداری شود بدین قرار:

(۱) از تقسیم املاک بین زارعین اگر مقصود تقلیل عده‌ی ناراضی است این کار سبب میشود که بر عده ناراضی افزوده شود، چونکه ریشه هر عدم رضایتی در جامعه تبعیض است.

تبعیض است که موجب عدم رضایت زارعین املاک تقسیم نشده میشود و باز

تبعیض است که سبب شده اکثریت قریب با اتفاق اهل مملکت با یک هزار فامیل دشمن بشوند. چنانچه دارائی آن هزار فامیل را بین اکثریت تقسیم کنند تغییری در وضع آنها نمی دهد و فقط امتیاز یک طبقه بر طبقه دیگر است که ایجاد این نارضاایتیها را در جامعه کرده است.

(۲) در هر کجا که مردم دم از عدالت اجتماعی زده اند از متمولین گرفته اند و یافراد محروم از هر چیز کمک کرده اند. با وضعیت فعلی راه منحصر بفرق این است که از عوائد مالکین تا آنجا که از سر پرستی املاک خود مأیوس نشوند گرفته شود و قسمتی از آن صرف بهبود حال زارعین و قسمت دیگر صرف امور اجتماعی محل بشود که این کار شده است و باید با حسن وجه آن را اجرا کرد.

(۳) عدالت اجتماعی آن عملی را گویند که نسبت به تمام افراد و در تمام کشور بیک صورت اجراء شود. چه فرقی است بین زارعین چند پارچه املاک سلطنتی که در این چند سال سی پارچه ملک بین آنها تقسیم شده با زارعین یقه ی همان املاک که تا پنجاه سال دیگر باید بشود، و همچنین بین زارعین املاک سلطنتی با زارعین املاک دیگران که بین آنها تا کنون یک پارچه ملک هم تقسیم نشده است. چنانچه صلاح این است که املاک بین زارعین تقسیم شود نظر باینکه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی پادشاه مملکتند این کار میبایست در تمام ایران بالسویه و از روی مطالعه و تحقیق و اینکه در ممالک دیگر بجه ترتیب صورت گرفته و رویه ی کدامیک از آنها در ایران عملی تر است اجراء شود.

•••

از آنچه بشرف عرض رسید دو موضوع آن برای مملکت اساسی و حیاتی است: یکی کسر بودجه مملکت است و دیگری کسر بودجه دولت. واردات مملکت در سال ۱۳۳۳ بر صادرات بدون نفت هفتصد ملیون تومان فرونی داشته و بودجه ی دولت هم نسبت بمالهای قبل هفتصد ملیون تومان کسر پیدا کرده است. چنانچه این دو موضوع اصلاح شود ساختن بیل و بتدر در درجات سوم و چهارم است که آنها هم هر کجا لازم باشد تحت توجهات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی ساخته خواهد شد.

قسمت دوم - از طریق مجلس و جرائد

(۱) اظهار شده است اگر دولت این جانب با پیشنهاد بانک بین المللی و یا پیشنهاد آقای هندرسن سفیر کبیر امریکا موافقت میکرد مجلس هجدهم دچار قرارداد

کنسرسيوم نمیشد و ضرر هر یک از آن دو پیشنهاد برای مملکت از این قرارداد کمتر بود (۱) که این اظهارمیتی بر هیچ اساس نیست. چونکه دولت این جانب برای سازش با شرکت سابق تشکیل نشده بود بلکه موجودیت آن روی این اصل بود که مملکت آزادی و استقلال خود را بدست آورد، چنانچه حسن مینمود که نیل باین هدف ممکن نیست ميبایست از کار کنار رود و دولت دیگری روی کار بیاید که قراردادی غیرمضر با کنسرسيوم منعقد کند.

راجع به پیشنهاد بانک بین المللی که یکی از نمایندگان دیگر هم در این باب اظهاراتی کرده بود با اینکه علت عدم موافقت دولت در لایحه‌ی فرجامی مورخ ۱۴ شهریور ۳۳ صفحه ۱۷ عرض شده اکنون باز بطور اختصار بعرض جواب مبادرت میشود که بعد از ملی شدن صنعت نفت شرکت انگلیس و ایران هر چه در تمام مملکت داشت بملت ایران تعلق گرفت و دیگر صاحب مالی نبود که بانک بین المللی دستگاه نفت را از طرف دولت بعنوان مالکیت معادن و از طرف شرکت بعنوان مالکیت تأسیسات نفت اداره کند و کارشناسان نفت تبعه‌ی انگلیس هم که در نتیجه‌ی خلع ید از ایران رفته بودند برگردند و مشغول کار شوند. چونکه شرط اصلی حل قضیه از طرف بانک یکی اداره نمودن معادن نفت از طرف دولت و شرکت نفت هر دو بود و دیگری برگشت کارشناسان انگلیسی بآبادان. آیا امضای چنین قراردادی غیر از این بود که قانون ملی شدن صنعت نفت لغو شود و بهره‌برداری از معادن کماکان در دست شرکت نفت انگلیس و ایران قرار گیرد؟

بانک بین المللی که کارش بهره‌برداری از معادن نفت نبود که خود این کار را بکند. اومیخواست همان وضعیت سابق را در آبادان برقرار کند و تمام فداکاریهای ملت ایران را بی اثر نماید و هر دولتی هم که روی کار باشد هیچکاری نتواند بکند و بعد از انقضای مدت دو سال هم باز شرکت همان حرفهائی را که میزد بزند. درین صورت آیا ممکن بود که دفعه‌ی دیگری صنعت نفت ملی شود و اوضاع و احوال اجازه دهد که ملت ایران از شرکت خلع ید کند؟

راجع به پیشنهاد آقای هتدرمن سفیرکبیر امریکا که دویست هزار تن نفت خام در مدت ده سال معامله میکرد، چنانچه مطلب همین بود و دنباله‌ای نداشت با اینکه معامله‌ی نفت بقیمت مصنوعی خلیج فارس از قرار هر یک تن صد و هفتاد و پنج سنت

انجام میگرفت و ثلث آن را هم که معادل پنجاه و هشت سنت میشود بعنوان حق العمل کسر میکرد دولت این جانب با پیشنهاد موافقت مینمود، زیرا هدف ملت ایران پول نبود آزادی و استقلال بود که بدست آورده بود و در سایه آن میتوانست همه چیز تحصیل کند. ملتی که آزادی و استقلال نداشت برفرض اینکه نفت را هم بقیمت روز میفروخت در حکم آن غلامی بود که خود را بیملغ گزافی فروخت و پس از گرفتن پول خریدار باو گفت «العبد و مافی یده کان لمولاه.»

ولی این معامله دنیاله ای هم داشت که این بود: دولت ایران بصلاحیت دیوان بین المللی تن بدهد، همان صلاحیتی را که دولت انگلیس برای دیوان قائل شده بود و دیوان رأی بعدم صلاحیت خود داد.

چنانچه با صلاحیت دیوان موافقت میشد و دیوان هم ما را فقط بپرداخت حداقل غرامت محکوم میکرد آنوقت معلوم میشد که عمال بیگانه چطور وصله خیانت بدامن امضا کنندگان قرارداد بزنند و آنها را تا ابد دچار طعن و لعن کنند و چون اینطور بنظر میرسد که پس از موافقت دولت با صلاحیت دیوان حریف با مسائلی که داشت دولت را ساقط کند و دولت دیگری روی کار بیاورد که در دادگاه از ایران دفاع نکند و دادگاه دولت را بتأدیبه خسارت و عدم النفع هر دو محکوم کند، یعنی بهره ای که هرگاه صنعت نفت ملی نشده بود و در مدت چهل سال شرکت از معادن ایران میبرد دولت از عهده برآید. این جانب پیشنهاد کردم حریف مبلغ مدعا به خود را تعیین کند تا بتوانیم با صلاحیت دیوان موافقت کنیم.

این پیشنهاد نه برخلاف عادت بود نه برخلاف مرسوم، چونکه هر دائمی اول طلب خود را بمدیون اظهار میکند تا اگر حاضر نشد بطور مسالمت آمیز رفع اختلاف کند آنوقت از مراجع رسمی درخواست انطباق حق نماید و مقصود از پیشنهاد این بود که مبلغ مدعا به معلوم شود و بعرض مجلسین برسد و تذکر داده شود که دادگاه بیش از این دولت را محکوم نخواهد کرد. چنانچه مجلسین تصویب مینمودند قرارداد منعقد شود.

ولی از آنجائی که حریف حسن نیت نداشت حاضر نشد که مبلغ مدعا به تعیین نماید، والا چه مانعی داشت که آن را تعیین کند و دولت با اجازه مجلسین قرارداد و دنیاله آن هر دو را امضا نماید.

دیوان بین المللی دادگستری یا هر هیئت پرهیزگار وقتی بحق حکم میکند که مدافع از روی کمال درستی و شرافت از موکل خود دفاع کند، وقتی که دولت را خود مدعی بیاورد و مدافع را هم خود او تعیین نماید نتیجه ی کار همان میشود که ما پیش بینی میکردیم. کما اینکه قرارداد جدید نفت هم روی همین اساس گذشت و آن

نمایندگان که از روی مطالعه و تحقیق مضرات آن را گفتند مثل یک نماینده‌ی حقیقی ملت از وطن خود دفاع کردند. این بود جهانی که ما نتوانستیم با پیشنهاد آقای سفیرکبیر امریکا موافقت کنیم.

(۲) اعتراض شده بود که لایحه‌ی قانونی این جانب معروف بقانون امنیت اجتماعی برخلاف روح آزادی وضع شده و یک قانون ارتجاعی است. لذا عرض میکنم تصدی این جانب در کار و اجرای اصول دموکراسی سبب شده بود که در بعضی از دهات اخلا لگران مزاحمه مالکین بشوند و دولت ناچار بود مقرراتی برای رفع مزاحمت از مالکین وضع کند. این بود که در ۲۸ اسفند ماه ۳۱ لایحه‌ی قانونی بنام «مجازات اخلال در نظم و امنیت عمومی» برای مدت سه ماه بامضا رسید که در ۱۶ خرداد ۳۲ برای سه ماه دیگر تمدید گردید.

میس در ۱۸ تیرماه ۳۲ لایحه‌ی قانونی دیگری بنام «تشکیل و اختیارات کمیسیون امنیت اجتماعی» بامضا رسید که ماده‌ی ۱۴ آن لایحه‌ی قانونی ۲۸ اسفند را لغو نمود.

مرتکبین جرائم مقرر در لایحه‌ی ۱۸ تیرماه میبایست در کمیسیون امنیت اجتماعی محاکمه شوند (ماده‌ی ۹) و محکوم حق داشت از تاریخ صدور رأی تا ده روز بدادگاه استانی که جرم در حوزه آن واقع شده بود شکایت کند. (ماده ۱۳).

چنانچه دادگاه استان هم رأی کمیسیون را تأیید مینمود و حکم قطعی میشد محکوم میبایست از شش ماه تا یکسال بازداشت شود و یا بمحلی که کمیسیون برای اقامت اجباری او معین کرده بود تبعید شود. (ماده ۷)

اکنون باید دید که جنبه‌ی آزادیخواهی این لایحه‌ی قانونی که برای جلوگیری از عملیات اخلا لگران وضع شده بود بیشتر است یا جنبه‌ی آزادیخواهی ماده ۵ قانون حکومت نظامی که در مجلس دوم نمایندگان حقیقی ملت آن را برای جلوگیری از افراد مخالف آزادی و مشروطه وضع کردند و اکنون افراد آزادیخواه و موافق مشروطه را هم باستاد همین قانون بازداشت میکنند و تا هر وقت که نقشه سیاست خارجی کاملاً اجرا نشده آنها گرفتارند.

مجله‌ی هفتگی «تهران تصویر» در شماره‌ی ۶۳ مورخ پنجم خرداد ۳۴ نوشت مطابق تحقیقات خبرنگار تهران تصور تبعید همکاران دکتر مصدق بموجب قانونی صورت گرفت که در اواسط حکومت دکتر مصدق بتصویب رسیده است. در صورتیکه همکاران من اخلا لگر نبودند که مشمول این لایحه قانونی بشوند و تازه اگر میشدند در نفع آنان بود، چونکه روز پنجشنبه ۱۸ اردی بهشت ۳۴ آنها را دستگیر نمودند و روز دوشنبه اول خرداد

بدون محاکمه هر کدام را یکی از نقاط جنوب تبعید کردند و در محل تبعید هم برخلاف قانون زندانی نمودند.

(۳) اظهارات بعضی از نمایندگان در مجلس شورای ملی و مندرجات بعضی از جرائد راجع باینکه در زمان دولت این جانب امنیت نبود یکی از تبلیغاتی بود که بنفع بیگانگان صورت میگرفت، چونکه نمی گفتند در کجای مملکت امنیت نیست.

اگر مراد از امنیت این است کسی در مصالح مملکت حرف نزند و یا در این مملکت که مجازات نیست اشخاص خائن را بجامعه معرفی نکنند من اعتراف میکنم که این امنیت در زمان دولت این جانب وجود نداشت. چنانچه از امنیت مراد این باشد که اموال مردم غارت نشود و یا اموال دولت را اختلاس نکنند این کارها در زمان تصدی این جانب کمتر میشد، یا اینکه بملت خیانت نکنند در دولت این جانب کسی نکرد.

فرق است بین ناامنی که نتیجهی آن قتل و غارت است یا ابزار احساسات وطنپرستی و یا جنگ یک ملتی برای آزادی. تسلط دولت بر اوضاع سیاسی است که فقط در نفع اجانب برقرار میشود و مقصود از آن این است کسی در جامعه سخنی نگوید و اوضاع را تشریح نکند تا آنها بتوانند در یک جامعه مختق هر چه میخواهند بکنند و بمقصودی که دارند برسند.

تنها چیزی که بعنوان ناامنی ذکر میشد این بود که روی لباس بانوان محلول اسید سولفوریک میباشند که این کار را بعضی از افراد چپ مربوط سیاست بیگانه مرتکب میشدند تا بعنوان ناامنی دولت را مجبور کنند از اجتماعات جلوگیری کند و مبارزه بنفع سیاست خارجی تمام شود که موضوع در فصل اول این لایحه در ذیل «کلیات» مشروحاً بیان شده است.

(۴) راجع باظهارات بعضی از نمایندگان که در زمان دولت این جانب حزب توده آزادی عمل داشته است و چنانچه دولت سقوط نمیکرد بر اوضاع مسلط میشد باید عرض کنم که حزب توده ای وجود نداشت، افراد همان حزب بنام احزاب و دستجات دیگر مثل سایر احزاب از اصول دموکراسی برخوردار بودند. دولت نه میتواند این آزادی را از مردم سلب کند چونکه در سایه این آزادی بود که مملکت بآزادی و استقلال رسید و نه میتواندست یک عده نامعلومی را از این اصول محروم نماید.

مسلط شدن افراد چپ هم بر اوضاع حرفی بود بی اساس، چونکه احزاب چپ اسلحه نداشتند تا بتوانند بر اوضاع مسلط بشوند. یا تمام جدیدی که بعد از سقوط دولت این جانب بکار رفت آیا ده قبضه تفنگ در خانه ی یکی از افسران و یا در محلی مربوط به احزاب چپ بدست آوردند؟

اگر افراد چپ اسلحه داشتند و می‌توانستند بر اوضاع مسلط شوند چه وقت مقتضی و شایسته‌تر بود که بعد از کشف اسرار دستجات چپ آن را بکار برند و خود را از خطری که متوجه آنها شده بود حفظ نمایند.

(۵) روزنامه‌ی «اتحاد ملی» در شماره‌ی ۳۹۰ مورخ ۱۶ آبان‌ماه ۳۴ صفحه‌ی ۲ زیر عنوان «تصحیحی که از آن عدول شد» مینویسد این جانب پس از وصول و زیارت دستخط تصمیم گرفته بودم که فردا یعنی روز ۲۵ مرداد از کار کناره‌جویی کنم و از شهر باتفاق همسر خود باحمدآباد بروم و ساعت ۵ روز ۲۵ مرداد که دکتر فاطمی از توقیف گاه سعدآباد بخانه من آمد «طوری وسوسه کرد که مرا از این کار مانع شد.»

در صورتیکه با حقیقت وفق نمیدهد و شرح قصیه این است که عصر روز ۲۴ مرداد که آن شخص ناشناس مرا از کودتائی که در شرف تکوین بود بوسیله‌ی تلفن مطلع نمود این خبر کسانم را آنقدر مضطرب و متوحش نکرده بود که تا ساعت یک صبح ۲۵ مرداد که دستخط عزل رسید حتی یک نفر در آن خانه بتواند راحت کند و من برای اینکه شب راحت کنند بهمسر خود گفتم دست از کار میکشم و باحمدآباد میروم. اگر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی حق داشتند نخست وزیر را عزل فرمایند، و اگر کناره‌جویی من در صلاح مملکت بود و من میخواستم باحمدآباد بروم دیگر لزوم نداشت که مأمور فرمان عزل را توقیف کنم.

وقتی مرحوم سلطان احمدشاه صمصام السلطنه را عزل نمود و بجای او وثوق الدوله را نصب کرد راجع باین امر آنقدر در مجامع سیاسی طهران صحبت شده بود که هر کس میدانست در مملکت مشروطه مسؤولیت وزراء در مقابل مجلسین جزو الفبای مشروطیت است و شاه حق نداشت صمصام را عزل کند و آن مرحوم هم باستناد همان مذاکرات و اظهار عقیده‌ی مطلعین بقانون اساسی بود که تا افتتاح دوره چهارم تقنینیه خود را نخست وزیر قانونی میدانست.

آری شادروان دکتر حسین فاطمی یک تفسیر داشت و آن پیشنهادی بود که در یکی از جلسات جبهه‌ی ملی برای ملی شدن صنعت نفت کرده بود و بجزای خود هم رسید.

و نیز رونامه مزبور در شماره‌ی ۳۹۲ مورخ ۳۰ آبان‌ماه ۳۴ صفحه‌ی ۲ مینویسد: «همان حینی که این چند نفر در اطاق دکتر مصدق نشسته بودند بوسیله‌ی تلفن اطلاع داده شد که یکی از مجسمه‌های میدانهای طهران را پائین کشیده‌اند. دکتر مصدق بهمان عضو جبهه ملی که او را احضار نموده بود میگوید فوراً خودتان احزاب و دستجات ملی و اصناف و بازرگانان را جمع کنید و خودتان مجسمه‌ها را پائین بیاورید... این چیزی

است که دکتر مصدق شخصاً در محاکمه‌ی خود بآن اقرار کرد و مسؤولیت پائین آوردن مجسمه‌ها را بگردن گرفت. ولی وقتی که همان عضو جبهه ملی برای انجام دستور بیرون آمد و همان مسیر اولیه را تا میدان بهارستان و اوایل خیابان شاه‌آباد گذراند احساس کرد کار از کار گذشته است و ابتکار عمل در اغلب جاها با جناح چپ می‌باشد.»

این قسمت از مندرجات روزنامه «اتحاد ملی» نیز با حقیقت وفق نمی‌دهد و شرح واقعه این است که این جانب کمترین عقیده بمجسمه نداشتیم، زیرا مجسمه کسی را بزرگ نمی‌کند. اعمال نیک هر کسی است که او را مورد توجه هموطنانش قرار می‌دهد. با این حال چون اعلیحضرت همایون شاهنشاه بنصب مجسمه و بقای آن عقیده دارند این جانب در تمام مدت تصدی کار آنچه لازم بود در حفظ مجسمه‌های هر دو شاهنشاه بکار بردم و آنها را از عملیات تخریب کننده افراد چپ حفظ نمودم. ولی آن روز که درست خاطریم نیست کدام یک از روزهای آخر مرداد بود که وضعیت شهر صورت عادی نداشت و این خیر رسید دستور دادم قبل از هر اقدامی از طرف افراد چپ مجسمه‌های اعلیحضرت شاهنشاه فقید را دستجات و احزاب ملی خود بردارند تا چنانچه بعد خودمان آنها را بجای خود نگذاریم عمال بیگانه ما را با افراد چپ همکار قلمداد نکنند و علت اینکه ما نمیتوانستیم مجسمه‌ی اعلیحضرت شاهنشاه فقید را بجای خود نصب کنیم در سلطنت آباد موقع بازجویی اظهار نموده‌ام و بهمین جهت هم بود که دادستان در کیفرخواست خود مرا بعنوان مجسمه‌های اعلیحضرت فقید تعقیب ننمود. نسبت بمجسمه‌های اعلیحضرت همایون شاهنشاهی همیشه احترام داشتیم. چنانچه دولت سقوط نمی‌کرد چیران عملیات ناگوار افراد چپ میشد و آنها را بجای خود می‌گذاشتیم.

نیز روزنامه‌ی «اتحاد ملی» در شماره‌ی ۳۹۸ مورخ ۱۲ دیماه ۳۴ مینویسد «عصر ۲۷ مرداد هم خود فرماندار نظامی در میدان مخبرالدوله حاضر شد و این همان موقعی بود که هندرسن سفیرکبیر آمریکا در منزل مصدق حاضر شده و بیاناتی را که تقریباً اتمام حجت داشت ایراد کرده بود و گفته بود اگر وضع باین ترتیب پیش برود چون تأمینی برای امریکائیان نیست از ایران خارج خواهند شد و با هواپیمائی که در دهران (عربستان سعودی) آماده شده بآن نقطه پرواز خواهند نمود و متعاقب همین ملاقات بود که دستور جلوگیری از توده‌ایها داده شد و برای اولین مرتبه در آن چند روز حمله جدی سربازان یا سرنیزه و تفنگ با اجتماعات آنان شروع شد.»

مندرجات روزنامه‌ی مزبور برخلاف حقیقت است، چونکه آقای سفیرکبیر آمریکا چنین مذاکراتی ننموده بود و دستور جلوگیری از افراد توده هم مدتی قبل از آمدن ایشان که ساعت شش بعد از ظهر بود صادر شده بود. چنانچه فراموش نکرده باشم بیانات

ایشان را که آقای علی پاشا صالح ترجمه نمودند روی سه موضوع بود: یکی این بود شهرت اینکه آقای سرلشکر زاهدی در سفارت ماست خلاف حقیقت است. دیگر اینکه با فراندمی که در ایران صورت گرفت من مخالف بودم و سومی این بود که از میدان سوم اسفند که میگذشتم مجسمه‌ی اعلیحضرت شاه فقید را که برداشته بودند دیدم و بسیار متأسف شدم. خواستن وقت ملاقات فوری در روز سه اسفند و همچنین ملاقات روز ۲۷ مرداد هر کدام جهت خاصی داشت که نسبت بملاقات روز ۲۷ مرداد میتوانم عرض کنم غلت این بود که میخواستند بفهمانند از جریانی که بعد روی داد ایشان بی خبرند.

اکنون لازم است نتیجه‌ی مبارزه و قداکاری ملت ایران را در این قسمت از لایحه‌ی خود تجزیه و تحلیل کنم.

یکی از روزهای دوره‌ی دیکتاتوری که شادروان حسن پیرنیا مشیرالدوله بدیدم آمده بود و صحبت ما بکار نفت کشید گفتند دیدید که همکار ما در مجلس پنجم چه کرد. گفتم چه کرد؟ گفتند قرارداد «دارسی» را لغا نمود. چون با الغای هر قرارداد استعماری خصوصاً «دارسی» من موافق بودم گفتم ما که بمخالفت با دولت مشهریم خوب است در این باب صحبتی نکنیم و بانتظار نتیجه بمانیم. تا کار بجامعه ملل کشید و امتیاز نفت برای مدت سی و دو سال تمدید گردید.

من در آن سالها در ده زندگی میکردم و برای اینکه گرفتار نشوم یا کسی معاشرت نمی کردم. با این حال یکی از روزها که یشهر آمده بودم دل یاریا زدم و خدمت ایشان رسیدم.

گفتند اگر حرفی بزنم خواهید گفت که چون بمخالفت با دولت مشهوریم حرفی نزنیم که من از بیانات خود در جلسه‌ی قبل معذرت طلبیدم. سپس شروع بمذاکرات شد و نظریات خود را بدین طریق بیان نمودند.

(۱) از نظر سیاسی - تمدید مدت سبب شد که باز تا شصت سال دیگر یعنی از ۱۹۳۳ تا ۱۹۹۲ ایران نتواند قدمی در راه آزادی و استقلال خود بردارد.

(۲) از نظر اقتصادی - سال ۱۹۶۰ که قرارداد منقضی میشد تأسیسات نفت بدولت ایران تعلق میگرفت و سپس تمام عواید نفت متعلق بایران بود نه ۱۶٪ که شرکت نفت میپرداخت و اکنون باز همین مبلغ را بصورت دیگر خواهد پرداخت، بنابراین ۸۴٪ از عایدات ما برای مدت سی و دو سال بحیب خارجی رفته است.

گفتم اینها همه صحیح پس چرا برای چنین قراردادی جشن گرفتند چراغان کردند؟

گفتند از بی اطلاعی و اختناق مردم سوءاستفاده نمودند و آن عده‌ای هم که

میدانستند در سایه‌ی امنیت و تسلط دولت بر اوضاع نتوانستند حرفی بزنند و اعتراضی کنند و این بزرگترین استفاده‌ای بود که دولت انگلیس از تشکیل دولت دیکتاتوری و امنیت سطحی کرد.

از آن بعد من همیشه در این صدد بودم که مضرات تمدید را گوشزد کنم. ولی اوضاع و احوال اجازه نمی‌داد و کسی قادر نبود حتی یک کلام در صلاح مملکت اظهار کند. این بود که نه چیزی گفتم نه چیزی نوشتم و با این حال بدون ذکر هیچ دلیلی روز پنجم تیرماه ۱۳۱۹ دستگیر شدم و پس از چند روز حبس مجرد به بیرجند تبعید گردیدم و در آنجا هم چند ماه در حبس مجرد بودم تا شخصی بنام پرن اهل سوئیس که در بیمارستان نجمیه بستری شده بود بخواهش پسر من نزد ولیعهد (شاهنشاه فعلی) وساطت نمود و بامر شاه فقید مرا یا احمدآباد آوردند و زیر نظر شهربانی طهران بودم تا متفقین بایران آمدند و آزاد شدم. با این حال بشهر نیامدم تا در انتخابات دوره چهاردهم تقنینیه که در طهران انتخاب شدم در مجلس انجام وظیفه نمودم.

تا وقتی که کافقارادزه بایران نیامده بود و پیشنهاد امتیاز نفت شمال را نداده بود نتوانستم در مجلس حتی یک کلام از قرارداد ۱۹۳۳ صحبت کنم و بعنوان مخالفت با پیشنهاد او بود که پرده از روی آن برداشتم و باز برای اینکه بتوانیم روزی آن را از بین ببریم و مقدمات آزادی و استقلال ایران را فراهم کنیم طرح تحریم امتیاز نفت را دریکی از جلسات دیگر مجلس دادم و جدیت کردم تا در همان جلسه بتصویب رسید.

در دوره یازدهم تقنینیه نیز بعضی از نمایندگان توضیحات بیشتری دادند و مردم را از مضرات آن بهتر مطلع کردند و روی این نظریات و تشحید افکار عموم بود که صنعت نفت در سراسر کشور ملی گردید.

نظر باینکه دولت انگلیس نمی‌خواست از منافع سرشاری که باستناد آن قرارداد میبرد صرف نظر کند و ملت ایران را بحال خود بگذارد نقشه‌هایی ترسیم نمودند و دست عملیاتی زدند که در قسمت سوم از فصل دوم لایحه‌ی اردی بهشت ماه ۱۳۳۳ این جانب پدگاه تجدیدنظر نظامی شرح داده شده است و چون هیچکدام قرین موفقیت نشد آخرین نقشه که صدور دستخط ملوکانه راجع بعزل من بود صادر گردید.

با اینکه صلاح و صرفه‌ی شخصی من در این بود آن را بهانه قرار دهم و دست از کار بکشم نظر باینکه کناره‌جویی من از کار سبب میشد هدف ملت ایران از بین برود مقاومت کردم و آن را اجرا ننمودم. خصوصاً اینکه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی حق نداشتند بدلالی که در فصل اول لایحه فرجامی ۱۴ شهریور ۱۳۳۳ مندرج است نخست وزیر را عزل کنند. دیگر از این بابت اظهاری نمی‌کنم و فقط بعرض چند کلمه

قناعت می‌کنم و آن این است اگر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی حق عزل نخست‌وزیر را داشتند چرا دستخط مبارک را آنوقت شب آنهم یا افراد مسلح و تانک بصورت کودتا ابلاغ نمودند. چنانچه روز روشن ابلاغ می‌نمودند اگر اطاعت نمی‌کردم متهم بودم و بعد نه من می‌توانستم کاری کنم نه مردمی که میدیدند پادشاه مملکت دستخطی بحق و در صلاح مملکت صادر فرموده‌اند از من حمایت می‌کردند و باز تکرار می‌کنم که تا ساعت یک صبح روز ۲۵ مرداد حتی یک نفر هم از جمهوری حرف نزده بود. در این صورت چه موجباتی بود که یک دولت میارز با سیاست خارجی را که رهبر نهضت ملی ایران بود عزل کنند و باین طریق نهضتی را خاموش فرمایند.

در بیست و دومین جلسه دادگاه تجدیدنظر نظامی که در ۱۹ اردیبهشت ماه ۳۳ تشکیل شده بود راجع به چکی که ادوارد دونالی رئیس حسابداری اصل چهارمبلغ ۳۹۰ هزار دلار تسلیم بانک برنامه نموده بود و بانک مزبور هم چکی بشماره ۵۳۱۴۵ و تاریخ مؤخر ۳۱ مرداد ۳۲ بمبلغ ۳۲/۶۴۳/۰۰۰ ریال در وجه ادوارد دونالی بعهده بانک ملی صادر کرده بود که بمصرف کودتای دوم برسد و این جانب مدرک آن را ارائه دادم از دادگاه درخواست نمودم که تحقیقات شود وجه مزبور را «ادواردونالی» بچه اشخاصی داده است دادگاه قبول نکرد و گفت دادگاه برای رسیدگی بکیفرخواست دادستان ارتش تشکیل شده است. این حرف منطقی نداشت چونکه دادستان ارتش حکم اعدام مرا از این جهت که مسبب وقایع روزهای آخر مرداد بودم تقاضا کرده بود.

وقتی که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در مصاحبه خود با مخیر روزنامه‌ی مصری «المصور» فرمایشاتی بدین شرح فرموده‌اند: «نقشه‌ای که کشیده بودیم (۱) کاملاً مطالعه شده بود و احتمالات مختلفه را نیز پیش‌بینی کرده بودیم و میدانستیم در مقابل نقشه‌های معکوس چه کنیم. وقتی که مصدق فرمان عزل خود را رد کرد و موضوع را بصورت انقلاب جلوه‌گر ساخت و خواست از نفوذی که بدست آورده بود کمال سوءاستفاده را بکند هواپیمای من آماده‌ی پرواز فوری از کشور بود و من میخواستم این کار را بکنم تا مصدق و جماعت او تصور کنند که دور کاملاً بدست آنها افتاده است و معارضی ندارند و بآنچه میخواستند رسیده‌اند و چون من از کشور پرواز کردم آنها همین اشتباه را کردند.»

و همچنین اداره اصل چهارم قریب چهار میلیون تومان حواله کرده بود و آن عده از

(۱) این نقشه همان است که قبل از کودتا، با شوراسکف کشیده شده بود که شرح آن در آخر

افراد حزب توده هم که مربوط به سیاست شرکت سابق نفت بود حرفهائی زدند، دیگر چرا من مسؤول وقایع روزهای آخر مرداد شدم، آن عملی را که توانستند بگویند از من صادر شده و موجب غائله گردیده است چه بود؟

هر دولتی غیر از دولت این جانب در آن روز چه میتوانست بکند، علی الخصوص که دولت بواسطه‌ی همین نقشه‌ها بر قوای نظامی مسلط نبود و عده‌ای اخلا لگر هم مجری سیاست عمال دولت مبارز بودند و با آنها همکاری می نمودند و باین جهت قوای نظامی متعرض آنان نمیشد.

با این حال روز ۲۷ مرداد دستور اکید دادم که از اخلا لگران جلوگیری کنند و هر کس برخلاف رژیم سلطنت مشروطه اظهاری کند تعقیب نمایند که صبح روز ۲۸ مرداد اوضاع تغییر کرد. نخست وزیر جدید و بعضی افسران باین بهانه که سلطنت مشروطه در خطر است کودتای دوم را شروع کردند.

عجیب این است که عمال بیگانه علت سقوط دولت را نعمات ناموزون بعضی از اخلا لگران ذکر نموده اند. در صورتیکه دستخط عزل ۲۲ مرداد یعنی همان روز نصب نخست وزیر صادر شده بود و ساعت یک روز ۲۵ مرداد قبل از نعمات ناموزون بمن ابلاغ گردید.

فرض کنیم که برخلاف اصل علت بعد از معلول بوجود آمده باشد. اگر خدمات من در اول نخست وزیری «در امر ملی شدن صنعت نفت که خواسته‌ی عموم ملت ایران است مورد تأیید و پشتیبانی ذات ملوکانه» (۶) قرار گرفته بود چه شد که بعد از دستگیری من و همکارانم دولتی تشکیل نگردید که نهضت ملی ایران را رهبری کند و چرا اعلیحضرت همایون شاهنشاه شاهد قضایائی شدند که تمام بر علیه مصالح مملکت صورت گرفت بدین قرار:

(۱) هر کس را میتوانست در مصالح مردم حرفی بزند دستگیر و تبعید و زندانی کنند.

(۲) قبل از تعیین کار نفت روابط ایران با دولت انگلیس تجدید شود.

(۳) نمایندگان مجلسین را مردم انتخاب نکنند.

(۴) یا مصاحبه‌های گوناگون مردم را مطمئن سازند که هیچ عملی برخلاف قوانین راجع بملی شدن صنعت نفت صورت نخواهد گرفت تا مردم اغفال شوند و احساسات خود را از دست بدهند.

(۱) متن کامل نامه وزارت دربار شاهنشاهی در مقدمه‌ی این لایحه نقل شده.

(۵) از مذاکراتی که هیئت نمایندگی ایران با هیئت نمایندگی کنسرسیوم مینمود حتی یک کلام برای اطلاع عامه منتشر نکنند تا پیشنهاد امتیاز نفت مواجه با روزی شود که مردم همه چیز خود را از دست داده باشند و اختناق جامعه را فرا گرفته باشد و نتیجه این بشود که قراردادی بمراتب بدتر از قرارداد سابق پیشنهاد کنند و شاهنشاه آن را تأیید و مجلسین آن را بدون هیچگونه اصلاح و تغییر تصویب نمایند.

من نه از این جهت که نمی‌خواهم و نمیتوانم در سیاست دخالت کنم سکوت اختیار می‌کنم بلکه اگر می‌توانستم باز انتقاد نمی‌کردم، چونکه هر انتقادی بعد از تصویب در حکم تفسیری است که بنفع کنسرسیوم و ضرر ملت ایران تمام خواهد شد و فقط قناعت میکنم باین که عرض کنم این قرارداد آنقدر با قانون ملی شدن صنعت نفت مطابق است که ملت نمی‌تواند حتی سهمی که از نفت خام دارد در آبادان تصفیه نماید. بدیهی است که هر چه بگذرد مضرات آن بیشتر معلوم میشود و فقط یکی از آن در پرده می‌ماند و آن نفتی است که میرند و در حساب نمی‌آورند.

(۶) قسمتی از خاک ایران که از ید بیگانگان درآمده بود باستناد این قرارداد بتصرف آنان درآمد. کارشناسان خارجی که رفته بودند برگشتند و شرکت ملی نفت اسمی است بلاسمی.

(۷) قونسولگریهای انگلیس که بسته شده بود بدون هیچ قراردادی افتتاح و قونسولها در محل مأموریت خود کماکان حاکم بالاستقلال شدند.

عجب این است با اطلاعاتی که مردم در سالهای اخیر در جریان کار نفت پیدا کرده و در سیاست وارد شده‌اند کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد که با نقشه و پول سیاست خارجی صورت گرفت برستاخیز ملی تعبیر شد و فرق این رستاخیز با جشن و چراغان سال ۱۳۱۲ این است که در آن سال کسی از نظر مخالفت یا سیاست بیگانه دستگیر و تبعید و محاکمه و محکوم نشد، ولی در این رستاخیز هر کسی قدمی در راه خدمت و سعادت جامعه برداشته بود دستگیر و تبعید و محاکمه و محکوم گردید تا دیگر کسی در مغز خود فکر آزادی و استقلال نیروراند و هر چه بیگانگان بگویند و بخواهند تمکین و اطاعت نماید.

حق این بود همانطور که در زمان قدیم سلاطین بی اطلاع و بی تحصیل ملتی میساختند و از طرف ملت یخواسته‌های بیگانه جواب می‌دادند اعلیحضرت همایون شاهنشاهی هم از این ملت ساخته شده استفاده میفرمودند و با نظریات ملت مخالفت نمی‌نمودند. چونکه ملت به بقای دولت رأی داد. در این صورت از دو حال خارج نبود یا مملکت بدون کمک خارجی اداره میشد. از این چه بهتر که شاهنشاه بر مردمی سلطنت

میفرمودند که خود را در ردیف ملل آزاد جهان قرار داده بود و از این چه بهتر که در عصر این پادشاه ملت ایران بآرزو و هدف خود میرسد. و یا نمیشد آنوقت هر چه درباره دولت میفرمودند همه قبول میکردند.

آنوقت بود که حق داشتند مرا محاکمه کنند و هر کسی هم بگوید چه کار خوبی کردند و کارهای بعد از ۲۸ مرداد مفرضانه تلقی نشود و روی تمام اعمال دولت خوب یا بد خط نسخ نکشند و حتی نام وزارت جنگ را که معنا نداشت و مثل همه جا بوزارت دفاع ملی تبدیل شده بود بنام سابق برنگردانند.

من هروقت این جمله از پیام آقای سرانثونی ایدن وزیر خارجه آن روز و نخست وزیر امروز انگلستان را که ب مردم ایران داده میخوانم «هیچ چیز از این مناقشه جاهلانه تر و بیهوده تر نبوده است» بی اختیار میگیرم که چرا اعمال بیگانه بتوانند شکست ملت ایران را به «رستاخیز ملی» تعبیر کنند و برای آن جشن بر پا نمایند و این عمل سبب شود که وزیر خارجه انگلیس مبارزه و فداکاری یک ملتی را برای بدست آوردن آزادی و استقلال «مناقشه‌ی جاهلانه» تعبیر کند.

اکنون متن کامل پیام آقای سرانثونی ایدن وزیر خارجه سابق و نخست وزیر کنونی انگلستان را از جریده‌ی «کیهان» مورخ ۱۳ آبان ماه ۱۳۳۳ نقل مینمایم.
لندن، رویتر— سرانثونی ایدن در نطقی که درباره نفت ایران در مجلس ایراد نمود گفت:

«کنسرسیوم موافقت کرده است که مالکیت ایران را بر تأسیسات نفت بشناسد ولی تا سال ۱۹۹۴ حق خواهد داشت از این تأسیسات استفاده نماید البته در صورتیکه قرارداد بطوریکه پیش بینی شده تمدید گردد.

من میخواهم مختصری در باره ۲۱۴ میلیون لیره‌ای که از کشورهای دیگر برای سهم خود میبردارند صحبت کنم. بعضی‌ها میگویند این مبلغ چیزی نبوده و کافی نیست. من همینقدر میگویم که تا چندی پیش من فکر نمی‌کردم و خیلی‌ها برای شانس برگشتن به آبادان و استفاده از نفت ایران حتی ۲۱۴ پنس بما بدهند. بنابراین بطور کلی من عقیده مندم که این مبلغ عادلانه و منصفانه است.

در باره‌ی شرکت‌های امریکائی نیز میخواهم بطور محکم و خیلی مختصر صحبت کنم. امیدوارم کسی نگوید که امریکائیا در این قرارداد سوءاستفاده کرده‌اند، زیرا چنین چیزی عاری از حقیقت است.

ما هیچگاه نمی‌توانستیم بدون کمک امریکا و مخصوصاً بدون کمک مادی امریکا بایران در مدت سالی که ژنرال زاهدی زمامدار بوده در این مذاکرات غامض موفق

گردیم. این کمک دولت ایران را از نظر مالی سر پا نگهداشته است. دکتر مصدق ضمن کارهایی که انجام داد خزانگی دولت را خالی کرد. تنها در اثر کمک امریکا که باید در حدود یکصد میلیون باشد دولت ایران توانست بکار ادامه دهد تا این مذاکرات هر پیچ و خم بجائی برسد و نفت ایران دوباره صادر گردد مقتضی است اگر شرکت های امریکائی مورد انتقاد ناشایست قرار بگیرند این حقایق گفته شود.

من میخواهم بگویم هیچ چیز بقدر خاتمی این مناقشات اسباب خوشوقتی مجلس قرار نگرفته است. هیچ چیز از این مناقشه جاهلانتر و بیهوده تر نبوده. حقیقت این است که مذاکره با دکتر مصدق غیرممکن بود و این قبیل اشخاص گاهی دیده میشوند. خوشبختانه اکنون سیستم دیگری در کار است و ما امشب بمردم ایران از پشت این تریبون اعلام میکنیم که براساس این قرارداد جدید نفت ایران آزادانه جاری خواهد شد و مردم ایران از درآمد عظیمی استفاده خواهند کرد و سعادت آنها بیش از پیش تأمین خواهد شد. ما از این پیش آمد بیش از هر چیز خوشحال خواهیم شد.»

زنداد ۲ لشکرزرهی، دیماه ۱۳۳۴

دکتر محمد مصدق

پیوستهای لایحه

(۱) <http://chebayadkard.com/>

شماره ۲ لشکر زمینی ۹ (نبره ماه) ۱۳۳۴

دیوان عالی کشور

در مجله «سپید و سیاه» سال دوم شماره ۸ روز قبل خبری منتشر گردید که عیناً باستحضار میرسد:

«چند ماه بود که پرونده‌ی آقای دکتر مصدق در شعبه‌ی ۲ دیوان عالی کشور بحال رکود مانده بود. طبق اطلاع چند روز است که پرونده مجدداً مورد مطالعه قرار گرفته است. گویا آقای وزیر دادگستری روی دستور صریحی که برای رسیدگی فوری پرونده‌های دادگستری داده است این پرونده نیز مورد مطالعه مجدد قرار گرفته تا تصمیم نهائی روی آن اتخاذ گردد.»

از ۱۴ شهریور سال قبل که لایحه‌ی فرجامی خود را تقدیم نموده‌ام همیشه باین انتظار بوده‌ام که بر طبق ماده ۴۵۲ اصول محاکمات جرائی (۱) احضار شوم و بدستور ماده ۴۵۱ همان قانون (۲) از خود دفاع نمایم.

همه دیدند که در دادگاه سلطنت آباد هر وقت خواستم از خود دفاع کنم عده‌ای از افراد باشگاه تاج چه نام‌ها که نگفتند و جرائد نوشتند که چند بار در هر دو دادگاه بدوی و تجدیدنظر نظامی پسری شدن محاکمه تهدید شدم و من برای اینکه دادگاه سری نشود و مردم از جریان محاکمه بیخبر نمانند بمصداق «مالا یدرک کله لایترک کله» از گفتن بعضی حقایق امساک کردم.

ه- اصل: سیاه و سپید (۱.۱).

(۱) ماده ۴۵۲ «متداعین برای رسیدگی در دیوان تمیز احضار میشود ولی اگر بدون عذر موجه حاضر نشوند رسیدگی و صدور حکم بتأخیر نمی افتد.»

(۲) ماده ۴۵۱ «در روز محاکمه عضو ممیز اوراق تحقیقی خود را قرائت مینماید. متداعین یا وکلای آنان با اجازه رئیس شعبه مطالب خود را اظهار میدارند.»

این امساک نه از این جهت بود که ترسیدم مرا از بین ببرند بلکه از این جهت بود که خواستم آن حقایق در دادگاهی گفته شود که در تاریخ آزادی و استقلال ایران همیشه بماند. تا هزار مثل من در راه آزادی فدا نشوند وطن عزیز ما ایران روی آزادی و استقلال را نخواهد دید.

ماده ۴۵۸ قانون اصول محاکمات جزائی میگوید: «دیوان تمیز در موارد ذیل در صورتیکه حکمی را نقض کند ارجاع بمحکمه دیگری نخواهد نمود و این موارد را نقض بلا ارجاع گویند.»

قره‌ی سوم از ماده‌ی مزبور یکی از موارد نقض بلا ارجاع را اینطور بیان میکند: «در صورتیکه حکم صادر از محکمه تالی بر مجازات شخص بعنوان جرم بوده و حال آنکه آن عمل بر فرض وقوع قانوناً داخل در جرم نبوده و اصلاً قابل مجازات نیست.» اکنون از آن قضات عالی‌مقام سؤال میکنم این جانب که لایحه‌ی قرجامی خود را بدو فصل محدود نمودم که فصل اول آن مربوط بعزل و نصب نخست وزیر است که از وظایف مجلس شورای ملی و سناست و فصل دوم آن مربوط بدادگاه نظامی است که صلاحیت ندارد نخست وزیر را محاکمه کند و از اتهاماتی که در کیفرخواست بمن نسبت داده شده حتی یک کلام دفاع ننموده‌ام تا در دیوان عالی کشور حضور بهم رسانم و بطور آزاد از خود دفاع نمایم آن قضات عالی‌مقام چطور می‌توانند مرا مشمول قره‌ی سوم از ماده‌ی ۴۵۸ بدانند یا ندانند.

این است که درخواست میکنم هر وقت نوبت بپرونده‌ی این جانب رسید از حتی که قانون بمن اعطاء نموده است محروم نکنند و بدینا ثابت نمایند که دادگستری ایران هم مثل دادگستری انگلیس نظری بجز عدالت و حق ندارد. عرایض من مطالبی نیست که بتوانم تمام را بنویسم و باید شفاهاً بعرض برسانم. اکنون قریب دو سال است که با کیر سن و ضعف مزاج و ناتوانی زندان مجرد را تحمل نموده‌ام برای اینکه یک روز در آن دیوان حاضر شوم و آنچه راجع به بیگناهی خود دارم اظهار نمایم.

دکتر محمد مصدق

(۲)

۱۵ مرداد از زندان لشکر زرمی

دیوان عالی کشور

۱۱ تیرماه گذشته شرحی توسط دفتر دادستانی اداره دادرسی ارتش عرض نمود

که تاکنون بجاوب آن نایل نشدم. چون روز قبل مجله‌ی «خواندنیها» بنقل از روزنامه «فرمان» در شماره ۹۱ سال پانزدهم خود چنین منتشر نموده است:

«کسب اطلاع شده که دیوان عالی کشور نظر نهائی و قطعی خود را در باره پرونده مصدق بزودی اعلام خواهد داشت. چندی قبل شعبه مأمور رسیدگی به پرونده دکتر مصدق در دیوان عالی کشور آقای عقیلی یکی از اعضای خود را مأمور مطالعه پرونده مصدق السلطنه و تنظیم گزارشی در این زمینه نمود. بطوریکه اطلاع میرسد اکنون آقای عقیلی مطالعات خود را بروی پرونده مصدق که از طرف دادرسی آرتش پدیوان عالی کشور ارسال شده خاتمه داده‌اند و تنظیم گزارش ایشان بزودی تمام خواهد شد. شعبه مأمور رسیدگی به پرونده دکتر مصدق سه عضو دارد که در مورد این پرونده باید رأی بدهد. آقای عقیلی یکی از سه عضو مذکور میباشند که پس از تنظیم گزارش شعبه جلسه خود را تشکیل خواهد داد و سه قاضی به آن رأی خواهند داد. به قرار اطلاع در این گزارش آقای عقیلی حکم دادرسی آرتش را ابرام کرده‌اند و احتمال قوی میرود که در جلسه شعبه دو قاضی دیگر نیز این حکم را ابرام نمایند.

اکنون نیز رونوشتی از نامه‌ی ۱۹ تیرماه تقدیم و خاطر آن قضات عالی مقام را باین نکته توجه میدهد که در محاکم بدوی و تجدید نظر نظامی چند بار سرتی شدن محاکمه تهدید شدم و بهتر آن دانستم که از ذکر بعضی حقایق خودداری کنم تا دادگاه سرتی نشود و هموطنانم از جریان محاکمه بی خبر نمانند.

بنص صریح ماده‌ی ۴۵۲ و ۴۵۱ قانون اصول محاکمات جزائی «متداعیین در دیوان تمیز احضار میشوند». «متداعیین یا وکلای آنان با اجازه رئیس شعبه مطالب خود را اظهار میدارند».

چنانچه این جانب را احضار نکنند از حق قانونی خود محروم نموده و از عدالت استکفاف فرموده‌اند.

این جانب نباید بیش از این چیزی عرض کنم و در این زندان مشقت بار تکلیف خود را بدین طریق تعیین میکنم که تا ظهر چهارشنبه ۱۸ مرداد اگر آن دیوان مرا مطمئن نکنند که اجازه خواهند داد از خود دفاع کنم از صرف غذا اجتناب کنم و از عذاب الیمی که به آن مبتلا شده‌ام خود را زودتر خلاص کنم. البته تاریخ قضاوت خواهد نمود که آن دیوان چرا نسبت به من که در تمام مدت تصدی کار غیر از خیر مملکت نظری نداشتم این رویه را اتخاذ نموده‌اند و من هم بیش از این چیزی نمی‌خواهم.

دکتر محمد مصدق

ضمیمه: رونوشت نامه ۱۹ تیرماه ۱۳۳۴ بدیوان عالی کشور

(۳)

وزارت دادگستری

تاریخ ۱۷ مردادماه ۱۳۳۴

شماره ۱۷۱۹۹

جناب آقای دکتر محمد مصدق

دو طغرا نامه‌ی جنابعالی یکی مورخ ۱۵ مرداد و دیگری ۱۹ تیرماه گذشته بوسیله‌ی دادستانی آرتش رسید. شعبه‌ی ۹ دیوانعالی کشور که مرجع رسیدگی به پرونده است بعلمت معذوریت و مأموریت دو نفر از مستشاران تکمیل نیست. قریباً مدت آنان تمام و شعبه‌ی نامبرده دایر و مهیا برای رسیدگی خواهد شد. مندرجات پاره‌ای جرائد که مورد ملاحظه گردیده مطابق با جریان امر نیست. راجع بتقاضای اینکه موقع طرح شخص جنابعالی در دیوان کشور برای بیان مطالبی حضور بهم‌رسانید طبق روتبه‌ی معموله‌ی دیوان کشور از بدو تشکیل تا کنون در صورتی متهم و یا متداعیین برای ادای توضیحات در شعبه‌ی مربوطه دعوت میشوند که شعبه برای روشن شدن اعتراضات کتبی و شفاهی حضور فرجام خواه را لازم بدانند و رسیدگی و اعمال نظر دیوان کشور در امور جزائی محدود است بمواردی که در ماده‌ی ۳۰ اصول محاکمات جزائی قید گردیده است.

رئیس دیوان عالی کشور، هیئت

(۴)

زندان لشکر ۲ زرهی

۱۹ مردادماه ۱۳۳۴

ریاست محترم دیوان عالی کشور

نامه‌ی شماره ۱۷۱۹۹ مورخ ۱۷ مرداد غر وصول ارزانی بخشید. لزوماً بعرض جواب مصدع می‌شوم که بعد از تقدیم درخواست فرجامی قریب یکسال باز در زندان بسر بردم و هیچ عرض نمودم. ولی همینکه در مجله‌ی «سپید و سیاه» مطالبی خواندم شرحی عرض نمودم و دیوان عالی کشور را بحقی که قانون بهر متهمی داده است متوجه نمودم.

(۱) اینکه مرقوم فرموده‌اند: «طبق رویه‌ی معموله دیوان کشور از بدو تشکیل تا کنون در صورتی متهم و یا متداعیین برای ادای توضیحات در شعبه مربوطه دعوت میشوند که شعبه برای روشن شدن اعتراضات کتبی و شفاهی حضور فرجام خواه را لازم بدانند» عرض میکنم در هر قانون اول این موضوع باید مورد مطالعه قرار گیرد و روشن شود که آن قانون در نفع چه اشخاص وضع شده است.

ماده‌ی ۴۵۲ اصول محاکمات جزائی که میگوید: «متداعیین برای رسیدگی در دیوان تمیز حاضر میشوند ولی اگر بدون عذر موثقه حاضر نشدند رسیدگی و صدور حکم بتأخیر نمیآید» صرفاً در نفع متهم وضع شده و هیچکس غیر از خود او صاحب حق نیست و فقط متهم میتواند از آن صرفنظر نماید.

و تیز ماده‌ی ۴۵۱: «در روز محاکمه عضو ممیز اوراق تحقیقیه خود را قرائت مینماید، متداعیین یا وکلای آنان با اجازه شعبه مطالب خود را اظهار میدارند» که جمله‌ی آخر آن حق مسلم و صریحی است که قانون بمتهم داده و شعبه نمیتواند باستناد رویدی قضائی از او سلب حق کند که از قدیم گفته‌اند اجتهاد در مقابل تص غلط است. رویدی قضائی وقتی حجیت دارد که در قانون حکمی نباشد. وقتی قانون بمتهم حق میدهد که در دیوان کشور حاضر شود و از خود دفاع نماید آیا میتوان قبول نمود که رویدی قضائی بتواند این حق را از متهم سلب نماید.

(۲) مرقوم شده است: «رسیدگی و اعمال نظر دیوان کشور در امور جزائی محدود است بمواردی که در ماده‌ی ۴۳۰ اصول محاکمات جزائی قید گردیده است» که یکی از آن موارد این است: «در موارد عدم رعایت اصول و قوانین محاکمات جزائی - در صورتیکه عدم رعایت قوانین باندازه‌ای اهمیت داشته باشد که در حکم محکمه مؤثر بوده و آن را از اعتبار حکم قانونی بیندازد.»

لذا عرض میکنم چه عدم رعایتی از این بالاتر که ماده‌ی ۱۹۴ قانون دادرسی و کیفر آرتش بمتهم حق میدهد «آنچه را که برای مدافعه مفید میداند در موقع اظهار دارد» و این جانب بشهادت پرونده و جرائد در هر دو دادگاه چند بار بسری شدن بمحاکمه تهدید شدم و برای اینکه محاکمه این جانب در پس پرده صورت نگیرد و مردم علاقمند بکلی آجریان کار دادگاه بیخبر نمانند از اظهار بعضی حقایق خودداری کرده‌ام. با این حال معلوم نیست وقتی که قسمتی از اعتراضات خود را نه کتباً نموده‌ام نه شفاهاً دیگر بچه استناد شعبه میتواند «برای روشن شدن اعتراضات کتبی و شفاهی حضور فرجام‌خواه را لازم بدانند». ریاست محترم دیوان عالی کشور

امید من در این دو سال زندان همیشه این بوده است که در جلسات محاکمه حاضر شوم و از حقی که قانون بمن اعطاء نموده است استفاده نمایم و جای کمترین شک و تردید در بیگناهی خود باقی نگذارم. این است که تمنا میکنم بلافاصله بعد از تشکیل شعبه نظریات آقایان اعضاء محترم شعبه را در موضوع این درخواست باین جانب ابلاغ فرمایند تا تکلیف خود را بدانم.

(۵)

زندان لشکر ۲ زرهی

۲۲ مهرماه ۱۳۳۴

ریاست محترم دیوان عالی کشور

چون در بعضی از جرائم مرکز خبری منتشر شده که چهارم آبان یعنی روز ولادت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی عده‌ای از مجرمین من جمله خود این جانب مشمول عقوبت ملوکانه قرار خواهند گرفت لذا بعرض این نامه تصدیح افزا میشود.

I

که از این حق کسانی میتوانند استفاده کنند که از آخرین دادگاه کیفری حکم قطعی راجع بمحکومیت آنها صادر شده باشد. در صورتیکه حکم دادگاه تجدیدنظر نظامی راجع بسه سال حبس مجرد این جانب هنوز قطعی نشده و از ۱۴ شهریور ماه ۳۳ که درخواست فرجام نموده‌ام در آن دیوان بلا تکلیف مانده است.

نسبت بحکم مزبور دیوان عالی کشور میتواند بیکى از سه طریق عمل کند:

(۱) آن را نقض کند و بدادگاهی که صلاحیت رسیدگی دارد ارجاع نماید.

(۲) حکم را ابرام کند.

(۳) آن را نقض بلا ارجاع فرماید.

اتخاذ هر یک از این سه طریق بسته بمیزان علاقه‌ای است که رأی دهندگان بحفظ حیثیات خود واستقلال قوه قضائیه دارند و آن چیزی که در اختیار دیوان عالی کشور نیست همان سلب حق حضور در دادگاه از متهم است که حتی در ممالک بسیار عقب افتاده هم آن را از متهم سلب نمیکنند مضافاً باینکه قانونگذار ما هم از این اصل که یکی از اصول مهمه حقوق جزائیه است الهام گرفته وماده ۵۱۹ اصول محاکمات جزائیه را بدین طریق تنظیم نموده است:

«در روز محاکمه عضو ممیز اوراق تحقیقیه خود را قرائت مینماید. متداعین یا

وکلای آنان با اجازه رئیس شعبه مطالب خود را اظهار میدارند...»

و ماده‌ی ۵۲ نیز میگوید: «متداعین برای رسیدگی در دیوان تمیز احضار میشوند و اگر بدون عذر موجه حاضر نشدند رسیدگی و صدور حکم بتأخیر نمیافتد.»

این حق حضور از نظر قانون گزار آنقدر مهم تلقی شده که ماده‌ی ۵۳ میگوید: «پس از آنکه طرفین بر حسب اصول احضار شدند حکم صادر از دیوان تمیز در هر حال

حضوری محسوب است وقابل اعتراض نیست.»

که مفهوم مخالف آن این است اگر متهم احضار نشد حکم غیابی است و او میتواند

بآن اعتراض کند.

نظر باینکه در نامه مورخ ۱۹ مرداد گذشته نظریات خود را در خصوص مواد ۴۵۱ و ۴۵۲ عرض و بطور مشروح استدلال کرده‌ام دیگر زائد است از این بابت چیزی عرض کنم.

II

در جراند روز البته ملاحظه فرموده‌اند که در آخرین جلسه دادگاه بدوی نظامی نامه‌ای بشماره ۶۵۹۲ مورخ ۲۹ آذر ۳۳ از وزارت دربار شاهنشاهی بریاست دادگاه رسید که عیناً برای استحضار نقل میشود:

«بقرموده اعلیحضرت همایون شاهنشاه بیاس خدمات آقای دکتر محمد مصدق در سال اول نخست‌وزیری خود در امر ملی شدن صنعت نفت که خواسته‌ی عموم ملت ایران و مورد تأیید و پشتیبانی ذات ملوکانه بوده و هیبشاد و آنچه نسبت بمعظم له گذشته است صرفتظر فرموده‌اند»

اکنون لازم میدانم خدماتی که در سال اول دولت این جانب بمملکت و شاهنشاه شده است باختصار شرح دهم:

(۱) ملی شدن صنعت نفت در ۲۹ اسفندماه ۱۳۲۹ صورت گرفت و تا ۵ اردی بهشت ماه ۳۰ که مجلسین شورای ملی و سنا باین جانب رأی تمایل دادند قطعی نشده بود. این بود که از تشکیل دولت خودداری کردم تا قانون نه ماده راجع باجرای اصل ملی شدن صنعت نفت در مجلسین تصویب شود و ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور قطعیت پیدا کند.

(۲) خلع ید از شرکت سابق که روز ۲۹ خرداد بعمل آمد.

(۳) دولت انگلیس اصالة از طرف خود و وکالتاً از طرف شرکت سابق اصل ملی شدن صنعت نفت را شناخت. برقرض عدم شناسائی هم صنعت نفت ملی شده بود چونکه هر مملکت روی اصل حاکمیت ملی میتواند هر یک از صنایع خود را ملی کند و این شناسائی از این نظر مفید بود که شرکت نمیتوانست ادعای عدم النفع کند، چونکه ملی شدن صنعت نفت را بدون قید و شرط شناخته بود بنابراین دعوی شرکت منحصر میشد بقرامت.

(۴) خروج کارشناسان انگلیس از ایران بعد از ۴ مهرماه ۱۳۳۰

(۵) پیشرفت دولت در شورای امنیت

(۶) آزادی انتخابات

(۷) انحلال قونسولگریهای انگلیس

از مراحلی که بعد از اردی بهشت ماه ۳۱ یعنی بعد از سال اول تشکیل دولت این جانب ملت ایران طی نمود چون مورد پشتیبانی و تأیید اعلیحضرت همایون شاهنشاه واقع نشده چیزی عرض نمیکنم و فقط من باب مثال یکی از آن مراحل اشاره مینمایم و آن شکست سیاست خارجی در دیوان بین المللی دادگستری است که در اول مرداد ۳۱ صورت گرفت و قضات آن خود را سیاست‌های استعماری آشنا و آلوده نکردند و از راه حق و حقیقت قدمی خارج نگذاشتند و حتی «سرآرتولد مک‌تایر» قاضی انگلیس و رئیس دیوان بر علیه دولت خود رأی داد و مورد تحسین و تقدیر جهانیان قرار گرفت، چونکه قاضی شرافتمند آن کسی است که رأی بحق بدهد و غیر از حق و عدالت چیزی در نظر نگیرد و هیچ فردی در هر مقام نتواند او را آلت فعل قرار دهد و از عقیده و ایمانی که دارد منحرف سازد.

از آنچه گذشت این سؤال پیش میآید اگر عملیات سال اول دولت این جانب بشرحی که گذشت خواسته‌های ملت ایران بوده آیا از حق عفو اعلیحضرت این جانب باید استفاده کنم یا کسانی که برخلاف خواسته‌های ملت عمل کرده‌اند؟

اکنون متجاوز از یکسال است که این جانب ناگواریهای زندان مجرد را تحمل کرده‌ام برای اینکه آقایان مستشاران محترم بتوانند پرونده‌ی این جانب را مورد مطالعه قرار دهند و بررسی فرمایند تا معلوم شود که چند مرتبه در هر دو دادگاه بسری شدن محاکمه تهدید شدم و برای اینکه کار در پشت پرده نگذرد و مردم از جریان محاکمه بی‌خبر نمانند از اظهار حقایقی که بشفع خود بود خودداری کردم، و اکنون معلوم نیست چرا باید از حق که قانون بفرماندهی داده است محروم شوم و در جلسات دادگاه حاضر نشوم و از خود دفاع نکنم. بطوریکه در یکی از جلسات دادگاه نظامی عرض شده چنانچه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی این جانب را مشمول عفو قرار دهند چون بزرگترین توهینی است که بیک خدمتگزار مملکت میشود زیرا بار آن نیروم و بزندگی خود خاتمه میدهم.

اکنون نیز باستحضار عالی میرسانم که هرگاه شعبه این جانب را برای حضور در دادگاه دعوت نکند و حق دفاعی که قانون بفرماندهی داده است از این جانب سلب کند چون دیگر وسیله‌ای برای دفاع ندارم مرگ را بزندگی ترجیح میدهم و غیر از نخوردن غذا بوسیله‌ی دیگری متوسل نمیشوم و تا در زندان بسر میبرم برای اینکه کسی را متهم نکنند طریقه‌ی دیگری اتخاذ نخواهم کرد.

از همه خواهانم که بعد از اتخاذ تصمیم مرا زحمت ندهند و احتضارم را طولانی نفرمایند.

(۶)

زندانیان لشکر زرهی

۲۱ بهمن ماه ۱۳۳۴

جناب آقای هیئت ریاست محترم دیوان عالی کشور

بنص صریح ماده‌ی ۱۸۶ قانون دادرسی و کیفر آرتش «وکیل مدافع متهم از ابتدای جریان دادرسی میتواند با آزادی یا او ملاقات و مذاکره کند» که در ممالک دور از تمدن هم این حق را از متهم سلب نمیکنند. باین حال معلوم نشد چه مانعی روی داد که حق مزبور از این جانب سلب شود و از ۱۴ شهریور ماه ۳۳ که لایحه فرجامی خود را تقدیم کرده‌ام فقط چهار مرتبه آنهم با اجازه‌ی آن جناب و تشریفات خاصی این ملاقات دست داده‌است که باز بدستور آن جناب و برای آخرین دفعه مرتبه دیگری اجازه داده‌اند که با آقایان وکلای خود ملاقات کنم و طبق نامه‌ی شماره ۳۳۷۶ دادستانی آرتش «آخرین اظهار و اعتراض خود را در مورد رای دادگاه تجدیدنظر کتبی یا شفاهی بوسیله ملاقات کنندگان باستحضار شعبه ۹ دیوان عالی کشور» برسانم که مفهوم این دستور چیزی جز این نیست که حق حضور این جانب را در دادگاه برای دفاع از خود سلب میکند.

از تاریخ تقدیم لایحه‌ی فرجامی تا ۱۷ مرداد ۳۴ که آن جناب نامه شماره‌ی ۱۷۱۹۹ را در جواب نامه‌های مورخ ۱۹ تیرماه و ۱۵ مرداد این جانب مرقوم فرموده‌اند قریب یک سال گذشت که این جانب بلا تکلیف در زندان بسر برده‌ام و برای تأخیر رسیدگی بکار این جانب در نامه مزبور دلایلی ذکر فرموده‌اند که قسمت حساس آن عیناً در این جا نقل میشود.

«شعبه ۹ دیوان عالی کشور که مرجع رسیدگی پرونده است بعلت معذوریت و مأموریت دو نفر از مستشاران تکمیل نیست. قریباً مدت آنان تمام و شعبه نامبرته دایر و مهیا برای رسیدگی خواهد شد. مندرجات پاره‌ای از جرائد که مورد ملاحظه گردیده مطابق با جریان امر نیست. راجع بتقاضای اینکه موقع طرح شخص جنابعالی در دیوان کشور برای بیان مطالبی حضور بهم رسانید طبق رویه معموله دیوان کشور از بدو تشکیل تاکنون و در صورتی متهم یا متداعیین برای ادای توضیحات در شعبه مربوطه دعوت میشوند که شعبه برای روشن شدن اعتراضات کتبی و شفاهی حضور فرجام خواه را لازم بدانند و رسیدگی و اعمال نظر دیوان کشور در امور جزائی محدود است بمواردی که در ماده‌ی ۴۳۰ اصول محاکمات جزائی قید گردیده است.»

سپس طی نامه‌ی مورخ ۱۹ مرداد ۳۴ خاطر عالی را باین متوجه نمود که یکی از

موارد ماده مزبور «عدم رعایت اصول و قوانین محاکمات جزائی است در صورتیکه عدم رعایت قوانین مزبور باندازه‌ای اهمیت داشته باشد که در حکم محکمه مؤثر بوده و آن را از اعتبار حکم قانونی بیندازد.»

و من باب مثال چه عدم رعایتی از این بالاتر که ماده‌ی ۱۹۴ قانون دادرسی و کیفر آرتش بمتهم حق میدهد «آنچه که برای مدافعه مفید میداند در موقع اظهار دارد» که این جانب بشهادت پرونده و جرائد در هر دو دادگاه چند بار بسری شدن محاکمه تهدید شدم و برای اینکه جریان محاکمه مثل سایر دادرسیها در پس پرده صورت نگیرد و مردم علاقمند بکلی از آن بی‌خبر نمانند از اظهار بعضی از حقایق خودداری کرده‌ام. بنابراین وقتی که این جانب مطالبی برای دفاع از خود اظهار ننموده‌ام دیگر موردی نیست که دادگاه «برای روشن شدن اعتراضات کتبی و شفاهی حضور فرجام خواه را لازم بداند.» دیوان عالی کشور با درخواست این جانب بیکدی از سه طریق میتواند عمل کند: (۱) حکم دادگاه تجدیدنظر را نقض کند و بدادگاهی که صلاحیت دارد ارجاع نماید.

(۲) آن را نقض بلا ارجاع فرماید.

(۳) حکم مزبور را ابرام نماید.

اتخاذ هر یک از این سه طریق بسته بمیزان علاقه‌ای است که رأی دهندگان بحفظ حیثیات خود و استقلال قوه قضائی دارند و آن چیزی که در اختیار آن دیوان عالی مقام نیست سلب حق حضور در دادگاه از متهم است که در هیچ کجا مرتکب چنین عملی نمیشوند و واضعین قانون اصول محاکمات جزائی هم آن را در باب چهارم قانون مزبور راجع بتمیز احکام جزائی ذیل مواد زیر برای هر متهمی تأمین کرده‌اند.

نص صریح ماده‌ی ۴۵۱ «در روز محاکمه عضو ممیز اوراق تحقیقی خود را قرائت مینماید. متداعیین یا وکلای آنان با اجازه رئیس شعبه مطالب خود را اظهار میدارند و مدعی العموم اخیراً عقیده خود را اظهار میدارد و دیوان تمیز پس از آن با کثرت آراء حکم میدهد.»

نص صریح این ماده تا متداعیین یا وکلای آنان مطالب خود را اظهار نکنند نه دادستان میتواند اظهار عقیده کند نه دادگاه میتواند حکمی صادر نماید مگر اینکه طبق ماده‌ی ۴۵۲ که میگوید: «متداعیین برای رسیدگی در دیوان تمیز احضار میشوند ولی اگر بدون عذر - وجه حاضر نشوند رسیدگی و صدور حکم بتأخیر نمی‌افتد» دادگاه متداعیین را احضار کرده باشد ولی آنها بدون عذر موجه حاضر نشده باشند.

ماده‌ی ۴۵۳ نیز در تأیید مواد مزبور چنین گوید: «پس از آنکه متداعیین برحسب

اصول احضار شوند حکم صادر از دیوان تمیز در هر حال حضوری محسوب است و قابل اعتراض نیست.»

که مفهوم مخالف آن این است اگر متهم بر حسب اصول احضار نشد حکمی که دادگاه صادر میکند حضوری محسوب نمیشود و متهم میتواند بآن اعتراض کند.

حقی را که مواد مزبور بمتهم داده است حق مسلم او و در نفع اوست و آن را نمیتوان از او سلب نمود مگر برضای خود او. نه دادستان میتواند نظری برخلاف آن اظهار کند و نه دادگاه میتواند او را احضار نکند و حق دفاعی که قانون باو داده است از او سلب نماید.

در هر کجا وقتی که دو قانون هر کدام حکم خاصی دارد قانونی [را] که در نفع متهم است اجرا میکنند ولی اکنون آن جناب طبق مرقومه شماره ۱۷۱۹۹ مورخ ۱۷ مرداد که قبلاً قسمت حساس آن گذشت میخواهند نه باستناد یک قانون بلکه باستناد یک رویه قضائی این جانب را از حقی که مواد مذکور بهر متهمی داده است محروم کنند. بعلاوه رویه‌ی برخلاف نص صریح قانون معقول نیست.

در ۶ مهرماه ۳۴ در جواب سؤال مخبر روزنامه «اطلاعات» بیاناتی فرموده‌اند که قسمتی از آن بیانات از شماره ۸۷۹۲ همان جریده عیناً نقل میشود:

«چون قبلاً اعضای شعبه ۹ دیوان عالی کشور که پرونده آقای دکتر مصدق برای بازرسی بآن شعبه ارجاع شده است تکمیل نبود و بالتسبیح پرونده‌های ارجاعی بآن شعبه را که مانده بود باین جهت اخیراً اعضای آن شعبه از اوایل هفته گذشته پرونده‌های را که از جمله پرونده آقای دکتر مصدق بجریان افتاده و اکنون اعضای شعبه ۹ مشغول پرونده قطور آقای دکتر مصدق شده‌اند. بعلت اینکه در این پرونده اوراق زیاد است تصور میرود قرائت آن یکی دو هفته بطول انجامد. باید دانست تصمیم قطعی در باره پرونده آقای دکتر مصدق باید با حضور دادستان کل انجام شود و آقای امامی دادستان کل اکنون در اروپا هستند و قرار است تا چند روز دیگر بطهران مراجعت کنند، بنابراین پس از ورود دادستان کل که باید در مورد پرونده‌های ارجاعی بشعب نظر بدهد تصمیم نهائی درباره پرونده آقای دکتر مصدق اتخاذ میگردد و اکنون میتوان گفت در حقیقت مقدمات رسیدگی آغاز شده است.»

اخیراً بعضی از روزنامه‌ها نوشته‌اند که شاهنشاه مرا احضار فرموده و برای رسیدگی به پرونده آقای دکتر مصدق دستیراتی صادر فرموده‌اند. این شایعه بهیچوجه صحت ندارد زیرا کار دیوان عالی کشور بر مدار خود جریان دارد و پرونده آقای دکتر مصدق نیز در شعبه ۹ تکمیل شده است در موعد و نوبت خود رسیدگی خواهد شد.»

این بود قسمت حساس مصاحبه آن جناب و از ۶ مهرماه باز چند ماه میگذرد ولی هنوز این جانب احضار نشده‌ام و در زندان بلا تکلیف سر میبرم.

۰ ۰ ۰

اکنون اختطاریه‌ی شماره ۳۳۷۶ مورخ ۱۷ بهمن ماه ۳۴ دادستانی ارتش را عیناً نقل میکنم.

بارگشت شماره ۷۴۹۲ رکر ۲ - ۲۵/۱۰/۳۴

در باره آقای دکتر محمد مصدق

نیمسار فرماندهی لشکر ۲ زرهی مرکز

بنا یا بلاغ ریاست دیوان عالی کشور غدغن فرمائید با مراجعه‌ی آقایان علی شهیدزاده و حسن صدر و مجدزاده جمعاً یا انفراداً فقط یک جلسه برای آخرین دفعه با آقای دکتر محمد مصدق ملاقات نمایند تا آخرین اظهار و اعتراض خود را در مورد رأی دادگاه تجدیدنظر کتبا یا شفاهاً بوسیله ملاقات کنندگان باستحضار شعبه ۹ دیوان عالی کشور برسانند.

دادستان ارتش، سرلشکر آزموه

ریاست محترم دیوان عالی کشور

این جانب هر قدر تجسس نمودم در قوانین موضوعه ملاک و مدرکی برای صدور این اختطاریه ندیدم. اکنون که دیوان عالی کشور میخواهد در یک امر حیاتی مملکت اظهار نظر کند چنانچه قانون و مقرراتی هم نبود شایسته و سزاوار این بود که متهم را احضار کنند و بیانات او را بشنوند، چه بسیار از مطالب که متهم نه میتواند بنویسد نه پیغام دهد و میخواهد آنها را در آخرین وقت دادگاه اظهار کند و دادگاه طبق مقررات محاکمه جزائی در همه جا رأی خود را بلافاصله بدهد و این رأی مصون از هر شایبه و دخالت و اعمال نفوذ باشد خصوصاً اینکه قانونی هم برای این کار هست و طبق ماده‌ی ۴۵۱ و ۴۵۲ اصول محاکمات جزائی دادگاه مکلف است که متهم را احضار کند و بیانات او را استماع نمایند.

چنانچه کار دیوان عالی کشور بر مدار خود جریان دارد چه چیز سبب شده است که این جانب را از حق دفاعی که قانون در خود دادگاه بمتهم داده است محروم نمایند؟

نویسندگان کیفرخواست ۹ مهرماه ۳۲ ارتکاب سیزده ققره عملی را بساین

جانب سیت داده اند که در فصل ۲ لایحه خود بداد گاه تجدید نظر جواب آنها را داده ام. چنانچه تمام آنها را هم این جانب مرتکب شده باشم چون هیچکدام مشمول قانون مجازات نمیشود مرتکب جرمی نشده ام. اگر دادگاه با این نظر موافق است این جانب از حق حضور در دادگاه صرف نظر میکنم تا دادگاه رأی خود را بدهد و تکلیف این جانب را معلوم نماید و الا باید بدادگاه احضار شوم و آنچه برای دفاع از خود مفید میدانم بگویم و ثابت نمایم که دادگاه نظامی برای محاکمه نخست وزیر صالح نیست و طبق اصل ۶۹ متمم قانون اساسی رسیدگی بکار این جانب در صلاحیت دیوان کشور است. از روزی که کشور ایران صاحب رژیم مشروطه شده از آن نخست وزیر و وزیرانی که برخلاف مصالح مملکت کار کرده اند حتی یک نفر را هم ولو برای چند دقیقه بازداشت نکرده اند.

کمیسیون مختلط تشکیل دادند - قرارداد تحت الحمایگی ایران را امضا کردند - پلیس جنوب را برسمیت شناختند - امتیاز کشتی رانی دریاچه ارومیه را تنفیذ کردند - مطالبات بی اساس دولت انگلیس را قبول نمودند - مدت امتیاز معادن نفت و تسلط بیگانگان را برای مدت سی و دو سال تمدید نمودند - نرخ لیره را بنفع بیگانگان بالا بردند - فداکاریهای ملت ایران را ندیده گرفتند - سیاست خارجی را کماکان در معادن نفت جنوب بر پا نمودند - توازن صادرات بدون نفت و واردات را که در دولت این جانب یکی شده بود از بین بردند بطوریکه واردات سال ۳۳ در حدود هفتصد ملیون تومان بر صادرات فزونی داشته است - توازن بودجه را هم بهمیززدند و شصت و پنج ملیون تومان کسر بودجه سال ۱۳۳۲ را به هفتصد ملیون تومان رسانیدند و صدها از این قبیل که چون در مصالح بیگانگان شده بود از هر تعرض مضمون ماندند و حتی بعضی از آنها مورد تقدیر و حقشناسی هم واقع شدند. ولی من و همکارانم را که جز خواسته های مردم کاری نکرده ایم و حتی قدیمی برخلاف مصالح مملکت بر نداشته ایم بازداشت نمودند و در محاکم غیر صالح و غیر مستقل محاکمه و محکوم کردند و اکنون قریب سه سال است در زندان مجرد بسر برده ام و دست حقگزار بیالاترین دادگاه مملکت دراز کرده ام، این دادگاه هم میخواهد مرا از حقی که قانون بهر متهمی داده است محروم کند.

ای کاش همان روز ۱۵ اسفند ۲۳ یا نه اسفندماه ۳۱ من از بین رفته بودم و اکنون یک عده رجال پاکدامن دچار مخطور نمیشدند، محظوری که موجب آن خود دیوان عالی کشور است.

چنانچه بعد از تقدیم لایحه ی فرجام موضوع مأموریت و معدومیت بمیان نیامده بود و دادگاه بکار این جانب رسیدگی میکرد این کار خاتمه یافته بود. برفرض اینکه من آزاد

نمیشدم مربوط بدیوان عالی کشور نبود ولی بعد که اوضاع بتدریج فرق نمود روحیه آقایان قضات هم مثل سایر مردم ضعیف شد و دادگاه تشکیل نگردید.

در هر کجا امید مظلوم بدادگستری است. وای از آنوقت که دیوان عالی کشور هم نتواند طبق قانون وظایف خود را انجام دهد که در این صورت چه فرقی است بین این دادگاه که قضات آن استقلال و مصونیت دارند با دادگاه سری یا علنی نظامی که هر چه در آن بگویند کسی نشنود و حکمی که صادر میکنند روی سلسله مراتب و اطاعت از مافوق باشد.

اکنون در قبال تصمیمی که اتخاذ فرموده اید نمیتوانم اظهاری بکنم. فقط آن قسمت از نامه‌ی مورخ ۲۲ مهرماه خود را که بآن جناب عرض نموده‌ام در اینجا نقل میکنم. «هرگاه شعبه این جانب را برای حضور در دادگاه احضار نکند و حق دفاعی که قانون بهر متهمی داده است از این جانب سلب کند چون دیگر وسیله‌ای برای دفاع ندارم مرگ را بزندگی ترجیح میدهم....»

و چون بر طبق دستور آن جناب بین این جانب و آقایان وکلایم دیگر ملاقاتی دست نخواهد داد از هم اکنون باستحضار عالی میرسانم که چنانچه تا آخر فروردین ماه ۱۳۳۵ که فقط چهار ماه بانقضای مدت حبس این جانب میماند دادگاه تشکیل نشود و این جانب را برای دفاع از حق خود احضار نکنند تصمیم خود را بموقع اجراء میگذارم. اگر دیوان عالی کشور قادر باجرای قانون نیست در این جانب قدرت انتحار هست و این هم باز خدمتی است که با آزادی و استقلال مملکت میشود و من از صمیم قلب آن را استقبال مینمایم.

زنداد لشکر ۲ زرهی مرکز - ۲۱ بهمن ماه ۱۳۳۴

دکتر محمد مصدق

(۷)

زنداد لشکر ۲ زرهی مرکز

۲۰ اسفند ماه ۱۳۳۴

اعتراض بحکمه غیابی

جناب آقای علی هیئت رئیس دیوان عالی کشور

تهدید من بانتحار سبب شد که شعبه‌ی ۹ دیوان عالی کشور کاری را که قریب دو سال در آن درمانده بود و نمیدانست چطور اظهار نظر کند که باین و آن برنخورد تسریع نماید و پرونده‌ی قطور مرا نخوانده و رأیی بدون مطالعه و ذکر دلیل که جراند روز آن را

بشرح ذیل منتشر کرده‌اند:

«شعبه ۹ در مورد تقاضای فرجام آقای دکتر مصدق ایراد و اعتراضات متهم را وارد ندانسته و رأی دادگاه تجدید نظر نظامی را درباره ایشان ابرام مینماید»
در یک موضوع حیاتی یعنی بر علیه قانون اساسی و مشروطیت یک ملتی صادر کند و حکم دادگاه نظامی را که باستناد ماده‌ی عام المنفعه‌ی ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر آرتش صادر شده است ابرام نماید.

آری تاریخ هر روز بیک صورتی تکرار میشود و از سیر تاریخ نمیتوان اجتناب کرد. یک روز کسانی را که سد راه منافع بیگانگان میشدند بعنوان مخالفت پادشاه یا اسلحه آن روز و امروز بدین طریق از بین میبردند، ولی هنوز آن جبر تاریخ بمرحله‌ی قطعی خود نرسیده است و من بر طبق قانون باین حکم مختصر و مبتدل میتوانم اعتراض نمایم.

من باین حکم غیابی که از نظر ملت ایران فاقد ارزش است طبق ماده ۴۵۳ اصول محاکمات جزائی که میگوید «پس از آنکه طرفین بر حسب اصول احضار شوند حکم صادر از دیوان عالی تمیز در هر حال حضوری محسوب است و قابل اعتراض نیست» چون بر حسب اصول احضار نشده‌ام و دادگاه با احضار من مخالفت نمود اعتراض میکنم و بآنهائی که حکم ابرام را صادر کرده‌اند طبق ماده‌ی ۱۵۰ قانون مجازات عمومی «هر یک از قضات یا مستنطقین یا مدعی العمومها..... که برخلاف صریح قانون رفتار کنند از شغل قضائی منفصل بعلاوه بتأدیة خسارت نیز محکوم خواهد شد» اعلام جرم مینمایم. چونکه بر طبق ماده‌ی ۴۵۲ اصول محاکمات جزائی که میگوید «متداعیین برای رسیدگی در دیوان تمیز احضار میشوند ولی اگر بدون عذر موجه حاضر نشدند رسیدگی و صدور حکم بتأخیر نمیافتد» میبایست مرا احضار کرده باشند ولی نکرده‌اند.

و همچنین بنص صریح ماده‌ی ۴۵۱ همان قانون «در روز محاکمه عضو ممیز اوراق تحقیقی خود را قرائت مینماید متداعیین یا وکلای آنان با اجازه رئیس شعبه مطالب خود را اظهار میدارند» میبایست بعد از اینکه این جانب مطالبی اظهار کنم رأی بدهند. این کار هم نشده و قانون را نقض کرده‌اند.

در خاتمه عرض میکنم که این اعتراض برای این نشده که دادگاه مرا تیره کند چونکه این محکومیت برای من مزید افتخار است، بلکه از این جهت شده است که

در دادگاه نظامی نتوانستم حقایق را اظهار کنم و میخواهم در این دادگاه آن حقایق را
بعرض ملت ایران برسانم تا همه بدانند علت محکومیت من چیست.

بنابراین یا رأی دهندگان باین حکم باید قانون را اجراء کنند و اعتراض مرا قبول
نمایند چونکه قضات پاکدامن قضائی هستند که چنانچه عملی برخلاف قانون مرتکب
شوند آن را جبران میکنند و چه از این بهتر که بر طبق قانون و روی صلاح مملکت
اعتراض مرا قبول کنند و بآئیه دادگستری جامعه را امیدوار بدارند تا این جانب در موضوع
عدم صلاحیت دادگاه نظامی از روی دلایل قوی ثابت کنم اگر دولت این جانب ساقط
نمیشد چیزی نمیگذشت که قضیه نفت ۵٪ بشفعت ملت ایران حل میشد.

و یا اگر قضات این کار را نکنند آن جناب یا جناب آقای وزیر دادگستری که
رونوشت این نامه برای ایشان فرستاده میشود وارد مذاکره شوند که در یک کنفرانس آزاد
بتوانم آن حقایق را اظهار کنم و البته تصور نخواهند فرمود که من میخواهم از این اطاق
زندان که در این مدت فقط برای رفتن بدادگاه و دادستانی آرتش از آن خارج شدم از
هوای آزاد استفاده کنم.

من تا آخرین روز مدت سه سال چون این حکم از یک دادگاه صالحی و بشفعت
مملکت صادر شده در هر زندانی که بفرمایند میمانم ولو اینکه جهنم باشد و بطوری که در
نامه‌ی مورخ ۲۲ مهرماه ۳۴ عرض کرده‌ام چنانچه اعلیحضرت همایون شاهنشاه هم
بمقتضای رعیت پروری این جانب را عفو بفرمایند چون توهین بزرگی است که بیک
خدمتگزار مملکت و شاهنشاه آن میشود آن را قبول نخواهم کرد.

محکوم در سه دادگاه

دکتر محمد مصدق

(۸)

زندان لشکر ۲ زوی مرکز

۲۰ فروردین ماه ۱۳۳۵

برای ضبط در پرونده

موضوع: اعلام جرم راجع بنقض اصل ۷۸ متمم قانون اساسی و ماده ۴۵۱ و
۴۵۲ اصول محاکمات جزائی

جناب آقای هیئت رئیس دیوان عالی کشور

روزنامه‌ی «کیهان» مورخ ۹ فروردین ماه ۳۵ صفحه ۱۱ می نویسد: امروز آقای

هیت رئیس دیوان کشور گفتند آقای دکتر مصدق نامه‌ای برای این جانب و نامه دیگری برای دادستان کل فرستاده و به رأی اخیر شعبه نهم دیوان کشور که پس از رسیدگی به پرونده ایشان صادر نموده اعتراض کرده و ضمن آن نوشته شده که دیوان کشور بایستی با حضور متداعیین رسیدگی نموده و رأی صادر نماید و چون هنگام صدور رأی از وی دعوت نشده لذا رأی مزبور قابل اعتراض است در حالی که این نظریه و استناد صحیح نیست و نه تنها در دیوان تمیز ایران بلکه در دیوان تمیز هیچیک از کشورهای دیگر اینطور که مدعی شده است نیست، یعنی رویه این است که تمیز بدون حضور متداعیین رسیدگی کرده و رأی صادر مینماید و برای ما نیز همین رویه مناسط است و از ابتدای تشکیل دیوان کشور همین رویه متداول بوده و هست و عدول از آن صحیح نبوده و نیست.»

این بود آنچه روزنامه‌ی مزبور در شماره‌ی ۳۸۳۴ خود منتشر نموده است و از این بیانات البته آن جناب دو نظر داشته‌اند: یکی این بوده که حکم دادگاه پس از رسیدگی به پرونده صادر شده و دیگر اینکه دیوان تمیز حتی در هیچ کشور متداعیین را برای رسیدگی احضار نمیکنند که برای رفع سوء تفاهم از آن جناب و از دادگاه بعرض توضیحات زیر مبادرت مینمایم:

(۱) راجع بصدور حکم بعد از رسیدگی به پرونده کافی است که عرض کنم طبق اصل ۷۸ متمم قانون اساسی: «احکام صادر از محاکم باید مدلل و موجه و محتوی فصول قانونیه که برطبق آنها حکم صادر شده است بوده و علناً قرائت شود.» بنابراین دادگاه مکلف است ادله و براهین خود را در حکم ذکر کند. پس چه شد که حتی یک کلام راجع بمطالبی چند که این جانب در لایحه فرجامی خود روی چند اصل از اصول قانون اساسی در خصوص عدم صلاحیت دادگاه نوشته‌ام جوابی نداد و آنها را ندیده گرفت و کوچکترین دلیلی هم برای صلاحیت دادگاه نظامی اقامه نکرد و فقط بدگر یک جمله محقر و مبتذل فتاعت نمود و رأی خود را بدین طریق صادر کرد.

«هیئت شعبه در تاریخ ۱۲ اسفند ۱۳۳۴ با حضور آقای انصاری دادیار دیوان کشور تشکیل و پس از قرائت گزارش آقای عقیلی و ملاحظه اوراق مربوطه و کسب عقیده آقای انصاری دادیار دیوان کشور از طرف جناب آقای دادستان کل برابر حکم فرجام خواسته بود و مشاوره چنان رأی میدهد «با ملاحظه جمع جهات و نظر باوضاح و احوال خصوصی مورد اعتراضات فرجامی مؤثر بنظر نرسید و حکم صادر ابرام میشود. اعضاء و هیئت حاکمه - مهر دیوان کشور» (نقل از روزنامه کیهان مورخ ۲۶ اسفندماه ۱۳۳۴).

چنانچه غیر از این است آن جناب بفرمائید چرا اصل ۷۸ متمم قانون اساسی را

نقض کرده و در یک موضوع مهم و حیاتی مملکت سکوت اختیار نموده اند و موضوع قابل توجه این است که دیوان عالی کشور حتی یک حکم دادگاه نظامی را تا کنون ابرام ننموده و این اولین حکمی است که شعبه نهم از فرط ایمان با آزادی و استقلال مملکت آن هم برطبق «رویه قضائی»^۵ ابرام کرده و مورد تأیید آن جناب هم واقع شده است، احسنت!!

بر فرض اینکه اصل ۷۸ متمم در قانون اساسی نبود و وضع نشده بود وقتی یک دادگاه مستقل و مصون از هر تعرض روی یک قضیه حیاتی میخواست رأی بدهد یعنی قانون اساسی را نقض کند و از ملت ایران سلب آزادی نماید و تمام فداکارهای ملت را در عرض پنجاه سال اخیر از بین ببرد میبایست دلایل خود را در حکم ذکر نموده باشد تا بتوانند بهیچیک از اعضای آن کوچکترین نسبتی بدهند و یا آنها را در مظان تهمت بگذارند.

(۳) و اما اینکه فرموده اید دیوان تمیز در هیچ کشور با حضور متداعین رسیدگی نمیکند و رویه این است که تمیز بدون حضور متداعین رسیدگی کرده رأی صادر مینماید باید عرض کنم که بیانات آن جناب مخالف یک اصل کلی و نص صریح اصل ۷۶ متمم قانون اساسی است که میگوید: «انعقاد کلیه محاکمات علنی است مگر اینکه علنی بودن آن مخلف نظم یا منافی عصمت باشد که در این صورت لزوم احتفاء را محکمه اعلان مینماید». بنابراین هیچ دادگاهی از اولین ساعت تشکیل آن هم برای همیشه نمی تواند مخفیانه تشکیل شود و در اصل ۷۸ سابق الذکر نیز قید شده است که دادگاه باید حکم خود را علناً قرائت کند و قرائت علنی هم در جلسه ای که متداعین حضور ندارند بمرور است.

طبق اطلاعات این جانب در کشور سوئیس چنین رویه ای معمول نیست و تردید ندارم که در فرانسه که قوانین ما از قوانین آن کشور اقتباس شده و حتی در همه جا دادگاه علنی است. اکنون قریب دو سال است که کار این جانب در آن دیوان معلوم نشده. چندی هم روی همه این جانب حاضریم که از دیوان کشور فرانسه و بلژیک اسنادی گرفته و ارائه دهم که در آنجا متداعین بدیوان کشور حاضر میشوند. خوب است آن جناب از اشخاص مطلع تحقیق فرمایند. چنانچه رفع اشتباه نشد مرقوم فرمایند که اسناد لازم را این جانب تهیه نمایم.

و اما اینکه فرموده اید برای ما نیز همین رویه منطقی است و عدول از آن صحیح

۵. بطنه و بجای «رویه قضائی» است. نگاه کنید به پایان نامه (۱، ۱).

نبوده و نیست عرض میکنم چقدر جای خوشوقتی است که آن جناب از علوم قدیمه و جدیده هر دو بهره‌ی کافی دارید و میدانید که در فقه اسلامی هیچ مجتهدی جامع تمام شرایط هم نمیتواند در قبال یکی از مدارک ثلاثه یعنی قرآن و سنت و اجماع فتوایی بدهد و آنها را بی اثر کند.

در لایحه‌ی مورخ ۲۱ بهمن ۳۴ نیز باستحضار رسانیده‌ام که هرکجا وقتی دو قانون حکم خاصی دارند قانونی که در نفع متهم است اجرا میکنند و اکنون آن جناب حتی را که قانون باین جانب داده است به عنوان یک قانون بلکه بعنوان یک «رویه غذایی» میخواهید از این جانب سلب تمائید، چون که طبق ماده‌ی ۴۵۲ اصول محاکمات جزائی متداعیین باید برای رسیدگی احضار شوند این جانب احضار نشده‌ام و نیز طبق ماده ۴۵۱ متداعیین یا وکلای آنان باید قبل از صدور رأی عقیده‌ی خود را اظهار کنند سپس دادگاه رأی بدهد، این کار هم نشده و طبق ماده‌ی ۴۵۳ که این جانب حق اعتراض دارم اعتراض خود را داده‌ام.

از عرض این عرایض مقصود این نیست که این جانب از خود سلب افتخار کنم چونکه محکومیت «روی اوضاع و احوال خصوصی» مظلومیت را ثابت نمود و برای من که در راه وطن عزیزم میخواهم کشته شوم پلّه‌ی اول افتخار است. بلکه مقصود اجرای قانون و گفتن حقایق برای ضبط در تاریخ و در نفع ملت ایران است.

بطور خلاصه قانون در نفع اجتماع و افراد وضع میشود و مادام که نسخ نشده اجتماع یا فردی از افراد میتواند اجرای آن را بخواهد و هیچ دادگاهی هم باستناد «رویه غذایی» هر قدر هم که مقوی و لذیذ باشد نمیتواند صاحبان حق را از آنچه قانون بآنها داده است محروم کند. نا قانون وجود دارد محترم است و هر وقت هم که با مقتضیات مطابقت نکند باید آن را نسخ نمود و یا اصلاح کرد.

دکتر محمد مصدق

(۹)

وزارت جنگ

دادستانی آرژان

شماره‌ی ۳۴۰۵

۳۵/۱/۲۲

آقای دکتر محمد مصدق

(۱) رأی مورخ ۳۳/۲/۲۴ دادگاه تجدید نظر نظامی وقایع ۲۵ الی ۲۸ مردادماه

۳۲ که بموجب آن اعمال و افعال شما از ساعت ۱ روز ۲۵ الی ۲۸ مرداد ۳۲ منطبق با ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر آرتش تشخیص داده شده و با رعایت ماده ۶۴ قانون کیفر عمومی بسه سال حبس مجرد محکوم شده‌اید بموجب دادنامه شماره ۳۷۰۶ تاریخ ۲۲ اسفند ۳۴ شعبه نهم دیوان عالی کشور ابرام گردیده و در نتیجه محکومیت شما به سه سال زندان مجرد قطعی گردیده است:

(۲) رأی شعبه ی نهم دیوان عالی کشور که با توافق آراء صادر گردیده و هئیت رسیدگی مرکب از آقای فرهت رئیس شعبه - آقای شجیعی مستشار و آقای عقیلی مستشار بوده‌اند با توجه بموضوع اتهام و جریان دادرسی دادگاه نظامی و دلایل فرجامخواهی شما و آقایان وکلای مدافع بشرح زیر است.

«هئیت شعبه در تاریخ ۱۲ اسفندماه ۱۳۳۴ با حضور آقای انصاری دادیار دیوان کشور تشکیل و پس از قرائت گزارش آقای عقیلی و ملاحظه ی اوراق مربوط و کسب عقیده ی آقای انصاری دادیار دیوان کشور از طرف جناب آقای دادستان کل که بر ابرام حکم فرجام خواسته بود و مشاوره چنین رأی میدهد.

با ملاحظه ی جمیع جهات و نظر باوضاع و احوال خصوصی مورد اعتراضات فرجامی مؤثر بنظر نرسید و حکم صادر ابرام میشود.»

دادستان آرتش - سرلشکر آزموده

(۱۰)

وزارت جنگ

دادستانی آرتش

شماره ۳۴۱۱

۲۵ فروردین ۳۵

آقای دکتر محمد مصدق

پاسخ نامه مورخ ۲۴ فروردین ماه ۱۳۳۵ رسیدگی به پرونده شما در دیوان کشور خاتمه یافته است و دیگر آقای شهیدزاده سمتی ندارد تا رونوشت نامه ای که قبلاً جهت جناب آقای هیئت رئیس دیوان عالی کشور ارسال داشته‌اید و عنوان آن «اعلام جرم راجع بنقض اصل ۷۸ متمم قانون اساسی و ماده ی ۴۵۱ و ۴۵۲ اصول محاکمات جزائی» میباشد جهت آقای شهیدزاده فرستاده شود، بدین مناسبت رونوشت مزبور عیناً مسترد میشود.

دادستان آرتش - سرلشکر آزموده

(۱۱)

زندانی لشکر ۴ زرهی مرکز

۱۷ اردیبهشت ماه ۱۳۳۵

جناب آقای اخوی وزیر دادگستری

روزنامه‌ی «کیهان» شماره ۳۸۶۲ مورخ ۱۵ جاری راجع باعلام جرم این جانب بر علیه آقایان مستشاران دیوان عالی کشور که برخلاف ماده‌ی ۴۵۱ و ۴۵۲ اصول محاکمات جزائی حق دفاع را در دادگاه از این جانب سلب کرده و حکم دادگاه تجدید نظر نظامی را ابرام نموده‌اند خبری زیر عنوان «دادگاه عالی انتظامی نیز اعتراض دکتر مصدق را رد کرد» در صفحه‌ی ۱۱ منتشر نموده که برای استحضار آن جناب عیناً نقل میشود:

«یک مقام قضائی در وزارت دادگستری ب خبرنگار ما اظهار داشت در تعقیب اعتراضی که آقای دکتر مصدق چندی قبل برای شعبه ۹ دیوان کشور نمود اخیراً اعلام جرمی علیه قضات برای رئیس دیوان کشور و دادستان کل ارسال داشت. رئیس دیوان کشور اعلام جرم مزبور را برای رسیدگی بدادگاه عالی انتظامی قضات احاله کرد و دادگاه عالی انتظامی آن را وارد ندانست و رد کرد.»

این است که تمنا میکنم اگر خیر فوق مطابق با واقع نیست آن را تکذیب فرمایند والا متن کامل نامه‌ی مورخ ۲۰ اسفندماه ۳۴ این جانب در خصوص اعتراض بحکم غیابی و همچنین نامه‌ی مورخ ۲۰ فروردین ماه ۳۵ این جانب راجع باعلام جرم بر علیه رأی دهندگان بحکم غیابی بجناب آقای هیئت رئیس دیوان عالی کشور که رونوشت آنها برای استحضار آن جناب ارسال شده با متن کامل رأی دادگاه عالی انتظامی قضات مربوط باینکه اعلام جرم وارد نیست در جرائد منتشر شود تا مردم همه بخوانند و قضاوت نمایند.

انتشار این اسناد نه مخالف امنیت کشور است نه مخالف رویه‌ی دادگستری، بلکه حفظ مقام و حیثیات دادگستری چنین ایجاب میکند که مثل همه جا شکایت محکوم و رأی دادگاه منتشر شود تا عامه‌ی مردم به بیغرضی و صحت اعمال دادگستری پی ببرند و بر معتقدات و ایمان خود بآن دستگاه بیفزایند.

امتناع از قبول درخواست یک مظلوم که عنقریب سه سال است در ازای خدمت بمملکت و در منافع سیاست بیگانه زندانی است آن هم از طرف یک وزیری که عضو دولت مبارزه با فساد است در حکم اعلان ورشکستگی دادگستری است. اگر رأی دادگاه عالی انتظامی طبق قانون صادر شده چرا اعتراض این جانب را بحکم غیابی

دادگاه و اعلام جرم این جانب را بر علیه رأی دهندگان مردم نخوانند و ندانند و چنانچه طبق قانون صادر نشده چرا دولتی که یگانه ماده برنامه اش مبارزه با فساد است در صدد اصلاح دادگستری بر نیاید.

جناب آقای اخوی شما که مثل بعضی احتیاج بمقام و پول ندارید و از پدر خود مالی بارت برده و میتوانید در تمام مدت عمر از این احتیاجات مستغنی باشید راضی نشوید دادگستری ایران که نتیجهی نیم قرن مشروطیت ما و زحمات بعضی از رجال علاقمند بمملکت و خیرخواه است بیش از این حیثیات خود را از دست بدهد.

از عرض این مطالب نظر شخصی ندارم چون که افتخارم در این است در زندان بمانم و از زندان بقبرستان انتقالم دهند.

بیش از این مصدع نمیشوم و خوشوقتتم از اینکه در شرایط فعلی هرکار میتوان کرد جز اینکه تاریخ را نمیتوان تحریف نمود و یا تغییر داد «عند الامتحان یکرم المرء و یهان».

دکتر محمد مصدق

(۱۲)

زندان لشکر ۲ زوی مرکز

۲۷ خرداد ۱۳۳۵

جناب آقای گلشانیان وزیر دادگستری

(۱) با ارسال پروندهی فرجام خود که قرائت آن ساعتی از اوقات آن جناب را خواهد گرفت لازم نیست از ابتدا شروع کنم این است که مطلب خود را از آنجا آغاز میکنم که روز پنجشنبه ۱۹ اسفندماه ۳۴ «رادیو طهران» رأی شعبه ۹ دیوان عالی کشور را مبنی بر ابرام حکم دادگاه تجدیدنظر نظامی و محکومیت اینجانب منتشر نمود و این جانب هم از نظر اینکه حکم را ابلاغ نکنند و انتشار در رادیو طهران را که یک مؤسسهی دولتی است در حکم ابلاغ قرار داده و باین طریق حق اعتراض را ساقط نمایند اعتراض خود را به رأی دادگاه طبق آنچه در روزنامه ها منتشر شده بود تنظیم و ۲۱ اسفند یعنی سه روز بعد از انتشار این خبر تسلیم دادستانی آرتش نمودم که مدتی در حدود یک ماه گذشت و خبری از آن نشد.

سپس دادنامه را که تاریخ صدور آن ۲۲ اسفند است دیوان کشور بوسیلهی دادستانی آرتش باین جانب ابلاغ کرد که رونوشت نامهی شماره ۳۴۰۵ د مورخ ۲۲ فروردین ۳۵ دادستانی آرتش جزو پرونده است و این خود میرساند که جریان کار این محاکمه در آن دیوان از صورت عادی خارج بوده است. اگر دادنامه محتاج بایلاغ نبود چه

پیش آمد که ابلاغ شد و چنانچه میبایست ابلاغ شود چرا این کار بوقت نشد و یک ماه بعد انجام گرفت.

(۲) از سرنوشت اعتراض خود بحکم غیابی نیز بوسیله یک مقام مطلع و مجهولی مستحضر شدم که روزنامه «اطلاعات» در شماره ی ۸۹۷۰ مورخ ۱۹ فروردین ماه ۳۵ زیر عنوان نامه اعتراضیه دکتر مصدق بایگانی شد نگاشت «یک مقام مطلع در دیوان عالی کشور امروز بخیرنگار ما اظهار داشت نامه اعتراضیه ای که چندی قبل دکتر مصدق بعنوان آقای هیئت رئیس دیوان عالی کشور ارسال داشته بود بواسطه وارد نبودن اعتراض در دفتر دیوان کشور بایگانی گردید.»

چون نتوانستم تحمل این رویه ی خلاف قانون را بکنم آن هم از ناحیه ی یک مقامی که خود ناظر اجرای قانون و حافظ قانون است اعلام جرمی بر علیه قضات رأی دهنده تنظیم کردم و آن را ۲۰ فروردین ماه ۳۵ تسلیم دادستانی آرتش نمودم که باز آن شخص مطلع و مجهول نخواست مستقیماً اظهاری بکند و رد آن را بوسیله ی روزنامه ی «کیهان» شماره ۳۸۶۲ مورخ ۱۵ اردی بهشت ماه ۳۵ زیر عنوان «دادگاه عالی انتظامی نیز اعتراض دکتر مصدق را رد کرد» باین جانب اعلام نمود که ناچار شدم از جناب آقای اخوی وزیر دادگستری طی نامه مورخ ۱۷ اردی بهشت ۳۵ تقاضا کنم موضوع را مورد توجه قرار بدهند. چنانچه از دادگاه عالی انتظامی قضات رأی بر رد آن صادر شده باشد مانع نشوند که متن کامل آن و همچنین متن کامل اعتراض بحکم غیابی و اعلام جرم این جانب در جراند منتشر گردد تا عامه بدانند مدار کار در دادگستری از چه قرار است و الا خبر روزنامه کیهان را تکذیب نمایند که باین نامه جوابی نرسید و مدتی نگذشت که در بعضی از جراید منتشر شد وزیر از جریان کار دادگستری ناراضی است و میخواهد از کار کنار برود. سپس روزنامه «اطلاعات» در شماره ی ۹۰۱۱ مورخ جمعه ۱۱ خرداد نوشت «بقرار اطلاع آقای اخوی تاکنون چندین بار اظهار تمایل بکناره گیری نموده و حتی استعفای خود را نیز تقدیم داشته است ولی از ایشان تقاضا شد که تا استعفای کابینه و تشکیل دولت جدید وزارت دادگستری را تصدی نمایند.»

(۳) خلاصه اینکه سلف آن جناب یا نخواست مثل بعضی دادگستری ایران را بدنام و رسوا کند و یا نتوانست. یعنی قضات دادگاه عالی انتظامی از استقلال و مصونیت خود استفاده کرده شخصیت خود را حفظ نمودند و الحق هم چه کار صحیحی کرده اند. چونکه این استقلال و مصونیت برای یک چنین روزگاری بقضات داده شده است و یا هر دو، یعنی هم قضات مردان شرافتمندی هستند که نخواستند زیر بار نفوذ اجنبی بروند هم وزیر نخواست برای چند روز تصدی وزارت حکمی از یک دادگاه مهم دادگستری

برخلاف قانون و مصالح مملکت صادر شود و مثل بعضی از آن دفاع کند و خود را بدنام نماید.

مگر من در دادگاه چه میگفتم که بیاناتم تا این حد ایجاد وحشت کرده است و در اینجا این سؤال پیش می‌آید که ایجاد چنین وضعیتی در مصالح ایران است یا در منافع بیگانگان؟

(۴) اکنون نوبت آن جناب است که باین کار خاتمه دهید و این جانب هم چیزی غیر از آنچه از سلف شما خواسته‌ام تقاضا ندارم و یک بیگناهی هم که عنقریب سه سال است بدستور سیاست خارجی و بر علیه مصالح مملکت در حبس مجرد بسر میبرد باید بتواند از یک هموطن خود و یک وزیر ایرانی دادگستری یک تقاضای ناچیزی را بکند که این است:

اگر خبر روزنامه کیهان صحیح است و دادگاه عالی انتظامی قضات قبل از ۱۵ اردیبهشت ۳۵ اعلام جرم را وارد ندانسته و آن را رد کرده است برای اینکه دیگر مزاحم کسی نشوم و از این دستگاه بکلی مأیوس شوم متن آن را باین جانب ابلاغ کنند و اجازه فرمائید طبق معمول تمام دادگستریهای ممالک مترقی در این مملکت مشروطه هم مانع نشوند و بگذارند جرائد متن رأی دادگاه و متن اعتراض و اعلام جرم این جانب را منتشر کنند تا مردم آنها را بخوانند و بر ایمان خود نسبت باین دستگاه بیفزایند.

والا این کار خلاف قانون و خلاف مصالح مملکت هر قدر بیشتر تقویت بشود و حکمی که برخلاف نص صریح اصل ۷۶ متمم قانون اساسی و ماده ۱۵۰ قانون مجازات عمومی روی «اوضاع و احوال خصوصی» صادر شده باقی بماند گذشته از اینکه بقوه قضائیه مملکت لطمه وارد میکند برای ملت ایران هم در مجامع بین المللی حیثیتی باقی نمیگذارد.

بنابراین حفظ استقلال قوه قضائیه و حیثیت ملت ایران چنین ایجاب میکند که طبق قانون این جانب احضار شوم و پس از دفاع از خود دادگاه هر طور خواست رأی خود را بدهد و اشتباه نکنید اگر ملتی حیثیت خود را از دست بدهد وزیر مملکت هم ارزش و حیثیتی نخواهد داشت.

البته تصور نخواهید فرمود که این تقاضا صرفاً از نظر شخص خود این جانب است. چونکه سه سال مدت حبس خود را تحمل کرده‌ام و از محکومیت در این دادگاه هم که در نتیجه‌ی خدمت بمملکت نصیب شده است افتخار بزرگی تحصیل نموده‌ام که هرگز نمیخواهم آن را از دست بدهم و بعد هم هر چه بسم بیاید روی همین اصل است

و با کمال خوشوقتی آن را قبول میکنم، بلکه از نظر اجرای قانون و مصالح کشور است. حال آن جناب با این نظریه چقدر موافق باشید مطلبی است که بعد روشن میشود و تاریخ قضاوت خواهد کرد.

دکتر محمد مصدق

پیوست ۳۳ برگ پرونده‌ی فرجامی

(۱۳)

زندان لشکر ۲ زهی مرکز

۲۷ خردادماه ۱۳۳۵

جناب آقای رضا تجدد سرپرست دیوان عالی کشور

از این نظر که تمام مکاتبات این جانب به بایگانی آن دیوان وارد نشده پرونده‌ی فرجامی خود را بانتمام تقدیم میکنم و با ارسال آن زائد است جریان فرجام خود را شرح دهم. امیدوارم ساعتی از اوقات خود را صرف مطالعه آن بفرمایند و از جریان کار این جانب در آن دیوان مستحضر گردند و توجه فرمایند لکه‌ی ننگی را که بدادگستری ایران وارد کرده‌اند در نتیجه‌ی اجرای قانون پاک شود.

دکتر محمد مصدق

پیوست ۳۸ برگ پرونده‌ی فرجامی

(۱۴)

وزارت جنگ

شماره ۳۴۴۲/۵

۲ تیرماه ۳۵

آقای دکتر محمد مصدق

رونوشت تصمیم دادگاه عالی انتظامی راجع باعلام جرم شما برعلیه هیئت مستشاران شعبه نهم دیوان عالی کشور به پیوست ابلاغ میشود.
دادستان ارتش، سرلشکر آزموده

(۱۵)

وزارت دادگستری

رونوشت

دادگاه عالی انتظامی

عنوان لایحه‌ی شکوائیه‌ی آقای دکتر مصدق اعلام جرم موضوع نقض اصل ۷۸

متمم قانون اساسی و مواد اصول محاکمات جزائی است خطاب آن بریاست دیوان عالی کشور میباشد بمناسبت شرحی که در روزنامه کیهان از قول رئیس دیوان مزبور نقل کرده است و مطالب مندرج در لایحه از قبیل خروج از بیطرفی و غیره نیز میرساند که مقصود نویسنده لایحه اعلام جرم است نه شکایت انتظامی و بموجب لایحه‌ی قانونی مصوب ۳۳/۱۲/۱۴ دادگاه عالی انتظامی به تخلفات منتسبه بقضات راساً بدون شکایت اشخاص ذینفع تجویز نگردیده است. بنابراین رسیدگی بموضوع لایحه که اعلام جرم است در حدود صلاحیت دادگاه عالی انتظامی نمیباشد.

رونوشت برابر اصل و اداری است - امضا لایقراً، مهر دیوان کشور

دیوان کشور

۱۳۱۷

(۱۶)

زندان لشکر ۲ زرمی مرکز

۵ تیرماه ۱۳۳۵

دیوان عالی کشور

رونوشت تصمیم دادگاه عالی انتظامی توسط دادستانی آرتش عز وصول ارزانی بخشید. علت عدم تقدیم شکایت بدادگاه عالی انتظامی نبودن قانون در دسترس و مخصوصاً بی اطلاعی این جانب از تصویب لایحه قانونی مصوب ۱۴ اسفندماه ۱۳۳۳ بوده که از ۲۰ فروردین ۳۵ که لایحه‌ی خود را بعنوان جناب آقای هیئت فرستاده‌ام هیچ اطلاعی باین جانب نرسید مگر همان خبری که روزنامه‌ی «کیهان» در شماره‌ی ۳۸۶۲ مورخ ۱۵ اردی بهشت ۳۵ از طرف آن شخص مطلع و مجهول منتشر نمود و این جانب تا کنون در زندان بلا تکلیف بسر برده‌ام.

اکنون طبق ماده‌ی ۱۸۶ قانون دادرسی و کیفر آرتش: «وکیل متهم از ابتدای جریان دادرسی میتواند با آزادی یا او ملاقات و مذاکره نماید» درخواست میکنم که بیش از این از حقی که قانون بفر متهمی داده است محروم نشوم و از ملاقات یا وکلای خود ممانعت نکنند تا برطبق مقررات قانونی در احقاق حق خود عمل کنم.

دکتر محمد مصدق

(۱۷)

زندان لشکر ۲ زرمی مرکز

۶ تیرماه ۱۳۳۵

دیوان عالی کشور

در تعقیب نامه روز قبل این جانب بیش از سه جلسه که فاصله هر یک از آنها را با هم خود این جانب تعیین کند بملاقات وکلای خود احتیاج ندارد، چنانچه بعد لزوم پیدا کرد درخواست اجازه خواهد نمود.

دکتر محمد مصدق

(۱۸)

وزارت دادگستری

تاریخ ۱۲ تیرماه ۱۳۳۵

شماره ۱۳۸۳۴

آقای دکتر محمد مصدق

با اعلام وصول نامه های زیر:

(۱) نامه مورخ ۲۷ خرداد ۳۵ محتوی ۳۵ برگ

(۲) نامه مورخ ۵ تیرماه ۳۵

(۳) نامه مورخ ۶ تیرماه ۳۵

جواباً اشعار میدارد

اولاً— با توجه و دقت بنامه اول و محتویات آن چنانچه خود جنابعالی از مبادی و اصول دادگستری استحضار دارید رئیس دیوان عالی کشور جز در شعبه ۱ که ریاست قضائی آن را دارند در هیچ یک از شعب دیگر دیوان عالی کشور مداخله نداشته و نمیتواند نسبت به پرونده های جاری در آن شعب اعم از جزائی و یا حقوقی نظری داشته باشند و شعب دیوان عالی کشور در ابداء نظر قضائی کاملاً مستقل بوده، نه کسی میتواند بر آنها فکری را تحمیل نماید و نه آنها پیروی از نظریات کسانی که صلاحیت مداخله را ندارند مینمایند. پرونده جنابعالی با همان کیفیاتی که مستحضر هستید در شعبه ۹ خاتمه پیدا کرده است.

(۲) نامه ی مورخ فروردین ۳۵ از طرف مقام ریاست دیوان عالی کشور بدادگاه عالی انتظامی ارسال و دادگاه مزبور تصمیمی نسبت بآن نامه اتخاذ نمود که صورت آن طی شماره ۵۰۷۶ مورخ ۱۵ اردی بهشت ۳۵ باستحضار جنابعالی رسیده است و عین

نامه‌ی جنابعالی را هم طی شماره ۲۲۲ نهم اردی بهشت ۳۵ بدفتر دیوان عالی کشور عودت داده‌اند.

(۳) چون هم در نامه‌ی تیرماه ۳۵ و هم در نامه‌ی ششم تیرماه ۳۵ خواستار ملاقات با وکلای خود شده‌اید در این مورد بدادستانی آرتش طی شماره ۱۳۸۲۱ مورخ ۱۲ تیرماه ۳۵ اعلام گردید که از لحاظ قضائی هیچ مانعی برای ملاقات جنابعالی با وکلاء خودتان و همچنین اشخاص دیگر موجود نیست.

قائم مقام رئیس دیوان عالی کشور - رضا تجدد

(۱۹)

وزارت دادگستری
اداره دفتر کل وزارتی

تاریخ ۱۹ تیرماه ۱۳۳۵

شماره ۱۳۹۰۲

آقای دکتر محمد مصدق

عطف بنامه‌ی که بتاريخ ۲۷ خردادماه ۱۳۳۵ بعنوان این جانب ارسال داشته‌اید اشعار میدارد چون وزارت دادگستری در کار محاکم مداخله ندارد نمیتوانید در حدود قانون مستقیماً مطالب خود را بمراجع مربوطه اظهار نمایند که مورد اقدام قانونی واقع شود و راجع باعلام جرم هم برای استحضار از نظر دادگاه عالی انتظامی ممکن است بدفتر دادگاه مزبور مراجعه نمایند تا از نتیجه مستحضر شوید.

وزیر دادگستری، گلشائیان

(۲۰)

زندان لشکر ۲ زرهی مرکز

۱۹ تیرماه ۱۳۳۵

تیمسار سرلشکر آزموده دادستان آرتش

۲۸ خرداد گذشته نامه‌ای بعنوان جناب آقای گلشائیان وزیر دادگستری بدادستانی فرستاده‌ام که رسید آن نزد این جانب ضبط است. نظر باینکه جناب آقای وزیر دادگستری در جواب خبرنگار کیهان بیاناتی فرموده‌اند که از صفحه ۱۳ جریده‌ی مزبور شماره‌ی ۳۹۱۵ مورخ ۱۷ تیرماه عیناً نقل میشود «ضمناً خبرنگار ما امروز از آقای گلشائیان سؤال کرده آیا راست است که آقای

دکتر مصدق نامه‌ای برای شما ارسال داشته و در مورد وضع پرونده خود مطالبی نوشته — وزیر دادگستری گفت این شایعه صحیح نیست و من چنین نامه‌ای دریافت نکرده‌ام.» این است که تمنا می‌کنم اگر نامه ارسال نشده آن را اعاده فرمائید که دیگر زحمت تحریر بخود ندهم و با هر چه بر من می‌گذرد بسازم و چنانچه ارسال شده مرقوم فرمائید که آن را برای جناب آقای وزیر دادگستری نفرستم و مطالبه جواب نمایم.

دکتر محمد مصدق

پیوست: رونوشت نامه‌ی این جناب یجناب آقای گلشائیان برای ضبط در پرونده‌ی آن دادستانی

(۲۱)

زنداد لشکر ۲ زرمی مرکز

۳۱ تیرماه ۱۳۳۵

تیمار سرلشکر آزموه دادستان آرتش

نامه‌ی شماره‌ی ۱۳۹۰۲ پانزدهم تیرماه ۳۵ جناب آقای گلشائیان وزیر دادگستری و نامه شماره ۱۳۸۳۴ دوازدهم تیرماه ۳۵ جناب آقای رضا تجدد قائم مقام رئیس دیوان عالی کشور قبل از ظهر ۳۰ تیرماه باین جانب رسید و معلوم نیست چه چیز سبب شده که اولی ۱۰ روز و دومی ۱۷ روز در دادستانی آرتش بماند.

جناب آقای وزیر دادگستری نوشته‌اند که در حدود قانون مطالب خود را بمراجع مربوطه اظهار کنم و جناب آقای تجدد هم اشاره بنامه‌ای نموده‌اند که آن را بضمیمه رونوشت دادگاه عالی انتظامی دیوان عالی کشور تحت شماره ۵۰۷۶ پانزدهم اردیبهشت ۳۵ بدادستانی آرتش فرستاده است. ولی آن دادستانی فقط همان رونوشت را بعد از پنجاه روز فاصله یعنی در ۲ تیرماه ۳۵ طی شماره ۳۴۴۲ ب برای این جانب ارسال نموده و مزیی را که آرتش شاهنشاهی نسبت بسایر تشکیلات مملکتی دارد در مورد این جانب از دست داده است. چونکه نامه‌ای نیست که در هیچیک از ادارات آرتشی ظرف چهل و هشت ساعت در آن اقدامی نشود و بلا تکلیف بماند.

از عرض این مطالب که تأسف آور است حجالت میکشم و نظر باینکه جناب آقای تجدد در نامه فوق اشعار نموده‌اند «بدادستانی آرتش طی شماره ۱۳۸۲۱ دوازدهم تیرماه ۳۵ اعلام گردید که از لحاظ قضائی هیچ مانعی برای ملاقات این جانب با وکلای و همچنین اشخاص دیگر موجود نیست» ولی اکنون هجده روز است که این نامه در آن دادستانی بلا اقدام مانده است.

و همچنین ماده ۱۸۶ قانون دادرسی و کیفر آرتش که باستناد همین قانون تیسار این جانب را تحت اقتدار و تسلط خود قرار داده‌اید مصرح است که «وکیل مدافع متهم از ابتدای جریان دادرسی میتواند با آزادی یا او ملاقات و مذاکره نماید...»

و نیز ماده ۴۶۷ اصول محاکمات جزائی که باین جانب حق درخواست تجدیدنظر داده است که در موقع خواهم نمود دیگر معلوم نیست که دادستانی آرتش روی چه نظر آنهاست یا استناد یک حکم قلابی که روی اوضاع و احوال خصوصی صادر شده و کمتر کسی است در دادگستری که از جریان کار این دادگاه و مسافرت بعضی بخارج مطلع نباشد کار این جانب را در دادگستری خاتمه یافته تلقی نموده و مانع ملاقات و کلاء با این جانب شده‌اید و حتی از ارسال نامه‌ی این جانب هم برای یکی از وکلای خود جلوگیری فرموده و در نامه‌ی شماره ۳۴۱۱ د مورخ ۲۵ فروردین ۳۵ باین جانب مرقوم فرموده‌اید:

«رسیدگی به‌رونده شما در دیوان کشور خاتمه یافته است و دیگر آقای شهیدزاده سمتی ندارند تا رونوشت نامه‌ای که قبلاً جهت جناب آقای هیئت رئیس دیوان عالی کشور ارسال داشته‌اید و عنوان آن «اعلام جرم راجع بتقصض اصل ۷۸ متمم قانون اساسی و ماده ۴۵۱ و ۴۵۲ اصول محاکمات جزائی» میباشد جهت آقای شهیدزاده فرستاده شود.»

دکتر محمد مصدق

(۲۲)

وزارت جنگ

اداره - دادستانی آرتش

شماره ۳۴۳۶ د

۲ مرداد ۳۵

آقای دکتر محمد مصدق

بازگشت نامه مورخ ۳۱ تیرماه ۱۳۳۵

(۱) دادستان آرتش مفتخر است که بموجب سوابق موجود در تمام مدتی که شما یا این دستگاه مکاتبه داشته یا دادستانی آرتش واسطه مکاتبات شما با مقامات و اشخاص بوده است اولین دفعه است که شما ایراد از تأخیر ابلاغ چند نامه میکنید که لزوماً ابلاغ مینماید.

اولاً - تاریخ نامه شماره ۱۳۹۰۲ که آقای گلشایان وزیر محترم دادگستری بعنوان شما صادر نموده‌اند ۳۵/۴/۱۹ است در حالی که شما تاریخ آن را ۱۵ تیرماه ۳۵

مینویسد.

ثانیاً - عین نامه مذکور از طرف این دادستانی پیوست شماره ۳۴۲۲ تاریخ ۳۵/۴/۲۰ به لشکر ۲ زرهری مرکز ارسال گردیده که بشما تسلیم نمایند.
ثالثاً - هیچ توجه ندارید که دادستانی ارتش برعکس شما مقید بحفظ حرمت و حیثیت اشخاص و مقامات و اطاعت از قوانین و مقررات و موظف باجراه احکام قطعی و لازم الاجراست. ضمن اینکه وظایف و تکالیف این دادستانی اجازه‌ی جوابگوئی به لاطایلات تویسی شما را نمیدهد از آن جمله که در نامه‌ی مورخ ۳۱ تیرماه ۱۳۳۵ خود مینویسد «اگر معلوم نیست که دادستانی ارتش روی چه نظر آن هم باستناد یک حکم قلابی که روی اوضاع و احوال خصوصی صادر شده و کمتر کسی است در دادگستری که از جریان کار این دادگاه و مسافرت بعضی بخارج مطلع نباشد کار این جانب را در دادگستری خاتمه یافته تلقی نموده...»

(۲) همانظوری که طی شماره‌ی ۳۴۱۱-۳۵/۱/۲۵ بشما ابلاغ نموده است «رسیدگی به پرونده شما در دیوان کشور خاتمه یافته است». بنابراین هیچکس در مورد یک امر مختومه وظیفه و سمتی نخواهد داشت.

(۳) طی شماره ۳۴۰۵ بیست و دوم فروردین ۳۵ متن رأی شعبه ۹ دیوان عالی کشور را که باتفاق آراء صادر گردیده بشما ابلاغ نموده است که عیناً چنین است:
«با ملاحظه‌ی جمیع جهات و نظر باوضاع و احوال خصوص مورد اعتراضات فرجامی مؤثر بنظر نرسید و حکم صادر ابرام میشود» اینک بشما اعلام مینماید غرض از ابلاغ مجدد رأی که تاسف آور است و خجالت دارد این است که شما ضمن مکاتبات خود حتی رأی شعبه ۹ دیوان کشور را تحریف مینمائید بدین توضیح که دیوان کشور رأی میدهد (با ملاحظه‌ی جمیع جهات و نظر باوضاع و احوال خصوص مورد اعتراضات فرجامی مؤثر بنظر نرسید) ولی شما دائماً مینویسید (نظر باوضاع و احوال خصوصی) رأی صادر نموده‌اند.

(۴) اگر شما حاضر نیستید خود را آشنا بقوانین مملکتی تمایذ دادستانی ارتش موظف باجراه قوانین است. کارها در دادگستری خاتمه یافته بدین توضیح که شما با اتهام «برهم زدن اساس حکومت و ترتیب وراثت تحت و تاج سلطنت و اغواء و تحریک مردم بمسئول شدن برضد قدرت و مقام شامخ سلطنت در روزهای ۲۵ تا آخر روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲» تحت تعقیب دادستان ارتش قرار گرفته و بموجب رأی مورخ ۲۲/۲/۳۳ دادگاه تجدید نظر نظامی عمل شما را منطبق بر ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش تشخیص و با رعایت ماده‌ی ۶۴ قانون کیفر عمومی به سه سال زندان مجرد محکوم شده‌اید که رأی

صادر بموجب دادنامه‌ی شماره ۳۷۰۶ تاریخ ۲۲ اسفند ۳۴ شعبه نهم دیوان عالی کشور با تفاق آراء ابرام و در نتیجه محکومیت شما قطعی گردیده است.

بنابراین دیگر استناد بماده‌ی ۱۸۶ قانون دادرسی و کیفر آرتش که مربوط بآئین دادرسی در دادگاه نظامی است و ماده‌ی مزبور مقرر میدارد «وکیل مدافع متهم از ابتدای جریان دادرسی میتواند با او ملاقات نماید» بوجه و بی معناست. ضمن اینکه باید متوجه باشید شما دیگر متهم نیستید بلکه بحکم قانون مجرم شناخته شده‌اید که مجرمیت شما در سجل قضائی شما و تاریخ کشور بحکم قانون ثبت و ضبط گردیده است.

در خاتمه دادستان آرتش پس از ابرام رأی دادگاه تجدیدنظر نظامی و قطعیت رأی صادر و بموقع اجرا گذاردن آن هیچگونه وظیفه‌ای از لحاظ قضائی نسبت بشما نداشته و ندارد و نخواهد داشت. پس از قطعیت رأی صادر پرونده شما را بسته و بایگانی کرده است و در مورد ملاقات با اشخاص چنانچه مستحضرید با کسانی که طبق مقررات زندان اجازه ملاقات داشته‌اید همواره ملاقات نموده‌اید.

دادستان آرتش - سرتیپ آزموده

(۲۳)

زندانی لشکر ۲ زرهی مرکز

۷ مرداد ماه ۱۳۳۵

نیسار سرلشکر آزموده دادستان آرتش

وصول نامه شماره ۳۴۳۶ سوم مرداد ۱۳۳۵ آن دادستانی سبب شد باشتباهی که در تاریخ یکی از نامه‌ها شده بود بی بیرم و از شما هم که در بسیاری از موارد اشتباه نموده‌اید رفع اشتباه کنم.

(۱) در نامه‌ی مورخ ۳۱ تیرماه خود از تأخیر ارسال چند مرسله شکایت کرده بودم. از جمله نامه جناب آقای گلشانیان وزیر دادگستری که این جانب تاریخ آن را سهواً ۱۵ تیر نوشته‌ام که چون توضیح داده‌اید تاریخ آن ۱۹ تیر بوده و روز ۲۰ تیر به لشکر ۲ زرهی مرکز ارسال شده دیگر هیچ عرض نمی‌کنم.

ولی نسبت بنامه‌ی جناب آقای رضا تجدد قائم مقام ریاست دیوان عالی کشور که تاریخ آن ۱۲ تیر بوده و در سی ام تیر باین جانب رسیده و همچنین نامه‌ی شماره ۵۰۱۶ پانزدهم اردیبهشت ۳۵ دیوان عالی کشور بعنوان این جانب که آن را بدیوان مزبور فرستاده‌اند و رونوشت تصمیم دادگاه عالی انتظامی را که ضمیمه آن بوده نگاهداشته و پس از پنجاه روز تأخیر برای این جانب ارسال داشته‌اند نخواستید توضیحاتی بدهید که

موجبات این تأخیر و تجاوز بحق یک زندانی بی تقصیر چه بوده است.
 (۲) راجع برای شعبه ۹ دیوان عالی کشور عرض میکنم اشخاص در هر مقام خصوصاً قضات که جز اجرای قانون وظیفه‌ای ندارند تا زمانی مورد احترام جامعه هستند که بقانون احترام کنند و حق هیچ فردی از افراد را تضییع ننمایند.

طبق ماده ۴۵۳ اصول محاکمات جزائی راجع بمقررات فرجامی «متداعیین برای رسیدگی در دیوان تمیز احضار میشوند، ولی اگر بدون عذر موجه حاضر نشده‌اند رسیدگی و صدور حکم بتأخیر نمیافتد.»

و بر حسب ماده ۴۵۱ «متداعیین یا وکلای آنان یا اجازه رئیس شعبه مطالب خود را اظهار میدارند و مدعی العموم اخیراً عقیده خود را اظهار میدارد» که با تصویب بدین صراحت این جانب را برای دفاع از حق خود و گفتن حقایق در منافع و مصالح مملکت احضار نمودند و با دستور صریحی که قانون اساسی در اصل ۷۸ متمم داده است که عیناً نقل میشود

«احکام صادره از محاکم باید مدلل و موجه و محتوی فصول قانونیه که برطبق آنها حکم صادر شده است بوده و علناً قرائت شود» رائی بدین طریق صادر کرده‌اند:

«با ملاحظه‌ی جمیع جهات و نظر باوضاع و احوال خصوص مورد اعتراضات فرجامی مؤثر بنظر نرسید و حکم صادر ابرام میشود» که از حیث انشاء نه سلیس است نه رسا و از حیث معنا مخالف دستور اصل مزبور صادر شده است که چون جهتی داشته که قصات از حدود قانون منحرف شوند و رائی بدین سخافت و ابتذال صادر نمایند هرکس آن را بخواند در قلبی بودن آن تردید نمیکند و چنانچه بخواهند برای این واژه مصداقی پیدا کنند از این رأی بهتر نمیتوان مصداقی پیدا کرد. تعجب اینجاست که شما این عمل را ذاتاً بد نمیدانید ولی حرف آن را بد میدانید و آن را جزو لاطیلات می‌شمارید.

(۳) نظر باینکه نگاشته‌اید طبق رأی مورخ ۲۲ اردی بهشت ۳۳ دادگاه تجدیدنظر و دادنامه شماره ۳۷۰۶ بیست و دوم اسفند ۳۴ شعبه ۹ دیوان عالی کشور محکومیت این جانب قطعی است و باید متوجه باشم که دیگر متهم نیستم بلکه بحکم قانون مجرم شناخته شده‌ام و این مجرمیت در سجل قضائی این جانب و تاریخ کشور بحکم قانون ثبت و ضبط گردیده است

عرض میکنم چقدر روحیه و افکار اشخاص یا هم یکی نیست و تفاوت دارد. من متأسفم که چرا دادگاه از این نظر که ماده ۴۶ قانون مجازات عمومی اعدام مردانی متجاوز از شصت سال را اجازه نداده است با نظر شما راجع باعدام من موافقت نمود و شما اکنون این مجرمیت را که باز یک افتخاری است نصیب شده و کمتر نصیب کسی میشود

برخم میکشید و برای من تنزل مقام میدانید.

من از آن رأی دادگاه فقط آن قسمتی را قبول میکنم که عنوان «جنابی» را از من سلب کرده است، چونکه همیشه از این عنوان پوچ و توخالی متنفر بوده‌ام.

اگر این رأی قلابی را یک مورخی ضمن وقایع روز ثبت کند مبارزه‌ی ملت ایران را با سیاست خارجی در مراجع بین‌المللی و در خود مملکت یا اعمال اجنبی جزو مفاخر تاریخی ملت می‌شمارند و هیچوقت از صفحات تاریخ این مملکت محو نمیشود.

بدبختانه کار مملکت بجائی رسیده است که یک دادستان آرتش میتواند قانون را لگد مال کند و یک زندانی بی‌تقصیر که حق دارد از خود دفاع کند با دستور صریحی که دیوان کشوری شماره‌ی ۱۳۸۲۱ دوازدهم تیرماه ۳۵ بآن دادستانی داده است؛ «که از لحاظ قضائی مانعی برای ملاقات و کلاء و اشخاص دیگر موجود نیست» نتواند وکلای خود را ببیند و طبق لایحه‌ی قانونی ۱۴ اسفندماه ۳۳ شکایت خود را بدادگاه عالی انتظامی و همچنین بموجب ماده‌ی ۴۶۸ اصول محاکمات جزائی درخواست تجدید نظر خود را بدیوان عالی کشور تقدیم نماید و آنقدر خسته و ناتوان شود که از روی اجبار انتحار نماید و موضوع قهراً خاتمه یابد.

دکتر محمد مصدق

عرض جواب

بفرمایشات اعلیحضرت همایون شاهنشاه

[مقدمه]

بطوریکه در مقدمه‌ی کتاب بعرض هموطنان عزیز رسید این بخش مربوط بانقاداتی است که اعلیحضرت همایون محمدرضاشاه پهلوی از من و اعمالم در کتاب «مأموریت برای وطنم» فرموده‌اند که چون هر کتاب مورد علاقه‌ی جامعه پس از انتشار در یک روزنامه باز آن را طبع میکنند و در یک جلد جداگانه در دسترس عموم قرار میدهند تا هرکس در موقع لزوم بتواند از آن استفاده کند و در مورد این کتاب رعایت این نکته نشده و فقط بانتشار در دو جریده‌ی عصر طهران یعنی روزنامه‌ی «اطلاعات» و «کیهان» قناعت نموده‌اند این است که برای رفع احتیاج خوانندگان از مراجعه‌ی بچرائد در هر یک از فصول کتاب و بالخصوص فصل پنجم آن که از راه کمال مرحمت بشرح اعمال من تخصیص داده شده آنچه فرمایش فرموده‌اند بدون هیچگونه تصرف و تغییر عیناً نقل میکنم و جواب درخور انتقاد را اگر مفصل است در متن و الا در ذیل همان صفحه ه عرض میرسانم و تشخیص صحت هر یک از انتقادات و عرض جواب را بقضاوت عادلانه‌ی خوانندگان محول مینمایم.

ه در چاپ همه جوابها ذیل متن مأخوذ از کتاب «مأموریت برای وطنم» آورده شد. برای مشخص بودن میان متن به حروف ریز و جواب به حروف درشت تیره چاپ رسید. (ا.ا.)

<http://chebayadkard.com/>

هفتاد و نهمین فصل در بیان فضیلت آن که در راه

بخش سوم حجرات نقلیه مهمت

لطوریکه در مقدمه گفته شد پس بفرمان خیرخواه رسید این بخش مربوط به تعداد است
در علمیه است تا این محرم شاه پهلوی ازین واقعه در کتاب « امرت ایمن »
در مورد این که چون در کتاب مورد علامه ای علامه پس از شماره در یک روز در ایران
معینند در وقت صلواتی که در وقت منجم آراسته شد تا یکس از این
تولید آراسته شد در مورد این کتاب است این نکته شد و در شماره در
عربی عصر ایران یعنی در نامه « ایلات » و « کیمیا » است
مورد این است چون معنی این کتاب در احوال کردار در برگیره از
تجدید کتاب و الحاقین ضمن بنجم آن در احوال حال زینت شرح احوال من
تخصیص دارندند آنچه در پیش از این در این یکباره است و در علمیه
و باب در حقیقت شماره را آورده است و این در اول در این است
در این است بر این است و در این است و در این است
معمول است

<http://chebayadkard.com/>

این صفحه در نسخه اصلی سفید است

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم اجزائنا
وارجاسمنا
والله اعلم
بما نعمل

از فصل سوم کتاب مأموریت برای وطنم

(۱)

مدتها پس از وقایع دوران کودکی چهار حادثه‌ی دیگر برای من روی داد که هر یک در حدود خود حائز کمال اهمیت بوده و موجب شده است که ایمان و توجه بی‌شائبه‌ای که در دوران کودکی بمبدأ حقیقی داشته‌ام ادامه یافته و روز بروز مستحکم‌تر گردد.

اولین حادثه هنگامی روی داد که برای بازدید سدی که تازه در شرف احداث بود بکوه‌رنگ در حوالی اصفهان رفته بودم.

دومین واقعه رهائی استان زرخیز آذربایجان از تسلط اجانب بود.

و سومین واقعه‌ی عجیب و تلخ دوران سلطنتم در بهمن‌ماه ۱۳۲۷ هنگامی که در جشن سالیانه‌ی تأسیس دانشگاه شرکت می‌کردم روی داد.

قضیه‌ی چهارم که شرح آن در این کتاب مندرج است معجزه‌ی ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ بود که ایران را از چنگال مصدق رهائی داد. دکتر مصدق مردی بود که امکان داشت رهبر سیاسی خوبی باشد ولی در اواخر حکومتش اسیر افکار افراطی خود و عده‌ای از اطرافیان و تلقینات غیرمستقیم یک دولت خارجی قرار گرفته بود. اعتقاد من این است که سرنگون کردن دستگاه مصدق کار مردم عادی کشور من بود که در دلشان بارقه‌ی مثبت یزدانی می‌درخشید.

<http://chebayadkard.com/>

عرض جواب

بارقه‌ی مثبت یزدانی در دل آیزنهاور رئیس جمهوری درخشید که تصویب نمود آزادی یک ملتی را با ۴۰٪ از سهام کنسرسیوم مبادله کنند و برای اجرای این معاوضه در مرحله‌ی اول دستخط عزل من صادر و کودتای شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ شروع گردید که چون به نتیجه نرسید مرحله‌ی دوم آن شروع شد و سیصد و نود هزار دلار آمریکا بین بعضی از علمای فاسد و امراء و افسران بی‌ایمان تقسیم گردید و بهر یک از آن مردم عادی کشور مورد توجه شاهنشاه هم از این اعتبار مبلغ ناچیزی رسید که همه یک دل و

یک زبان زیر نظر آن افسران و درجه داران بغارت خانه‌ی من پرداختند، مرا دستگیر و به دادگاه نظامی تسلیم کردند.

از فصل چهارم کتاب مأموریت برای وطنم

(۲)

علاوه بر وظایف نظامی که برعهده داشتم مجبور بودم هر روز پدرم را ملاقات کنم و این ملاقاتها گاهی صبح و اغلب تیم ساعت قبل از ظهر صورت میگرفت.... و نظریات خود را بدون اینکه جنبه مذاکره و مباحثه داشته باشد بسمع او میرساندم. با وصف این در آن سن نوزده سالگی گاهگاه عقاید خود را صریحاً در مسائل مختلف بوی عرضه میداشتم و عجب این بود که او همیشه نظریات و عقاید مرا با دقت و حوصله استماع مینمود و پیشنهادات مرا کمتر رد میفرمود.

مثلاً در اثر شفاعت مصرانه‌ی من بسیاری از زندانیان سیاسی آزادی یافتند. شاید جای افسوس باشد ولی یکی از این افراد دکتر مصدق بود که بعداً در دوره‌ی زمامداری خود چیزی نمانده بود که کشور را بافلاسی بکشاند و سلسله‌ای را که پدرم بنیاد نهاده بود براندازد. با آنکه مصدق یارها گفته بود که من جان وی را از خطر نجات داده‌ام همه دیدند که این دین را بچه طریق عجیبی ادا کرد و چگونه از من حق شناسی نمود.

پدرم مصدق را با اتهام همکاری با یک دولت خارجی و توطئه بر علیه دولت ایران توقیف کرده بود و نمی‌دانم در فکروی چه میگذاشت که مخالفین خود را بهمکاری یا خارجیها مخصوصاً انگلیسها متهم میکرد. مصدق بنقطه‌ی دور افتاده و بدآب و هوایی تبعید شد و چون پیر و علیل بود با احتمال قوی از این تبعید سلامت باز نمی‌گشت. ولی من از او شفاعت کردم. وی پس از چند ماه آزاد گردید. در فصل آینده شرح خواهم داد که از این آزادی چه استفاده‌ای کرد. گاهی که در این باره فکر میکنم در صحت اقدام آن روز خود و شفاعت از وی مردد میشوم. ولی نسبت باغلب کسانی که در اثر شفاعت و کوشش من از زندان آزاد شدند احساس مسرت و خرمندی میکنم.

عرض جواب

بعد از خاتمه‌ی دوره‌ی ششم تقنینیه که دولت در انتخابات طهران هم دخالت نمود و من دیگر بمجلس نرفتم مدت سیزده سال در شهر طهران و احمدآباد بانزوا گذرانیدم. کسی را ندیدم و با احدی معاشرت ننمودم و با این حال نفهمیدم مرا برای چه دستگیر کردند و به شهر بانی آوردند و بهترین گواه پرونده‌های من است در شهر بانی. سؤال کردم بچه تقصیر مرا این جا آورده‌اید؟ گفتند تقصیری ندارید و باید در

این جا بمانید. (۱) من و کسانی درخواستی از والاحضرت همایون ولیعهد وقت نکردیم. این درخواست از طرف مسوپون تبعه‌ی سوئیس و یکی از دوستان ایام تحصیل اعلیحضرت شاهنشاه که در بیمارستان نجمیه بستری شده بود صورت گرفت. با این حال هر وقت فرصتی بدستم آمد از اظهار شکرگزاری خودداری نکردم و تا آخرین روزی هم که در سرکار بودم قدمی بر علیه شاهنشاه برنداشتم و شفاعت من نزد پدر تاجدار اثر دیگری هم داشت که این بود دست شاه ققید بیک جنایت دیگر برای از بین بردن من آلوده نگردید.

و اما اینکه فرموده‌اید «نمی‌دانم در فکر او چه می‌گذشت که مخالفین خود را بهمکاری با خارجیها مخصوصاً انگلیسها متهم میکرد» جا دارد که عرض کنم کافر همه را یکیش خود پندارد.

از فصل پنجم کتاب مأموریت برای وطنم

(۳)

چند سال پیش شخصی بنام دکتر محمد مصدق که بیش از هر ایرانی دیگر در تاریخ اخیر ایران موضوع مقالات و مندرجات روزنامه‌های امریکائی و انگلیسی قرار گرفته بود و متأسفانه برخی از مردم در خارج ایران وی را ملاک قضاوت خود درباره‌ی ایران و ایرانیان قرار دادند در این کتاب باید بخوانندگان اطمینان دهم که مصدق هرگز نمودار ایران و مظهر و نمونه‌ی خصایص ملت ما نبوده است.

در فصل قبل ذکر شد که پدرم مصدق را در سال ۱۳۱۹ زندانی کرد و در اثر شفاعت من آزاد گردید.

در سال ۱۳۳۲ بار دیگر بجرم برهم زدن اساس حکومت که خود خیانت‌بارزی است محکوم شد. من در این موقع نامه‌ای بمحکمه نگاشته و اظهار داشتم که وی را از تقصیراتی که نسبت بشخص من مرتکب شده بخشیده‌ام. در اثر همین نامه و بعلت کبر من از اعدام که معمولاً در کشور ایران و سایر کشورهای جهان مجازات این گونه اشخاص است رهائی یافته و فقط سه سال زندان مجرد محکوم گردید و بدین ترتیب یکبار دیگر در اثر دخالت من از مرگ نجات یافت.

وی از سال ۱۳۳۵ که از زندان بیرون آمد بملک شخصی خود رفته و تا کنون که این کتاب

(۱) ملاحظه شود شرح زندگانی من در کتاب «دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او در دوره پنجم و ششم تقنینیه»، صفحه ۳۳ تا ۳۴.

انتشار پیدا میکند چون شخص با ثروتی است در آنجا یا خانواده‌ی خود زندگانی آرام و بی حادثه‌ای را میگذراند.

عرض جواب

تقصیراتم فقط این بود که در زمان تصدی من شاهنشاه مثل یک پادشاه مشروطه در این مملکت سلطنت میکردند و در این مدت بنا باطلاعات من سوء استفاده‌ای نفرمودند.

بین شاهنشاه و من اختلاف شخصی نبود که از تقصیراتم در گذرند و برای اینکه تصور نفرمایند پس از محکومیت درخواست عفو میکنم بمحض اینکه نامه‌ی وزیر دربار در دادگاه قرائت شد نسبت باین عفو اظهار تنفر کردم.

اما اینکه فرموده‌اند «از سال ۱۳۳۵ که از زندان بیرون آمد بملک شخصی خود رفته...» عرض میکنم مرا تحت الحفظ آوردند و در این ده محبوسم و چون بدون اسکورت اجازه نمی دهند حرکت کنم از قلعه خارج نمیشوم و خواهانم از این زندگی ملامت بار هر چه زودتر خلاص گردم.

(۴)

بجهاث عدیده من مجبور بودم درباری شخصیت مصدق مطالعه کنم و روش معنوی و اخلاقی وی را با مقایسه بین گفتار و رفتارش معلوم ساخته و تأثیر قول و فعل وی را در حیات کشور بواقعی مشخص نمایم.

وی مخصوصاً در دوره‌ی نخست وزیری از نزدیک مورد دقت و مطالعه‌ی من قرار گرفت. زندگانی اجتماعی وی در عالم حرف و روی کاغذ بنظر آبرومند می‌آید.

وی در سال ۱۲۶۰ شمسی و بنا باظهار بسیاری اشخاص چند سال قبل از آن در یک خانواده‌ی ملاک و متمکن متولد شده و در رشته‌ی حقوق و موضوعات مربوط بآن در فرانسه و سوئیس تحصیل پرداخت و سپس وارد خدمات دولتی شد و مشاغل با مسؤلیتی مانند وزارت دارائی، وزارت دادگستری، وزارت خارجه یاو تقویض شد. انگلیسها وسیله‌ی انتخاب وی را باستانداری فارس فراهم آوردند و پس از آن باستانداری آذربایجان نیز منصوب گردید. در سال ۱۳۰۲ شمسی نخستین بار نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد. تا هنگام سقوط خود سمت نمایندگی مجلس شورای ملی را داشت. دوران نخست وزیری مصدق از اردیبهشت ۱۳۳۰ تا مرداد ۱۳۳۲ بطول انجامید و در همین دوره بود که خصوصیات اخلاقی و روحی خود را بر همه کس آشکار ساخت. بیشتر افراد تصدیق می‌کنند که وی شخصاً مرد درستکاری بود ولی چنانکه ذکر خواهد شد قبول این

نظر بسته تعریفی است که از کلمه‌ی درستکاری بشود. او هیچگاه کمونیست نبوده است. وی در ظاهر همواره از کمونیستها برکناری داشت ولی بکمک آنها متکی بود و آنان را نردبان ترقی خود ساخته بود.

عرض جواب

در هر مملکتی نظیر ایران رجال و کارمندان دولت را باید بسه دسته تقسیم نمود: رجال مخلوق سیاست خارجی - رجال خیرخواه و غیرمبارز - رجال خیرخواه و مبارز. نسبت بهریک از این سه دسته توضیحاتی لازم است داده شود.

(۱) رجال مخلوق کسانی هستند که با نظریات خارجی وارد کار میشوند و مصالح شخص خود را با مصالح خارجی توأم مینمایند و همیشه صاحب کارند. آنجا که برای سیاست خارجی نفعی نباشد آنان نفعی ندارند و اکثریت قریب باتفاق رجال این مملکت از این قماشند.

(۲) رجال خیرخواه و غیرمبارز کسانی بودند که هر وقت سیاست خارجی میخواست مردم نفس بکشند وارد کار میشدند و چون استحکامی نداشتند کار مهمی نمی توانستند انجام دهند و باز هر وقت سیاست خارجی میخواست نقشه‌ی اختناق را عملی کند دست از کار میکشیدند و زمام امور دست کسانی قرار میگرفت که بتوانند از عهده‌ی انجام نقشه‌ی اختناق برآیند.

(۳) رجال خیرخواه و مبارز کسانی هستند که با سیاست خارجی ارتباطی ندارند و در راه آزادی و استقلال وطن حاضرند که از همه چیز بگذرند.

آری بطوری که شاهنشاه فرموده‌اند سیاست انگلیس در انتصاب من بایالت فارس دخالت تام داشت. من در اروپا بودم که در دولت حسن پیرنیا مشیرالدوله بوزارت عدلیه منصوب شدم و از طریق هندوستان عازم ایران گردیدم. ورودم بشیراز تصادف کرده بود با استعفای داتی من فرمانفرما که والی فارس بود. نظر باینکه در آن عصر والی هر ایالت شخص مقتدری بود که در تمام امور مربوط بآن استان دخالت مینمود و اختیارات یک والی با اختیارات یک استاندار کنونی بسیار فرق داشت و فارس هم یک محل پردرآمدی بود که بعضی از رجال نفع پرست در طهران داوطلب ایالت فارس شده و سعی میکردند فرمان انتصاب خود را بگیرند و تبلیغات کمونیستی هم در ایران سیاست استعمار را نگران کرده بود و میخواستند شخص بیغرضی در این استان وارد کار شود که عدم رضایت مردم موجب پشرفت این مرام نگردد. این بود که بعد از ورودم بشیراز پس از چند ساعت عده‌ای بتلگرافخانه رفتند و انتصاب مرا بآن ایالت از دولت درخواست کردند.

و من قبل از این انتصاب کوچکترین ارتباطی با سیاست انگلیس نداشتم و حتی یک نفر انگلیسی را هم نمی‌شناختم و عدم ارتباطم با آن سیاست بجای بود که سفارت انگلیس در رم حاضر نشد راجع بامضای تذکره‌ی من از خط هندوستان با درخواست اسحق مفتح الدوله وزیرمختار ایران در رم که از دوستان من بود موافقت کند و من ناچار شدم سفری از طریق قفقاز بایران بکنم. ولی بواسطهٔ انسداد راه قفقاز بایران پس از چهار ماه مسافرت باز سوئیس مراجعت نمایم. (۱)

و باز اعتراف می‌کنم که سیاست انگلیس نه فقط در انتصاب من بایالت فارس بلکه در انتصاب من بایالت آذربایجان نیز اثری بسزا داشت چونکه در تبریز کودتائی شده بود که حاج مخبرالسلطنه والی دست از کار کشیده بود و اعتلاء السلطنه وزیر پست و تلگراف از طرف حسن پرتیا مشیرالدوله با من وارد مذاکره شد که سفری به تبریز کنم و من از این نظر که موفقیتم در ایالت فارس روی این اصل بود که قوای انتظامی زیر نظر خود من کار میکرد و در تبریز آرتش طبق دستور مرکز انجام وظیفه مینمود و از من کاری ساخته نمیشد عذر خواستم که بلافاصله همان روز سردار سپه وزیر جنگ بخانه‌ی من آمد و قول داد که در تبریز هم آرتش راجع بامور انتظامی دستور شخص مرا اجراء کند. این بود که موافقت نمودم و با کسالتی که داشتم ظرف دو روز رهسپار محل مأموریت شدم.

چنانچه من بسیاست انگلیس سرسپرده بودم در طهران با دولت و ثوق الدوله مبارزه نمیکردم و نسبت بقرارداد ۱۹ اوت ۱۹۱۹ و ثوق الدوله که ایران را تحت الحمایه‌ی دولت انگلیس قرار داده بود در اروپا بجامعه‌ی ملل عرضحال شکایت نمی‌دادم. در شیراز هم با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ مخالفت نمی‌کردم و مثل سایر ولات و رجال تلگراف تبریک بالابلندی بر رئیس دولت و کابینه‌ی سیاه مخابره می‌نمودم و آمادگی خود را برای انجام هرگونه امر و دستور باستحضار او میرسانیدم. (۲) و نیز مخالفتم در دولت مشیرالدوله که وزیر خارجه بودم با نامه‌ای که سفارت انگلیس در خصوص مالکیت جزایر «ابوموسی» و «شیخ شعیب» در خلیج فارس برای مستوفی الممالک نخست‌وزیر فرستاده بود و نخست‌وزیر ذیل نامه نوشته بود «ضبط شود» و نامه بلاجواب مانده بود، (۳)

(۱) - حظه شود کتاب «شرح مختصری زندگی و خاطراتم»، فصل نوزدهم.

(۲) ملاحظه شود کتاب «شرح مختصری از زندگی و خاطراتم»، فصل بیستم

(۳) همان کتاب فصل بیست و چهارم

مخالفتن بیست نمایندگی طهران در مجلس پنجم و روز نه آبان ماه ۱۳۰۴ با ماده‌ی واحده که ناقض قانون اساسی بود چونکه مجلس حق نداشت سلسله‌ی قاجار را از سلطنت خلع کند و این کار را میبایست مجلس مؤسسان میکرد، (۱)
مخالفتن در مجلس ششم با دولت مستوفی راجع بانصباب وثوق الدوله در پست وزارت عدلیه و محمدعلی فروغی در پست وزارت جنگ، (۲)
عدم موافقت با انصباب خودم بنخست وزیر که اعلیحضرت شاه فقید میخواستند مرا از مجلس ششم خارج کنند و جزو رجال دسته دوم و در صورت امکان جزو دسته اول قرار دهند، دلایل واضح و روشنی است که من بیسیاست انگلیس سرنسیپرده بودم.

من نه فقط با سیاست انگلیس بلکه با هر دولتی که میخواست کاری برخلاف مصالح مردم بکند مخالفت کرده‌ام. من اول کسی بودم که در تبریز با مخالف شدید قونسول شوروی قرارداد «ایران - اتحاد جماهیر شوروی» را در خصوص نسخ کاپی تولاسیون اجرا کردم. (۳)

من با پیشنهاد «کافتارادزه» راجع بامتیاز نفت شمال مخالفت نمودم و در همان مجلس قانون تحریم امتیاز را تصویب رسانیدم. (۴)

من با تقاضای سادچیکف که میخواست شیلات بحر خزر کماکان در دست عمال شوروی بماند تا بعد قراردادی در این باره تنظیم شود موافقت نمودم و روزی که قرارداد بآخر رسید بهره برداری از شیلات ملی گردید.

من با پیشنهاد اصل چهار که موادی مخالف استقلال ایران در آن درج شده بود موافقت نمودم تا پیشنهاد را تصحیح کردند و بعد امضا نمودم.

همه میدانند که سلسله‌ی پهلوی مخلوق سیاست انگلیس است، چونکه تا سوم اسفند ۱۲۹۹ غیر از عده‌ای محدود کسی حتی نام رضاخان را هم نشنیده بود و بعد از سوم اسفند که تلگرافی از او بشیراز رسید هر کس از دیگری سؤال می‌کرد و میپرسید این کی است، کجا بوده و حالا اینطور تلگراف میکند.

بدیهی است شخصی که با وسایل غیر ملی وارد کار شود نمی‌تواند از ملت

(۱) ملاحظه شود کتاب «دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او»، صفحه ۲۹

(۲) همان کتاب صفحه ۷۶

(۳) ملاحظه شود کتاب «شرح مختصری از زندگی و خاطراتم»، فصل بیست و دوم

(۴) ملاحظه شود کتاب «سیاست و آئینه متقی» تألیف حسین کی استوان جلد اول صفحه

انتظار پشتیبانی داشته باشد. بهمین جهت هم اعلیحضرت شاه فقید و سپس اعلیحضرت محمدرضاشاه هرکدام بین دو محذور قرار گرفتند. چنانچه میخواستند با یک عده وطنپرست مدارا کنند از انجام وظیفه در مقابل استثمار باز میماندند و چنانچه با این عده سختی و خشونت عمل میکردند دیگر برای این سلسله حیثیتی باقی نمی ماند تا بتوانند بکار ادامه دهند. این بود که هر کس ابراز احساساتی میکرد و یا انتقادی از اعمال شاه می نمود وصله‌ی عضویت حزب توده را باو می چسباندند و او را یا شد مجازات محکوم میکردند. تبعید و قتل مدرس و فرخی در زندان که نتوانستند آنان را متهم بمرام کمونیستی بکنند یک دلیل بارز و مسلمی است بر صدق این مقال و تا صفحات تاریخ باقی است خواهند گفت آنها را برای چه در زندان از بین بردند. (۱)

من نمی خواهم عرض کنم بین افسران و درجه داران وزارت جنگ عده‌ای با حزب توده ارتباط نداشتند ولی می‌خواهم این را عرض کنم که عده‌ای وطن پرست را که با سیاست استعمار مخالف بودند بعضویت حزب توده متهم کردند و از بین بردند و بهترین مثال تبعید خود من به بیرجند بود که هرگاه اعلیحضرت شاهنشاه محمدرضا شاه پهلوی از من وساطت نغرموده بودند در زندان از بین میرفتم و پرونده‌ای هم میساختند که من عضو حزب توده بودم و باز عرض میکنم که حزب توده اسلحه نداشت و این تهمت را هم بعد از زدند که آنان را از بین ببرند. بطور خلاصه حزب توده و یک عده‌ای وطنپرست هرکدام از یک نظر و جهات خاصی با دولت دیکتاتوری مخالف بودند و هم اکنون هستند.

همه می دانند که در ممالکی مثل ایران اشخاص وطنپرست هیچوقت نخواستند استقلال وطن خود را در سایه‌ی سیاست یکطرفه حفظ کنند و از یک دولتی بیک دولت دیگر پناه ببرند و خود را تحت الحمایه قرار دهند. اشخاص وطنپرست همیشه خواهان سیاستهای متضادی بوده‌اند تا بتوانند بوسیله‌ی یکی دیگری را خنثی کنند و بدست او توقعات یک دولت جواب توقعات دولت دیگر را بدهند.

آن روز که من عهده دار مقام ریاست دولت شدم در ایران سه دولت متنفذ بود بدین قرار:

(۱) دولت انگلیس که از دو قرن پیش شروع کرده بود و نفوذ آن در دستگاه

(۱) کریم پور شیرازی مدیر روزنامه شورش را پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در زندان لشکر ۳ زرهی با نعت آتش زدند. محمد مسعود مدیر روزنامه‌ی مرد امروز را که از وطنپرستان معروف و مخالف استعمار بود شب در خیابان بقتل رسانیدند و از بین بردند.

دولتی عمیق بود و سابقه‌ی تاریخی داشت.

(۲) امریکا که سیاستش سابقه‌ای نداشت و سطحی بود ولی از این نظر که در دنیا قدرتی بدست آورده بود دولت انگلیس نمی‌توانست آن را نادیده تصور کند.

(۳) دولت روسیه تزاری که بعد از انقلاب دیگر در ایران میاستی نداشت و سیاست جدید زاده‌ی مرام کمونیستی جانشین آن گردید و نظر باینکه دستگاه دولت زیر نظر دول استعماری بود در درجه‌ی سوم قرار گرفته بود و با این حال تا استالین فوت نکرده بود دول استعمار از او ملاحظه می‌کردند و ملت می‌توانست تا حدی اظهار حیات کند و روی همین احساسات بود که من ظرف دوروز قانون ملی شدن صنعت نفت را از تصویب دو مجلس گذرانیدم و بازروی همین احساسات بود از شرکت نفت که قسمتی از خاک ایران را تحت سلطه و نفوذ خود قرار داده بود خلع ید کردم و بعد از استالین چون قائم مقام او شخصیتی نداشت ملاحظات دول استعمار از آن دولت از بین رفت و ایدن وزیر خارجه انگلیس مسافرتی با امریکا نمود و مذاکراتش با این‌هاور باین نتیجه رسید که رئیس جمهوری تصویب کند آزادی یک ملتی را با ۴۰٪ از سهام کنسرسیوم مبادله کنند و شرکتهای نفت امریکا بمقصودی که داشتند برسند.

(۵)

از جوانی مصدق آنگاه که در دوره‌ی قاجاریه رئیس اداره‌ی دارائی خراسان بود نقل می‌کنند که یا جعل اسناد قسمتی از زمینهای دیگران را تصاحب کرده و بجرم همین اختلاس طبق قوانین اسلامی که هنوز در کشور عربستان سعودی اجرا میشود محکوم بقطع دست شده بود. نسبت باین محکومیت دلایلی که مؤید صحت آن باشد نشینده‌ام و معلوم است چنین مجازاتی درباره‌ی وی اجرا نشده است، زیرا مردم نطقهای پرحرارت وی را که با حرکت هر دو دست توأم بود بخاطر دارند. ظن من این است که در جوانی ممکن است در امور مالی در اعمال نادرستی دخالت داشته ولی از سوه عاقبت آن اعمال درس عبرت گرفته باشد.

عرض جواب

هستند کسانی که از جریان امور در این مملکت قبل از مشروطه اطلاع کامل دارند و چه خوب بود که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی با وسایلی که در اختیار دارند امر بتحقیقات میفرمودند تا معلوم شود آن زمینی را که من از مال دولت و یا دیگران تصاحب کرده‌ام در کجا بوده و در چه نقطه‌ای از مملکت واقع شده است و فرمایشاتی بدون تحقیق و نسبتهایی که روا نیست بمن نمی‌دادند.

ای کاش همین قانون شرح که در عربستان سعودی اجرا میشود در ایران هم اجرا شده بود تا هیچکس نتواند بدون انتشار حتی یک اعلان ثبت هزاران رقبه را مالک شود و اوراق مالکیت با اسم خود صادر نماید.

(۶)

باید دید مصدق از خصایصی که لازمی یک نفر سیاستمدار حقیقی است چه کم داشت. اولاً - اطلاعات عمومی او بسیار ناچیز بود و این مسأله همیشه مرا بحیرت میانداخت. زیرا هر چند در خارجه تحصیل کرده بود از سایر کشورهای جهان تقریباً هیچ اطلاعی نداشت و نقطه ضعف معلوماتی او مخصوصاً در مسائل اقتصادی بود. من بهیچ وجه داعیه‌ی تخصص در علم اقتصاد ندارم ولی هر چه بوده است توانستم حقایق کلی و اصول اقتصاد ملی و بین‌المللی را فراگیرم و از نظر مقام سلطنت نیز همیشه با عده‌ی کثیری از مأموران دولتی که دارای سوابق و عقاید اقتصادی و سیاسی متفاوت بودند تماس داشته‌ام و با کمال صداقت باید بگویم که کمتر کسی را دیده‌ام که عهده‌دار مقام و مسؤولیتی باشد و مانند مصدق از اصول بدوی و مقدماتی تولید و تجارت بی‌اطلاع باشد. این امر واقعاً برای من تعجب‌آور بود. چون مصدق شخص کودنی نبود و تا حدی اهل مطالعه بحساب می‌آمد. باید علت بی‌اطلاعی او را در امور اقتصادی حمل بر آن کرد که وی همیشه چنان در چنگال طغیانهای روحی خود اسیر بود که نمی‌توانست بطور عمقی و عملی یک مسأله اقتصادی را مورد مطالعه قرار داده.

عرض جواب

اطلاعات و معلومات شاهنشاه در امور اقتصادی سبب شد توازنی که در زمان تصدی من بین صادرات و واردات کشور برقرار شده بود از بین برود و رقم واردات پنج برابر صادرات شود بدین قرار: (۱)

واردات

سال ۱۳۳۲ که این جانب متصدی بودم	۵ میلیارد ریال
سال ۱۳۳۳ روی معلومات شاهنشاه	۷ میلیارد ریال
سال ۱۳۳۴ روی معلومات شاهنشاه	۹ میلیارد ریال
سال ۱۳۳۵ روی معلومات شاهنشاه	۲۰ میلیارد ریال

سال ۱۳۳۶ روی معلومات شاهنشاه	۲۵ میلیارد ریال
سال ۱۳۳۷ روی معلومات شاهنشاه	۳۳ میلیارد ریال
سال ۱۳۳۸ روی معلومات شاهنشاه	۴۱ میلیارد ریال

صادرات باشتای نفت

سال ۱۳۳۲ که این جانب متصدی بودم	۴۸ میلیارد ریال
سال ۱۳۳۳ روی معلومات شاهنشاه	۶۰ میلیارد ریال
سال ۱۳۳۴ روی معلومات شاهنشاه	۸ میلیارد ریال
سال ۱۳۳۸ روی معلومات شاهنشاه	۷ میلیارد ریال

نتراسکاس

در اواخر سال ۱۳۳۱ که این جانب در رأس امور بودم میزان اسکناس که منتشر شده بود به هفت میلیارد و هشتصد میلیون ریال بالغ میگردید ولی اکنون بالغ به یازده میلیارد شده است. (۱)

(۷)

از این موضوع وخیم تر منفی بافی او بود. مثلاً در مقایسه‌ی هیتلر و مصدق باید گفت: هیتلر پیمان ورسای را بیاد حمله و ناسزا میگرفت ولی برنامه‌ی وی که هر چند معقول و منطقی نبود معلوم و مشخص بود. در صورتیکه عقاید مصدق و تمام هدفهائی را که پیش می‌آورد هر چند بطور موقت بدوق عامه می‌آمد چیزی جز منظورهای منفی نبود. در حقیقت مصدق اصولی را تلقین می‌کرد که خود وی آن را «سیاست موازنه‌ی منفی» نام گذاشته بود.

مقدمه‌ی بیان وی که منطقی هم بود این بود که ایران سالهاست که بعلت نفوذ اجانب در مضیق و فشار بوده است و از این مقدمه فوراً نتیجه میگرفت که بهترین خط مشی برای ایران این است که هیچ امتیازی بخارجیها واگذار نشود و هیچ گونه کمکی هم از آنها پذیرفته نشود. در نظر اول این طرز فکر با سیاست عدم مداخله که قبل از جنگ بین المللی دوم در قسمتهائی از امریکا متداول بود شباهت دارد ولی رویه‌ی منفی مصدق از این حد هم بالاتر رفته و نه تنها خارجی بلکه امور داخلی کشور را هم شامل بود.

(۱) نقل از روزنامه‌ی «دنیای» ۵ شهریور ۱۳۴۰

عرض جواب

بطوری که فرموده اند عقیده داشتم هیچ امتیازی بدول بیگانه داده نشود و اعطای امتیاز بیک دولت سبب نشود دول دیگر هم برای سوء استفاده تقاضای امتیاز کنند. اعطای امتیاز بیک دولت و یا اتباع آن اگر شأن و منزلتی داشت ممالک مترقی تر از ما هم باین کار مبادرت میکردند.

اعطای امتیاز بیک دولت یا اتباع آن سبب میشود که برای ادامه‌ی استفاده‌های نامشروع مجلسین را بواسطه‌ی اعمال نفوذ از یاران و سرسپردگان خود تشکیل دهند و دولتی هم که با رأی چنین مجالسی روی کار بیاید البته برای ایران نمی‌تواند کاری بکند.

بطور خلاصه تمام وسایل مؤثر مملکت را در دست بگیرند و در تمام امور کشور دخالت کنند و چنین عملی سبب شود که دول دیگر هم در مقام سوء استفاده برآیند و ایران هیچوقت روی آسایش و راحتی را نبیند.

(۸)

مخالفت شدید او یا احداث راه آهن در ایران مثال روشن از این طرز فکر اوست. بخاطر دارم روزی با کمال جسارت در حضور من اظهار داشت که پدرم در این کار خیانت کرده است. وقتی از وی دلیل خواستم گفت پدر من راه آهن سراسری را فقط برای جلب رضایت انگلیسها که میخواستند بروسه حمله کنند ساخته است. از او پرسیدم که بعقیده‌ی او آیا باید پدرم راه آهن را در مسیر دیگری احداث میکرد؟ جواب او این بود اصلاً پدرم نباید راه آهن احداث میکرد و ایران احتیاجی براه آهن نداشت و مردم بدون آن مرفه تر بودند. وقتی در این زمینه چانه اش گرم شده بود چنین استدلال کرد که قبل از دوره‌ی پدرم ایران فاقد راه آهن بود و بنا در قابل ذکر نداشت. بطریق و شوارع ایران تمیض اطلاق راه کرد و بعلت نبودن آسئالت و پیاده رو مردم تا زانو در گل و لای فرو میرفتند. اما لاف اهل ایران مستقل بود. برای آشکار ساختن این سخنان بدون منطقی به یادش آوردم که قبل از سلطنت پدرم ایران زیر زنجیر «کابی تولاسیون» یعنی حاکمیت و استقلال قضائی بیگانگان بود و در آن ایام نمی‌توانستیم از کشور تحت تسلط روس و نیمی دیگر زیر استیلای انگلیس قرار داشت و وضع امنیت و اجرای قانون آن چنان بود که پس از غروب آفتاب مردم عاقل از ترس دزد در خیابانهای طهران دیده تمیضند. آیا اسم این وضع را می‌توان استقلال گذاشت؟ مصلحت در برابر این شواهد زنده جواب نداشت ولی می‌دیدم که استدلالات من تغییری در نتایجی که از اظهار لجوجانه و منحرف خود گرفته نداده است.

عرض جواب

من هیچوقت عرض نکرده‌ام کشور ایران از استقلال تام بهره‌مند بوده است و

اکنون هم چنین ادعائی نمی‌کنم، چونکه در یک مملکت مستقل یک دولت بیگانه نمی‌تواند شاه را تبعید کند و در یک کشور مستقل حق انتخاب نمایندگان مجلسین یا مردم است و همه می‌دانند که بعد از کودتای سوم اسفند تا دوره ششم تقنینیه که شاه فقید کاملاً باوضاع مسلط نشده بود اکثریت قریب بانفاق وکلای مجلس شورای ملی با نظریات یک سفارت بیگانه وارد مجلس شدند و از آن بعد که مخالفین دولت از بین رفتند و یا دیگر انتخاب نشدند حتی برای نمونه هم یک نماینده حقیقی مردم در مجلس دیده نشد.

قبل از کودتا مردم و جرائد نسبتاً آزاد بودند ولی بعد که توانستند رجال مملکت را زندانی کنند و مدیران جرائد را سخت تنبیه کنند و شلاق بزنند آن آزادی ناقص هم بکلی از بین رفت و از روی حقیقت مردم وطنپرست ایران می‌خواستند در آن گل و لای فرو بروند و آن خیابانهای آسفالته را نبینند و از آن عبور نکنند.

راجع بکاپی تولاسیون باید عرض کنم که این رژیم به پیشنهاد خود دولت اتحاد جماهیر شوروی در عهد نامه‌ی سال ۱۹۲۱ ایران و شوروی از بین رفت و عهدنامه‌ی مزبور در دولتهای قبل از کودتا تنظیم شده و پنج روز بعد از کودتا منعقد گردید (۱) و با این حال تا آخر سال ۱۳۰۱ که من وارد تبریز شدم مقررات عهدنامه در آن استان اجرا نشده بود و قونسول شوروی می‌توانست هر یک از مبلغین کمونیست را که برخلاف مقررات مملکتی تبلیغ کنند از ایران روانه کشور خود کند و من با مخالفت شدید قونسول شوروی عهدنامه را اجرا کردم (۲) و سایر دول نیز که باستناد عهدنامه‌ی ترکمن‌چای از این رژیم استفاده می‌کردند و آن عهدنامه از بین رفت از روی کمال دوراندیشی از این حق صرف‌نظر کردند، چونکه بالمآل دولت شوروی حاضر نمیشد عده‌ای دول از این رژیم در ایران استفاده کنند و او نکنند.

و اما در خصوص راه‌آهن - مدت سه سال یعنی از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۶ هر وقت راجع باین راه در مجلس صحبتی میشد و یا لایحه‌ای جزء دستور قرار میگرفت من با آن مخالفت کرده‌ام. چونکه خط خره‌شهر - بندرشاه خطی است کاملاً سوق الجیشی (۳) و در یکی از جلسات حتی خود را برای هر پیش‌آمدی حاضر کرده

(۱) روزنامه‌ی اطلاعات مورخ ۱۶ مهرماه ۱۳۳۹

(۲) ملاحظه شود کتاب «شرح مختصری از زندگی و خاطراتم»، فصل ۲۲

(۳) سوق الجیشی از این جهت که از این خط بسیار کم عبور میشود و احتیاج به باربری هم

گفتم هرکس باین لایحه رأی بدهد حیانتی است که بوطن خود نموده است که این بیان در وکلای فرمایشی تأثیر ننمود، شاه فقید را هم عصبانی کرد و مجلس لایحه دولت را تصویب نمود (۱) و در بادی امر نظریاتم این بود راه آهنی که ترانزیت بین المللی ندارد نه فقط در ایران بلکه در بسیاری از ممالک دیگر که عده ساکنین آن کم است و اجتماع فشرده ندارند مفید نیست (۲) و احتیاجات کشور را میتوان بوسیله سرویسهای منظم باربری تأمین کرد. چنانکه هم اکنون در نقاطی که راه آهن نیست این کار میشود و از فقدان این راه کسی عدم رضایت ندارد.

مدرک من در آنوقت گزارشی بود که اداره کل طرق و شوارع نسبت بدرآمد سه ساله‌ی راه آهن آذربایجان بمقامات مافوق خود داده بود که در ظرف سه سال از این راه بعد از وضع مخارج در حدود سی و سه هزار تومان عاید دولت شده بود بدین قرار:

سال ۱۳۰۰	۲۰۶۸۳ تومان
سال ۱۳۰۱	۴۵۸۳ تومان
سال ۱۳۰۲	۷۸۰۶ تومان
جمع عوائد سه سال	۳۳۰۷۲ تومان

از تحقیقاتی هم که بعد راجع باین خط نمودم باین نتیجه رسیدم که طول آن سی فرسنگ و در هر فرسنگ در حدود سیصد هزار تومان پتوخ روز خرج شده است و جمع کل مخارج به نه ملیون تومان بالغ شده بود که از قرار سوز صدی ده میبایست در ظرف سه سال دویست و هفتاد هزار تومان داده باشد که چهار درصد برای سود سرمایه و شش درصد دیگر بمصرف مخارج اداری و استهلاك رسیده باشد. در صورتیکه مجموع عوائد سه سال سی و سه هزار تومان بود، بشرحی که گذشت.

→

کم است و راه آهنی که از هر جهت مورد احتیاج تیا شدمودی ندارد که دولت از آن استفاده کند کمابینکه راه آسفانته خرمشهر - پهلوی هم که ۱۱۱۰ کیلومتر طول آن است و سازمان برنامه آن رامیسازد و یکی از مفاخر عصر سلطنت اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی است در حکم این راه قرار دارد و بلکه از آن هم بدتر است و چه خوب است که شاهشاه بفرمایند از بندرشاه چه مال التجاره‌ای برای شرق اقصی و یا از خرمشهر چه مال التجاره‌ای برای کشور اتحاد جماهیر شوروی حمل میشود که از آن بتوانند استفاده کند.

(۱) ملاحظه شود کتاب «تلفهای دکتر مصدق در دوره‌ی پنجم و ششم تقنینیه» صفحه‌ی

۱۲۹-۱۲۱-۱۲۷-۱۳۶- وبالخصوص صفحه‌ی ۱۴۳.

(۲) ملاحظه شود همان کتاب صفحه‌ی ۱۴۵، نظریات مهندس کاساکوسکی راجع بخط

بین المللی راه آهن در ایران.

در جلسه‌ی ۲ اسفند ۱۳۰۵ مجلس شورای گفتم برای ایجاد راه دو خط بیشتر نیست: آنکه ترانزیت بین‌المللی دارد ما را به بهشت میبرد و راهی که بمنظور سوق الجیشی ساخته شود ما را بجهنم و علت بدبختیهای ما هم در جنگ بین‌الملل دوم^۵ همین راهی بود که اعلیحضرت شاه فقید ساخته بودند.

در جلسه‌ی ۹ اردیبهشت ۱۳۰۶ متمثل یابن مثال شدم که شخصی گفت از درشکه‌های کرایه به تنگ آمده‌ام هرکجا پیاده می‌شوم باید مدتی راجع بکرایه با صاحب درشکه بحث کنم. در نقاطی هم که درشکه نیست آن را از نقاط دور بخواهم و کرایه گزافی بدهم. احتیاج شخص من هم آنقدر نیست که بتوانم از عهده‌ی خرج یک درشکه‌ی شخصی برآیم. باو گفتند که یک درشکه تهیه کنید هر وقت مورد احتیاج خودتان است از آن استفاده کنید و هر وقتی هم که احتیاج ندارید آن را کرایه دهید و قسمتی از مخارج خود را بدین طریق جبران نمائید. این مثال در راه‌آهن بین‌المللی کاملاً صادق است، یعنی آنقدر که در خود مملکت مورد احتیاج است از آن استفاده می‌کنند و ضرر خود را هم از حمل و نقل بین‌المللی جبران می‌نمایند.

و اکنون آنچه از این راه‌آهن ایران عاید میشود مبلغی در حدود دوست و هشتاد و هشت میلیون تومان است که پنجاه و پنج درصد آن صرف هزینه‌های اداری که پانزده هزار کارمند و بیست هزار کارگر از آن استفاده میکنند و چهل و پنج درصد بقیه بمصرف تعمیرات رسیده است و از بابت سود سرمایه و استهلاک دیناری عاید دولت نشده و باری است که باید بدوش مالیات دهندگان گذارده شود.

ساختن راه‌آهن در این خط هیچ دلیل نداشت جز اینکه میخواستند از آن استفاده‌ای سوق الجیشی کنند و دولت انگلیس هم در هر سال مقدار زیادی آهن بایران بفروشد و از این راه پولی که دولت از معادن نفت میبرد وارد انگلیس کند و علت سرنگرفتن ذوب‌آهن در این مملکت همین منافع متعارضه انگلیس است که بعد از شاه فقید هم شاهنشاه از همان رویه پیروی فرمودند و علاقمندی دولت انگلیس بفروش آهن بقدریست که بعد از ۲۸ مرداد و سقوط دولت من یعنی در ۱۳ مهرماه ۱۳۳۲ (۵ اکتبر ۱۹۵۳) که ایدن دوره‌ی نقاهت خود را تمام نمود و باز در وزارت خارجه شروع بکار کرد به «دنيس رايت» کاردار سفارت انگلیس در طهران امر نمود پیشنهاد فروش آهن را که در زمان تصدی من هیچ بایران وارد نشده بود هر چه زودتر بدولت ایران تقدیم کند (۱)

^۵ اصل: اول (۱.۱).

(۱) خاطرات ایدن طبع پاریس، صفحه‌ی ۲۴۲

والحق که شاهنشاه هم در این باره هیچ فروگذار نفرموده و هر وقت که فرصتی بدست آورده‌اند به تکلیف وجدانی خود عمل فرموده‌اند و در آخر کتاب «مأموریت برای وطنم» در فصل ۱۴ می‌فرمایند «تأکید کردم و از وزیر مسؤل خواستم برای اتمام یکی از خطوط آهن تاریخ معینی را تعیین کنید» و زرج پنی یکی از مدیران عالی‌رتبه‌ی شرکت یونایتد استیل بزرگترین کنسرسیوم فولادسازی انگلستان هم بایران آمده تا بتواند بطور مستقیم با عده‌ای وزراء و سایر مقامات عالی‌یه‌ی دولتی راه آهن راجع بقروش ریل مورد احتیاج [و] توسعه‌ی شبکه‌ی این راه وارد مذاکره شود. (۱)

در آن روزگانی که لایحه‌ی راه آهن تقدیم مجلس شده بود دولت از عوائد نفت چهارده میلیون و به تعبیر امروز در حدود دوست ملیون تومان ذخیره کرده بود که من پیشنهاد کردم آن را صرف ایجاد کارخانه‌ی قند بکنند و از خرید بیست و دو ملیون تومان قند در سال که در آنوقت وارد کشور میشد بکاهند. چنانچه این پیشنهاد مورد قبول واقع شده بود دولت می‌توانست بعد از سه سال از کارخانه‌های قند بهره‌برداری کند و از واردات قند بکاهد و پولی که در ازای خرید قند بخارج میرفت صرف بهبودی حال کشاورزان مملکت کند. این پیشنهاد مورد توجه قرار نگرفت و مجلس بلائحه‌ی خط راه آهن جنوب و شمال رأی داد و با این که در خرید آهن از انگلستان و اتمام آن نهایت تسریع بعمل آمده بود و شاهنشاه در فصل دوم از کتاب «مأموریت برای وطنم» فرموده‌اند «مهندسین تصدیق می‌کنند که راه آهن سرتاسری ایران که پدرم از سال ۱۹۲۷ آغاز و در سال ۱۹۳۹ بپایان رسید شاید جالب‌ترین راه آهن طویلی باشد که با این سرعت ساخته شده است» از روز شروع ساختمان تا اتمام آن دوازده سال طول کشید و صرف وقت شده است و چنانچه در ظرف این مدت عوائد نفت بمصرف کار [خانه] قند رسیده بود رفع احتیاج از یک قلم بزرگ واردات گردیده بود و از عواید کارخانه‌های قند هم می‌توانستند خط راه آهن بین‌المللی را احداث کنند که باز عرض میکنم هر چه کرده‌اند خیانت است و خیانت.

(۹)

نمونه‌ی دیگری از طرز فکر خاص او آنکه روزی از رئیس دانشکده پزشکی که بمناسبتی براسر سفر کرده بود درباره‌ی مسافرتش سؤالاتی میکند. وی میگوید که هر چند در مسافرت بوی خوش گذشته ولی وضع راهها بسیار بد و محتاج بمرمت اساسی است. مصدق از این اظهار نظر خشمگین شده در پاسخ می‌گوید که اصولاً این قبیل مسافرتها لزومی ندارد و بهتر است انسان دو

خانه‌ی خود استراحت کند و اصلاً بمسافرت نرود. (۱)

بعضی اشخاص که از افکار غیرمنطقی مصدق در این مسائل آگاهی داشتند گفته‌اند که شاید وی بیشتر شیفته‌ی دوران خوش سابق و زمانی بوده است که هنوز علوم و فنون ملل باختر اوضاع جهان را دگرگون نساخته بود و شاید مانند یک متفکر خیال‌پرست میل داشته است که عقربه‌ی ساعت ایران را بعقب برگرداند. اما این سخن نمی‌تواند ملاک تصدیق و قبول رویه‌ی مصدق باشد، زیرا این نحوه فکر اگر از طرف یک ترفیلسوف گوشه‌نشین اظهار شود ضرری ندارد ولی اگر از طرف یک مقام سیاسی مسؤول گفته شود که در جهان امروز کشوری را اداره میکند خطرناک و زیان‌آور خواهد بود.

از این گذشته منفی‌بافی مصدق مربوط بعلوم و اختراعات جهان غرب نبود بلکه دامنه‌ی آن بکلیه‌ی امور و مسائل کشیده شده بود. مثلاً وقتی بنخست وزیری رسید برنامه‌ای را که من برای تقسیم املاک سلطنتی بین روستائیان فقیر داشتم متوقف ساخت. در حالیکه این برنامه یکی از بهترین وسائل عملی برای بالا بردن سطح زندگانی مردم عادی کشور بود. علت آن بود که مصدق نمی‌توانست چنین عمل مثبت و اقدام مفیدی را تحمل کند و برنامه‌ای که برای بهبود و رفاه اجتماعی داشتم مورد علاقه‌ی وی نبود.

تصور میکنم از اینکه برنامه‌ی توزیع املاک رضایت عمومی را جلب کرده دچار حسد شده بود و چون خود از ملاکین عمده بود ویدارائی خویش دلبستگی بسیار داشت از اجرای برنامه‌ی تقسیم املاک سلطنتی احساس شرمساری میکرد. خوشبختانه قبل از اینکه مصدق بتواند این مخالفت را بمرحله‌ی عمل برساند سقوط کرد و در فصل دیگر بیان خواهیم کرد که چگونه پس از سقوط وی این برنامه مجدداً احیاء گشت و مواد آن توسعه یافت.

عرض جواب

در یکی از روزهای خرداد ۱۳۳۴ که نمایندگان مجلس شورای ملی به پیشگاه ملوکانه شرفیاب شدند راجع به تقسیم املاک سلطنتی فرمایشاتی فرمودند که در شماره‌ی ۲۵ خرداد روزنامه‌ی «پست طهران» منتشر گردید که من در لشکر ۲ زرهی زندانی بودم و نتوانستم از خود در جراند دفاع کنم. این بود که خواستم از لایحه‌ای که برای تقدیم بدیوان عالی کشور تهیه میشد استفاده کنم و نظریات خود را در آنجا نگاهشتم و چون دیوان کشور مرا برای دفاع از خود احضار نمود لایحه داده نشد و نظریاتم منتشر نگردید و باز چون در احمدآباد زندانی هستم و نمی‌توانم در جراند از خود دفاع کنم آن را در بخش

(۱) تکذیب می‌کنم. چه خوب بود اعلیحضرت شاهنشاه نام گوینده را فاش میفرمودند تا همه بدانند که او از این خلافگویی چه نظری داشته است.

دوم این کتاب قرار داده‌ام (۱) و در این جا فقط عرض میکنم تشکیلات موجود و مقررات جاری را نباید از بین برد مگر اینکه مطمئن شویم تشکیلات و مقررات بعدی در صلاح جامعه تمام شود نه برعکس.

تقسیم فعلی محصول بین مالک و زارع روی اجرت کار قرار گرفته است؛ بدین طریق که در اراضی حاصلخیز سهم زارع کمتر و در اراضی متوسط و یا غیر مستعد سهم او بهمین تناسب بیشتر است و من باب مثال در اراضی حاصلخیز سهم زارع به نصف از محصول و در متوسط به $\frac{3}{8}$ و در اراضی غیر مستعد حتی به $\frac{4}{8}$ از محصول بالغ میشود و تقسیم اخیر در نقاطی معمول است که زراعت از آب باران مشروب میگردد و در زراعت دیم زارع باید بذرا در مساحتی معادل سه برابر زمین آبی کشت کند تا بتواند بهره‌ای از آن برد و چنانچه باران نباید چیزی غایدش نمیشود.

حال باید دید اگر بتوانند مساحت تمام قراء کشور را که فعلاً بواسطه‌ی نبودن وسایل غیر عملی است تعیین کنند و سهم هر زارعی را در یک نقشه معلوم نمایند آیا مالکین جزء می‌توانند از عهده‌ی آبادی املاک برآیند؟ و ماشین آلات فلاحتی مورد احتیاج را تهیه نمایند؟ آیا می‌توانند در این سالها که مملکت دچار خشکالی است و آب قنوات رو بکاهش میرود در پیشکار قنوت کار نوحقر نمایند؟

اکنون دوازده سال است که در هر سال چند پارچه از املاک سلطنتی بین زارعین تقسیم و اسناد مالکیت آنها با یک تشریفات خاصی بآنان داده شده است و باز سالهای بسیار لازم است تا طی همین تشریفات این املاک بین زارعین تقسیم شود.

چنانچه موضوع شکایت این است که تقسیم محصول بین زارعین و مالک عادلانه نیست چه بی عدالتی از این بیشتر که املاکی بین یک عده تقسیم شود و ساکنین املاک دیگر شاهنشاهی سالیان دراز از این نعمت محروم باشند.

و باز چه بی عدالتی از این بالاتر که مالکین * املاک شاهنشاهی مالک بشوند و مالکین * املاک دیگر نشوند و از این نعمت محروم بمانند!!

و باز چه بی عدالتی از این بیشتر که اعلیحضرت شاه فقید ۵۶۰۰ رقبه املاک مردمی از هر طبقه را بزور و بدون اینکه حتی یک اعلان ثبت در روزنامه‌های وقت منتشر شود مالک شده باشند و اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی بعنوان ارث پدرین املاک را بزارعین بفروشد و وجهی بدین طریق برثروت خود اضافه کنند.

(۱) ملاحظه شود بخش دوم فصل پنجم قسمت اول

* ظاهراً سهواً القلم و «زارعین» درست است (ا.ا.)

موضوع شکایت زارع از مالک این بود که مالک نفع بیشتری میرد و از زارع نیز به بعضی غنایین از قبیل بیگاری و پاره‌ای رسومات محلی سوء استفاده می نماید که برای رفع شکایت چنین قرار شد از کل سهم مالکانه بدون اینکه چیزی بابت خرج حساب شود بیست درصد برای استفاده‌ی کشاورزان و امور عمرانی کسر کنند و مرسومات محلی هم از هر قبیل و هر چه که بود یکلی متروک گردد. آن زارعی که مدت دو سال زمامداری من نتوانست از این قانون استفاده کند یعنی ده درصد از یک محصول موجودی که در تصرف خود او بود ببرد چطور می تواند اگر ملک تقسیم شد آن را آباد کند و محصولی از آن ببرد که مالک فعلی نتوانسته است برداشت نماید.

در املاکی که از آب قنات مشروب میشود بسیار دیده شده کثرت عده‌ی مالکین سبب شده است که در قنات کار نکنند و ملک از حیر انتفاع یفتند و بعد یکی از مالکین سهم سایرین را خریداری کند و درصد آبادی برآید.

از تقسیم املاک اگر مقصود این است مملکت آباد شود تقسیم املاک این نظر را تأمین نمی کند. در این عصر که باید از ماشینهای فلاحی استفاده نمود چگونه ممکن است یک عده زارع غیر موافق و بی سرمایه بتوانند ماشینهای مورد احتیاج را فراهم نمایند و در این سالهای خشک که آب قنات رو بکاهش می رود در بعضی از محلها قنات خشک شده است زمین در املاک مجاور خریداری کنند و پیشکار قنات را امتداد دهند. در ایران اول شرط آبادی آب است. زمین بی آب در همه جا هست و تقسیم آن بین یک عده سودی ندارد و مانعی هم ندارد.

برای تقسیم املاک بین زارعین و رفاهیت فعلی آنان کسر بیست درصد از سهم مالکانه سبب خواهد شد کمتر کسی پیرامون مالکیت بزرگ برود و بتدریج املاک بسیاری که اکنون در مالکیت عده‌ای قلیل قرار گرفته است بین عده‌ای کثیر تقسیم شود. مشروط بر اینکه ده درصد و سهم کشاورزان را از مالک بگیرند و در حلق آنان بریزند و ده درصد عمران را فقط برای باسواد کردن کشاورزان بکار برند تا آنان فهمی پیدا کنند و اجرای هر قانونی [را] که در نفع خودشان وضع میشود بخواهند و یک قانونی هم تصویب شود هر مالکی که دست از تحمیلات سابق نکشد و نسبت بزارعین و ساکنین ملک برخلاف قانون رفتار نمود پس از ثبوت معادل یک عشر مالیاتی که در آن سال می دهد بعنوان جریمه بپردازد.

(۱۰)

بمن میگفت که چون ایران از تجاوزات دول بزرگ صدمه‌ها دیده است بنابراین هرگز نباید برای دفاع کشور کوشش شود. وی میل نداشت این نکته در خارج از ایران انعکاس پیدا کند و فقط میخواست در داخله‌ی ایران مسلّم باشد که اگر دولتی بشُخر کردن ایران اقدام کند ما نباید مقاومت بخرج دهیم.

وی این فکر را در مورد شورشیها و آشوبهای داخلی نیز نه تنها تبلیغ میکرد بلکه عملاً نیز از آن پیروی می نمود. مصدق در زمان نخست‌وزیری خود طی سالها ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ هنگامی که افراد متسبب بحزب توده و سایر آشوبگران نظم پایتخت و سایر شهرهای بزرگ را مختل میکردند هیچگونه قدمی برای جلوگیری آنها برنداشت و طرز عملش این بود که در این گونه آشوبها چند تانک و کامیون حامل سربازان مسلح در نقاط مختلف تهران مستقر میکرد ولی آنها را از هرگونه اقدام موثری منع می نمود و بهسین جهت شورش و غارت و زرد و خورد در خیابانها در برابر چشم مأمورین انتظامی بر پا بود. ولی بدستور مصدق آنها فقط ناظر و تماشاگر وقایع بودند. بالاخره عده‌ای از طرفداران سرسخت مصدق نتوانستند بی قیدی وی را در مسأله‌ی آشوب و غارتگری که هر روز توسعه پیدا می‌کرد تحمل کنند و دریافتند که مصدق عملاً یا از روی نادانی کشور را بکمونیسم تسلیم خواهد نمود.

عرض جواب

قسمت اول این فرمایشات گفته‌های من نیست و دور از انصاف است که شاهنشاه بمن چنین تسبّهائی بدهند. من هیچوقت از دفاع برای مصالح مملکت سرزده‌ام و تا آنجا که از یک فردی برآمده است از وطن عزیزم دفاع کرده‌ام و اکنون نیز با اعمال دولی که بعنوان جلوگیری از تسلط کمونیسم خود این کشور را مُسخر کرده‌اند و از آزادی و استقلال جز اسم چیزی برای ایران باقی نگذارده‌اند مخالفم. پیشرفت کمونیسم در دنیا معلول دو علت است: یکی فرق فاحشی است که بین زندگی عده‌ای قلیل با عده‌ای کثیر وجود دارد و دیگری یأس و طسپرستان از توحید مساعی دول استعمار با اشخاص دزد و نادرست در نفع خودشان و بهترین دلیل اینکه در کشورهای امریکا و انگلیس و دول اسکاندیناوی و سوئیس که این توحید مساعی نیست کمونیسم فرق فاحشی نکرده است و پیشرفت این عقیده در بیشتر ممالکی محسوس است که دول استعمار برای انجام مقاصد خود با اشخاص دزد و نادرست و خائن مملکت توحید مساعی کرده‌اند.

(۱۱)

عده‌ای در این فکرند که شاید رویه‌ی منفی او در مسأله‌ی دفاع از کشور و حفظ امنیت ناشی از عقیده‌ی فلسفی یا مذهبی او مبنی بر صلح طلبی بوده است.

بعقیده‌ی من این نظر درست و منطبق برحقیقت نیست، زیرا او ترضی‌نوی آرامش‌طلبی از نظر راه و رسم زندگی پشتیبانی نمی‌کرد و با اخلاق «گاندی» متصف نبود، بلکه همیشه عده‌ای او باش و ماجراجو را تحت اختیار خود یا طرفداران خویش داشت که در شهر جولان می‌دادند و بازار و ادب مردم بی‌گناه میبردند. بعلاوه باید در نظر داشت که پیروان گاندی پس از آزادی هندوستان اصل آرامش‌طلبی را بی‌نیظمی و تزلزل امنیت کشور تفسیر نکرده‌اند. هندوستان دارای آردش زمینی و دریایی و هوایی نیرومندیست و هنگامی که اغتشاشاتی در بمبئی و سایر مراکز مهم هندوستان روی می‌دهد نیروهای انتظامی با کمال قدرت در اتخاذ وسایل مؤثر برای برقراری نظم و آرامش درنگ نکرده‌اند.

عرض جواب

نه بولی در بساط، نه اعتبار سری در اختیار بود که بیک عده او باش و ماجراجو داده شود. یک عده مردم وطنپرست با نظریات من راجع بسقوط استعمار در این کشور موافق بودند و هر چه کردند روی عقیده و ایمانی بود که در راه آزادی و استقلال ایران داشتند و نتیجه‌ی همین مبارزات بود که شانزده میلیون لیره عایدات نفت در زمان شاه فقید پس از خلع او از سلطنت به پنجاه میلیون لیره رسید و باز در نتیجه همین مبارزات بود که عده‌ای توانستند از سقوط دولت من و قرارداد امیتی - پیچ استفاده‌های سرشاری بکنند و مبالغ گزافی در بانکهای خارجی تودیع نمایند.

(۱۲)

سجیه‌ی غیرمنطقی مصدق همیشه او را وادار باعمال عجیب و غریب میکرد. اولین باری که باین سجیه‌ی وی توجه پیدا کردم در هنگام جنگ بین‌المللی دوم و اشغال ایران بوسیله‌ی قوای متفقین بود. در آن موقع از طرز دخالت متفقین در امر انتخابات و تعیین نمایندگان بسیار ناراحت و مکتر بودم. زیرا مأمورین آنها صورتی از نامزدهای خود تهیه می‌کردند و بنحست وزیر وقت می‌دادند و او را در فشار می‌گذاشتند که حتماً نامزدهای مزبور نمایندگان انتخاب شوند.

چون این مسئله برای من تحمل‌ناپذیر بود یخاطرم رسید دربارته‌ی نحوه‌ی جلوگیری از این رویه‌ی شرم‌آور یا مصدق مشورت کنم، زیرا در آن زمان روابط من با وی که از خدمتگزاران محترم کشور بشمار می‌آمد و با هرگونه نفوذ خارجی در ایران مخالفت داشت خوب بود و فکر میکردم اگر او را طبق مقررات قانون اساسی بنحست وزیری منصوب و مأمور تشکیل دولت کنم ممکن است تقاضا کند انتخابات جدیدی که بطور یقین از نفوذ بیگانگان دور باشد در کشور بعمل آید.

بدین جهت او را احضار کردم و فکر خود را با وی در میان نهادم. مصدق در جواب اظهار نمود که با دو شرط مسؤلیت زمامداری را قبول خواهد کرد. وقتی پرسیدم آن دو شرط چیست؟ گفت

اول گذاشتن مأمورین مسلح برای حفظ شخص اوست، این شرط را بلافاصله قبول کردم. آنگاه گفت شرط دوم موافقت قبلی انگلیسها نسبت باین نقشه است.

از این شرط بسیار متحیر شدم؟ پرسیدم روسها چگونه؟ جواب داد آنها اهمیتی ندارند و فقط انگلیسها هستند که نیست بهر موضوعی در این مملکت تصمیم میگیرند.

از شنیدن این عبارت باو پرخاش نموده و استدلال کردم که پدرم هیچگاه عادت نداشت در اجرای تصمیمات خود موافقت انگلیسها را جلب کند. این دلیل در مصدق اثر نکرد و بمن گفت هنوز جوانم و اطلاعاتم در مسائل سیاسی کم است و اصرار داشت که فقط بشرط موافقت انگلیسها با من همکاری خواهد کرد. این طرز فکر و رویه را خطرناک یافتم. با وجود آن میدیدم باید وضع حساس کشور را هم در نظر گرفت که در چنگ نیروهای اشغالگر افتاده و می توانست در هر امر داخلی ما مداخله کنند و در موقع بحران مهین پرستی مصدق و محبوبیتش که بین مردم دارد برای کشور معتمد است.

بنابراین یا کمال اکراه گفتم کسی را نزد سفیر انگلیس در طهران خواهم فرستاد و قصد خود را باو اطلاع خواهم داد. ولی برای اینکه درخواست مصدق را که فقط با سفیر انگلیس مشورت بشود نپذیرفته باشم باو گفتم کسی را نیز بسفارت روس بحتی کشور اشغالگر دیگر خواهم فرستاد که آنها را نیز از این نیت مستحضر سازد.

روز دیگر مأمورین من نتایج ملاقات خود را با دو سفیر گزارش دادند. سفیر کبر انگلیس که در آن زمان سرریدربولارد بود با این برنامه موافقت نکرد و مدعی شده بود که انتخابات عمومی جدید در آن موقع ایجاد تشنج خواهد نمود ولی باید بگویم که سفیر کبر روس هیچگونه مخالفتی در این باره ابراز نداشته بود و رویقوی با مقایسه بروسی که روسها بعداً پس گرفتند موجب مسرت بود.

پس از حصول اطلاع از نظر دو سفیر بدکتر مصدق تلفن کردم و جریان مذاکرات را باو گفتم. او در پاسخ من تنها سپاسگزاری کرد و دیگر صحبت ما و علاقهای وی بنجدید انتخابات پایان یافت و نظر من برای انتصاب وی بنخست وزیری متوقف ماند.

عرض جواب

تصور میکنم آن روز مرزبندی سوومی بود که حضور شاهنشاه رسیدم و این مذاکرات وقتی صورت گرفت که انتخابات دوری چهاردهم تقنینیه در همه جا تمام شده بود و از آراء طهران عدهی قلبی باقی مانده بود که خواننده نشده بود و قبل از این شرفیابی می شنیدم از انتخاب من بنماینده گی اول طهران در مجلس چهاردهم اظهار رضایت نسقم نمایند و حق داشتند، چونکه این انتخاب اظهار تنفیری بود که از طرف مردم نسبت باعمال شاه عقید شده بود حتی آن کسی که شاه میخواست او را در زندان ببرد از بین ببرد. دم طهران بنماینده گی اول خود در مجلس انتخاب کردند.

چنانچه در مقابل فرمایشاتی که فرمودند متعذر میشدم و میگفتم قانون اجازه

نمی دهد شاه نخست وزیر را عزل و مرا بجای او نصب کنند و دولت نمی تواند آرشی که مردم از روی عقیده و ایمان بیک عده داده و آنان را بسمت نمایندگی خود انتخاب کرده اند باطل نماید هیچ اثر نداشت. چونکه بعد از بیست سال تصدی مقام سلطنت هنوز هم اعلیحضرت قبول نفرموده اند فرق حکومت استبداد با حکومت مشروطه چی است. در استبداد شاه هر چه میخواست میکرد و در مشروطه شاه جنبه تشریفاتی دارد و مجلس است که می تواند بنمایندگی از طرف ملت هر تصمیمی را که صلاح بداند اتخاذ کند و شاه هم آن را امضا نماید.

نظر باینکه از زندان بیرجند یوساطت شاهنشاه نزد پدر تاجدار خود آزاد شده بودم البته نمیخواستم طوری جواب عرض کنم که از من رنجشی حاصل فرماید. این بود عرض کردم تصدی من در کار در این موقع که قشون بیگانه مملکت را اشغال کرده بسته باین است که سفارت انگلیس با تصدی من مخالفت نکند و یقین داشتم با تجربیاتی که آن سفارت از من کرده بود: در شیراز مخالفتم با کودتا (۱)، در تصدی وزرات خارجه مخالفتم با ادعای مالکیت انگلیس در جزایر ابوموسی و شیخ شعیب در خلیج فارس (۲)، مخالفتم در مجلس پنجم با ماده ی واحده— که در این باره لازم است آنچه پیش آمده عرض کنم: یکی از روزها که در سفارت انگلیس بناهار دعوت داشتم و برحسب اتفاق صحبت از جبار و جتجالی پیش آمد که در طهران بر علیه سلسله ی قاجار بر پا شده بود سر پرستی لرن و وزیر مختار انگلیس و یکی از دوستان من اظهار نمود اگر این سلسله از بین برود بیگانه کاندید ما شخص رضاخان سردار سپه رئیس الوزراء خواهد بود که چند روز بعد برحسب اتفاق بین رئیس دولت و من ملاقاتی دست داد و از بیانات وزیر مختار ایشان را مطلع کردم که حالت خوشی دست نداد و ناراحت شدند و روز بعد مشار الملک (حسن مشار) وزیر خارجه بخانه ی من آمد و گفت آمده ام جواب پیغامی که از وزیر مختار برای رئیس دولت آورده اید بدهم و از شما خواهش کنم آن را بسر پرستی لرن برسانید. گفتم تا کنون پیغامبری نکرده ام. وزیر مختار با من دوست بود و مطالبی گفت که خواستم آقای رئیس الوزراء را از نظریات سفارت مطلع نمایم و این اطلاعاتی که از نظر وزیر مختار داشتم مانع نشد از این که در جلسه ی نهم آبان ماه ۱۳۰۴ مجلس شورای ملی راجع بخلع سلسله ی قاجاریه آنچه در صلاح مملکت می دانستم اظهار نمایم. (۳)

(۱) ملاحظه شود «شرح مختصری زندگی و خاطراتم» فصل بیستم، مذاکرات من با

کولول فریزر رئیس پلیس جنوب (۲) همان کتاب فصل ۲۴

(۳) ملاحظه شود کتاب «تلفیهای ذک» مصدق در دوره ی پنجم و ششم تقیبه، ص ۳۴

(۱۳)

در خلال این احوال شرکتهای نفت امریکایی و انگلیسی برای کسب امتیازات بیشتری از نفت جنوب اظهار علاقه میکردند و اتحاد جماهیر شوروی که امتیازی در شمال ایران میخواست و این مسائل بوجهه ملی مصدق افزود، زیرا در سال ۱۳۲۳ مجلس طرحی را که وی تهیه کرده بود تصویب نمود. بموجب آن دولت از دادن هرگونه امتیاز نفت بدون اطلاع و اجازه‌ی مجلس شورای ملی ممنوع گردید. این طرح بسیار بموقع ولی در عین حال یکی از شواهد بارز روش منفی مصدق بود. پس از خاتمه جنگ مصدق کوشش کرد گروهی افراطی که خود را ناسیونالیست قلمداد می کردند با اسم جبهه ملی تشکیل دهد و بتدریج افراد گوناگون از متعصبین مذهبی و دانشجویان و کسبه‌ی بازار و سوسیالیستها بدور او جمع شدند. در ظاهر این عده را یک عامل مشترک یعنی نفرت از بیگانگان و نفوذ اجانب بهم پیوست می داد. این دسته در اجرای برنامه‌های منفی ضد اجنبی با یکدیگر همکاری میکردند ولی چندی بعد که دیگر نمیشد احتیاج ملت ایران را بعملیات مثبت انکار کرد این دسته محکوم به شکست و اضمحلال گردید.

عرض جواب

هر کس دم از آزادی و استقلال میزد چون مخالف یا مصالح استعمار بود عمال بیگانه او را افراطی قلمداد و متهم میکردند بمرام کمونیستی و غیر از این هم راهی برای اینکه عمال استعمار بتوانند وظایف خود را انجام دهند نبود، ولی طرح قانونی من برای جلوگیری از امتیاز نفت چون در نفع مشترک بود دولت استعمار می توانستند از آن بنفع خود استفاده کنند در صلاح مملکت تشخیص داده شد و بوجهه ملی من که قبلاً منکر آن بودند افزود و فداکاری ملت ایران برای ملی شدن صنعت نفت چون بضرر استعمار صورت گرفته بود در نتیجه‌ی کودتای ۲۸ مرداد از بین رفت و وجهه من را هم از بین برد.

(۱۴)

در سالهای قبل از ملی شدن صنعت نفت شرکت نفت ایران و انگلیس افکار عمومی ایران را ناشنیده گرفته و نسبت بان بی اعتنائی شگفت آوری ابراز میداشت ولی جریان وقایع ثابت کرد که این رویه کاملاً برخلاف منافع شرکت مزبور بود، چنانکه اقدامات و عملیات مصدق نیز در دوره‌ی نخست وزیری وی بضرر خود و کشورش تمام شد.*

شرکت نفت در آن موقع خوب میدانست که حق السهمی را که شرکتهای بزرگ غربی برای تحصیل امتیاز نفت از شرکتهای عربستان سعودی و بعضی کشورهای امریکای مرکزی و جنوبی پذیرفته بودند از میزانی که در قرارداد ما با شرکت نفت معین شده بسیار مساعدتر بود. بعلاوه از عدم

رضایت ما نسبت به مالیاتهای گزاف و بیش از حد تناسبی که شرکت بدولت انگلستان از عوائد نفت میداد و مبلغ آن از حق الامتیازی که بایران داده میشد نیز خیلی زیادتر بود آنگاهی کامل داشت و همچنین بخوبی میدانست که ما از عمل شرکت که قیمت عمده‌ی درآمدی را که از ایران بدست می‌آورد در سایر نقاط دنیا صرف هزینه‌ی توسعه‌ی استخراج نفت میکرد بسیار ناراضی هستیم. با وصف این مسائل شرکت نفت با اعتراضات ما توجه نکرده و سرمایه‌ی عظیم خود را که در ایران داشت بخاطر انداخته بود. دولت انگلیس هم که میتوانست شرکت را وادار باینخاذ رویه‌ی معتدل‌تر و عاقلانه‌تری نماید در این راه قدمی برداشت و نتیجه‌ی آن این بود که شرکت نفت و دولت انگلیس احساسات ملی ایران را شعله‌ور ساختند و باعث تقویت جبهه‌ی ملی و نفوذ عوام قریبانه‌ی مصدق و مردم گردیدند و هيجان برای ملی شدن صنعت نفت شروع گردید. رزم آرا نخست وزیر وقت با این وضع موافق نبود و امید داشت که بتواند قضیه را در محیط دوستانه با شرکت نفت حل کند. ولی مصدق و یارانش بر علیه نخست وزیر و بیگانگان تظاهرات شدید کردند و بالاخره روز ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ یکی از اعضاء دسته‌ی متعصب فدائیان اسلام که از مصدق پشتیبانی میکرد نخست وزیر را که برای شرکت در مجلس ترحیم یکی از روحانیون وارد صحن مسجد شاه میشد ناجوانمردانه بقتل رسانید. چند روز بعد مجلس شورای ملی قانون ملی شدن صنعت نفت را که من کاملاً با آن موافق بودم تصویب نمود. **

عرض جواب

بضرر من صحیح است چونکه هر چه داشتم بغارت رفت و متجاوز از هشت سال هم هست که از نعمت آزادی محروم و اکنون در این قلعه محبوس و بتماشای دیوار آن مشغولم.

بضرر ایران صحیح نیست چون که قبیل از ملی شدن صنعت نفت دولت از این امتیاز در حدود شانزده ملیون لیره در سال استفاده می نمود و اکنون درآمد دولت به پنجاه ملیون لیره بالغ شده است و رفتار شرکت هم با اتباع ایران مثل رفتاری بود که یک انسان با حیوانی بکند و اکنون فرق کرده است و مثل سابق نیست.

** شرکت نفت خوب میدانست آنچه بایران میدهد عسری از اعشار درآمد نفت نیست و برای ادامه‌ی همین رویه دولت دیکتاتوری تأسیس شد و سی و دو سال بر سوء استفاده‌ی شرکت افزود. در دوره چهاردهم تقنینیه «کافترادزه» برای تحصیل امتیاز معادن نفت شمال بپهران آمد من از موقع استفاده کرده و مضرات امتیاز نفت جنوب را که عده‌ی قلیلی از آن بیشتر اطلاع نداشتند باستحضار ملت ایران رسانیدم و روی همین اطلاعات بود که قرارداد گس-گلکائیان راجع به حق الامتیاز ۵۰-۵۰ از تصویب مجلس نگذشت و قاتل رزم آرا هم هر کس بود رفع رحمت از اعلیحضرت کرد. چونکه

چند روز قبل از این واقعه میخواستند مرا بجای او نصب فرمایند که زیر بار ترفتم و معذرت طلبیدم و قاتل کار خود را کرد. چنانچه شاهنشاه با قانون ملی شدن صنعت نفت موافق بودند هرگز با تصمیمات جلسه پایگاه آلپ راجع بکودتا و سقوط دولت من موافقت نمی فرمودند و میگذاشتند چندی من سرکار بماتم تا ملت رنجیده ایران بجای ۵۰-۵۰ عواند ساختگی به ۱۰۰-۱۰۰ عواند حقیقی برسد.

(۱۵)

من بجای سپید رزم آراه حسین علاه را که از سیاستداران مورد احترام و دارای سابقه‌ی طولانی بود بنحست وزیر برگزیدم. حسین علاه طرفدار راه حل مسالمت آمیز بود که بتوان در عین ملی شدن صنعت نفت تأسیسات و استخراج و بهره برداری را با کمک متخصصین خارجی اداره کرد و یکار ادامه داد. ولی افراطیون با چنین قراردادی موافق نبودند و عده‌ای آشوبگر بمناطق نفتی جنوب اعزام شدند که در میان کارگران تشنج و هیجان کنند. حزب نوده نیز در عین غیرقانونی بودن باز تشکیل شده بود و با آشوبگران دستبازی کرد. در نتیجه چند نفر از مردم و سه نفر از اتباع انگلیسی بقتل رسیدند و شرکت نفت عملیات خود را قطع کرد و پرداخت کلیه وجوهی که از این عمر بدولت میرسید قطع گردید.

عرض جواب

چه خوب بود که فرموده بودند نظر مبارکشان از حل مسالمت آمیز چه بود؟ چنانچه مقصود این بود که از معادن نفت بوسیله‌ی متخصصین خارجی بهره برداری شود من خواستم این کار را بکنم که آنان حقوق بگیرند و به حساب ملت کار بکنند زیر بار نرفتند و چنانچه از حل مسالمت آمیز نظر این بود که امتیاز ادامه پیدا کند و شرکت کماکان بحساب خود از معادن نفت بهره برداری نماید که ملت فهمیده بود و فریب نمی خورد.

(۱۶)

مصدق بمردم وعده داده بود که دوره‌ی فراوانی و رفاه فرا میرسد و هزینه آن از درآمد نفت که قانوناً حق ایران است تأمین خواهد شد و هر روز یک میلیون لیره از شرکت بتوان درآمد خواهد گرفت. با این وعده‌ها کسی نبود که دیگر با او مخالف باشد. زیرا قول میداد که ثروت سرانه هر فرد ایرانی را تأمین کند و بانفوذ خارجی مبارزه نموده و حقوق ایران را حفظ نماید. بنابراین تعجبی نداشت که طبقات مختلف از دانشجو و بازرگان و کاسب و کارگر دور او را بگیرند و تحت رهبری وی درآیند.

مصدق با چنین وعده‌ها و وجهه‌ی خاصی پیدا کرده و علاء که بیست از دو ماه از زمانداری وی نگذشته بود از کار کناره گرفت. من مصدق را بنخست وزیر مصوب نموده و در آن هنگام کسی نبود که بتواند در برابری ایستاده و با او برای احراز این مقام رقابت نماید. اکنون دیگر فرصت بزرگ برای مصدق فرا رسیده بود، زیرا بیش از حد خودش در نیل بآرزوها و رؤیاهای امیدبخش خود و دستیارانش کامیاب گشته و مدتی در حدود دو سال در جلوی خویش داشت و می‌توانست از این فرصت بعد کفایت استفاده کند و از حمایت و پشتیبانی من یا آنکه یک چنین حمایتی ملال‌انگیز بود برخوردار باشد. اینک باید دید مصدق چه کرد و چه مصیبت بزرگی برای مردم این کشور ایجاد کرد.

عرض جواب

آنچه گفته میشد برخلاف حقیقت نبود و احتیاج بوقت داشت تا حقیقت معلوم و روشن شود. چنانچه دستخط عزل من صادر نمیشد و شرکت متکی با لطف شاهانه نبود هر چه زودتر معلوم میشد که گفته‌های این جانب تا چه حد بحقیقت نزدیک شده بود.

(۱۷)

در آن هنگام دولت انگلیس اعلام داشت که نیروی چرباز خود را به قبرس روانه خواهد نمود و شهرت یافت که نیرو برای اعزام بایران آماده میشود. رزم‌ناو انگلیسی بنام «موریشوس» روبروی آبادان لنگر انداخت و شایع بود که قسمت دیگری از نیروی دریائی انگلیسی بسوی آبهانی ایران بحرکت درآمده است. سفیر کبیر انگلیس را احضار کردم و باو خاطر نشان ساختم که اگر دولت انگلستان قصد تجاوز بحق حاکمیت ایران داشته باشد من شخصاً نیروی ایران را رهبری کرده و در برابر هر تجاوزی ایستادگی خواهم نمود. سیاست مزبور بعقل این اظهارات صریح من یا بعقل دیگر صورت عمل پیدا نکرد.

عرض جواب

دولت انگلیس تصور کرده بود در رأس دولت شخصی است بزدل و ترسو و تهدید می‌تواند آنچه میخواستند بدست آورند. چون دیدند اثر نکرد چاره نبود جز اینکه شاهنشاه سفیر را احضار کنند و فرمایشاتی بفرمایند که دولت انگلیس بیاس احترام مقام سلطنت رزم‌ناو «موریشوس» را از بندر ایران دور کند.

(۱۸)

مصدق نیز می‌توانست برای بدست آوردن راه‌حل مثبت در مسأله اختلاف نفت چنین رویه‌ی محکم و صریحی را پیش گیرد. ولی ابتکار عمل را ب‌شکرت نفت گذاشته و تمام وقت خود را صرف مبارزه‌ی ناشیانه با شرکت سابق نمود و نسبت بتأثیری که اقدامات او بحال کشور داشت بی‌اعتناء مانده و تا روزی که از مقام نخست‌وزیری معزول گردید یک قدم بحل مسأله نزدیکتر از روز نخست‌وزیری نشده بود.

شورای امنیت سازمان ملل متحد و بانک بین‌المللی و دادگاه بین‌المللی و پریزیدنت ترومن و بعد از او پریزیدنت آیزنهاور و چندین مؤسسه‌ی جهانی و مأمورین وابسته بآنها سعی کردند که در رفع اختلاف موجود راه‌حلی پیدا کنند ولی نتیجه‌ی نبخشید، زیرا مصدق که مآلاً در دست مشاورین خود و هم مقهور افکار لاجوجانه‌ی خویش واقع شده و رویه‌ی مضی که پیش گرفته بود امکان هرگونه توافق را از بین برده بود و بجای آنکه وقت خود را با اصلاحات و عمران کشور صرف کند (۱) به پرخاش جوشی میگذراند و چنانکه گفته خواهد شد خواهیم دید که برای ادامه‌ی زمامداری خود حاضر بچند اقدامات و اعمالی گردید.

مصدق در سیاست خود نسبت بدولت انگلیس و شرکت سابق نفت مرتکب دو اشتباه عظیم گردید؛ یکی اینکه اعتقاد راسخ داشت که دنیا بدون نفت ایران قادر باده‌ی حیات اقتصادی و صنعتی خود نیست و بهمین مناسبت استدلال میکرد که بزودی شرکت سابق و سایر حامیان آن در مقابل وی بزاتر در آمده و تسلیم خواهند شد، ولی وقتی که تولید نفت در ایران متوقف شد سایر کشورهای نفت خیز بمنظور جبران این کم‌میزان تولید خود را بالاتر بردند زیرا چون در جهان امروز کشورهای نفت خیز متعددی وجود دارد دیگر برای یک کشور امکان انحصار تولید نفت نخواهد بود و در حقیقت دشواری تولید نفت درست عکس چیزی است که مصدق و دستیاران او تصور میکردند، زیرا پس از سقوط مصدق که مجدداً نفت ایران جریان یافت بازارهای جهان دچار زیادی عرضه‌ی نفت بود و بهمین جهت چندین کشور مجبور شدند مقدار تولید خود را روی ایجاد تعادل عرضه و تقاضا تقلیل دهند.

علت آنکه مصدق و یارانش چنان غیرمطالعانه رفتار کردند بنظر من این است که تصور میکرد نفت ایران را می‌تواند بدون کمک و استعانت خارجیان بی‌بازار جهان عرضه نماید. در آن زمان ایران حتی دارای یک کشتی نفت کشت نبود. سازمان فروش بین‌المللی نفت نیز نداشت. در فصل دیگر شرح رویه‌ی عملی که من و دولت برای تهیه‌ی کاروان کشتی نفتکش و ایجاد وسایل فروش نفت در خارج ایران اتخاذ کرده‌ایم داده خواهد شد. مصدق از یک طرف با کلیه‌ی شرکتهای و مؤسسات بزرگ قطع رابطه نموده بود و از طرف دیگر وسایل مؤثری برای حمل و نقل و فروش نفت که ما را از

(۱) شماره‌گذاری در متن دارد ولی مطلب حاشیه در حاشیه نگارش نیافته است. (۱.۱).

سازمانهای خارجی می‌توانند فراهم نیاورده و خود را دچار وضع غیرقابل‌تحمیلی قرار داده بود. هنگامی که صنعت نفت در ایران ملی اعلام و مصدق نخست‌وزیری منصوب گردید دولت انگلیس و شرکت نفت مآل کار خود را اندیشیده و سیاست قبلی خود را تغییر دادند و اصل ملی شدن را رسماً پذیرفتند و دیری نگذشت که هیئت استوکس را بپهران اعزام داشتند. در آن موقع دولت انگلیس موافقت نمود که کلیه درآمد نفت باالمناصفه (بجاه پنجاه) بین دو کشور تقسیم شود و اگر مصدق بمذاکرات حساسی و معقول موافقت کرده بود هموطنان من از محرومیت‌های اقتصادی و مخاطرات ناشی از آن در امان میماندند.

من هنوز تصور می‌کنم که شخص مصدق با وجود تمام لجاج و استبداد رأی خطرناکی که داشت تا حدی مایل بود که بین طرفین توافق نظر حاصل شود، ولی نیست بمشاورین او سخت مشکوکم و گمان می‌کنم که عده‌ای از آنها با اشتیاق تمام امیدوار بودند که کوچکترین راه حلی پیدا نشود تا کشور با شکست اقتصادی مواجه و در نتیجه تحت استیلای خارجی قرار گیرد. این نوع ناسیونالیسم منحرف را در فصل بعد تشریح خواهم نمود.

عرض جواب

مبارزه‌ای که ملت ایران نمود از نظر تحصیل پول نبود بلکه برای بدست آوردن آزادی و استقلال تام بود و نظر باینکه حل مسئله نفت با شرکت انگلیس مخالف عقیده‌ی ملت ایران و آزادیخواهان بود که سالها ابراز شده بود از شخص من ساخته نبود که باز پای شرکت نفت را در معادن ایران باز کنم و افکار عمومی کشور را ندیده بگیرم. فرض کنیم که غرب احتیاج بخرید نفت از ایران نداشت، پس چاره‌ی منحصر بفرد این بود که ملت ایران خود در استخراج نفت اقدام کند و یک ملت آزاد بتواند هر طور که صلاح کار خود را بداند عمل کند. چه بسیار از دول که در آمدی از نفت ندارند ولی از آزادی و استقلال و یک زندگی شرافتمندانه برخوردارند.

پذیرفتن اصل ملی شدن صنعت نفت و بهره‌برداری شرکت انگلیس از معادن نفت دو موضوعی است متضاد که غیر از شخص شاهنشاه هیچ فردی قادر نیست آن دورا یا هم جمع کند. اگر صنعت نفت ملی شده دخالت یک شرکت خارجی مورد نداشت و چنانچه شرکت خارجی کماکان در بهره‌برداری از معادن دخالت کند صنعت نفت ملی نشده وضعیت همان است که بود. قبل از آمدن استوکس بایران شرکت سابق نفت با پرداخت ۵۰-۵۰ موافقت کرده بود ولی مجلس پانزدهم از نظر افکار عمومی نتوانست آن را قبول کند و رد نمود.

قرارداد ۵۰-۵۰ و بالاتر از آن ۲۵-۷۵ که شاهنشاه آن را بزرگترین خدمتی

می دانند که به مملکت فرموده اند ارزشی ندارد. چونکه دولت در عمل بهره برداری دخیل نیست و شرکت هر قدر که خواست بدولت بدهد عایدات را بهمان نسبت قلمداد می نماید و کماکان دولت و ملت هر دو تحت استیلاي خارجی خواهند بود.

(۱۹)

هنگامیکه مصدق پیشنهادهای هیئت استوکس را رد کرد شرکت سابق نفت و دولت انگلیسی هر یک بطور جداگانه بدادگاه بین المللی لاهه شکایت کردند و هر دو در عرض حال خود قرارداد ۱۳۱۲ که دولت پدرم با شرکت سابق منعقد نموده بود و تا موقع ملی شدن نفت بر طبق آن عمل میسند استناد جستند. بر طبق قرارداد مزبور در صورت بروز اختلاف بین ایران و شرکت نفت بایستی قضیه بحکمیت رجوع شود و بهسبب دلیل از دیوان داورى لاهه تقاضا شده بود که باتکاء مادهی مزبور بحکمیت یک نفر داور تعیین نمایند. ولی مصدق دادگاه بین المللی را در این مورد واجد صلاحیت ندانست و در نتیجه دولت انگلیس قضیه را بشورای امنیت سازمان ملل متحد احواله داد. شورای مزبور پس از مذاکرات زیاد در مهرماه ۱۳۳۰ مقرر داشت که قضیه مسکوت مانده و مورد شور قرار نگیرد تا دادگاه بین المللی در بارهی صلاحیت یا عدم صلاحیت خود در دعوی مزبور اظهار نظر نماید. هنگامی که مصدق برای اقامهی دعوی ایران در شورای امنیت به نیویورک رفته بود من بمنظور تشویق تلگرافی بوی مخابره کردم که شرح زیر بمن پاسخ داد.

از نیویورک ۲۱ اکتبر ۱۹۵۱

پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی - طهران

دستخط تلگرافی ذات مبارک شرف وصول بخشید و بیش از آنچه تصور شود موجب سرافرازی و تشکر گردید. از خداوند سلامتی و طول عمر و موفقیت روزافزون اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را همواره آرزو کرده ام و عرض میکنم که هر موفقیتی در هر جا و هر مورد تحصیل شده مرهون توجهات و عنایت ذات اقدس ملوکانه است که همه وقت دولت را تقویت و رهبری فرموده اند. بطوریکه بوسبب عنایت جناب آقای وزیر دربار بعرض مبارک رصده روز دوشنبه را به قیلا دلفیا و صبح سه شنبه بواشنگتن میروم و جریان را از همانجا به پیشگاه مبارک معروض خواهد داشت. اجازه میطلبید یکبار دیگر از عنایت و توجهات خاصهی شاهنشاه جوانبخت خود عرض سپاسگزاری نمایم.

دکتر محمد مصدق

عرض جواب

این عقیدهی یکی از رجال بود که هر کس از من تصدیقنامه ای بگیرد در یکی از روزهای زندگی می تواند از آن استفاده نماید و روی این عقیده اول خود آن رجل از من

تقاضای تصدیقنامه نمود که چون برحسب معمول تصدیقنامه را مافوقی بپادشاه می‌دهد برای اینکه اعمال نیک و کردار پسندیده‌ی او را تحسین کند و من هیچوقت مافوق او نبودم که چنین تصدیقنامه‌ی بدهم، شرحی راجع بحسن اخلاق او نوشته برایش فرستادم. حسین مکی هم که هنوز مخالفتش با من آشکار نشده بود بدستور آن رجل از من همین تقاضا را نمود که خودداری کردم. سرهنگ بزرگمهر وکیل تسخیری من هم گفته بود این کار را بکنند که روزی در زندان از من تصدیقنامه خواست که شرحی نوشته دادم و اکنون لازم است دلیل صدور آن را باطلاع هموطنان عزیز برسانم.

چند روز قبل از شروع محاکمه لایحه‌ای در حدود ده صفحه تنظیم کرده بوی دادم که در اولین لحظه شروع بکار آن را در دادگاه قرائت کند و در صورت لزوم توضیحاتی هم بدهد. دادگاه شروع بکار کرد ولی سرهنگ لایحه را قرائت ننمود و صحبتی هم نکرد و در جواب سؤال من چه شد که لایحه سکوت ماند اظهار نمود خواهش میکنم از این به بعد مرا در جریان کارهای دادگاه نگذارید و برای من ایجاد محظور نمایند و آنوقت بود که فهمیدم وکیل من مردی است درست. نه میتواند اطاعت از مافوق نکند، نه میخواهد بمن خیانت نماید. این بود که لویج خود را از هرگونه تجاوز مصون داشتم و آنچه روز مینوشتم شب از خود جدا نمی‌کردم و از این رویه بسیار استفاده کردم و من باب مثال اگر دادستان میدانست که میخواهم راجع به سصد و نود هزار دلاری که مأمورین دولت امریکا برای بلوای روز ۲۸ مرداد بکار بردند در دادگاه صحبتی نکنم تقاضای سری بودن محاکمه را از دادگاه بیکرد تا مردم اطلاع حاصل نکنند و ندانند که علت غوغای آن روز پولی بود که بین یک عده‌ای اشخاص پست و خائن بمملکت و جهال تقسیم شده بود.

در یکی از جلسات دادگاه دادستان چند مرتبه سرهنگ گفت اکنون نوبت شماست که سرهنگ اظهاری نکرد و مرتبه آخر که تکرار نمود دیدم سرهنگ بسیار نگران شده و رنگ از رخسارش پریده است (۱) که گفتم من احتیاج بدفاع وکیل ندارم و می‌توانم بخوبی از خود دفاع نمایم، فلان فلان است هر کس از من دفاع نماید که از این بیانات سرهنگ استفاده نمود و تا خاتمه‌ی کار در دادگاه صحبت مؤثری بر علیه من نکرد و این سکوت که در عرف آرتش بامتناع از انجام وظیفه تعبیر شده بود سبب شد که بعد از خاتمه‌ی کار وی را بازنشسته نمایند.

(۱) برحسب اتفاق در آن روز عکاسان از دادگاه عکس گرفتند و قیافه سرهنگ بزرگمهر در این عکس مبین نشویش و اضطرابی است که از دعوت دادستان برای دفاع از من باو دست داده بود.

و اقا راجع بتلگرافی که من به پیشگاه ملوکانه عرض کرده‌ام تصور میکنم شاهنشاه هم دارای همان عقیده بودند که آن رجل سیاسی برای گرفتن تصدیقنامه از من داشت، چونکه بلافاصله پس از ختم مذاکرات در شورای امنیت و البته برای این که من جوابی عرض کنم و در یک چنین روزی از آن استفاده فرمایند دستخط پالابلندی بافتخار من صادر فرمودند که در خانه ام بغارت رفت، چه خوب بود که شاهنشاه آن را هم منتشر فرموده بودند تا خوانندگان از خود سؤال کنند آن کس که چنین خدماتی کرده بود چه شد از کار برکنار شد و برای چه خیانتی سه سال حبس محکوم گردید و پس از انقضای سه سال هم چرا باز آزاد نیست و محبوس است.

(۲۰)

در اواخر سال ۱۳۳۰ بانک بین‌المللی عمران و توسعه بعنوان میانجی دوستانه برای حل اختلاف موجود دامن همت یکمزد. در وهله اول احتمال میرفت که در مذاکرات توفیقی حاصل شود و خود مصدق هم با شرایطی که بانک پیشنهاد میکرد موافق بود ولی مشاورین وی بدلائلی که خود از آن آگاه بودند او را از قبول آنها منصرف کردند و مذاکرات بکلی قطع گردید.

عرض جواب

عدم موافقت من با پیشنهاد بانک بین‌المللی از این جهت بود که بانک میخواست از روی خدعه و تزویر سندی از دولت ایران در نفع شرکت سابق تحصیل و ملی شدن صنعت نفت را که دولت انگلیس از طرف خود و شرکت صاحب امتیاز شناخته بود بی اثر کند، چونکه نتیجه شناسائی این بود که شرکت میتوانست خسارتی که تا روز ملی شدن صنعت نفت متوجه آن شده بود در دادگاه ادعا کند ولی حتی نداشت تا روز انقضای قرارداد امتیاز از دولت ایران مطالبه ضرر از منفعت کند.

نظر باینکه بانک بین‌المللی عمران و توسعه یک مؤسسه بی‌طرفی بنظر آمده بود در روزهای اول مذاکرات من راضی شدم که بانک از معادن نفت بهره‌برداری کند و از این راه عایداتی بدولت برسد تا اختلاف با شرکت بهر طریق که ممکن بود مرتفع بشود. ولی روز آخر که صحبت از تنظیم قرارداد بمیان آمد یکی از نمایندگان بانک اظهار نمود که قرارداد را باید دولت و شرکت سابق نفت هر دو امضا کنند که چون شرکت بهیچ سمتی حق نداشت خود را وارد موضوع کند و قراردادی باین عنوان که در معادن نفت صاحب حتی است امضا نماید مورد موافقت من قرار نگرفت و خوب معلوم شد که نمایندگان بانک برای این نیامده بودند که از راه خیرخواهی رفع یک اختلاف کنند،

بلکه آمدنشان بایران از این نظر بود که دولت را اغفال کنند و سندی در نفع شرکت تحصیل و آن را کماکان در همان جایگاهی که داشت مستقر نمایند. این بود که بنمایند ی بانگ گفتم مرا بخیر تو امید نیست شرمسان و آنها دیگر سخنی نگفتند و رفتند.

(۲۱)

در دیماه ۱۳۳۱ مجلس شورای ملی با رضایت من و اکثریت آراء اختیارات مصدق را تمدید نمود. علت رضایت من آن بود که میخواسم هرگونه مجال برای اجرای سیاست مثبتی در امر نفت بوی داده شده باشد. ولی متأسفانه مصدق اختیارات مزبور را بیش از پیش برای پیشرفت مقاصد شخصی خود مساعد یافته و باختناق مطبوعات و توقیف مدیران جراند پرداخت. چون بعضی از نمایندگان مجلس شهامت بخرج داده و با وی مخالفت کرده بودند به تضعیف قدرت مجلس اقدام نمود و دستور داد طرفداران او جلسات را با عدم حضور خود از رسمیت بپندارند و بوسیله افراد او باش طرفدار ارباب و نخویف نمایندگان مخالف مبادرت نموده و آنها را در منازل خود و یا در معابر عمومی مورد تهدید قرار داد.

عرض جواب

دولت اکثریت داشت و احتیاج نبود که مجلس با رضایت شاهنشاه اختیارات مرا تمدید کند و از این فرمایشات چنین برمی آید که در مملکت مشروطه مجلس قادر نیست کاری انجام دهد مگر با اجازه‌ی شاهنشاه. مطبوعات هم در تمام مدت تصدی من آزاد بود و بهترین گواه شماره‌های روزنامه‌ی «داد» است که هر چه مخالفین میخواستند مینوشت و از طرف دولت تعقیب نمیشد. مجلس را هم نمایندگان مخالف دولت از کار میانداختند که در یکی از روزها مجبور شدم آنچه می‌خواستم در مجلس بگویم در میدان بهارستان بعرض هموطنان برسانم.

دولت نه پول در دست داشت نه اعتبار سری در اختیار که برای ارباب نمایندگان یا و باش بدهد. هر کس هر چه گفته و کرده روی احساسات وطنپرستی بوده است و دولت این جانب یگانه دولتی بود که اعتبار سری نداشت.

(۲۲)

شخصی که پیوسته از خطر تنزل ارزش پول مردم را برحذر مینمود خود بچنین امری مبادرت

کرد و معادل میلیاردها ریال اسکناس بدون افزایش پشتوانه طلا و با ارزش خارجی انتشار داد.

عرض جواب

برای استفاده از پشتوانه‌ی اسکناس هیچوقت طلا یا ارزش خارجی در بانک ودیعه نگذاشته‌اند، بلکه از نظر تنزل پول هر چند وقت یک مرتبه پشتوانه موجود را با تسعیر روز قیمت کرده و از مازاد آن استفاده نموده‌اند.

تا زمانی که من متصدی کار بودم حجم اسکناس به هفتصد و هشتاد ملیون تومان بالغ شده بود که از این مبلغ دولت من در مدتی متجاوز از دو سال سیصد و دوازده ملیون تومان برای پرداخت اجرت کارگران نفت و حفظ تأسیسات آن استفاده نمود. (۱) چنانچه این کار نشده بود دستگاه نفت طوری متلاشی میشد که بعد قابل استفاده نبود و استفاده من برخلاف قانون نبود، چونکه حق داشتم لایحه قانونی تصویب کنم و انتشار آن هم در صلاح مملکت نبود، چونکه مخالفین بر علیه دولت تبلیغات می‌کردند و نرخ اجناس ترقی مینمود.

دولت‌های بعد هم که زیر نظر شاهنشاه انجام وظیفه نموده‌اند با اینکه عواید نفت داشتند و متجاوز از یک میلیارد دلار از امریکا گرفته‌اند باز در حدود سیصد و بیست ملیون تومان از پشتوانه‌ی اسکناس استفاده نموده‌اند که بتدریج حجم اسکناس به یکهزار و یکصد ملیون تومان بالغ شده است (۲) و جای بسی تعجب است که اعلیحضرت همایون شاهنشاه هیچ از این بابت فرمایشی نفرموده‌اند و بدولت من که برای پرداخت حقوق کارگران و حفاظت دستگاه نفت سیصد و دوازده ملیون تومان استفاده نمود اعتراض فرموده‌اند.

(۲۳)

فرماندهان نیروهای انتظامی و واحدهای آرتشی را از یاران وفادار خود انتخاب نمود، بکمیونتهای حزب توده اجازه داد (و بعهده‌ی عده‌ی کثیری آنها را تشویق نمود) که در آرتش نفوذ کنند.

(۱) ملاحظه شود بخش دوم فصل پنجم قسمت اول

(۲) روزنامه‌ی «دنیا» پنجم شهریور ۱۳۴۰

عرض جواب

قبل از انتصابم بوزارت جنگ با هیچیک از افراد آرتشی سابقه نداشتم و بعد هم در آن دستگاه یار وفاداری نداشتم که تحت نفوذ من واقع شوند و کوچکترین ارتباطی هم بین من و کمونیستها نبود و چنانچه بود با تحقیقات و شکنجه‌هایی که بعد از دستگیری من از یک عده افسران متهم باین مرام شد قاش میگردید و شاهنشاه بنام و نشان این یاران وفادار را باطلاح عامه میرسانیدند. در آن دوره که من متصدی وزارت جنگ شدم از پیشگاه شاهنشاهی درخواست کردم سه نفر از سران سپاه مورد اعتماد خودشان را تعیین فرمایند که امور این وزارت با مشورت از آنان تمام شود. این کار شد و هر چه کردم با موافقت آن عده‌ای بود که شاهنشاه تعیین فرموده بودند.

(۲۴)

وی حکومت نظامی را تمدید کرد و مجلس شورای ملی را واداشت که یک کمیسیون هفت نفری از اغوان و انتصار وی تشکیل دهد تا در طرز محدود ساختن اختیارات من بعنوان فرماندهی کل نیروهای کشور مشورت و اظهار نظر نمایند. کمیسیون مزبور گزارش مفصلی در این باره تهیه نمود و مصدق تقاضا کرد که آن گزارش در مجلس شورا طرح شود ولی مجلس شورای ملی باین طرح و تقاضای مصدق اعتنائی ننمود و طرفداران سابق او حتی کاشانی در مجلس با رویه‌ی وی بهیچ وجه روی موافق نشان ندادند.

عرض جواب

من رئیس یک دولت قانونی بودم و با تحریکاتی که دشمنان کشور و عمال آنان می نمودند هرگز نمی توانستم بدون اجرای قانون نظامی در شهر طهران که مرکز فساد است مملکت را اداره کنم و تفاوت یک دولت قانونی با یک دولت قلدری و کودتائی این است که دولت قانونی هیچ کاری برخلاف قانون نمی کند ولی دولت کودتائی هر چه خواست میکند، مانع و رادعی هم ندارد. بهترین مثال رفتاری است که با خود من بعد از سه سال خاتمه‌ی حبس مجرد که آن هم برخلاف قانون بود نموده‌اند و اکنون متجاوز از پنج سال است که در این ده مجبوسم و نمی توانم از این قلعه خارج شوم.

راجع بفرماندهی کل قوا عرض میکنم اصل پنجاهم متمم قانون اساسی که میگوید «فرماندهی کل قشون بری و بحری با شخص پادشاه است» در حکم اصل پنجاه و یکم است که میگوید «اعلان جنگ و عقد صلح با پادشاه است» و این دو اصل و بعضی اصول دیگر همه یک جنبه‌ی تشریفاتی دارند. اگر شاه می تواند یا یک دولتی

جنگ کند می‌تواند فرماندهی کل فئون بری و بحری را هم که مسؤلیت آن با دولت و بالخصوص شخص وزیر جنگ است عهده‌دار شود. اگر شاه می‌توانست تمام این کارها را بکند مشروطیت لزوم نداشت؛ وجود مجلسین زائد است. در مملکت مشروطه شاه تابع رأی مجلسی است که از نمایندگان حقیقی ملت تشکیل میشود.

(۲۵)

مصدق دیوان عالی کشور را منحل و انتخابات مجلس شورای ملی را متوقف ساخت و چون بعضی از نمایندگان با شهادت بمخالفت وی برخاسته بودند اعلام کرد که باید بآراء عمومی مراجعه شود و بوسیله‌ی رفتارندم مسأله انحلال مجلس شورای ملی حل گردد.

نمایندگان بیاد داشتند که مصدق هنگام گشایش همین دوره مجلس شورای ملی گفته بود که هشتاد درصد از نمایندگان آن متخین حقیقی ملت هستند.

در این رفتارندم مصدق که خود را همیشه قهرمان و مدافع انتخابات آزاد قلمداد میکرد کار را طوری ترتیب داده بود که کسانی که با انحلال مجلس موافق بودند رأی خود را در یک صندوق که از حیث رنگ بسیار مشخص بود بریزند و مخالفین رأی خود را در صندوق دیگر بیندازند و همه میدانستند که با این ترکیب اگر کسی جرأت کرده و میخواست رأی مخالف بدهد بدون تردید مورد ضرب و شتم و اهانت اراذل و اوباش طرفدار مصدق و توده‌ایها که با آنها ملحق شده بودند و تمیز بین این دو دسته دیگر غیرممکن شده بود قرار میگرفت.

نتیجه‌ی انجام رفتارندم همان بود که مصدق میخواست، چنانکه هیتر هم پیش از وی همین عمل را انجام داده بود. از مجموع آراء ۹۹٪ نود و نه درصد موافق انحلال مجلس شورای ملی بود و در یکی از شهرها که جمعیت آن سه هزار نفر است هجده هزار رأی موافق انحلال مجلس داده بودند. ظاهراً در آن شهر و بسیاری از شهرهای دیگر اموات نیز از گور بیرون آمده و رأی خود را در صندوق ریخته بودند.

اما از یک نظر باید گفت که اموات هم در این انتخابات و سایر انتخابات ساختگی مصدق شرکت کرده بودند زیرا صدها نفر از کسانی که خواسته بودند رأی واقعی بدهند جان خود را از کف داده و بقتل رسیدند.

عرض جواب

هائو رتسی کیم که در مجلس شورای ملی گفتم هشتاد درصد از وکلای دوره هفدهم را مردم انتخاب کرده‌اند، ولی تضمین نکردم که آنان تغییر عقیده ندهند. بسختانی که در موقع انتخابات گفتند، وعده‌هایی که دادند پایدار بمانند. همه می‌دانند

که نمایندگان طهران در آن مجلس نماینده حقیقی ملت بودند ولی بعضی از آنها بجهاتی که همه می دانند پشت بملت کردند و آلت دست مأمورین استعمار شدند و از این خلف عهد هم سودی نبردند.

راجع بفراندم جواب فرمایشات در بخش اول و آخر فصل سوم عرض شده است.

(۲۶)

در طی سالیان دراز که مصدق نمایندگی مجلس شورای ملی را داشت همواره خود را از طرفداران جدی اصول مشروطیت و اجرای قانون و دولتی که از طرفداری اکثریت نمایندگان برخوردار باشد و انمود میکرد و نیست بحکومت نظامی مخالفت ورزیده و بستایش انتخابات آزاد و آزادی مطبوعات اهتمام داشت.

همین مصدق در طی چند ماه مجلس سنا و عالی ترین مرجع قضائی کشور را منحل نمود و مردم را برای انحلال مجلس شورای ملی برانگیخت، باسختی اقدام نموده انتخابات آزاد را از میان برد و حکومت نظامی را تمدید نمود و برای تضعیف اختیاراتی که بموجب اصول مشروطیت بمن تفویض شده بود نهایت کوشش را کرد و قانون اساسی پنجاه ساله ی کشور را که بمجاهدت بسیار بدست آمده بود بدین کیفیت زیر پا گذاشت.

یا وصف همه این اقدامات مصدق جز با فراهم ساختن وسایلی برای برانداختن شاه مملکت نمیتوانست بازروی خود رسیده و در کشور دیکتاتور مطلق بشود. با آنکه من جان او را نجات داده بودم و در آغاز کار از مساعدت و حمایت من برخوردار بود باز این نکته برای من واضح بود که از همان روزی که بمقام نخست وزیری رسید منظورش برانداختن سلسله ی من است. قرائن متعددی این مسئله را تأیید می کرد، زیرا او از منسوی قاجاریه بود و با روی کار آمدن پدرم شدیداً مخالفت کرده و سیاستش این بود هر چه ممکن است سعی کند سلسله ی پهلوی را بی اعتبار ساخته و ذره ذره موجبات نابودی آن را فراهم کند. اگر ار من بیروستد با آنکه از دشمنی وی نسبت یخاندان پهلوی مطلع بودم چرا بر علیه وی اقدامی نکردم جواب من این است که میخواستم بوی فرصت کاهی بدهم که بانجام مقاصد و آمال ملی ایرانیان توفیق یابد. هر چه که بمیزان تهدیدات او نسبت بسلسله ی پهلوی افزود میشد میدیدم مصدق بیک عقیده ای که از خارج ایران سرچشمه میگرفت بیشتر تسلیم میشود و آتشی از ناآر و تأسف در قلم زبانه میکشید.

عرض جواب

در انحلال مجلس سنا من کمترین دخالتی نداشتم. مجلس شورای ملی را هم ملت منحل نمود و علت این بود که عده ای از نمایندگان طهران (نمایندگان جبهه ملی)

و بعضی از نمایندگان ولایات که موافق دولت بودند تحت تأثیر عمال میاست بیگانه قرار گرفتند. دولت را استیضاح نمودند و دولت از دو کار میبایست یکی را انتخاب کند:

(۱) برای عرض جواب بمجلس حاضر شود و اکثریتی که برای این کار تهیه شده بود (۱) دولت را ساقط کند که این کار برخلاف مصالح مملکت بود و هدف ملت از بین میرفت و آن عده نمایندگان که به هدف عقیده نداشتند چنین استدلال میکردند مجلسی که نماینده ملت است یا رویه دولت مخالف بود و عقیده نداشت کاری که دولت میکند در صلاح و صرقة ملت باشد و چنین عملی پنجاه سال ملت را بعقب میرد.

(۲) دولت بمجلس نرود و از حضور در جلسه خودداری کند و نمایندگان هر چه میخواستند بگویند. نظر باینکه چنین عملی با رویه قانونی من مخالف بود بقا و سقوط دولت خود را تابع رأی ملت یعنی صاحبان حقیقی مملکت کردم که چنانچه با ابقای دولت موافق است من بکار ادامه دهم والا دولت دیگری روی کار بیاید و بهر طریقی که صلاح دانست عمل کند و همه دیدند که دولت با اکثریتی که در تاریخ مشروطیت ایران سابقه نداشت مورد توجه ملت قرار گرفت و دیگر راهی برای سقوط دولت نبود مگر اینکه شاهنشاه تصمیمات جلسه پایگاه آلپ را بموقع اجرا گذارند و آراء یک ملتی را بهیچ شمرند و دستخط عزل مرا صادر فرمایند و جا دارد که عرض کنم «از شاهنشاهی ۲۵۱۰ ساله دم زدن چه آسان، در شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله سلطنت کردن چه مشکل».

راجع بمطبوعات عرض میکنم در هیچ زمانی جراند کشور مثل ایام تصدی من آزاد نبودند و از این چه بیشتر آزادی که وقتی نخست وزیر شدم با اطلاع عموم رسانیدم هر قدر از من و دولت من انتقاد کنند مورد تعقیب قرار نخواهند گرفت و نتیجه این بود اگر انتقاداتی متصفانه میشد دولت رفتار خود را تصحیح میکرد و این در صلاح ملت و دولت هر دو بود و چنانچه انتقادات مغرضانه بود در مردم تأثیر نمی کرد و انتقاد کننده خود رسوا و مفتضح میگردد و آن دسته از جراند که با پول و تشویق عمال بیگانه اداره میشدند هر چه خواستند نوشتند و هیچوقت تعقیب نشدند و در جامعه هم تأثیر نکرد و بهترین دلیل همان رأی است که ملت در فریاد بدولت داد.

راجع بتمدید حکومت نظامی عرض میکنم که قانون حکومت نظامی برای جلوگیری از عملیات عمال محمدعلی میرزا از مجلس گذشت و مقصود از تصویب این بود که در مصالح مملکت اعمال شود و مخالفت من با اجرای این قانون قبل از اینکه

(۱) ملاحظه شود فصل دوم از بخش اول راجع به «اعمال سقوط دولت من» مخصوصاً آخر

یکی از صفحات مربوط به نقشه استیضاح.

نخست وزیر بشوم از این جهت بود که بر علیه مصالح مملکت بکار میرفت. قانون حکومت نظامی در حکم حربه ای است که دوست و دشمن می توانند آن را بکار برند و از آن بنفع و یا بضرر مملکت استفاده کنند. و بعد از ۲۸ مرداد که دولت کودتا متصلی کار شد احتیاج نداشت از این قانون استفاده کند. هر کس را که خواستند گرفتند و از بین بردند.

و اقا راجع باختیارات شاهنشاه. هر چه در این باب عرض کنم تکرار مکررات است. در استبداد شاه هر چه میخواست میکرد و مشروطه آمد که شاه نتواند هر چه میخواست بکند و چنانچه شاه می تواند هر چه خواست بکند مملکت مشروطه نیست و مجلس لزوم ندارد و من خدا را بشهادت میطلبم که هیچوقت نظری برای برانداختن سلسله ی پهلوی نداشتیم و همیشه خواهان این بودم که اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی طبق مقررات قانون اساسی سلطنت کنند. نسبت من هم از طرف مادر بسلسله قاجار دلیل نمیشود که من با سلسله پهلوی مخالف باشم. من با خود محمدعلی میرزا که ششمین پادشاه سلسله قاجار بود مخالف بودم و با کودتای سوم اسفند ۱۳۹۹ هم از این نظر مخالفت کردم که بدستور سیاست خارجی صورت گرفت و در آن وقت اعلیحضرت شاه فقید شهرتی در مملکت نداشتند که من با شخص ایشان مخالفت کرده باشم.

و اقا اینکه فرموده اند «میخواستیم بوی (دکتر مصدق) فرصت کافی بدهم که بانجام مقاصد ملی ایرانیان توفیق یابد» عرض میکنم تصدی من در کار از همان ابتدا برای شاهنشاه ملالت انگیز بود و همیشه میخواستند من و دولت من از بین بروند. (۱)

پس از تشکیل دولت جمهوری خواه در امریکا و فوت استالین (۲) ایدن وزیر خارجه انگلیس موقع را مناسب دید که با رئیس جمهوری امریکا وارد مذاکره شود. از این نظر سفری در روزهای آخر اسفند ۱۳۳۱ با امریکا نمود و مذاکراتش با آیزن هاور باین نتیجه رسید که آزادی ملت ایران با ۴۰٪ از سهام شرکت نفت بنفع شرکتهای امریکائی مبادله شود و چندی بعد آلن دالس رئیس انتللی ژان سرویس امریکا مأمور اجرای این تصمیم شد و جلسه ای در پایگاه آلپ سوئیس تشکیل گردید. (۳) سپس دستخط عزل من صادر شد و چون به نتیجه نرسید کودتای ۲۸ مرداد بموقع اجرا رسید.

(۱) ملاحظه شود فصل دوم از بخش اول راجع بسقوط دولت من.

(۲) شانزدهم اسفند ۱۳۳۱ استالین وفات کرد.

(۳) ملاحظه شود فصل چهارم از بخش دوم راجع بمبارزه سیاست خارجی از طریق دربار.

(۲۷)

راجع باینکه فرموده‌اند من (دکتر مصدق) «بیک عقیده‌ای که از خارج ایران سرچشمه می‌گرفت بیشتر تسلیم میشدم».

عرض جواب

چه خوب بود که می‌فرمودند بکدام یک از سیاستها تسلیم شدم و در مدت زمامداری من کدام یک از دول بنفع خود و ضرر مملکت استفاده کردند.

(۲۸)

روزانه اسفند ۱۳۳۱ مصدق بمن توصیه کرد که موقتاً از کشور خارج شوم.

عرض جواب

جواب این قسمت از فرمایشات شاهنشاه در فصل دوم از بخش اول عرض شده است.

(۲۹)

در تابستان سال ۱۳۳۲ تغییرات محسوسی در روحیه ملت ایران نسبت باعمال مصدق آشکار گردید و بسیاری از یاران و پیروان او از اطرافش پراکنده شدند. زیرا متوجه شدند که سیاست ضدخارجی وی جنبه‌ی انتخاب یافته و منظور اصلی او آن است که انگلیسها را بیرون کند و کمونیستها را بایران بکشد. جریان وقایع مردم را آگاه ساخت که کشورشان با سرعت تمام بسوی اضمحلال سیاسی و اقتصادی میرود. عمل مصدق در انحلال مجلس شورا نیز نتوانست افکار عمومی را که مخالف وی بود خفه کند. روزنامه‌نگاران از تهدیدات او باش طردار مصدق و اعمال حزب توده نهراسیده سیاست وی را برای مردم تشریح و توجیه می‌کردند. بسیاری از روحانیون و دانشجویان و بازرگانان که قبلاً در زمره‌ی حامیان مصدق بودند از او رو برگردانیده و علم مخالفت برداشتند، ولی با تمام این احوال واضح بود که برانداختن قطعی وی جز با اعمال قدرت راه دیگری نیست. سیاست امریکا در طول دوره‌ی زمامداری حاکی از این بود که نگرانی آن از اوضاع ایران روزافزون و در اتخاذ طریق مؤثری برای ایجاد ثبات سیاسی و توسعه اقتصادی ایران دچار تردید است.

عرض جواب

جواب قسمتی از این فرمایشات در شماره ۲۶ عرض شده و راجع بقسمت دیگر از فرمایشات که میفرمایند «عمل مصدق در انحلال مجلس شورا نیز نتوانست افکار عمومی را که مخالف وی بود خفه کند» یا قسمت دیگر این فرمایشات که میفرمایند «ولی یا تمام احوال واضح بود که برانداختن وی جز با اعمال قدرت راه دیگری نیست» (۱) متناقض است. اگر افکار عمومی برخلاف من بود چه شد متجاوز از دو میلیون رأی آنها فقط در شهرها بر له دولت دادند، چنانچه افکار عمومی با بقای مجلس موافق بود چه شد که بیش از صد هزار رأی برای ابقای مجلس داده نشد. (۲)

بعضی از ضرب المثلهای در زبان ما هست که بیان حقیقت است، مثلاً از این ضرب المثل که میگوید حرمت امامزاده یا متولی است مراد این است که هر قدر متولی با امامزاده احترام کند مردم با امامزاده بیشتر میگردند و نتیجه این میشود که نذر و نیاز کنند و متولی منتفع شود و این ضرب المثل در باره شاه مملکت نیز صادق است. یعنی هر قدر شاه بملت خود احترام کند دول بیگانه از ملت بیشتر حساب میبرند و شاه می تواند در نفع مملکت و ملت کار بکند و حیثیات خود را هم از دست ندهد.

در عهد قدیم که عده‌ی روشنفکر در مملکت زیاد نبود سلاطین بعلما احترام میگذاشتند و شانه خود را از زیر بار تکلفات خارجی خارج می کردند و فتوای مرحوم حاج میرزا حسن شیرازی اعلی الله مقامه راجع بامتیاز نیاکویکی از آن موارد است. در عصر جدید که عده‌ی روشنفکر در مملکت کم نیست و هر کس می تواند نسبت بمصالح و مضار کشور اظهار عقیده کند شاهنشاه از این رویه بسیار پسندیده پیروی فرمودند. فرمان عزل مرا صادر نمودند و صنعت نفت ملی شده را تسلیم سیاستهای بیگانه فرمودند.

(۳۰)

در خرداد ۱۳۳۲ آیزن هاوور بمصدق اخطار کرد که تا اختلافات حاصله در قضیه نفت حل نشود ایالت متحده میزان کمک مالی خود را افزایش نخواهد داد، ولی در عین حال موافقت کرده بود که کمک مالی بمیزان قبل ادامه یابد. در ضمن اصرار کرده بود که کشور ایران باید از رویه‌ی عدم استفاده از منابع بزرگ خود عدول نماید و در سال مالی ۳۲-۱۳۳۱ کمک امریکا مختصری تقلیل

(۱) چه خوب بود فرموده بودند «جز اسباب قدرت و پرداخت پول بیک عده پست و خائن».

(۲) عده‌ی آراء موافقین مجلس در این جا نوشته شود (نتوانستم به دست بیاورم و در اینجا نقل

کنم. امیدست کسی آن را بفرستد تا در چاپ دوم گذاشته شود. ا.ا.ا.)

یافته و بیزان ۲۲۱۰۰۰۰۰ دلار تعیین گردید. این موضوع نشان می‌دهد که امریکائیا با وجود آنکه چندان رغبتی بتأمین خساراتی که اشتباهات مصدق بایران وارد نموده بود نداشتند معه‌ذا بیم آن داشتند که قطع کامل کمک مزبور ایران را در آغوش کمونیسم بیندازد. رویه مصدق نسبت بکمک امریکا بسیار مضحک بود، زیرا وی در سال ۱۳۳۰ حاضر نشد قرارداد مربوط بکمک امریکا را طبق رویه‌ای که در سایر کشورها معمول بود با سفیرکبیر امریکا امضا کند ولی در عوض طی یادداشتی از رئیس اداری کمکهای فنی امریکا در ایران تقاضای ادامه کمکهای فنی سالیانه را نمود و وی نیز کتباً موافقت کرد و کمکهای مالی سنواتی بشرحی که در بالا گفتیم ادامه یافت.

عرض جواب

پرواضح است که دولت امریکا مدافع آزادی و استقلال ایران نبود و میخواست بعنوان جلوگیری از کمونیسم خود از منافع نفت استفاده کند همچنانکه کرد و آزادی یک ملتی را با چهل درصد از سهام کنسرسیوم معاوضه نمود و همین رویه ناپسندیده‌ی دول غرب است که بعد از چهل سال نصف جمعیت کره ارض تحت نفوذ کمونیسم واقع شده است.

راجع بعدم موافقت خود با قراردادی که اداری اصل چهار تنظیم کرده بود نظریات خود را در شماره‌ی ۳۴ عرض میکند.

(۳۱)

در سال ۱۳۳۲ وقتی عده‌ی کثیری از یاران وی از اطرافش پراکنده شدند پی در پی لاف میزد که امریکا طرفدار رژیم اوست. ضمناً بامریکائیا اخطار میکرد که اگر باویش از پیش کمک نکنند احتمال دارد که ایران بدام کمونیسم بیفتد. ولی در ضمن نسبت بعملیات توده سیاست مسامحه پیش گرفته و اجازه میداد که روز بروز بر قدرت خویش بیفزایند. بنظر من امریکائیا از این رویه‌ی ضد و نقیض کاملاً آگاه بودند، ولی طبعاً احساس میکردند که خود ملت ایران باید مسائل سیاسی کشور خویش را حل کند، چنانکه ما نیز همین رویه را عاقبت پیش گرفتیم.

عرض جواب

یعنی جلسه‌ای در پایگاه آلپ سوئیس تشکیل شد و پس از اخذ دستور از آلن دالس رئیس انتللیژن سرویس امریکا و تقسیم سیصد و نود هزار دلار بین اشخاص

پست و وطن فروش کودتای ۲۸ مرداد بر علیه ملت ایران صورت گرفت و بموقع اجرا رسید.

(۳۲)

مصدق در اواخر حکومت خود نیروی زرهی و سایر افرادی را که مأمور حراست منزل وی بود تقویت کرد ولی در عوض تانکهای مأمور حراست کاخ ییلاقی سعدآباد را که محل اقامت من و ملکه ثریا بود تقلیل داد و در حقیقت دوازده تانک متوسط ساخت امریکا بمحافظت منزل او اختصاص یافته بود. (۱) در صورتیکه کاخ وسیع سعدآباد تنها بوسیله چهار تانک حراست میشد و واضح بود که تاب حملات ناگهانی توده ایها را در صورت بروز نخواهد آورد.

در اثر این عمل من و همسر من بکاخ خود در رامسر رفتیم و مدتی در عمارتی که پدرم در کنار دریا ساخته بود و چندگاهی هم در عمارت کوچک ییلاقی کلاردشت که شرح زیبایی طبیعی آن سابقاً داده شده اقامت نمودیم.

عرض جواب

در این کاخ بیش از حد لزوم محافظین مسلح بود و حزب توده حتی یک تفنگ هم نداشت تا چه رسد بتانک که بتواند متعرض کاخ سعدآباد شود و یا بودن چهار تانک در این کاخ و عده ای سرباز مسلح پناهندگی شاهنشاه در کلاردشت از ترس یک عده کمونیست بی اسلحه و تانک حاکی از کمال تهور و شهامت بود.

پس از نه اسفند که میخواستند مرا مقابل درب کاخ اختصاصی و بعد در خانه‌ی خودم از بین ببرند سرتیپ ریاحی معاون خود را بریاست ستاد ارتش منصوب نمودم و باو دستور دادم کلیه تانکهای که در کاخ ییلاقی سعدآباد بود حمل شهر کنند و این دستور از این نظر [داده شد] که روزی این قوا را بر علیه من بکار نبرند.

شب ۲۴ مرداد بین ساعت ۶ و ۷ شخص ناشناسی مرا پای تلفن خانه‌ی (۲) خودم خواست و گفت عده‌ای مأمور شده‌اند که در این شب کودتا کنند و شما را دستگیر نمایند. دوعراده تانک هم از سعدآباد بشهر میفرستند که در یکی از خیابانهای نزدیک خانه‌ی شما متوقف شود که بلافاصله من سرتیپ ریاحی را که در شمیران اقامت داشت خواستم و دستور تقویت قوای محافظ خانه‌ی خود را باو دادم و راجع به دوعراده تانک هم که گفتند از سعدآباد می‌آید سؤال کردم آیا برخلاف دستور در سعدآباد تانکی گذاشته‌اید

(۱) بیش از چهار تانک مأمور محافظت خانه‌ی من نبودند.

(۲) تلفن دولتی هم در خانه‌ی من بود که از آن در امور نخست‌وزیری استفاده میشد.

که میخواهند در این شب از آنها استفاده کنند؟ گفت چهارعزاده تانک هنوز در سعدآباد است که بشهر حمل نکرده ایم و آنوقت معلوم شد همین رئیس ستاد آرتش که در زمان تصدی من باین مقام رسیده و مورد اعتماد من بود دستور مرا اجرا نکرده بود و آنوقت فهمیدم که من بفرموده‌ی شاهنشاه در آرتش چه یاران وفاداری داشتم.

(۳۳)

در ۲۲ مرداد سال ۱۳۳۳ احکام انضصال مصدق را از مقام نخست‌وزیری و انتصاب سرلشکر زاهدی را بجای وی امضا نمودم و مأموریت خیلی دقیق ابلاغ احکام را بفرهنگ نعمت‌الله نصیری فرماندهی گارد شاهنشاهی محول نمودم. شرح اتفاقاتی که برای سرهنگ نصیری در انجام این مأموریت پیش آمده بود حکایت سه‌تفنگدار الکساندر دوما را بیاد من می‌آورد، با این تفاوت که داستان دوما افسانه‌ای بیش نیست ولی ماجرای سرهنگ نصیری یکی از وقایع حقیقی تاریخ معاصر است.

پس از آنکه سرهنگ نصیری از رامسر بکاخ سعدآباد رسید ابتدا اعزام ابلاغ فرمان من بفرلشکر زاهدی گردید. باید این نکته را یادآور شوم که زاهدی از طرفداران نزدیک مصدق و زمانی وزیر داخله‌ی دولت او بود و در اوایل دوران زمامداری رزم‌آرا سمت ریاست کل شهرداری را داشته و در انتخاب مجدد مصدق بنمایندگی مجلس کوششها کرده بود. زاهدی در آن موقع در نزدیکیهای طهران بود ولی جز چند تن از دوستان نزدیکش کسی از محل اقامت وی که هر روز آن را عوض می‌کرد اطلاع نداشت. زیرا او بی‌پروا از عملیات بیرویه‌ی مصدق انتقاد کرده و یکبار دستگیر شد و پس از آزادی چون تأمین جانی نداشت در مجلس منحصن گردیده بود. پس از ترک تحصن ناگزیر بود در خفا بسر برد.

عرض جواب

در دوره‌ی پنجم و ششم تقنینیه که انتخابات طهران آزاد بود و دولت مثل سایر نقاط کشور در آن دخالتی نکرد من وارد مجلس شدم و در موقع انتخابات دوره چهاردهم تقنینیه نیز در احمدآباد بودم که بنمایندگی اول طهران انتخاب گردیدم و چه خوب بود شاهنشاه میفرمودند کوششهای سرلشکر زاهدی برای انتخاب من در دوره‌ی شانزدهم تقنینیه از چه قبیل بود. آیا سرلشکر زاهدی رهبر یک حزب سیاسی بود که پیروان حزب طبق نظریات او بمن رأی بدهند، یا اینکه برخلاف دستور در انتخابات شهر طهران دخالت نمود و مردم بهر کس عقیده داشتند او را بسمت نمایندگی خود انتخاب نمودند.

(۳۴)

و پیام وارن که از بدو زمامداری مصدق تا چندی پس از سقوط وی رئیس اداری اصل چهار در ایران بود واقعه‌ای را ذکر کرده است که خصوصیات اخلاقی مصدق را آشکار میسازد. بنا بگفته وی مصدق در بدو زمامداری حاضر بقبول قرارداد اصل چهار و دولت اسبق در مورد عمران روستائی نبود و بخوبی آشکار بود که عیب ندارد این اقدام مفید بنام سلف او تمام شود. در نتیجه اصل چهار مجبور شد همان برنامه را طبق قرارداد دیگری که مصدق امضاء نمود تا زمان نخست‌وزیری زاهدی ادامه دهد. سپهد زاهدی تمام موافقت‌های قبلی از جمله موافقت نامدی رزم‌آرا را تنفیذ نمود و معتبر شناخت. شاید افکار آتقدیر آرامش یافته باشد که مردم دنیا بتوانند نسبت بکارهای مصدق عادلانه قضاوت کنند.

عرض جواب

در قراردادی که اصل چهار تنظیم کرده بود و برای امضای من فرستاد نکاتی درج شده بود که مغایر با اصل استقلال بود و از مثل من کسی انتظار نداشت که در این باب دقت نکشم و آن را تصحیح نکرده امضا نمایم. چه خوب بود که شاهنشاه میفرمودند هر دو قرارداد را منتشر کنند تا معلوم شود خودداری من از قرارداد اولی برای چه بود.

(۳۵)

در هر کشوری اگر رئیس دولت بخواهد منشاء اثر باشد باید رویه‌ی مثبتی اتخاذ کند لیکن مصدق شاید بدون قصد بسردم وطن خود خیانت کرد. زیرا در بدو امر ب مردم وعده‌ی آینده‌ی بهتر و مرفه‌تر داد ولی هرگز بوعده‌های خود وفا نکرد و مردم مدتی با وعده‌های وی بسر بردند. ولی کم کم دریافتند که وعده‌های فریبنده شکم خود و فرزندانشان را سیر نمی‌تواند کرد. بعلاوه دیدند که کشور عزیزشان در اثر سوء سیاست در جلوی چشمشان متلاشی میشود و همین مردم عادی و معمولی برخلاف وی دست بشورش زده دستگاه را در هم پیچیدند.

عرض جواب

تا آنجا که مربوط بامور داخلی بود رویه‌ی منفی نداشتم و از هر چه برای وطن مفید بود خودداری نکردم و آن را استقبال نمودم. رویه‌ی منفی من در مقابل انتظارات دول استعمار بود که میخواستند از نفت ایران سوءاستفاده کنند و برای ادامه‌ی این

سوءاستفاده تا ابد ملت ایران را از دخالت در امور خود محروم نمایند. آن عده مردم قهیمدهی وطنپرست همانهایی بودند که با کمال آزادی رأی خود را بابقای دولت دادند و شاهنشاه هم رأی متجاوز از دو میلیون مردم وطنپرست را ندیده گرفتند و برای آن ارزشی قائل نشدند و آن عده ای هم که جمع شدند خانه ام را غارت کردند کسانی بودند که از سیصد و نود هزار دلار امریکا هزیک وجه ناجیزی گرفتند و بعد دیدیم که چه پولها گرفتند و در بانکها ودیعه گذاردند.

(۳۶)

هنگامی که مصدق نخست وزیر بود زمامداران سایر کشورها یعنی همقطاران وی درآمد نفت کشور خود را صرف توسعه و اجرای برنامه های عمرانی و اصلاحات مملکتی میکردند ولی مصدق هیچ کاری انجام نمی داد. لیکن نجات فطری وی که پیش از آن هم برمه معلوم بود و حرص شهرت طلایی او بضرر کشور و خدمتگزاران صدیق آن تمام شد.

عرض جواب

تعطیل دستگاه نفت در زمان تصدی من سبب شده بود که مخارج آن دستگاه سربرابر بودجهی دولت شود و چه خوب بود که شاهنشاه میفرمودند بعد که از معادن نفت بدولت عایداتی رسید و در حدود یک میلیارد و صد میلیون دلار هم امریکا کمک نمود از این وجه مملکت برای چه کارهای مهمی استفاده نمود.

(۳۷)

بعد از مصدق توافقی که در حل مسأله نفت بعمل آمد کاملاً براساس ملی شدن صنعت نفت انجام یافت. گرچه بعضی از طرفداران مصدق منکر این حقیقت شدند، ولی حقیقت آن است که قرارداد ما یا کنسرسیوم ملحق همان قانون ملی شدن نفت بود که قبل از زمامداری مصدق از تصویب مجلس گذشت و توشیح شده بود.

عرض جواب

اگر ملی شدن صنعت نفت این است که شاهنشاه فرموده اند چه خوب بود ملت ایران بهمین فرمایشات شاهنشاه قناعت می کرد و تلفاتی نمی داد.

(۳۸)

پس از آن نیز قراردادهای دیگری منعقد کردیم که عصر کاملاً جدیدی در روابط بین کشورهای نفت خیز و ممالک مصرف کننده بوجود آورد، و چنانکه در فصل دیگر بتفصیل ذکر آن خواهد آمد داشتن قدرت برای آدمی محک آزمایش است. بعضی از آنها که قدرت بدست میآوردند بمسئولیت اخلاقی که برای صاحب قدرت ایجاد میشود پی میبرند و بزرگتر و عالی قدرتر میشوند. برخی دیگر در نتیجهی همین کسب قدرت حقیرتر و کوچکتر میگردند.

وقتی نتیجه سنجیده میشود می بینیم این مرد آدمی کوچک و حقیر از محک آزمایش بیرون آمده است. هر کشوری در طول حیات خود دچار اشیاء میشود و اگر تجربه ای که کشور ما در حکومت مصدق گرفت بما راه درست اداره ی کشور را آموخته باشد باید گفت چنین آزمایشی برای ما بدون ارزش نبوده است. مردم کشور ما هر سال در ۲۸ مرداد بیادبود روز سقوط مصدق و شکست نیروهای بیگانه که نزدیک بود چراغ استقلال کشور را خاموش کند جشن میگیرند و من آرزو مندم که درس عبرتی را که آن روز تاریخی بمردم ایران داد هرگز فراموش نکنیم.

عرض جواب

تصدیق میکنم که در نتیجه ی کسب قدرت حقیرتر و کوچکتر شده ام چونکه قبلاً زندگی مرفهی داشتم و آزاد هم بودم و اکنون آن را از دست داده و از هرگونه آزادی نیز محروم شده ام و حق با کسانی است که از قدرت استفاده کرده و جود سرشاری را در بانکهای خارج ذخیره نموده اند.

از فصل ششم کتاب مأموریت برای وطنم

(۳۹)

یکی از تضادهای وقایع این است که زمامداری مصدق یا سخترانه های شدیدالحنی که علیه خارجیان ایراد میکرد و سیاست منفی که در پیش گرفته بود موجب نفوذ بی سابقه ی انگلس در کشور ما گردید و علت آن این بود که سیاست منفی مصدق به مشت زنی ناشی شبیه بود که در اثر هراس کورکوراته مشت گره کرده ی خود را بدون هدف حواله ی حریف میکند و هرگز نیروی ابتکار یعنی تنها وسیله ی تفوق و پیروزی بر حریف را بکار نمیببرد.

انگلسها عمداً یا بغیر عمد مصدق را وادار کرده بودند که فقط در مقابل عملیاتی که خودشان انجام می دهند عکس العمل بر از هیجان از خود نشان دهد. اما پس از برملا شدن سیاست مصدق و

سقوط وی از نخست وزیری قرارداد جدید نفت در سال ۱۳۳۳ منعقد گردید و فصل تازه‌ای در تاریخ مناسبات ایران و انگلستان افتتاح یافت. بموجب این قرارداد حق دولت ایران بسیار افزایش یافت ولی مهم‌ترین نتیجه‌ای که از این قرارداد گرفته شد قطع تسلط انحصاری انگلیسها بر صنایع نفت ایران بود.

عرض جواب

معلوم نیست آنچه شاهنشاه نسبت بانگلیسها داده و فرموده‌اند «انگلیسها عمداً یا بغیر عمد مصدق را وادار کرده بودند که فقط در مقابل عملیاتی که خودشان انجام میدهند عکس‌العمل بر از هیجان نشان دهد» را باید قبول نمود یا آنچه آیدن رئیس الوزراء انگلیس در خاطرات خود گفته و عیناً نقل میشود «روزی که من وزارت خارجه را بعهده گرفته منظر یأس آور اوضاع بدین صورت درآمده بود: از ایران خارج شده بودیم. آبادان را از دست داده بودیم. قدرت و اقتدار ما در خاورمیانه بشدت متزلزل شده بود. در مصر هم وضعیت طوری شده بود که خبر از تغییرات مهمی در آتیه میداد و من میبایست مطالعه کنم و ببینم چطور خود را در مقابل وضعیات قرار دهم و یقین داشتم که قبل از هر چیزی باید خود را متوجه سرچشمه‌ی این مشکلات یعنی موضوع نفت نمایم.» (۱)

و اما راجع باینکه فرموده‌اند حق ایران در قرارداد جدید افزایش یافت، عرض میکنم این قرارداد که روی اصل ۵۰ - ۵۰ منعقد شده بمراتب از قرارداد ۵۰ - ۵۰ گس - گلشائیان که مجلس پانزدهم آن را تصویب نکرد بدتر است.

(۴۰)

هنگامی که مصدق و دستیاران وی مانند زنان به تاله و ندر به پرداخته و دیوانه وار سخنرانی‌هایی تند و جنون‌آمیزی بر علیه انگلیسها ایراد مینمودند بسیاری از مین پرستان واقعی در بدو امر تصور میکردند که آن سخنرانیها مظهر روح ناسیونالیسم است ولی مرور زمان مین پرستان را متوجه ساخت که مصدق در حقیقت دروازه‌های کشور را بروی عوامل امپریالیسم گشوده است. سیاست منفی مصدق باعث ایجاد اختلال و آشفتگی عظیم سیاسی و اقتصادی گردید و برای عمال بیگانه فرصت بسیار مساعدی را برای اجرای مقاصدی که داشته فراهم ساخت و در همان هنگام که پدرم بریسه کن کردن عوامل امپریالیسم در ایران میرداخت مصدق مشغول تهیه زمین برای نمو امپریالیسم بود که در موقع خود از بهره‌برداری آن فروگذار نکردند.

در دنیا هیچ عملی برای یک فرد یا یک ملت ایران از این خطرناک تر نیست که اسیر احساسات شخصی و مقهور خودپرستی خویش باشد. وقتی درست دقت کنیم می بینم من بیش از مصدق برای کینه و عناد نسبت بانگلیسها دلائل موجه داشتم زیرا مگر نه آن بود که انگلیسها پدرم را مجبور بترک سلطنت و کشور کردند؟ مگر آنها نبودند که در جریان جنگ دوم جهانی برای تکمیل تجاوز خودشان ورود روسها را بکشور ما خوش آمد گفتند. ولی روزی که مصدق در حرارت احساسات شخصی خویش جوش میزد من بفکر حفظ منابع بزرگ کشور بودم.

چنانکه سابقاً بیان شد ناسیونالیسم منفی مصدق نه تنها برای کمونیستها فرصتی که آرزوی آن را داشتند فراهم ساخت بلکه بعکس آنچه میگفت بانگلیسها اجازه داد که در سیاست ایران بیش از پیش نفوذ پیدا کنند. اگر رفتار مصدق بنا سونالیسم تفسیر و تعبیر شود قطعاً باید اصطلاح تازه ای نیز برای ناسیونالیسم حقیقی برگزید.

قدر مسلم این است که سیاست مصدق کاملاً منفی بود و هیچ ربطی با ناسیونالیسم مثبت نداشت و بدین جهت عقیده‌ی من برای امتیاز بین رویه‌ی منفی مصدق و ناسیونالیستی که مورد علاقه‌ی میهن پرستان حقیقی است اصطلاح ناسیونالیسم مثبت بسیار سودمند خواهد بود.

عرض جواب

معلوم شد که از نظر کردن ریشه‌ی عوامل امپریالیسم بود که اعلیحضرت شاه فقید امتیاز معادن نفت را تمدید نمود و بازر همین نظر بود که بعد از ملی شدن صنعت نفت و فداکاریهای ملت ایران اعلیحضرت همایون محمدرضا شاه آن قرارداد مرده را زنده فرمود.

و اما اینکه بمن نسبت داده اند: «دروازه‌های کشور را بروی عوامل امپریالیسم گشوده‌ام» چه خوب بود که میفرمودند کدام امپریالیسم، چونکه در شماره ۴ به تفصیل عرض شد که من با هیچیک از امپریالیسم‌ها ارتباطی نداشته‌ام. هر چه گفته‌ام، هر چه کرده‌ام تمام روی مصالح ایران بوده است و بس.

و راجع باین قسمت از فرمایشات که میفرمایند «مگر آنها نبودند که در جریان جنگ دوم جهانی برای تکمیل تجاوز خودشان ورود روسها را بکشور ما خوش آیند گفتند» باید عرض کنم که در هر جامعه افراد را بدو دسته می توان تقسیم نمود: مردم خودخواه و نفع پرست و مردم خیرخواه و نفع دوست، چنانچه عده‌ای مرا جزو دسته‌ی اول قرار دهند البته میبایست برای ورود دولت اتحاد جماهیر شوروی در صحنه‌ی سیاست ایران اظهار خوشوقتی کرده باشم. چونکه بعد از خاتمه‌ی دوره‌ی ششم تقنینیه که دولت در انتخابات طهران هم دخالت نمود و من دیگر بنمایندگی مردم طهران وارد مجلس نشدم

متجاوز از سیزده سال اغلب در این ده بسر بردم، با احدی ملاقات نکردم و با هیچکس مکاتبه ننمودم، البته روی مصالح سیاسی. با این حال اعلیحضرت شاه فقید بدون ذکر هیچ دلیل امر تبعید مرا به بیرجند صادر فرمودند و چنانچه اعلیحضرت محمدرضا شاه از من وساطت نقرموده بودند در همانجا از بین رفته بودم و بعد هم که باز در احمدآباد زیر نظر مأمورین شهربانی بودم هیچ روز نمیگذشت که نگران یک پیش آمدی نباشم که ورود دولت اتحاد جماهیر شوروی در صحنه‌ی سیاست ایران سبب شد من و عده‌ای که در طهران و سایر نقاط زندانی بودیم و جانمان در خطر بود آزاد شویم و رفتار دولت دیکتاتوری با من سبب شد که دخترم در سن هجده سال دچار امراض روحی بشود و معالجاتی که در طهران از او کردند نتیجه ندهد و اکنون متجاوز از شانزده سال است که در بیمارستانهای سوئیس بستری است.

چنانچه عده‌ای مردم مرا جزء دسته دوم بدانند و قرار دهند باز میبایست اظهار خوشوقتی کرده و خوش آمد گفته باشم. چونکه بعد از تمدید قرارداد داریس بمدت سی و دو سال کمتر کسی از مضرات آن اطلاع داشت و اگر هم داشت کجا جرأت میکرد در این باب سخنی اظهار کند. این تمدید روی یک حساب سرانگشتی که یقین دارم هر کسی قبول می‌کند متجاوز از یک میلیارد و ششصد میلیون لیره انگلیسی بملت ایران ضرر زده است.

فرض کنیم این کنسرسیوم مرتکب عملیات خلاف قانونی که شرکت سابق نفت میشد نشود یعنی از طریق لوله‌ی نفت مخفی مقداری نفت سرقت نکند و بیلان تقلبی هم برای استفاده نامشروع خود از عوائد نفت تنظیم نکند و عوائد نفت همین یکصد میلیون لیره در سال باشد که کنسرسیوم قلمداد کرده است، در این صورت چرا باید نصف این عوائد را کنسرسیوم ببرد. وقتی که دولت کلیه مخارج استخراج را میپردازد باید کلیه‌ی عوائد خالص را هم خود دولت ببرد و چنانچه این استفاده برای معلومات بعضی از کارشناسانست دولت باید حق الرحمة آنان را تأدیه کند، همچنانکه تاکنون از عهده‌ی پرداخت حق کارشناسی بیش از حد لازم عمل کرده است.

آملت کافترار دترو باران و حرجوست امتیاز نفت از طرف اتحاد جماهیر شوروی

سبب شد که من بتوانم در مجلس چهاردهم ضررهائی که از این تمدید بملت وارد میشد با دلیل و برهان ثابت کنم و غیر از این امکان نداشت. چونکه اکثریت قریب باتفاق نمایندگان مجلس با تصویب شرکت نفت انتخاب و وارد مجلس شده بودند هرگز اجازه نمی‌دادند کسی از مضرات تمدید قرارداد در مجلس صحبتی بکند و آگاهی ملت از مضرات این قرارداد سبب شد که شرکت نفت پیشنهاد ۵۱ در ۵۱ را بدولت بدهد. ولی مجلس پانزدهم

از این نظر که این پیشنهاد منافع ملت را تأمین نمی کرد آنرا تصویب نکرد و کار بجائی رسید که مجلس شانزدهم ملی شدن صنعت نفت را تصویب کند و بعد کار بصورتی خاتمه یافت که همه از آن اطلاع دارند و لازم نیست در این باب اظهار بشود.

ملت ایران نه فقط در هر سال پنجاه ملیون لیره و در مدت سی و دو سال متجاوز از یک میلیارد و ششصد ملیون لیره از این تمدید ضرر می کند بلکه آزادی و استقلال خود را هم از دست داده است. چونکه سوء استفاده از امتیاز سبب میشود دول استعمار در این مملکت دخالت کنند و ملت نتواند نمایندگان حقیقی خود را بمجلس اعزام کند و دول استعمار هر چه می خواهند بنفع خود و ضرر ملت انجام می دهند.

(۴۱)

دومین نکته ای که از آن وقایع آموختیم آن است هر کس تحت عنوان ناسیونالیسم تنها بیکی از انواع امپریالیسم حمله کند بدون تأمل باید وی را با دیده شک و تردید نگریست، چنانکه قریاد و خروش مصدق تنها بر علیه دیو مهبیب امپریالیسم انگلستان بود. ولی در قسمت اخیر دوره ی زمامداریش که خود را با افراد حزب توده پیوستگی داده بود بهیچ وجه حاضر نشد سخنی درباره ی نوع خطرناکتر امپریالیسم که استعمار سرخ باشد بزبان آورد، بلکه یعمد یا اشتباه سعی داشت که افکار و احساسات عامه را بوسیله ی توجه دادن مردم بخطر کوچکتر از خطر بزرگتر غافل نماید.

عرض جواب

در شماره ۴ بیغرضی خود را در امور و بیطرفی خود را نسبت بسیاستهای میاه و سرخ شرح داده ام. اگر نفت را از شرکت انگلیس گرفتم شیلات بحر خزر را هم از تصرف دولت شوروی در آوردم و ملی کردم. همان امتیازی که بر حسب امر شاه فقید سی و دو سال تمدید گردید و همان قرارداد شیلات که برای شناسائی سلسله ی پهلوی برای مدت بیست و پنج سال تصویب گردید.

(۴۲)

برخی از مردم قراموش کرده اند که در تمام دوران زمامداری مصدق حکومت نظامی در ایران برقرار بود و خود این امر تضییقاتی برای مردم کشور فراهم ساخت و تصمیم من همواره بر آن بود که آن را لغو کنم، چنانکه پس از سقوط مصدق نیز حکومت نظامی بدو از شدت افتاده و سپس کاملاً ملغا گردید.

عرض جواب

نظر باینکه در زمان تصدی من نمی توانستند کسی را برخلاف قانون توقیف کنند قانون حکومت نظامی اجرامیشد، ولی بعد که هر کاری برخلاف قانون صورت میگرفت احتیاج بقانون حکومت نظامی نبود و بهترین دلیل این است که خود من پس از خاتمه‌ی سه سال حبس مجرد در لشکر ۲ زرهی اکنون متجاوز از پنج سال است که در قلعه‌ی احمدآباد محبوسم.

(۴۳)

ما در زمان مصدق این اوضاع را با چشم خود در وطن عزیزمان دیدیم و از نزدیک شاهد جریان آن بوده‌ایم. در زمان وی سرنوشت کشور ما بدست عوامل امپریالیستی جدید افتاد و همین اوضاع نیز در چندین کشور ظهور نمود و متأسفانه بدوران استقلال و آزادی آنها خاتمه داد.

عرض جواب

چه خوب بود که میفرمودند تا قبل از ۲۵ مرداد امپریالیسم جدید کدام دخالتی در کار این مملکت و چه استفاده‌ای از دولت من نمود. برکناری من فقط از این نظر بود که ملت بمرام خود ترسد و دول استعمار کماکان از این مملکت سوء استفاده کنند، چنانچه غیر از این بود صنعت نفت که طبق قانون ملی شده بود و دولت انگلیس هم اصالتاً از طرف خود و وکالتاً از طرف شرکت آن را شناخته بود میبایست در دست ملت میماند و دولت ایران خود از منابع نفت بهره‌برداری مینمود.

از فصل هفتم کتاب مأموریت برای وطنم

(۴۴)

برنامه‌ی هفت ساله‌ی اول تقریباً بعدم موفقیت منتهی گشت زیرا اولاً در طرز اداره‌ی آن دقت لازم بعمل نیامده و تهیه کنندگان گزارش توجه لازم و دقیق را در فراهم ساختن تشکیلاتی که بتواند چنین سازی را بگرداند بعمل نیاورده بودند. از این گذشته بتدریج واضح گردید که گردن سایر تشکیلات دولتی بدون آنکه از عوائد نفت مبلغی بدانها اختصاص یابد دشوار است. سهم سازمان برنامه از عوائد نفت برخلاف منظور مجلسیان از آنچه مقرمشده بود کمتر گردید.

چنانکه در سال ۱۳۲۸ عایدات نفت بالغ بر سی و هشت میلیون دلار بسازمان برنامه پرداخته شد و در سال بعد که عایدات نفت به چهل و پنج میلیون دلار بالغ گردید بسازمان برنامه بیش از سی و یک میلیون دلار ترسید. باوصف آنچه گفته شد گناه عدم موفقیت برنامه ی هفت ساله برعهده ی مصدق بود زیرا با رویه ای که در مورد نفت پیش گرفته بود شکست برنامه را مسلم و محرز ساخته و نگذاشت مردم کشور از فوایدی که عایدات نفت کمی بود بنام کشور برساند بهره مند گردند.

عرض جواب

روز ۱۲ اردی بهشت ۱۳۳۰ که من متصدی ریاست دولت شدم موجودی نقد این سازمان فقط بالغ بر دوهزار و ششصد ریال بود که در فصل اول از بخش دوم (لایحه ی دیوان عالی کشور) گفته شده و گناه این عدم موفقیت بگردن آن کسانی است که برخلاف قانون در امور مملکت دخالت کردند و از این طریق سرمایه ی هنگفتی بدست آوردند.

از فصل دوازدهم از کتاب مأموریت برای وطنم

(۴۵)

چنانکه در فصل پنجم گفته شد چند روز پس از ازدواج یا ملکه ثریا رزم آراء نخست وزیر بقتل رسید و مصدق برسر کار آمد و نیروهای بیگانه آینده ایران را بمنحاطه انداخت، چنانکه ذکر شد بالاخره بجای سفر ماه عسل اوضاع طوری پیش آمد که من وهمسرم از ایران خارج شده و به بغداد و رم مسافرت کردیم. اما این مسافرت بدوریه عشرت مصدق و اعوان او که میخواستند عروس ملک را در آغوش بکشند پایان بخشید، زیرا در مدت این مسافرت کوتاه که دو سال و نیم پس از ازدواج اتفاق افتاده بود ملت میهن پرست ایران از عواقب سیاست وی آگاه شدند و دستگاه وی و یاران او را سرنگون ساختند.

عرض جواب

ملت ایران تا آن درجه که ممکن بود فداکاری نمود و مایل نبود هیچوقت پای شرکتهای خارجی در معادن این کشور باز شود و این ملت ایران نبود که دستگاه من و یارانم را سرنگون کرد بلکه توافق امریکا و انگلیس راجع بشرکت در امتیاز نفت و تصمیم

جلسه‌ی سری پایگاه آلپ سوئیس و صدور فرمان عزل من بدست مبارک شاهنشاه بود که با رزوی ملت ایران خاتمه بخشید.

(۴۶)

بالاخره در ماه آوریل ۱۹۳۳ قرارداد جدیدی با ماضا رسید. مفاد این قرارداد تاحدی مبهم و پیچیده بود ولی بعقیده من وضع دولت ایران با مقایسه‌ی قرارداد قبل بهبود یافته بود در این قرارداد مدت امتیاز تا سال ۱۹۹۳ تمدید گردید و این نکته مایه تأسف بود.

عرض جواب

جای بسی تأسف است که کودتای ۲۸ مرداد سبب شد امتیازی که طبق قانون ملی شدن صنعت نفت از بین رفته بود با توجهات شاهنشاه تجدید شود و یکسال هم بر می و دو سال سابق بیفزایند. بطور خلاصه قرارداد جدید را کنسرسیوم تنظیم کرد و مجلس شورای ملی هم کورکورانه آن را تصویب نمود.

(۴۷)

اما بطوری که در فصل پنجم ذکر شد اوضاع کاملاً برعکس انتظار ما پیش آمد. شاید این نکته خود سبب خویش باشد که برخلاف رویه‌ی پدرم که چندین بار شخصاً از آبادان بازدید کرده بود مصدق هیچگاه فکر مسافرت بمراکز صنعتی نفت را که درباره‌ی آنها این همه سخن سرانی میکرد به مغز خویش راه نداد.

عرض جواب

بعد از کودتای سوم اسفند در ایران فقط یک سیاست مؤثر بود و شاه فقید هر چه میخواست بموقع اجرا میگذاشت و جریان کار در مملکت طوری بود که شاه میتواند هر کجا که میخواست برود و برتق و فتق امور بپردازد. ولی آن روز که من متصدی کار شدم و صنعت نفت ملی شد سیاست انگلیس و عمال او با من مخالف شدند و تا میتوانستند از کارشکنی کردند و دوباره بر علیه من توطئه چیدند، یکی چند روز بعد از تصدی مقام نخست وزیری مقابل درب نخست وزیری بود که من دیگر بخانه نرفتم و مدتی در مجلس متحصن شدم و بعد روزنه اسفند که مقابل درب کاخ اختصاصی

میخواستند مرا از بین ببرند و همه دیدند وقتی که عازم دیوان بین المللی لاهه شدم از ترس دخالت سیاست خارجی در انتخابات که اکثریتی در مجلس تشکیل دهند و دولت را ساقط کنند جریان انتخابات را متوقف نمودم و در مراجعت از لاهه باز بهمین جهات نتوانستم انتخابات را شروع کنم که عده‌ی زیادی از حوزه‌های انتخابیه در مجلس نماینده نداشتند.

(۴۸)

اینک بگذشته نظر افکنده هستیم در دوره‌ی زمامداری مصدق از منابع نفت خود چه استفاده کرده‌ایم، مدتی پیش از آنکه مصدق در سرکار آید یعنی در سال ۱۳۲۸ سازمان برنامه تأسیس یافت و بموجب قانون مربوط بان شرکت نفت ایران سرمایه‌ی دولت تشکیل گردید تا عملیات اکتشافی نفت اقدام نماید. وقتی در سال ۱۳۳۰ صنعت نفت را ملی اعلام کردیم شرکت ملی نفت ایران را تشکیل دادیم و در سال ۱۳۳۲ شرکت نفت ایران بشرکت ملی نفت ایران ملحق گردید. در سال ۱۳۳۰ که مصدق زمامدار شد شرکت ملی نفت ایران را در اختیار داشت که مشغول کار بود و دارای هشت منطقه‌ی نفت و دو پالایشگاه و دو دستگاه و خطوط لوله‌ی نفت و محل صدور و وسایل حمل و نقل مواد نفتی در داخله‌ی کشور و لوازم اکتشاف و پنجاه هزار تن کارمند و مؤسسات و وسایل رفاه آنها بود. در طول بحران نفت شرکت ملی نفت ایران در مقابل تمام موانع و مشکلات مناطق نفت و پالایشگاه و مؤسسات فرعی خود را در کمال خوبی حفظ و اداره کرد و کلیه‌ی کارمندان و کارگران ایرانی خود را نگهداری نمود. همچنین احتیاجات داخلی نفت را نیز بدون وقفه مرتفع ساخت و این مسأله با توجه سیاست مصدق که منجر به کمبود فاحش ارز خارجی شده بود اهمیت مخصوصی داشت و در حقیقت هر چند مصیبه‌ی اقتصادی شرکت ملی نفت ایران را مجبور ساخته بود که بانواع طرق در هزینه‌ها صرفه‌جویی کند باز موفق شده بود که وسایل حمل و نقل نفت را در داخله‌ی کشور توسعه بخشد. از اقدامات فوق که صرف نظر شود نرازانامه‌ی عمل بسیار تیره و اسفناک بود و باید یک صنعت عظیم را که یکی از مراکز مهم تولید نفت جهانی بود در نظر آوریم که کارش رساندن نفت بداخله‌ی کشوری مانند ایران که تازه قدم براه پیشرفت نهاده منحصر گشته است و بزرگترین پالایشگاه نفت گیتی را پیش چشم آوریم که عساطیل و وسیکار و بدون حرکت و جنبش افتاده است و آن دست‌تنگی عجیبی را که در اثر آن پیش می‌آید در ذهن خود متصور سازیم که حتی توانائی اکتشاف و تجسس ذخایر نفتی که آینده‌ی صنعت بی وجود آن غیرممکن بود وجود نداشت.

عرض جواب

بدبختی ملت این بود که دول استعمار با لطف شاهانه مستظهر بودند، چنانچه

این امید در آنان بوجود نیامده بود رویه‌ی دیگری که سازش با ملت بود در پیش می‌گرفتند و برای خرید نفت از ایران حاضر میشدند. اگر بتوانند بصورت ظاهر پنجاه درصد از عوائد را بدولت بدهند ولی در باطن حساب بسازند و یا از طریق لوله‌ی مخفی نفت بخارج حمل نمایند چرا حاضر شوند از روی کمال صداقت با ملت قرارداد خرید نفت امضاء نمایند. صبر و حوصله را پیشه کردند و بدست عمال خود مخالفین را از بین بردند و قراردادی که بدتر از قرارداد سابق بود بتصویب مجلس قلابی رسانیدند.

از فصل سیزدهم کتاب مأموریت برای وطنم

(۴۹)

از لحاظ روانشناسی بعضی اوقات گرفتن از بخشیدن دشوارتر است و در چند مورد متوجه شده‌ام که بعضی از کشورها که بتازگی استقلال یافته‌اند در اعتراف بدیوالت کمکهای خارجی بسیاری حساسند. میدانیم که در دوره‌ی مصدق حس نظر کودکانی نسبت به بیگانگان در نهاد ما ایجاد گردیده بود ولی رویهمرفته تاریخ طولانی و مستمر این کشور در ما یک سعه صدر و بلوغ فکری بوجود آورده است که برخی از کشورها از آن بهره‌مند نیستند. شاید بی جهت و تنها بر سیل تصادف یا مجامله نباشد که ایرانیان را «ملت متشخص» خاورمیانه لقب داده‌اند. وقتی مسأله‌ی کمک خارجی پیش آمد تصور میکنم نشان داده باشیم که میتوان کمک را با لطف و بزرگ‌منشی پذیرفت و با هوشمندی و درایت بمصرف رسانید.

عرض جواب

ملت متشخص آن است دست‌گدائی مقابل بیگانگان دراز نکند و هر بیگانه‌ای هم محض رضای خدا کمک بکسی و یا بملتی نمی‌کند مگر اینکه بعد بخواهد از اشخاص و یا از آن ملت بهر طریق که میتواند سوء استفاده و یا حسن استفاده نماید. کمکهای را هم که تا کنون کرده‌اند بجا و بموقع خرج نشده و قسمت مهمی از آن برخلاف هوشمندی و درایت در بانکهای خارجی تودیع شده است.

[نامه استوکس به اتلی]*

از کورنوال، ۱۴ سپتامبر ۱۹۵۱

کلمه معزز

از زمانی که در طهران با حقایقی درباب نفت آشنا شدم تا بحال خاطرم سخت مشوش مانده است. یک روز پیش از آن که برای استراحت بروم تشویشم دوجندان شد چون فریزر [رئیس هیئت مدیره شرکت سابق نفت انگلیس و ایران] از دادن نسخه‌ی ترازنامه به بهانه‌ی اینکه هنوز آن را بنظر اعضای هیئت مدیره نرسانده سر و زرد شنیده‌ام

این نامه در کتابی که فرانسیس ویلیمز مشاور و مطبوعاتی اتلی بنام «نخست وزیر ی به یاد دارد» A Prime Minister Remembers در سال ۱۹۶۲ منتشر کرد به چاپ رسیده. مرحوم علیمحمدخان عامری که ارادتی خاص به مصدق و علاقه‌ای مستمر به دنبال کردن انعکاس وقایع سیاسی ایران در جراند و کتب خارجی داشت آن نامه را به انضمام نامه آقاخان به اتلی ترجمه کرد و به من داد تا در مجله راهنمای کتاب به چاپ برسد. پس این دو نامه تحت عنوان «دو نامه تاریخی» در صفحات ۵۱۶-۵۱۷ سال چهارم (۱۳۴۰) آن مجله با عکس از اتلی و عکس امضا شده از مصدق (مرداد ۱۳۴۰) به چاپ رسانیدم. مرحوم مصدق آن نامه را از آن مجله استنساخ و به دنبال این یادداشتها الحاق کرده است.

بی مناسبت نیست گفته شود چند روز پس از بخش مجله، از بخش مطبوعات سازمان امنیت به دفتر مجله تلفن کرده و به مرحوم عبدالله سیار گفته بودند سؤال مجله برای توضیحی به فلاں محل مراجعه کند و چون من در سفر خارج بودم و مرحوم سیار گفته بود فلائی نیست گفته بودند پس از مراجعت فوراً مراجعه کند. دو هفته پس از آن که بازگشتم و مطلب را شنیدم به آن نشانی که گفته بودند رفتم. معلوم شد توضیحی که میخواهند درباره علت چاپ عکس مصدق و منشاء به دست آوردن آن عکس تاریخدار است. من گفته یک قسمت مجله به اسناد تاریخی اختصاص دارد و مرسوم مجله ما در درج مقالات تاریخی آوردن عکس رجال است. پرمیدند عکس را از کجا به دست آورده‌ای؟ گفتم از دوست خود دکتر غلامحسین خان مصدق یک عکس پدرش را خواستم و ایشان چند روز بعد این عکس را که مرحوم مصدق امضاء کرده بود برآیم آورده و به منزل من داده بود. (ادامه)

«مخفف کلمت (ا.ا.)»

که در سال ۱۹۵۰ شرکت تقریباً یکصد و هفتاد میلیون پوند سود برده و شصت درصد آن از فروش نفت ایران بوده است.

سالهاست دریافته‌ام که نفت ایران ارزان‌ترین نفت جهان است. بیست سال پیش خبر داشتم که نفت ایران را می‌توان به بهای کمتر از بهای استخراج نفت تگزاس در آمریکا فروخت و سود هم برد. دلیل آن وجود عوامل خاص معرفه الارضی است که شرحش در این جا لزوم ندارد. بی‌گمان ایرانیان از این موضوع آگاهند.

ترازنامه سال ۱۹۴۹ شرکت نفت انگلیس و ایران پنجاه و سه میلیون پوند خرج را هشتاد و یک میلیون پوند بحساب آورده که بیست و هفت میلیون آن از بابت تاوان پالشیگاه است. ترازنامه کل هفتاد و دو میلیون پوند خرج را یک صد و ده میلیون پوند حساب کرده و در صورت حساب نفتکشها هم چهل میلیون پوند را پنجاه میلیون بحساب آورده است.

هر چند لغویک طرفه قرارداد را از جانب ایرانیان عمل لغو می‌شمارم همه اینها دلالت دارد بر این که مطالبه‌ی پرداخت غرامت را ایرانیان غرامت دولا پنهان می‌دانند.

بنابر مطالب مذکوره فوق چاره ندارم جز آنکه عرض کنم پس از مذاقه در موضوع از جمیع جهات می‌بینم که بی‌غور وافی اصرار ورزیده‌ایم که ایران پیشنهاد پنجاه درصد حق امتیاز را که بس ظالمانه است بپذیرد. شاید این ترتیب برای آمریکا بسیار ضروری باشد اما چنانکه در بند دوم این نامه اشارت رفت چون نفت ایران برای ما بسیار ارزان تمام میشود این ترتیب آن قدرها مهم و ضروری نیست.

اگر موفق بشویم که قرار پنجاه درصد را بقبولانیم شصت و هشت میلیون پوندی را که تقریباً $\frac{3}{5}$ یکصد و هفتاد میلیون پوند است و از فروش سی میلیون تن نفت ایران سود برده‌ایم چنان حق و حلال بشماریم؟ پس درباره‌ی پیشنهاد پنجاه درصد حق امتیاز و مطالبه‌ی غرامت باید پخته تر فکر کنیم.

امر دیگری که پریشاتم می‌دارد لجاج سفیر ما در ایران است که پا را در یک کفش کرده که با مصدق نمی‌توان گفت و گوی کرد. چنین می‌پندارم که با وی می‌توان گفت و گوی کرد اگر زبان چموشانی امثال قاتنی (فاطمی)، حسینی و محی (مکی) را ببندیم یا دستشان را از کار کوتاه کنیم. دانستن این نکته برای ما بس مهم است که شاه و بیشتر ایرانیان بصیر که من با آنان روبرو شده‌ام معتقدند که با مصدق به از هر کس دیگر می‌توان کنار آمد و مصلحت کشورشان هم در این است که ما در این باره بکوشیم.

به اعتقاد من گروه معهود ضیاء (۱) و جرم (۲) دیگر بدر نمی‌خورد و کاری

(۱) مرحوم مصدق شماره را در متن گذارده و حاشیه را فراموش کرده است. از آن مجله نقل

ازش ساخته نیست مگر به پشتیبانی حکومت نظامی که شاه سخت از آن بیزار است. هر چند ضیاء آفتابی شده است چنین می نماید که شاه هنوز حاضر نیست که از او پشتیبانی کند.

اکنون خبر پیام مصدق بهرین را می شنویم. اگر هرین بانگ برآورد که باید از نوباً مصدق گفتگوی کنیم بیچاره خواهیم شد. چه پوسته غرنبیده ایم و دم زده ایم که با وی هم کلام نمی شویم. حاصل گفته اینکه بشیرد [سفیر انگلیس در ایران] را قابل اعتنا نمی دانم. از پیشنهادها و سخنانش معمولاً بوی جور و جفا و گنده دماغی می آید. در پایان سخن معروض می دارم که معامله ای را که با بار نفت نزدیک به مقصد کرده ایم هیچ نمی پسندم. با حمل نفت ازین سوی [یعنی از آبادان] موافقم. اما بنظر من ممانعت از حرکت نفت کشفائی که اکنون در خلیج و بصره متوقف است عملی است بسیار پست و برخلاف نظر درم و دینار پرستان نفتی، هر آن کس که بشنود این حرکتان را حمل بر طبیعت رذل می کند.

بعداالتحریر: اجازه میفرمائید روز جمعه که از محل استراحت باز میگردم برای مذاکره هر چه زودتر شرفیاب شوم.

ارادتمند، دیک (چارلز) استوکس



این بود نامه‌ی استوکس مهربار سلطنتی انگلیس به ماژراتلی نخست وزیر دولت کارگر انگلیس که از نظر خوانندگان گذشت و باید اعتراف کرد در هر مملکت اشخاص عادل و ظالم و منصف و زورگو هر دو یافت میشوند و کثرت و قلت هر یک از این دو گروه بسته باوضاع و احوال و اخلاق جامعه‌ای است که در آنجا هستند و زندگی می نمایند و من باب مثال در انگلستان یکی استوکس است که می گوید «پس از مذاقه در موضوع از جمیع جهات می بینم که بی غور وافی اصرار ورزیده ایم که ایران پیشنهاد پنجاه درصد حق امتیاز را که بس ظالمانه است بپذیرد» و دیگری ایدن وزیر خارجه‌ی دولت محافظه کار انگلیس که پس از مدتی انتظار میمحص اینکه استالین از بین رفت و



کند. این حاشیه در مجله کلمه Zia است و طبعاً مختصر نام سید ضیاء الدین طباطبائی است (۱.۱).
(۲) ایضاً مرحوم مصدق شماره را در متن گذارده و حاشیه را فراموش کرده است از مجله نقل کند. حاشیه‌ی مرحوم عامری در مجله چنین است: Jaram، این نام بنا بگفته یکی از اعضای عالی مقام شرکت سابق نفت که اکنون بازنشسته است بی تردید قوام [السلطنه] است. چون اصل نامه ظاهراً دست نوشت بوده و مؤلف کتاب نام Gavam را غلط خوانده است. (۱.۱).

زمینه زورگویی برای دول استعمار بیشتر فراهم گردید سفری بامریکا نمود و رئیس جمهوری امریکا ایزن هاور را موافق نمود که آزادی یک ملتی را با چهل درصد سهام کنسرسیوم مبادله کند، وای کاش که کنسرسیوم باجرای همین قرارداد یک طرفی (۱) هم قناعت کند و از اعمال شرکت سابق تقلید ننماید.

هنوز از خاطرها محو نشده که شرکت سابق مقدار زیادی از نفت ایران را بوسیله‌ی یک لوله‌ای که سرأ بین ایران و عراق برقرار کرده بود سرت می نمود (۲) و با تنظیم یک ترازنامه‌ی ساختگی که جمله‌ای از آن را استوکس گفته است مبالغ هنگفتی از پول ملت را اختلاس می نمود و اکنون نیز اختلاس می کنند و دلیل قوی برای ادامه‌ی این اختلاس حقوق گزافی است که بمستخدمین ایرانی شرکت نفت داده میشود و معادل چند برابر حقوقی است که در سال در ادارات بمستخدمین دولت داده میشود و چنانچه یکی از مستخدمین کنسرسیوم را متهم باختلاس نمود کمترین ضرر که متوجه او میشود حقوق کمی است که در ادارات دیگر دولت باومی دهند.

و اینکه استوکس گفته: «شاه و بیشتر از ایرانیان بصیر که من با آنان روبرو شده‌ام معتقدند که با مصدق به از هر کس دیگر می توان کنار آمد و مصلحت کشورشان هم در این است که ما در این راه بکوشیم» بیان حقیقت است. چونکه من هر وقت صحبت از نفت بمیان آمده گفته‌ام که ملت ایران حاضر است نفت را بحساب خود استخراج کند و قیمتی که تمام میشود بدولی که احتیاج دارند بقرود. ولی لوی هندی رمن سفیر امریکا با این پیشنهاد موافقت نکرد و با نظر دولت انگلیس موافقت داشت که خواهان امتیاز بود.

مخالفین با امتیاز هم منحصر باین سه نفر که استوکس نام برده است نبودند. بلکه عده‌ی بیشماری از اعضا جبهه ملی و خارج از جبهه بلندگوی ملت بوده‌اند که همه روزه صدای اورا بسمع عالمیان میرسانیدند. از کارانداختن دکتر حسین فاطمی بدست یکی و ربودن حسین مکی و تشکیل دادگاه نظامی و محکومیت من و بعضی از سران جبهه ملی از قبیل دکتر سیدعلی شایگان و مهندس رضوی و تیرباران کردن دکتر حسین فاطمی در لشکر ۲ زرهی و عده‌ای دیگر باین عنوان که توده‌ای بوده‌اند تأثیری در روحیه ملت ایران نکرد و باز پس از سالها دیدند که ملت همان هدفی را که داشت تکرار کرد و بطور خلاصه

(۱) یک طرفی از این جهت که طرف دیگر قرارداد ملت ایران است و بچنین قراردادی رضایت نداده است.

(۲) صفحه مقابل عکس لوله‌ای که برای سرت نفت کنار گذاشته شده بود. (این عکس در اوراق موجود نبود تا بچاپ رسانیده شود. (۱، ۱).

قرارداد کنترسیوم یک خیانت بین و فاحشی بود که نسبت بملت ایران صورت گرفت و تا ملت خود از معادن نفت بهره برداری نکند یا آزادی و استقلال نخواهد رسید.

• • •

آن روزی که من و همفکرانم وارد مجلس شانزدهم شدیم تا روزی که ما را دستگیر و تسلیم دادگاه نظامی کردند غیر از ملی شدن صنعت نفت که موجب آزادی و استقلال ایران میشد هیچ نظری نداشتیم. ولی بعد ما را باین عنوان که میخواستیم اساس حکومت را برهم زنیم محاکمه و محکوم نمودند و اکنون ماده‌ی ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر آرتش که باستناد آن محکوم شدیم عیناً نقل میشود: «هرکسی که مرتکب سوء قصد شود و منظور از آن خواه بهم زدن اساس حکومت یا ترتیب وراثت تخت و تاج و خواه تحریص مردم بفساد شدن برضد قدرت سلطنت باشد محکوم باعدام است.»

• •

دیگر چون حال خوب نیست و میخواهم دست از کار بکشم فقط اکتفا می‌کنم که بقول هموطنان آذربایجانی عزیزم بگویم: «هیچ دخلی وار»،

کلمات بهم چسبیده (مانند عرضجواب، بدینصورت، تفاوتعمل...) به روش امروز از یکدیگر جدا شد و گاهی میان کلمات جدا نوشته شده (از جمله های علامت جمع) پیوند داده شد.

مصدق کلماتی چون «ناهار» را «نهار» و «خاست» را «خواست» و «تغییر» را «تغیر» و «خدمتگزار» را «خدمتگذار» و «قانونگذار» را «قانونگذار» آنچنان که مرسوم کتابت در عصر قاجاری بود نوشته است. آن مواردی که ضرورت داشت بصورت رایج امروز نگارش یافت. کلماتی چون مدعابه، معنا و نظایر آن به همان ترتیب که در متن بود به چاپ رسید.

کلماتی که با لغزش املاتی نگارش یافته اصلاح شد مانند غراده و وهله و انزجار که بعلت طغیان قلم و خستگی طولانی و صدمات زندگی بصورت اراده و وحله و انضجار بود.

مصدق از استعمال کلمات خارجی مگر در مواردی که رسمیت یافته بود پرهیز داشت و معمولاً در نگارش آنها را با تلفظ رایج در ایران می نوشت (مثل میلیارد، ملیون) و از روش او در چاپ پیروی شد.

— ارقام و اعداد مربوط به محاسبات و قیمتها برای آنکه از اشتباه در چاپ شدن و خواندن مصون بمانند به حروف نقل و چاپ گردید.

— نام فرنگی بلژیکیها و اشخاص دیگر که لازم بود از مراجع پیدا و الحاق شد.

— در بعضی از موارد «که» ربط که زیاد می نمود حذف و در مواضعی دیگر بتدرت «و» افزوده شد.

— کلمات مختوم به های غیر ملفوظ را گاه با «ه» و گاه با «ی» و گاه بدون آنها آورده است.

— سطوری که سیاه چاپ شده آنهاست که مصدق زیر آنها خط کشیده است.

— در نقطه گذاری، جز افزودن نقطه در پایان جمله ها دخالتی دیگر نشد.

علامات سؤال و تعجب و حذف همه از مصدق است.
— آنجا که مطلب مناسب داشت از سر خط آغاز شود از دنباله مطلب پیش به
سر سطر آورده شد.

— در مواردی که کلمه‌ای افتاده بود میان | گذاشته شد.
این توضیحات برای آن گفته شد تا معلوم باشد در چاپ این کتاب سندی و
تاریخی کوشش شده است که اصل خطی بصورت کتابی چاپی درآید و هر تصرفی از
سوی چاپ کننده روا داشته شده است معلوم و مشخص باشد. بعضی حواشی که چاپ
کننده آورده یا نشانه «ا.ا.» به چاپ رسیده است تا میان حواشی اصلی و فرعی تفاوت
وجود داشته باشد.

(۱.۱)

<http://chebayadkard.com/>

این صفحه در نسخه اصلی سفید است

<http://ghebayadkard.com/>

فهرست سالشماری کتاب

(مواردی که ذکر تاریخ شده است)

(سنوات هجری شمسی است)

سفر پدرش به همراه ناصرالدین شاه به عتبات / ۴۱	۱۲۵۰
ذکر جمع و خرج آن سال / ۴۴	۱۲۶۶
عوائد گمرکات / ۴۲	۱۲۶۶
کناره گیری امیرنظام از امور آذربایجان / ۵۲	۱۲۶۹
تخلف میرزا محمود در کتابچه مالیاتی خراسان / ۴۹	۱۲۷۱
وفات میرزا هدایت وزیر دفتر (پدرش) / ۵۱	۱۲۷۱
آمدن ولیعهد و میرزا عبدالرحیم قائم مقام به طهران / ۵۳	۱۲۷۳
قتل ناصرالدین شاه / ۵۳	۱۲۷۵
قرارداد گمرکی ایران و روس / ۳۰	۱۲۸۱
سفر پاریس بقصد تحصیل / ۵۲، ۶۸	۱۲۸۸
گذرانیدن امتحان در پاریس / ۷۷	۱۲۹۰
داوطلب امتحان دوسالۀ یسانس / ۷۷	۱۲۹۱
مراجعت به ایران از فرنگ / ۲۸، ۳۹	۱۲۹۲/۳
مراجعت از سفر سوم فرنگ / ۵۶	۱۲۹۹
والی فارس / ۱۲۳	۱۲۹۹ (مهر)
کودتا / ۱۲۶، ۳۴۲، ۳۷۵، ۳۹۰	۱۲۹۹ (۳ اسفند)
تلگراف احمدشاه و اعلام ریاست وزرائی سیدضیاءالدین / ۱۲۶	۱۲۹۹ (شب ۶ اسفند)
جواب دکتر مصدق به تلگراف احمدشاه / ۱۲۶	۱۲۹۹ (۶ اسفند)

- ۱۲۹۹ (۱۰ اسفند) تلگراف سیدضیاءالدین به دکتر مصدق / ۱۲۶ - ۱۲۷
- ۱۲۹۹ (۱۱ اسفند) تلگراف سیدضیاءالدین به دکتر مصدق / ۱۲۸
- ۱۲۹۹ (۱۶ اسفند) تلگراف مصدق به شاه و استعفا از والیگری فارس / ۱۲۹
- ۱۲۹۹ (۲۴ اسفند) تلگراف اعیان شیراز درباره بی نظمی شهر / ۱۳۴
- ۱۳۰۰ (۲ فروردین) تلگراف شاه در قبول استعفای دکتر مصدق / ۱۳۵
- ۱۳۰۰ (اواسط دی) حرکت به آذربایجان به عنوان والی / ۱۴۵
- ۱۳۰۰ وزیر مالیه / ۴۰
- ۱۳۰۲ نمایندگی در مجلس پنجم / ۲۲
- ۱۳۰۳ مستشاران امریکائی / ۳۹
- ۱۳۰۴ (نهم آبان) نطق در مخالفت با تغییر قانون اساسی / ۳۴۳، ۲۵۵، ۳۵۹
- ۱۳۰۵ (شهریور) مخالفت با دو نفر از وزرای دولت مستوفی الممالک / ۱۷۹
- ۱۳۰۵ (۱۲ اسفند) نطق درباره راه آهن / ۳۵۱
- ۱۳۰۶ (۹ اردیبهشت) نطق درباره راه آهن / ۳۵۱
- پس از شهریور ۱۳۲۰
- ۱۳۲۳ (۷ آبان) نطق در مجلس راجع به نفت / ۱۷۸
- ۱۳۲۳ (۲۳ آبان) طرح قانونی تحریم امتیاز نفت
- ۱۳۲۳ (۱۳ اسفند) نطق در مجلس و خطاب دزدگانه به آنجا / ۱۳۱
- ۱۳۲۳ (۱۵ اسفند) تلفن مصطفی قاتح / ۱۳۱
- ۱۳۲۳ (۱۵ اسفند) بردن مصدق به مجلس توسط دانشجویان دانشگاه / ۱۳۲، ۳۱۱
- ۱۳۲۳ (۲۳ اسفند) نطق در مجلس / ۱۳۲
- ۱۳۲۹ (۲۹ اسفند) تصویب طرح قانون ملی شدن صنعت نفت / ۳۰۵، ۲۳۳
- ۱۳۳۰ (۸ اردیبهشت) رأی تمایل مجلسین به نخست وزیر مصدق / ۳۰۵
- ۱۳۳۰ (۱۰ اردیبهشت) تصویب قانون نه ماده نفت / ۲۳۳
- ۱۳۳۰ (۱۵ خرداد) قرار تأمینیه دیوان بین المللی دادگستری / ۲۴۱
- ۱۳۳۰ (۲۹ خرداد) خلع ید / ۳۰۵، ۲۳۳
- ۱۳۳۰ (۲۳ تیر) شلوغی در تهران / ۲۴۸، ۲۴۷، ۲۱۰
- ۱۳۳۰ (۴ مرداد) حرکت هریمن از تهران به لندن / ۲۳۰

- ۱۳۳۰ (۱۱ مرداد) یادداشت دولت انگلیس / ۲۳۲
- ۱۳۳۰ (۱۳ مرداد) گزارش دولت به مجلس / ۲۳۰
- ۱۳۳۰ (۴ مهر) اخطار به اتباع انگلیسی برای خروج از ایران / ۲۳۲، ۳۰۵، ۲۳۳
- ۱۳۳۰ (۲۲-۲۶ مهر) رسیدگی شکایت انگلیس در شورای امنیت / ۲۳۳، ۲۴۱
- ۱۳۳۰ (۱۹ آذر) فحاشی وکلای مخالف در مجلس به مصدق / ۲۴۹، ۲۱۷
- ۱۳۳۰ (اول بهمن) بستن قوتسولگریهای انگلیس / ۲۳۳
- ۱۳۳۰ (۱۵ بهمن) تسلیم جواب ایران به دیوان بین المللی دادگستری / ۲۴۲
- ۱۳۳۱ (۸ اردیبهشت) احضار مصدق به مجلس / ۱۷۷
- ۱۳۳۱ (۲۲ اردیبهشت) گزارش دولت به مجلس سنا / ۲۴۱
- ۱۳۳۱ (۱۹ خرداد-۲ تیر) دفاع مصدق در دیوان بین المللی دادگستری / ۲۴۲
- ۱۳۳۱ (۲۶ تیر) شرفیابی و استعفا / ۱۸۷، ۲۱۰، ۲۵۹
- ۱۳۳۱ (۳۰ تیر) قیام مردم به طرفداری مصدق / ۱۸۷، ۲۴۹-۲۵۱، ۲۵۹
- ۱۳۳۱ (اول مرداد) تجدید تخت وزیر مصدق / ۲۱۱
- ۱۳۳۱ (اول مرداد) صدور رأی دیوان بین المللی دادگستری / ۳۰۶
- ۱۳۳۱ (۲۰ مرداد) تصویب قانون اختیارات / ۲۵۰
- ۱۳۳۱ (۳۰ مهر) قطع رابطه با دولت انگلیس / ۲۳۳
- ۱۳۳۱ (۲۰ دی) انتضای دوره اول قانون اختیارات / ۲۵۰
- ۱۳۳۱ (بهمن) پایان قرارداد شیلات / ۱۸۴
- ۱۳۳۱ (اول اسفند) مذاکرات امریکا و انگلیس در پاریس / ۱۸۴، ۱۹۰
- ۱۳۳۱ (۵ اسفند) مذاکرات در باره سفر شاه / ۲۱۳، ۲۶۳
- ۱۳۳۱ (۶ اسفند) شرفیابی / ۱۸۸، ۲۱۳
- ۱۳۳۱ (۹ اسفند) ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۱۴، ۲۲۵، ۲۶۲، ۲۷۷، ۲۸۰، ۳۱۱، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۹۲
- ۱۳۳۱ (۱۱ اسفند) مذاکرات شاه و دکتر شایگان / ۱۸۸
- ۱۳۳۱ (۱۶ اسفند) فوت استالین / ۱۸۹، ۳۹۵
- ۱۳۳۱ (۲۸ اسفند) لایحه قانونی مجازات اخلال در نظم و امنیت

عمومی / ۲۸۷	
پیام مصدق به مردم / ۱۸۸، ۲۰۹	۱۳۳۲ (۱۷ فروردین)
پیام ایزنهاور به مصدق / ۳۷۷	۱۳۳۲ (خرداد)
امضای لایحه قانونی تشکیل و اختیارات کمیسیون امنیت اجتماعی / ۲۸۷	۱۳۳۲ (۱۸ تیر)
جلسه آلن دالس با اشرف پهلوی و دیگران در سوئیس / ۱۹۴	۱۳۳۲ (۲۰ مرداد)
صدور فرمان عزل مصدق / ۲۹۵، ۳۸۰	۱۳۳۲ (۲۲ مرداد)
تلفن ناشناس به مصدق در باره کودتا / ۲۸۹، ۳۷۹	۱۳۳۲ (۲۴ مرداد)
ابلاغ فرمان عزل / ۱۹۵، ۲۲۵، ۲۳۷، ۲۷۰، ۲۷۱	۱۳۳۲ (۲۵ مرداد)
۲۷۷، ۲۸۹، ۲۹۴، ۲۹۶، ۳۳۷	
رفتن شاه از رامسر به بغداد / ۱۹۵	۱۳۳۲ (۲۶ مرداد)
بازگشت هندرسن به تهران / ۱۹۵	۱۳۳۲ (۲۶ مرداد)
دستور مصدق به جلوگیری از تبلیغات حزب توده / ۱۹۲	۱۳۳۲ (۲۷ مرداد)
۲۷۲، ۲۷۷، ۲۹۵	
ملاقات هندرسن با مصدق / ۱۹۵، ۲۹۱	۱۳۳۲ (۲۷ مرداد)
۱۹۲، ۱۹۶، ۲۲۶، ۲۴۳، ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۰	۱۳۳۲ (۲۸ مرداد)
۲۹۵، ۲۹۷، ۳۶۷، ۳۷۵، ۳۷۹، ۳۸۳، ۳۹۲	
شروع به کار مجدد آنتونی ایدن / ۱۹۲، ۳۵۱	۱۳۳۲ (۱۳ مهر)
نخست وزیر ایدن و اظهارات او درباره مصدق / ۱۹۲	۱۳۳۲ (۱۳ آبان)
۲۳۵	
پیام آنتونی ایدن به مردم ایران / ۲۷۹	۱۳۳۳ (۱۳ مرداد)
الغای لوایح قانونی دکتر مصدق / ۲۳۹	۱۳۳۳ (۴ شهریور)
لایحه فرجامی (دیوان کشور) / ۲۹۹، ۳۰۴، ۳۰۷	۱۳۳۳ (۱۴ شهریور)
دستگیری همکاران مصدق / ۲۸۷	۱۳۳۴ (۱۸ اردیبهشت)
اجازه اجرای ۲۴ لایحه قانونی مصدق / ۲۴۰	۱۳۳۴ (۱۶ مرداد)
نامه به دیوان کشور درباره عدم قبول عنوان شاه / ۳۱۴	۱۳۳۴ (۲۲ مهر)
تسلیم لایحه دفاعی / ۳۱۷	۱۳۳۴ (۳۱ محرم)
خاتمه دوره سه ساله زندان / ۱۷۱	۱۳۳۴ (۱۲ مرداد)
نگارش بخش کتاب دوم / ۱۷۱	۱۳۳۹

اردیلبی، سیدحسین ۱۰۸	الف
اردشیرجی ادولجی ۸۳، ۱۵۴	آجن ۱۸۱، ۱۸۴
ارشادالدوله ۶۳	آریتازاسمیت Armitage-Smith ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۰
ارفع الدوله، رضا ۱۲۲	آرموده، حسین ۲۰۷، ۲۲۴، ۳۱۰، ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۲۹
استالین ۱۸۵، ۱۸۹، ۳۴۵، ۳۷۵، ۳۹۵	آق اولی (بینش)، تقی ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۶
استوکس ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵	آق اولی، فرج الله (سپهد) ۲۱۰، ۲۶۰
استیونس ۱۶۳	آقاشیرازی = حاج آقا
اسدالله خارقانی = خارقانی	آیزن هاوور ۱۸۹، ۱۹۰، ۳۳۷، ۳۴۵، ۳۶۴
اسدالله محلاتی = محلاتی	۳۷۵، ۳۷۳
اسکندری = سلیمان میرزا	آیکن (پرفسور) ۱۵۲
اسمعیل آقا سمیتقو ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۶	انلی، کلمنت ۳۹۳-۳۹۵
اشتری، احمد ۱۰۵، ۱۰۷	احتشام السلطه علامیر، محمود ۹۷، ۱۱۶
اشرف (دختر مصدق) ۷۹	احمدشاه ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۹، ۱۳۵، ۲۳۴
اشرف پهلوی ۱۹۴، ۲۱۸	۲۸۹، ۲۵۷
اصفہانی = جمال (حاجی آقا)	احمد مصدق ۷۸، ۷۹، ۱۳۶، ۲۶۶، ۲۸۲
اعتلاء السلطه خلعت بری، نصرالله ۱۴۳، ۳۴۲	اخوی، جمال ۲۴۳، ۳۱۹، ۳۲۱
اعلم الدوله ثقفی، دکتر خلیل ۷۱-۷۲-۹۳	انوی (تقوی)، حاج سید نصرالله ۱۵۶
افشار طوس (سر تیب) ۲۷۲	ادریس میرزا ۱۲۶
اقبال السلطه ماکوئی ۷۳، ۷۴	ادیب ۱۳۱
اقبال الممالک، عبدالله خان میر پنج ۷۳	ادیب السلطه سمعی، حسین ۱۱۵، ۱۱۶
الهامی = مساعد السلطه	ادیب الممالک قراہانی ۱۳۱
امام جمعه تهران ۲۵۰ (دکتر سید حسن امامی)	ارباب بهمن زردشتی ۹۳، ۹۴
امام جمعه خویی، یحیی ۴۱	ارباب کیخسرو شاهرخ ۱۲۲

- امامی (دادستان کل) ۳۰۹
 امیر ارشد، سام خان ۱۴۸
 امیراعلم (دکتر) ۱۴۳
 امیربهاره، حسین پاشا خان ۹۷
 امیرصادقی (شوقر شاه) ۲۶۵
 امیرعشایر خلخالی ۲۵۸
 امیر علائی، شمس الدین ۲۷۹، ۲۶۹
 امیرفضلی، اسمعیل آقا (سرلشکر) ۱۴۵
 امیرکبیر ۱۴۶
 امیرمجاهد بختیاری ۱۵۸
 امیر مقیم بختیاری ۱۳۸، ۱۵۹
 امیر نظام گروسی، حسعلی ۵۲
 امیر نظام همدانی = سردار اکرم (حاجی) ۸۸، ۸۹
 امین الدوله، محسن ۹۲
 امین السلطان، علی اصغر ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۱۹۵
 امین الضرب، حسین ۹۱
 امینی، ابوالقاسم ۲۶۵
 انتظام، نصرالله ۱۹۹
 انتضاری ۲۰۷، ۳۱۵، ۳۱۸
 انیس الدوله ۵۰
 ایدن، سرآنتونی ۱۸۰-۱۹۴، ۲۳۵، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۶، ۲۹۷، ۳۴۳، ۳۷۵، ۳۹۰، ۳۹۵
 ایزدی، سلیم خان ۱۰۸
- ب-ب**
 باراتف ۸۸
 بختیار، ابوالقاسم ۲۱۲
 برگمن (پرفسور) Bergmann ۱۵۱
 بزرگمهر، سردار گل جلیل ۳۶۷
 بغایری، عبدالرزاق ۵۴
 بقاء الملک ۱۱۵، ۱۱۶
- بقائی (سرلشکر) ۱۵۱، ۲۴۸
 بیش، ادوارد ۱۹۸
 بنی سلیمان خبیر معظم ۱۳۷
 بوداغراتس ۱۶۳
 بوذرجمهری، کریم آقا (سرلشکر) ۱۳۱
 بوسکس آلمانی ۴۶
 بولارد، سرریدر R. Bullard ۳۵۶
 بهارمست، سرلشکر محمود ۲۱۲، ۲۶۰، ۲۶۷
 بهبهانی، آیه الله سید، محمد ۲۱۴، ۲۶۳
 بهمن، سیف الدین ۷۱
 بهمن زردشتی (ارباب) ۹۳، ۹۴
 بینش = آقا اولی
 پرن سویسی Perron E. ۱۸۷، ۲۹۳، ۳۳۹
 پرنو Perrnaud ۸۱
 پرشین (دکتر) ۱۵۳
 بیرنیا، دکتر حسین ۲۷۸
 بیرنیا، هرمز ۲۶۴
- ت-ث**
 تجدد، رضا ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۰
 ترومن ۱۸۳، ۳۶۴
 تقوی = انخوی
 تقی آقا (حاج میرزا) ۱۴۷
 تقی زاده، حسن ۴۰، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۹۰
 توفیقی، محمد = سردار عظیم
 تووانیاتس، الکساندرخان ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۰
 تیمورتاش، عبدالحمین خان (سردار معظم) ۹۲
 ثریا (ملکه) ۱۸۶، ۲۱۴، ۲۶۲، ۳۸۷
 ثقة الدوله دنیا، ابوالحسن ۶۵، ۶۸، ۹۳، ۱۱۵
 ثقة السلطنه، یحیی میرزا ۱۲۶
- ج-چ**
 جعفر آقا شکاک ۱۴۶

دولت آبادی، یحیی (حاج میرزا) ۸۳
 دوتالی، ادوارد ۱۹۳، ۲۹۴
 دهخدا، علی اکبر ۸۵، ۸۶
 دهقان، محمدباقرخان ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۶
 دنیا = ثقة الدوله
 دیوان بیگی، رضاعلی ۲۷۴
 ذکاء الدوله غفاری، امیرسهاام الدین ۸۳، ۱۱۸
 ذکاء السلطنه شیانی، موسی ۸۳
 ذکاء الصلک فروغی، محمدعلی ۱۰۵، ۱۰۷،
 ۱۲۰، ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۹

ر-ژ

راس (مستر) A.Ross ۳۶۸، ۳۶۹
 رایت، دنیس ۳۵۱
 رزم آرا، حاجیعلی ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۷۸، ۳۷۹،
 ۳۸۹
 رضاخان مترجم (میرزا) ۱۵۱
 رضا شاه پهلوی ۱۷۹، ۱۹۱، ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۳۵،
 ۲۵۷، ۲۶۱، ۲۸۲، ۳۰۰، ۳۳۹، ۳۴۳،
 ۳۴۴، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۴، ۳۵۷،
 ۳۵۸، ۳۷۳، ۳۸۰، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۰
 (نیز نگاه کنید به سردار سپه)
 رضوی مهندس احمد ۳۹۶
 روشنتین = روشنتین
 روحانی، فولاد ۲۶۸، ۲۶۹
 روشنتین T.A.Rothstein ۱۶۲
 روله، ژان ۸۰
 رهنما، غلامحسین خان ۵۴
 ریاحی، سرتیپ تقی ۳۷۹
 زاهدی، سید جید فضل الله ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴
 ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۹۱
 ۳۸۰

جم، محمود = مدیر الملک
 جمال اصفهانی (حاجی آقا) ۱۶۳
 چرچیل ۱۸۲، ۱۸۳

ح

حاج آقا شیرازی ۸۵
 حاج آقا نورالله = نورالله
 حایری شاه باغ ۲۴۳
 حسن شیرازی (حاج میرزا) ۳۷۷
 حسینی، مهندس کاظم ۳۹۵
 حسین چاه کوتاهی (شیخ) ۱۲۴
 حشمت الدوله والاتباز، فتح الله ۵۳، ۶۳، ۶۴،
 ۲۶۲، ۲۶۳
 حشمت الممالک حکمت ۱۳۴
 حمیدرضا ۲۱۵، ۲۶۵
 حیدر عمواوقلی ۱۱۹

خ

خارقانی، حاج سیداسدالله ۲۸
 خبیر معظم (بنی سلیمان) ۱۳۷
 خدایارخان (سرلشکر) ۱۴۵-۱۵۸، ۱۶۸
 خلخالی، حاجی شعبانعلی ۱۴۴، ۱۴۶

د-ذ

دادستان (سرتیپ) ۲۸۰
 دالس، آن ۱۹۴، ۳۷۵، ۳۷۸
 دالس ژان فوستر (وزیر خارجه) ۱۸۹، ۱۹۳
 داور، علی اکبر ۱۹۹، ۲۰۰
 دبیر الوزاره (حاج) ۶۵
 درخشش، محمد ۲۸۵
 دمخین لهستانی (دکتر) ۷۶
 دولابرس ۷۶
 دولت آبادی، علی محمد (حاج میرزا) ۸۵، ۸۶

- ش
- شاهرخ = از باب کیخسرو
- شاهین (زریادار) ۲۶۹
- شایگان، دکتر سیدعلی ۱۹۱، ۱۹۷، ۳۹۶
- شپرد Shepherd ۳۹۵ F.
- شجعی ۲۰۳، ۲۰۷، ۳۱۸
- شخن اسکئی ۶۶
- شرف امامی، مهندس جعفر ۱۹۷
- شعاع الدوله دیبا ۹۵
- شعاع السلطنه ۱۱۵ - ۱۱۷
- شکوه الملک، حسین ۹۹، ۱۰۵
- شمس (پرفسور) ۱۵۲
- شمس العلماء قریب ۸۰
- شوارتسکف، نرمان ۱۹۴
- شومتر ۵۶، ۸۸
- شومیاتسکی ۱۶۲ B. Shumiatsky
- شهیدزاده، علی ۲۱۹، ۳۱۰، ۳۱۸، ۳۲۸
- شیبانی، حبیب الله خان (سرلشکر)
- ۱۴۶ - ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۷۹
- ص - ض
- صاحب دیوان شیرازی، فتحعلی خان ۵۰
- صادق اف (مجاهد) ۶۵
- صالح، اللهبیار ۳۶۸
- صالح، علی پاشا ۱۸۶، ۱۹۰، ۲۶۵، ۳۶۴، ۲۹۱
- صبا، کمال السلطان ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶
- صدره حسن ۲۱۹، ۳۱۰
- صدیقی، دکتر غلامحسین ۱۹۷
- صمصام السلطنه بختیاری ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۴۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۲۸۹
- صولت الدوله قشقائی ۱۲۲
- ضیاء الدین (سید) = طباطبائی
- ضیاء الملک همدانی ۹۷
- س
- سادچیکف ۱۸۴، ۳۴۳
- ساعدا السلطنه الهامی (حاج) ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳
- ساعدا نظام، جمشیدمیرزا ۵۳
- ساکس (سایکس)، سر پرس ۱۲۵
- سالار معظم نظام مافی، محمدعلی ۸۳
- سپهدار رشتی = سردار منصور
- سپهسالار، محمدنوی خان تنکابنی ۹۱، ۹۲
- سرخوش = یحیی خان
- سردار اشجع ۱۳۸
- سردار اکرم = امیرنظام همدانی
- سردار جنگ بختیاری ۱۳۸
- سردار سپه (رضا خان پهلوی) ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۵۱، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۵۹
- (نگاه کنید نیز به رضا شاه پهلوی)
- سردار عشایر حاج علیسلطان خرمغان ۱۴۶ - ۱۵۱، ۱۵۳
- سردار عشایر قشقائی = صولت الدوله
- سردار عظیم، محمد توفیقی (سرلشکر) ۱۴۵
- سردار فخر حکمت، رضا ۱۳۴
- سردار کبیر تنکابنی ۹۲
- سردار مجتهد بختیاری، غلامحسین ۱۳۷، ۱۳۸
- سردار معظم بجنوردی = تیمورتاش
- سردار منصور، سپهدار رشتی (فتح الله) ۱۲۲
- سعد الملک ۹۱
- سلطان العلمای بروجردی ۱۱۳
- سلیمان میرزا اسکندری ۴۰، ۱۶۰، ۲۵۷
- سمتقو = اسمعیل آقا
- سنجایی، دکتر کریم ۱۸۷
- سهیلی، علی ۱۸۳ (به اشاره و کنایه اسم برده)
- سیمون، سرجان ۲۰۰

فرمانفرما، فیروز میرزا ۵۰

فرمانفرما (ناصرالدولہ)، عبدالحمید ۵۲

فرہت ۲۰۷، ۳۱۸

فریزر (کنٹل) Fraser ۱۲۵-۱۳۱، ۳۵۹

فضل اللہ نوری (میرزا) ۵۱، ۵۴

فضلعلی (رئیس تنظیمہ شیراز) ۱۳۴

فیروز (نصرالدولہ دوم) ۸۳

فیروز میرزا = فرمانفرما

فین کلشن تن (دکٹر) Finkelstein ۹۵

ق

قائمقام، عبدالرحیم خان ۵۳

قدسی (عروس مصدق) ۳۶۴

قریب = شمس العلماء

قریب، جوادخان ۵۴

قمی، میرزا احمد ۱۰۵

قوام السلطنہ، احمد ۹۶، ۹۷، ۱۰۱، ۱۳۸-

۱۴۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۵، ۲۴۵، ۲۵۱،

۲۵۹، ۳۹۴-۳۹۵

قوام الملک شیرازی ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۶۴،

۱۶۶

ک-گی

کاساکوفسکی ۳۵۰

کاشانی، آیۃ اللہ عیدانوالقاسم ۱۸۸، ۳۷۱

کاشانی، شیخ محمدعلی ۵۴، ۷۹، ۸۰

کافرانادزہ ۱۳۳، ۱۷۸، ۲۹۳، ۳۴۳، ۳۶۱،

۳۸۶

کاکس، سر ہرسی ۱۲۰، ۲۳۲

کرک امریکائی (دکٹر) ۹۲-۹۵

کریم پور شیرازی ۳۴۴

کوسمینسکی Kosminsky ۹۱

ط

طباطبائی - سید ضیاء الدین ۱۰۹،

۱۲۶-۱۲۸، ۱۷۷، ۱۷۸، ۳۹۴-۳۹۵

طباطبائی، سید محمد صادق ۸۵، ۱۶۰

ع-غ

عباس خان مہندسباشی (میرزا) ۶۴

عباس میرزا تائب السلطنہ ۹۱

عبدالرحیم خان (گماشتہ) ۹۳، ۹۴، ۱۳۷

عبدالرحیم خان قائمقام ۵۳

عدل الدولہ ۱۴۶

عبدالسلطان، ابوالفضل میرزا ۱۱۵-۱۱۷

عقیلی ۲۰۷، ۳۰۱، ۳۱۵، ۳۱۸

علاء، حسین ۱۱۰، ۱۶۵، ۱۷۱، ۱۷۹، ۱۸۵،

۱۸۷، ۱۹۹، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۴۷،

۲۵۶، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴

علاء السلطنہ، محمدعلی ۱۰۱-۱۰۳، ۱۲۵

علی آبادی، میرزا داودخان ۱۰۵

علی اصغر ماجلی ۸۰

عین الدولہ ۵۲، ۵۳، ۸۸، ۱۰۳، ۱۰۹

غلامحسین مصدق (دکٹر) ۷۹، ۲۶۷، ۳۹۳

ف

فاتح، مصطفیٰ ۱۳۱

فاطمی، دکتر حسین ۱۸۷، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۴۵،

۲۴۶، ۲۶۶، ۲۸۹، ۳۹۵، ۴۰۰

فخر الملک اردلان ۱۴۲

فرخی، محمد ۳۴۲

فرخی، حاج میرزا آقا ۱۵۰

فرمانفرما، عبدالحسین میرزا ۵۲-۵۴، ۶۵، ۹۱،

۹۲، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۵،

۱۳۶، ۱۶۴، ۱۶۶، ۳۴۱

مخبر السلطنه، مهدیقلمی ۱۰۴، ۱۲۹، ۱۴۳،
 ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۷۹، ۳۴۲
 مخبر الملک، محمد قلمی ۱۰۴، ۱۰۷
 مدرس، سید حسن ۵۶، ۸۵، ۳۴۴
 مدیر الملک ج. محمود ۱۴۴
 مرنارد (رئیس خزانه) J. Mornard، ۵۶، ۸۸
 مساعد السلطنه، اوانس خان ۳۶
 مستوفی المالک، حسن ۵۴، ۶۲، ۶۹،
 ۸۸-۹۱، ۱۰۴-۱۰۹، ۱۱۲، ۱۵۹-
 ۱۶۳، ۱۶۴

مستوفی المالک، یوسف ۵۴، ۸۵
 مسعود، محمد ۳۴۴
 مسعودی، عباس ۱۹۸
 مشارالدوله حکمت ۱۳۴
 مشار الملک، حسن مشار ۳۵۹
 مشاور المالک انصاری، علی قلمی ۱۱۸
 مشیر دفتر (حاج) ۱۵۱
 مشیرالدوله، حسن ۲۸، ۳۹، ۵۶، ۸۵-۸۹،
 ۱۱۹-۱۲۲، ۱۲۵، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۱،
 ۱۴۳، ۱۵۶، ۱۵۹-۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۷،
 ۲۳۴، ۲۹۲، ۳۴۱، ۳۴۲
 مشیرالدوله، محسن ۵۴
 مشیر السلطنه، احمد ۶۴
 مصدق = احمد
 مصدق = غلام محسن
 مصدق السلطنه ۶۶، ۱۶۶ (نواردی که محمد
 مصدق بود ذکر نشد)
 مصدق الملک ۶۶
 مصدق المالک ۱۴۹
 معتمد، دکتور محمود ۶۸، ۹۲
 معتمد الحکماء، میرزا عبدالکریم ۶۸
 معززالدوله نبوی، تقی ۱۱۹

کمال السلطان = صبا
 کلود (پرفسور) ۶۰
 کنیز و شاه رخ (ارباب) ۱۳۲
 گاندی ۳۵۷
 گریدی H Grady، ۱۸۲
 گلشایان (سرتیب) ۱۳۲
 گلشایان، عباس قلمی ۳۲۰، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸،
 ۳۲۹

ل

لانسینگ L. Lansing، ۲۳۴
 لاواشری L. Lavachens (رئیس ضرابخانه) ۹۳
 لافوس، ابوالقاسم ۱۴۳، ۱۵۷
 لطیفی توری ۱۳۴
 لورن، سرپرستی P. L. Lorain، ۱۴۴، ۱۶۲، ۳۵۹
 لونی (مستر) ۳۶۸، ۳۶۹
 لیانازوف، مارتین M. Lianazoff، ۱۵۵، ۱۶۵
 لشکوهی، فتح الله ۲۸۶

م

ماجدی، علی اصغر ۸۰
 ماکورماک (رئیس اداره عایدات) ۴۱
 مجدزاده، بهرام ۳۱۰
 محسن آقا (حاج) ۱۴۸
 محلاتی، شیخ اسدالله ۵۶
 محمد حسن میرزا ۱۴۶، ۱۵۸
 محمدرضا شاه پهلوی ۱۷۱ (بعده در بسیاری از
 صفحات (به نام یا به عنوان)
 محمد علی شاه ۱۱۳، ۱۶۶، ۱۳۶، ۳۷۵
 محمد علی کاشانی (شیخ) ۵۴، ۷۹، ۸۰
 محمود صاحب دیوان (میرزا) ۴۹-۵۱
 مخبرالدوله، علی قلمی ۵۴

- معلم السلطان گلیا بگاتی (پدر معظمیہا) ۱۳۸
 معظمی، مهندس سیف اللہ ۱۹۷
 معظمی، دکتر عبداللہ ۱۸۷، ۱۹۱، ۲۶۳
 معین الملک ۱۰۳
 معتمد الدولہ، اسحق ۱۱۸، ۳۴۲
 مقدم (سرتیب دکتر) ۲۶۸
 مک نایر، سرآرنولد McNair ۳۰۶
 مکی، حسین ۱۹۱، ۲۵۴، ۳۶۷، ۳۹۵
 ملکہ مادر ۲۱۸
 ممتاز الملک، مرتضیٰ ۱۰۷
 منتخب الملک، محمدقلی خان ۱۶۲
 مؤتمن الممالک، میرزا جوادخان ۵۸، ۶۱
 موسس خان ازمنی ۱۴۷
 مولی تور Molitor ۱۴۲
 مؤید الشریعہ ۱۳۰
 مؤید الملک شیرازی، محمدتقی خان ۱۲۰،
 ۱۲۱، ۱۳۴، ۱۳۵
 مید (ماژور) M.J. Meade ۱۲۴، ۱۳۴، ۱۶۴
 میلیسپو (دکٹر) A.C. Millspaugh ۱۴۰، ۲۵۰
- ن
- ناصرالدین شاہ ۴۱، ۵۲، ۱۹۵
 ناصرالملک ہمدانی، ابوالقاسم ۱۱۲
 (نایب السلطنہ سابق)
 نسی اللہ ۳۰۸
 نجم آبادی، شیخ ہادی ۸۵
 نریمان، محمود ۲۳۰
 نرہۃ الدولہ ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۸
 نصر، دکتر ولی اللہ خان ۸۲، ۱۶۵
 نصرۃ الدولہ = فیروز
 نصرۃ السلطنہ ۱۳۶، ۱۳۷
 نصیرالملک شیرازی، ابوالقاسم ۱۳۴، ۱۳۶
- نصیری، سرہنگ نعمت اللہ ۳۸۰
 نظام السلطنہ مافی، حسینقلی ۱۴۶
 نظام مافی = سالار معظم
 نظام الملک، عبدالوہاب ۵۴، ۶۴
 نقدی (سپہبد) ۲۱۲، ۲۶۰
 نویری، میرزا اسمعیل ۱۴۶
 نوراللہ اصفہانی (حاج آقا) ۱۳۸
 نوز (مسیو) ۳۰
 تیرالدولہ، سلطانحسین میرزا ۵۸
 تیرالسلطان، قہرمان خان ۶۳
 تیرالسلطان نوائی، مصطفیٰ ۱۱۶، ۱۴۰
- و
- وارن، ویلیام ۳۸۱
 واسموس Wassmuss ۱۳۸
 والانتار = حشمۃ الدولہ
 وشوق الدولہ، حسن ۵۶، ۶۱، ۸۹، ۹۳،
 ۹۶-۹۸، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۹-۱۱۳، ۱۱۶،
 ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۶۰،
 ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۷۹، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۴،
 ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۸۹، ۳۴۲
 وزیر دفتر، حسین ۵۳
 وزیر دفتر، ہدایت (پدرمصدق) ۴۱، ۴۸-۵۰
 وکیل الملک، میرزا فضل اللہ منشی یاشی ۵۳
- ۵۴
- وکیل الملک، مرتضیٰ قلی خان ۵۸، ۶۱
 وویر (ماژور) Wier J.L.R. ۱۲۴
- ھ
- ہادی نجم آبادی (شیخ) ۸۵
 ہایم (پرفسور) Heim ۶۹-۷۲
 ہرین، اورل ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۲۹-۲۳۲، ۲۴۸،
 ۲۶۸، ۳۹۵

ی	هندرسن L.Henderson ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵،
یحیی خان سرخوش ۶۳	۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۶۴-
یزدان پناه، مرتضی (سجید) ۱۸۸	۲۶۶، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۹۰، ۳۹۶
یمین العمالک اسفندیاری، میرزا اسدالله خان	هن منس بلژیکی J-B.Heynssens ۹۲، ۱۰۳
۱۲۵، ۱۲۰، ۵۶	هیئت، علی ۳۰۷، ۳۰۲، ۳۰۷، ۳۱۲، ۳۱۴،
یورنیف Yureniev ۹۱	۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۸

فهرست جایها

۳۸۶	آبادان ۱۸۱، ۳۶۳، ۳۸۴، ۳۹۵
بیمارستان ۲ آرتش = باغ مخیرالدوله	آتش ۶۷
بیمارستان امیراعلم = باغ کنت	آذر بایجان ۱۴۳-۱۵۸، ۳۴۲
پاریس ۳۶، ۶۷-۷۰، ۷۴	آشیا ۶۲
پهلوی (بندر) ۹۳، ۷۲	ابوموسی (جزیره) ۱۶۲، ۳۴۲، ۳۵۹
تبریز ۵۲-۵۳، ۱۴۳-۱۵۷، ۱۶۶، ۳۴۲، ۳۴۹	احمدآباد ۱۷۱، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۸۹، ۲۹۳
تفرش ۶۲	۳۳۶، ۳۵۳، ۳۶۹، ۳۸۰، ۳۸۸
تفلیس ۶۵، ۶۶، ۹۵، ۱۱۶، ۱۱۹	اسکو ۱۵۶
تنگستان ۱۲۴	اسلامبول ۶۷، ۱۱۶
چهارمجال ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۵	اصفهان ۵۸، ۹۲، ۱۳۶-۱۳۹
حصارک ۹۳	افجه ۷۳، ۷۴
نحاتون آباد (اصفهان) ۵۸	امریکا ۱۸۱ بعد در غالب صفحات
خراسان ۵۴-۵۸	انگلیس در غالب صفحات
خرقان (همدان) ۱۵۸	بادکوبه ۶۶، ۷۶، ۹۵، ۱۱۶
خلیج فارس ۱۶۲، ۳۵۹	باطوم ۶۶، ۱۱۶، ۱۱۹
خوزستان ۲۲۹	باغ پروتیا ۷۹
دریاچه ارومیه ۱۶۳	باغ کنت (بیمارستان امیراعلم) ۵۱
دهکرد ۱۳۸	باغ مخیرالدوله (بیمارستان ۲ آرتش) ۴۷، ۱۴۰
رم ۱۱۸	بخارست ۱۱۷
رومانی ۱۱۷	بختیاری = چهارمجال
زردیان ۱۳۸	بلژیک ۷۵
سامان ۱۳۸	بمبئی ۱۲۰
سفید کتله ۹۴	بوشهر ۵۶، ۱۲۰، ۱۲۳
سلطان آباد (شیراز) ۱۳۰	بیرجند ۱۸۷، ۲۱۷، ۲۹۳، ۳۴۴، ۳۵۶، ۳۵۹

تفلیخ ۱۳۹	سوهانک ۷۳
کاج (اصفهان) ۵۸	سوئیس ۷۵-۸۳، ۱۱۴، ۱۱۶-۱۱۹، ۲۲۸، ۳۴۰
کرمان ۵۸	سیدان ۱۳۶
کرمانشاه ۱-۳	سیستان ۱۰۹
گرگان ۶۲	سیوند ۱۳۶، ۱۳۷
گر ۱۳۷	شاه آباد ۹۳
لاسه ۲۰۸، ۲۴۱	شاه پسند ۷۳
لوانان ۳۶	شمس آباد (اصفهان) ۱۳۸
لوزان ۷۰، ۷۱، ۱۱۷	شمیران ۸۲
مارسی ۶۷، ۱۲۰	شوروی ۱۵۰-۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۸۴، ۲۰۲، ۲۳۷، ۳۴۳، ۳۵۸، ۳۸۶
مسجد سپهسالار ۶۲	شیخ شعیب (جزیره) ۱۶۲، ۳۴۲
مسجد سراج الملک ۸۵	شیراز ۱۲۰-۱۴۰، ۱۶۶، ۳۴۳، ۳۵۹
مسجد شیخ عبدالحسین (آذربایجانها) ۱۱۳	عزیزآباد (چهارمحال) ۱۳۸
مصر ۱۸۱	عمارت خورشید ۶۳، ۱۰۳
موریس ۲۵۵	فارس ۱۲۰-۱۳۸، ۱۴۳، ۱۵۵
مهبان ۱۳۷	فریبورگ ۷۵
میلان ۱۱۸	قزوین ۹۴، ۱۱۳، ۱۱۶
نوشاتل ۷۵-۸۱	قلعه شور ۱۳۷
ورامین ۳۹	
ینگلی امام ۹۳، ۹۴	

فهرست اداره‌ها و مجامع و روزنامه‌ها

<http://chebayadkard.com/>

دیوان بین‌المللی دادگستری ۲۴۱، ۲۵۰، ۲۵۸،	اداره تجارت روس در ایران ۹۱
۲۷۹، ۲۸۶، ۳۰۶، ۳۶۶، ۳۶۶، ۳۹۱	اداره کل محاسبات مالیه ۹۷
رقراندم ۲۰۵، ۲۵۴، ۲۶۷، ۲۷۰، ۳۷۴، ۳۷۴	اداره کمکهای فنی امریکا ۳۷۶
۳۸۲	اصل چهار ۱۹۳، ۲۹۴، ۳۴۳، ۳۷۸، ۳۸۱
روزنامه اتحاد ملی ۲۸۹، ۲۹۰	انجمن مظفری ۶۲
روزنامه اطلاعات ۳۰۹، ۳۲۱	بانک استقراضی روس ۹۱
روزنامه ایران ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۲۶۲	بانک بین‌المللی ۲۹۰، ۳۶۴، ۳۶۸
روزنامه بیرمنگام پست ۲۵۱	بانک ملی ۸۷
روزنامه پست تهران ۲۷۴، ۳۵۳	پایگاه آلپ ۱۹۱-۱۹۵، ۱۹۶، ۲۶۸، ۳۶۲
روزنامه تهران مصور ۴۸۷	۳۷۵، ۳۷۸، ۳۹۰
روزنامه جنگل ۱۰۸	پلیس جنوب ۱۲۲-۱۳۵
روزنامه خواننده‌ها ۳۰۱	جامعه ملل ۱۷۹، ۱۹۸-۲۰۰، ۲۹۰
روزنامه داد ۳۶۹	جبهه ملی ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۹، ۲۰۵، ۲۲۸
روزنامه دنیا ۳۴۷، ۳۷۰	۲۳۶، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۳
روزنامه راه مصدق ۲۷۳	۲۸۹، ۳۶۰، ۳۷۳، ۳۹۶
روزنامه رعد ۱۰۹، ۱۱۱	جمعیت دموکرات ضدتشکیلی ۱۱۱
روزنامه سپدوسپاه ۲۹۹، ۳۰۲	جنگل ۱۰۸
روزنامه ستاره ایران ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۳	حزب اعتدال ۸۵، ۹۲، ۱۱۱
روزنامه صدای ایران ۱۱۶	حزب سوده ۱۸۹، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۲-۲۰۴
روزنامه فگارو ۱۹۴	۲۷۱، ۲۷۳، ۲۸۰، ۲۸۶، ۲۹۵، ۳۴۴
روزنامه کیهان ۳۱۲، ۳۱۹، ۳۲۱	۳۵۴، ۳۶۱، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۴، ۳۷۶
روزنامه مرد امروز ۳۴۲	۳۷۹، ۳۷۰، ۳۸۵
روزنامه المصور ۱۹۴، ۲۷۱، ۲۷۷، ۲۹۴	حزب دموکرات ۸۵، ۱۱۱
روزنامه نهضت مقاومت ملی ۲۷۵	حزب دموکرات ضد تشکیلی ۲۶۱

کمیسیون اطاق نظام ۱۰۵	سازمان برنامه ۲۳۳، ۲۳۶، ۳۸۶، ۳۹۰، ۳۹۱
کمیسیون تطبیق خواجهات ۸۸-۹۵	سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی ۲۸۰،
کمیسیون حرب ۶۳	۲۸۱
کمیسیون نظارت بر مالیة ایران ۹۱	شرکت خیریه پرورش ۸۶
کنسرسیوم ۲۶۷، ۲۷۶، ۲۸۳، ۲۹۶، ۲۹۷،	شرکت ملی نفت ایران ۲۳۶
۳۴۵، ۳۷۸، ۳۸۲، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۷	شرکت نفت ایران و انگلیس ۱۳۰، ۱۳۱، ۲۳۴،
مأموریت برای وطنم (کتاب) ۱۷۱، ۱۸۵،	۲۴۰، ۲۴۱، ۲۵۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۱،
۱۸۶، ۱۹۳، ۲۰۵، ۲۳۳	۲۸۳، ۳۵۸، ۳۶۰-۳۶۲، ۳۶۶
مجلس شورای دولتی ۶۳	شورای امنیت ۲۲۳ و ۲۳۹ بعد
مجلس مشاوره عالی ۱۰۳-۱۱۰	شورای عالی اقتصاد ۲۰۱
مجمع انصابت ۶۲-۶۴	شیلات ۱۵۵، ۱۶۵، ۱۸۴، ۲۷۱، ۳۴۳، ۳۸۷
مجمع ملل متفق ۱۷۹	فدائیان اسلام ۳۵۹
مدرسه سیاسی ۵۴، ۸۲	فراکسیون نهضت ملی ۲۱۳
هیئت هفت نفری ۲۱۸، ۲۵۹	فوج همدان ۹۷

انتشارات علمی منتشر کرده است:

مجله سخن (۲۶ مجلد)

دکتر پرویز نائل خانلری

فرهنگ ایران زمین (۱۳ مجلد)

ایرج افشار

یادداشت‌های قزوینی (۵ مجلد)

ایرج افشار

تاریخ انقلاب مشروطیت (۳ مجلد)

دکتر مهدی ملک‌زاده

فردوسی نامه (۳ مجلد)

سید ابوالقاسم انجوی شیرازی

احوال و آثار خوشنویسان (۲ مجلد)

دکتر مهدی بیاتی

سفرنامه شیکاگو

به کوشش همایون شهیدی

<http://chebayadkard.com/>

<http://chebayadkard.com/> گیتانجالی

حسن شهباز

کاندید

حسن شهباز

کمدی انسانی

حسن شهباز

یاد و یادبود

دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی

فرمانفرمای عالم

دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی

فرهنگ اشعار حافظ

دکتر محمد علی رجایی بخارایی

سرنی (۲ مجلد)

دکتر عبدالحسین زرین کوب

زندگانی شاه عباس (۳ مجلد)

دکتر نصر... فلسفی

تاریخ صفویه

دکتر احسان اشراقی

قصه‌ها و افسانه‌ها

لیلی گلستان

مکتب شمس

سید ابوالقاسم انجوی شیرازی

تاریخ کرمان

دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی

منتخب التوارىخ

میرزا ابراهیم شیبانی (صدیق الممالک)

فرهنگ فنی دانشگاهی انگلیسی- فارسی

نادر گلستانی داریانی

فرهنگ فنی دانشگاهی آلمانی - فارسی

نادر گلستانی داریانی

گلچین جهانبانی

محمدحسین جهانبانی

کلیات فلسفه اسلامی

غلام حسین آهنی

مجموعه آثار میرزا ملکم خان

استاد محیط طباطبائی

دیوان مشتاق

حسین مکی

تاریخ بیست ساله ایران (جلد هفتم)

حسین مکی

تاریخ بیست ساله ایران (جلد هشتم)

حسین مکی

دیوان عاشق

حسین مکی

تاریخ جنبش سرداران

عبدالرفیع حقیقت

تراژدی فاوست

حسن شهباز <http://chebayadkard.com/>

<http://chebayadkard.com/>

ديوان حافظ

احمد سهيلي خوانساري

سفرنامه الموت

علي محمد ساكي

مازندران

عباس شايان